فهرست مطالب

مقدمه ۹
فصل اول: بررسی زمان ورود و انتشار اسلام در چین ۱۵
نگاهی به مناسبات مردم شبه جزیره عربستان و چینیان در آستانهٔ ظهور اسلام ۱۶
مروری اجمالی بر سالهای اوّلیهٔ ظهور و انتشار اسلام ۲۰
علّت توجّه مسلمانان به چین ۲۲
اسطوره‌هایی در خصوص چگونگی ورود اسلام به چین ۲۳
بررسی منابع چینی ۲۵
بررسی منابع خارجی ۳۷
بررسی صحّت و سقم سفر سعد بن ابی وقاص به چین ۴۱
آرامگاه ابی وقاص در گوانگ جو ۵۰
آرای مورّخان پیرامون زمان ورود اسلام به چین ۵۷
نخستین آشناییهای دربار تانگ با اسلام ۷۲
فصل دوم: دوران نفوذ تدریجی اسلام در چین در عصر تانگ و سونگ .. ۷۷
اعزام فرستادگان قتیبة بن مسلم به نزد امپراتور چین ۸۶
جنگ طراز ـ نخستین رویارویی نظامی مسلمانان و چینیان ۹۷
روابط چین و خلیفهٔ عباسی ابو جعفر منصور دوانیقی ۱۰۱

سفر ابن وهاب به دربار چین ۱۱۲
شورش خوانگ چآئو و کشتار مسلمانان ساکن چین ۱۱۸
تداوم حضور مسلمانان در عصر سونگ ۱۲۱
محله‌های ویژهٔ مسلمانان در چین ۱۲۵
ورود اسلام به منطقه شین جیانگ ۱۳۱
فصل سوم: دوران رشد و گسترش اسلام در چین در عصر مغولی یوان .. ۱۳۷
تشکیل امپراتوری مغول و لشکر کشی به ممالک اسلامی ۱۳۸
دورهٔ شکوفایی اسلام واقتدار مسلمانان در عصر حکومت قوبیلای قاآن ... ۱۴۳
جایگاه و نقش برجستهٔ ایرانیان در ترویج و نشر اسلام در چین ۱۵۱
نقش بزرگ سیّد اجلّ شمس الدین عمر بخارایی در گسترش اسلام در چین . ۱۶۹
سیاست مدارا و نرمش ۱۷۲
دور اندیشی و شکیبایی ۱۷۴
توانمندی و کارایی اقتصادی ۱۷۶
ایجاد نخستین مرکز تعلیم و تربیت ۱۸۱
نشر و ترویج آیین اسلام ۱۸۱
جانشینان قوبیلای قاآن وادامهٔ رونق و شکوفایی اسلام در چین ۱۸۸
وضعیت مسلمانان در چین از دیدگاه ابن بطوطه ۱۹۴
مشخصات و امتیازات مسلمانان چین در عصر یوان ۲۰۵
الف ـ مهاجرت و آوارگی ۲۰۵
ب ـ پراکندگی ۲۰۶
ج ـ حضور فعّال در عرصهٔ سیاسی و امور داخلی چین ۲۰۷
د ـ رسمیت یافتن آیین اسلام در سرزمین چین ۲۰۹
هـ ـ ازدیاد و رونق مساجد در سراسر چین ۲۱۰

و ـ کثرت و تعدّد قومی پیروان اسلام در چین ۲۱۱
فصل چهارم: دوران آرامش مسلمانان چین در عصر مینگ ۲۱۳
همزیستی مسالمت‌آمیز مسلمانان و چینیان ۲۱۵
موقعیت ممتاز یک مسلمان در دربار مینگ ۲۱۹
نگاهی به روابط خاندان مینگ با زمامداران مسلمان ۲۲۲
نخستین نامهٔ امیر تیموری میرزا شاهرخ به امپراتور چین ۲۲۲
نامهٔ امپراتور چین به امیر تیموری میرزا شاهرخ ۲۲۵
دومین نامهٔ امیر تیموری میرزا شاهرخ به امپراتور چین ۲۲۶
سومین نامهٔ دربار تیموریان به امپراتور چین ۲۳۳
فخرالدین ترمذی و بنای مسجد جامع هانگ جو ۲۳۴
واقعیّتهایی از زندگی مسلمانان در دورهٔ مینگ ۲۴۳
محمد بن حکیم اصفهانی و نقش مهم وی در تبلیغ و اشاعهٔ اسلام در چین .. ۲۴۷
فصل پنجم: دوران رویارویی و خیزش مسلمانان چین در عصر چینگ. ۲۵۵
نمونه‌ای از اقدامات کارگزاران حکومت چینگ علیه مسلمانان ۲۵۸
تأثیر فشارهای دودمان چینگ بر مسلمانان چین..... ۲۷۱
واکنش مسلمانان چین در برابر تبعیض و آزار دولتمردان دودمان چینگ ... ۲۷۴
تجدید حیات فرهنگی مسلمانان چین در عصر چینگ ۲۷۶
تعلیمات جدید..... ۲۸۱
خیزشها و شورشهای مسلمانان چین ۲۸۴
فصل ششم: نگاهی به وضعیت مسلمانان چین در دوران معاصر ۲۹۱
اقوام مسلمان چین..... ۲۹۴
مروری بر خدمات عالمان و روحانیان مسلمان چینی در نشر و ترویج اسلام در چین..... ۲۹۹

نقش و جایگاه قرآن کریم در چین ۳۱۰
۱ ـ دورهٔ ترجمهٔ پاره‌ای از آیات قرآن ۳۱۱
۲ ـ دورهٔ ترجمهٔ گزیده قرآن ۳۱۳
۳ ـ دورهٔ ترجمهٔ کامل قرآن ۳۱۴
مسجد و جایگاه آن در چین ۳۱۵
معماری مساجد سنّتی چین ۳۱۷
تصویری از وضعیت کنونی مسلمانان چین ۳۲۰
نتیجه‌گیری ۳۲۹
ضمایم ۳۳۳
فهرست منابع و مآخذ ۳۳۵
الف ـ منابع فارسی ۳۳۵
ب ـ منابع چینی ۳۳۹
ج ـ منابع عربی ۳۴۰
د ـ منابع انگلیسی ۳۴۱
فهرست کتابها و مقالات فارسی پژوهشگران و مترجمان ایرانی در بارهٔ اسلام و مسلمانان در چین (به ترتیب تاریخ نشر) ۳۴۲
الف ـ کتابها ۳۴۲
ب ـ مقالات مندرج در نشریات فارسی ۳۴۳
فهرست اعلام و اماکن جغرافیایی به زبان چینی ۳۵۱
چکیدهٔ کتاب به زبان انگلیسی ۳۶۱

بازگشت به فهرست

مقدمه

الحمدُلله ربِّ العالمین والصَّلاة والسَّلامُ علیٰ أَشرفِ المرسَلین سیِّدِنا محمّدٍ الأَمین و علیٰ آله الطیِّبینَ الطّاهرین سیَّما الامام علیّ بن موسی الرّضا علَیه آلافُ التّحیة والثّنا.

آیین اسلام از سرزمین جزیرة العرب طلوع کرد و در مدت کمتر از یک قرن به سرزمینهای دور دست آن روزگار در آسیا، آفریقا و اروپا راه یافت. یکی از این سرزمینها و جوامع که اسلام در همان سدهٔ نخستین ظهورش به آن راه یافت، چین بود. آیین اسلام به همّت بازرگانان، مبلغان دینی و نظامیان ایرانی و عرب تبار از راه دریایی جادهٔ ابریشم وارد مناطق ساحلی جنوب شرق و از راه زمینی جادهٔ ابریشم وارد مناطق شمال و شمال غربی چین شد.

تلاش مسلمانان در نشر اسلام، ماهیت صلح جویانه اسلام، سادگی و قرابت تعالیم اسلام با مفاهیم اساسی آیین کنفوسیوس از علل مهمّ گرایش چینیان به اسلام بوده است.

از دیگر راههای عمدهٔ انتشار اسلام در چین می‌توان به ازدواج مسلمانان با دختران چینی، داد و ستد تجاری، خریدن فرزندان چینیان در دوران قحطی و خشکسالی و قبول آنان به فرزند خواندگی و بزرگ کردن آنها بر پایهٔ تعالیم اسلامی اشاره کرد. مسلمانان چین در رویدادهای جامعهٔ چین حضوری فعّال داشتند و با حفظ هویت دینی خویش و با همزیستی مسالمت آمیز بسیاری از ویژگیهای مادی فرهنگ و جامعهٔ چینیان را پذیرفتند و تأثیرات زیادی نیز بر جامعه و فرهنگ چین بر جای نهادند و در طول حیات طولانی خود، خدمات ودست آوردهای شایان توجّهی در

حوزه‌های علوم اجتماعی، فنی، پزشکی، معماری و هنری به فرهنگ و تمدن چین عرضه کردند.

اکنون بیش از ۶۰ میلیون نفر مسلمان و حدود ۳۷ هزار مسجد کوچک و بزرگ در سراسر چین وجود دارد و ۴۰ هزار امام جماعت و خطیب در این مساجد مشغول ادارهٔ امور دینی مسلمانان هستند و همچنین قریب به ۲۰ هزار نفر در ۱۰ مؤسّسه و مرکز آموزش علوم اسلامی چین به فراگیری علوم دینی اشتغال دارند. با توجّه به این موارد روشن است که مسلمانان چین جزئی از پیکرهٔ جهانی امت واحدهٔ اسلام هستند. از این رو، مطالعه و پژوهش و آشنایی با پیشینه و اوضاع جامعه مسلمانان چین یکی از هدفها و وظایف ضروری برای تاریخدانان جهان اسلام و دانشجویان و محقّقان رشتهٔ تاریخ به شمار می‌رود. متأسفانه این مقوله به خاطر پاره‌ای مشکلات و کمبودها از ضعیفترین حلقه‌های موجود در مطالعات تاریخی ما و مسلمانان بوده است. از این رو، هیچ یک از جوامع مسلمان جهان به اندازهٔ جامعهٔ چین و سرگذشت آنان ناشناخته و گمنام نیست.

بعد مسافت و دوری جامعهٔ مسلمانان چین از مرکزیت جهان اسلام، اجرای سیاست انزوا از اواخر قرن هفدهم تا پایان دههٔ هفتاد قرن بیستم در کشور چین، دشواری زبان چینی و بالطبع عدم توانایی محقّقان اسلامی در استفاده از متون اصیل تاریخ چین از جمله عوامل مهم در کمبود اطلاع و ناآشنایی اندیشمندان و مسلمانان جهان اسلام با اوضاع و احوال مسلمانان چین به شمار رفته و می‌روند.

در گذشته مطالعات و تحقیقات مستقل و قابل توجّهی پیرامون اسلام و مسلمانان چین در ایران به عمل نیامده است و فقط در برخی نشریات و کتابها به صورت کلی به مسألهٔ اسلام در چین اشاره شده است. امّا پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، گرایش و توجّه بیشتری به مقولهٔ شناخت اسلام و اوضاع مسلمانان جهان پیدا شده و خوشبختانه چشم‌انداز بهتری برای دسترسی به متون اصلی تاریخ چین، ترجمهٔ کتب و تحقیقات پژوهشگران مسلمان چین به زبان فارسی فراهم و نیز افقهای تازه‌ای برای

انجام مطالعات بیشتر در خصوص وضعیت اسلام و مسلمانان آن سامان در کشورمان پدیدار گشته است.

این جانب با استمداد و استعانت از عنایت ربانی و توفیقات یزدانی و همت و بضاعت خویش از سال ۱۳٦۵ به مطالعه و پژوهش در بارهٔ زبان، تاریخ، فرهنگ و تمدن چین روی آوردم و سپس به دلیل آشنایی به زبان چینی با استفاده از یک فرصت مطالعاتی به دانشگاه فودان در شانگهای چین رفتم و به مدت یک سال در آن دانشگاه به پژوهش و دانش اندوزی درزمینه‌های یاد شدهٔ بالا ادامه دادم. در طی چند سال اخیر با یاری خداوند سبحان موفق شدم با مراجعه و استفاده از منابع گوناگون فارسی، عربی، چینی و انگلیسی کار تدوین و نگارش این پژوهش را به اتمام برسانم. در خلال این پژوهش پهنانگر سعی کرده‌ام در حد توان و توشهٔ خویش، روند عمومی تاریخ نفوذ و گسترش اسلام و وضعیت مسلمانان چین از آغاز، یعنی سال ٦۵۱ میلادی تا پایان دودمان سلطنتی چینگ در ۱۹۱۱ میلادی، را مورد مطالعه و بررسی قرار دهم. البته به هنگام چاپ این پژوهش به پیشنهاد ویراستار محترم پا را از این محدودهٔ تاریخی فراتر گذاشته و به صورت اجمالی به وضعیت کنونی مسلمانان چین نیز پرداخته‌ام.

چون احساس کردم چاپ این پژوهش می‌تواند در نشر فرهنگ اسلامی و ارتقای سطح دانش و آگاهی مردم مسلمان ایران با وضعیت گذشته و تاریخی برادران مسلمان چینی و همچنین تحکیم پیوندهای برادری و تقویت رشته‌های مودت و دوستی میان مسلمانان و احیای میراثهای فرهنگی و معنوی مشترک دو کشور ایران و چین مفید و سودمند باشد، از این رو تصمیم گرفتم آن را به دست چاپ بسپارم و در پی یافتن ناشری بودم.

خوشبختانه پس از مدتی با معرفی استاد محترم حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای سید علیرضا صدر حسینی به محضر استاد فرزانه حضرت آیت الله محمد واعظزاده خراسانی شتافتم و نوشته‌هایم را به آن استاد بزرگوار تقدیم کردم. ایشان

در میان مشغله‌های فراوان علمی و اجتماعی به خواهش بنده مطالب را ملاحظه و مطالعه کردند و در دیداری سرشار از صفا و صمیمیت رهنمودهای ارزشمندی در بارهٔ تکمیل مطالب و ارتقای کیفیت و سطح علمی آن ارائه نمودند. با راهنمایی و تشویق ایشان و با شور و شوق فراوان به مطالعه و تحقیق بیشتر ادامه دادم و با گذشت چند ماه مطالب تازه‌ای بر آن افزودم و اصلاحات زیادی در آن اعمال کردم.

اثر تکمیلی یاد شده را با راهنمایی و هدایت علامهٔ فرزانه به حضور استاد دانشمند حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای علی اکبر الهی خراسانی مدیر عامل کوشا و کاردان بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی فرستادم تا با لطف و کمک ایشان مورد بررسی وارزیابی قرار گیرد. سرانجام این پژوهش با تأیید و پشتیبانی صمیمانهٔ این دو شخصیت فرهیخته و فرهنگ‌پرور خطهٔ خراسان برای چاپ ونشر برگزیده شد. در این فرصت از نقش ارزنده و گره‌گشایی وکمکهای بزرگوارانهٔ این دو شخصیت فرزانه از صمیم قلب سپاسگزاری و تشکر می‌کنم و از درگاه خداوند سبحان سعادت و مزید توفیق روزافزون ایشان را در خدمت بیشتر به اسلام عزیز آرزو دارم.

پروفسور حاج یحیی صنوبرلین سونگ استاد دانشگاه مرکزی اقوام و ملل چین و مترجم توانای قرآن کریم به زبان چینی و پژوهشگر برجستهٔ علوم قرآنی به هنگام تشریف فرمایی به تهران برای شرکت در کنگرهٔ بین‌المللی تبیین انقلاب اسلامی و بازدید از مراکز فرهنگی واسلامی شهر قم در مهر ماه ۱۳۷۸ و همچنین به هنگام شرکت در هشتمین نمایشگاه بین‌المللی قرآن کریم تهران در آذر ماه ۱۳۷۹ شمسی معلومات و رهنمودهای ارزنده‌ای در خصوص زندگانی و حکومت سید اجل شمس‌الدین عمر بخارایی در منطقهٔ مرزی یون نن در جنوب غربی چین در اختیارم نهادند و پس از مراجعت به چین کتابها و مقالات ارزشمندی برایم ارسال کردند. ایشان همچنین عنوان این پژوهش را با دستخط خویش به رسم یادبود و تیمن به زبان چینی نگاشتند و به مُهر خویش ممهور کردند. از این رو از تشویق وکمکهای علمی

ایشان صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنم.

تصحیح وویرایش نهایی این پژوهش به‌همت محقق ارجمند جناب آقای طهوریان انجام شده است. از دقّت‌نظر ونکته‌سنجی ایشان نیز صمیمانه تشکر می‌کنم.

در این پژوهش از مطالعات و تحقیقات جدید دانشمندان و پژوهشگران ایرانی، چینی، عرب و اروپایی بیشترین استفاده به عمل آمده است.آنان ثمرهٔ رنجها و دستاوردهای علمی وفرهنگی خویش را سخاوتمندانه در اختیار ما قرار داده‌اند. به منظور تجلیل و قدردانی از زحمات و سهم والای این عزیزان در شکل‌گیری این پژوهش شایسته است به فهرست مندرج در پایان این کتاب مراجعه فرمایید.

با این همه، موانع و دشواریهای عمدهٔ این پژوهش کمبود منابع و مآخذ چینی متقن مورد نیاز و دشواری در برگردان و تجزیه وتحلیل دقیق نظریات و آرای مختلف مربوط به تاریخ اسلام در چین بود. از سوی دیگر، منابع اسلامی و تواریخ عمومی ما نیز اطلاعات اندکی در خصوص موضوع این پژوهش به دست می‌دهند که هر چند مفیدند امّا کافی و رهگشا نیستند. با وجود این، تلاش فراوانی برای مطالعه و تلفیق مطالب موجود در منابع اسلامی و چینی در خصوص تبیین چگونگی ورود و گسترش اسلام و سیر تحولات آن در سرزمین پهناور چین به عمل آمده است.

ذکر پاره‌ای ملاحظات در این پژوهش برای خوانندگان محترم ضروری است:

۱ ـ تواریخ مندرج در متن بر اساس سالهای میلادی وهجری قمری است که در کنار آنها درج شده است و به ترتیب با علامت اختصاری «م» و «ه» (یا «هـ ق») مشخص شده است. در برخی مواقع نیز عنوان سال به طور کامل نوشته شده است.

۲ ـ به دلیل کثرت وجود اسامی مکانها و اشخاص و... به زبان چینی، کلیّهٔ اسامی چینی این پژوهش با علامت () مشخص و به قسمت ضمایم در پایان کتاب منتقل شده است و با عنوان «فهرست اعلام» از آن یاد شده است. فهرست اعلام به زبان چینی و مطابق با تلفظ معیار آن یعنی «پین یین»* به زبان انگلیسی تنظیم و با شمارهٔ مسلسل از

* Pin Yin

۱ تا ۳۸۱ مرتب شده است. شایان ذکر است که ثبت و نگارش تلفظ رایج کلمات چینی به زبان فارسی کار سخت ودشواری است، لذا امکان دارد برخی کلمات به دو صورت نوشته شده باشند که هر دو صورت از نظر نویسنده صحیح است.

۳ ـ در ذکر منابع و مآخذ این پژوهش که در پایان آمده است، از چند کتاب بارها نام برده شده است، برخی با دو نوع ترجمه وجود داشت که از آنها استفاده شده است، و به علّت تعدد مترجمان و متن اصلی آنها، در ذیل منابع و مآخذ به تکرار آورده شده است.

بی تردید، این پژوهش به دلیل گستردگی دامنه و گسترهٔ تاریخی آن، عدم دسترسی به منابع اصیل وکافی و نیز محدودیت دانش و توان اندیشهٔ نویسنده، بالطبع کاستیها و نواقص فراوانی دارد؛ امید است ان شاءالله با یاری و مساعدت استادان، محقّقان و فرهیختگان صاحب نظر راه مطالعه و تحقیق برای علاقمندان در این میدان وسیع هموار و نواقص وکاستیها مرتفع و جبران شود.

در پایان از هیأت مدیره و همه مسؤولان وکارکنان محترم بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی که زحمت چاپ و نشر و پخش این کتاب را قبول نمودند، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنم. و نیز جا دارد به مصداق آیهٔ کریمهٔ «اَنِ اشْکُرلِی وَلِوٰالِدَیْكَ» از درگاه خداوند مهربان برای روح پاک پدر بزرگوارم مرحوم علی مرادزاده آمرزش و رحمت واسعه و علو درجات و برای مادر عزیزم طول عمر و سلامتی مسألت نمایم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب‌العالمین و سلام علی المرسلین.

رضا مراد زاده

۱۸ آذر ماه ۱۳۸۰ شمسی

۲۳ رمضان المبارک ۱۴۲۲ قمری

بازگشت به فهرست

فصل اول

بررسی زمان ورود و انتشار اسلام در چین

اکنون بر پایهٔ منابع سنتی چین و به تأیید شواهد تاریخی ۱۳۵۰ سال از ورود آیین اسلام به سرزمین چین می‌گذرد. چین، اگر چه به عنوان بخشی از سرزمینهای اسلامی شناخته نشده، امّا همواره در طول ۱۳ قرن، جمعیتی نسبتاً پرشمار از مسلمانان را درخود جای داده است. در تاریخ این سرزمین، نقش عنصر اسلامی در تحولات اجتماعی بخوبی آشکار است.

تاریخ اسلام و مسلمانان چین جزئی از تاریخ جهان اسلام است، لذامطالعه و بررسی آن برای اطّلاع از چگونگی توسعه وگسترش اسلام در مناطق دیگر جهان ضرورت دارد. این فصل به بحث و بررسی پیرامون زمان نفوذ و ورود اسلام به چین اختصاص دارد. اما پیش‌از ورود به مبحث اصلی سعی خواهیم کرد روابط اعراب و چینیان در سالهای نخستین قبل و بعد از ظهور اسلام و زمینه‌های تاریخی‌که منجر به آماده شدن بستر مناسب برای ورود اسلام به چین شد را به صورت اجمالی مرورکنیم.

نگاهی به مناسبات مردم شبه جزیره عربستان و چینیان در آستانهٔ ظهور اسلام

اعراب حجاز در آستانهٔ ظهور اسلام در مجاورت تمدّنهای بزرگی قرار گرفته بودند و به علّت روابط تجاری با مراکز فرهنگی و تمدّنی دنیای آن روز ارتباط داشتند. آنان قبل از ظهور اسلام با چین نیز مناسبات تجاری دوستانه‌ای داشتند واین رفت و آمدها زمینه را برای ورود آخرین دین الهی به آن سرزمین فراهم کرد. در سال ۱۱۹ قبل از میلاد، برای دومین بار امپراتور «وودی»(۱) از سلسلهٔ «هان غربی» (۲۲۳ تا ۲۰۲ق.م) برای آگاهی از وضعیت سرزمینهای واقع در غرب کشور پهناور چین سفیری به نام (جانگ چیئن»(۲) را به این نواحی اعزام کرد.[۱]

فرستادهٔ امپراتور به سرزمینهای مختلف از جمله ممالک آسیای مرکزی و آسیای غربی سفر کرد و پس از آن نیز دستیار وی به نام «بَن چائو»(۳) که سمت فرماندهی سپاهی واقع در مرزهای غربی چین را بر عهده داشت یکی از فرماندهان تحت امر خود به نام «گن ینگ»(۴) را برای تشکیل جبهه‌ای متحد در برابر قبایل وحشی تاتار و هونها که امنیت مرزهای شمال و شمال غربی چین را تهدید می‌کردند در سال ۹۸ میلادی به این نواحی گسیل داشت، او همچنین به ایران سفر کرد.[۲]

نماینده امپراتور و نیز فرماندهٔ اعزامی در بازگشت مشاهدات و اطلاعات

۱ـ یه یی لیانگ، «رفت وآمدهای دوستانه بین ایران و چین در زمان قدیم»، مجلهٔ «سیاست خارجی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، سال اوّل، شمارهٔ ۴، مهر ـ آذر ۱۳۶۶، صفحات ۸۴۶ و ۸۴۷ / عباس تشکری، *ایران به روایت چین باستان*، مؤسّسهٔ روابط بین‌المللی وابسته به وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۵۶، صفحات ۱۰ و ۱۱.

۲ـ یه یی لیانگ، همان مقاله، ص ۸۴۷.

خود در خصوص وضعیت آب و هوای سرزمینهایی که بازدید کرده بودند و همچنین گزارش پیرامون آداب و رسوم مردمان آن دیار، خوراک و پوشاک، معادن و صنایع دستی را در اختیار امپراتور «وودی» قرار دادند و از آن جا که امپراتور علاقه‌مند به گسترش روابط و مناسبات خارجی با همسایگان خود بود تصمیم گرفت با این سرزمینها رابطه برقرار کند. از آن زمان بود که راه خشکی میان چین و سرزمینهای واقع در آسیای مرکزی به وجود آمد و بعدها به «جادهٔ ابریشم» معروف شد.[۱]

آقای لوشیائویی در مقالهٔ «مساجد چین» نیز با تأیید این مطلب در بارهٔ زمینهٔ تاریخی و فرهنگی مناسبات مردمان آسیای مرکزی و غربی با چینیان چنین می‌نویسد: «جاده‌های ابریشم، شرق و غرب را چه از راه خشکی و چه از راه دریا به هم متصل می‌کرده است. مسیر دریایی را راه عطر و ادویه نیز نامیده‌اند. راه خشکی را اوّلین بار در سال ۱۳۹ قبل از میلاد «جانگ چیئن» فرستادهٔ امپراتور به غرب به دیگران شناساند و بعدها کاروانهای تجّار و فرستادگان و نمایندگان از آسیای مرکزی و آسیای غربی و حتی از امپراتور روم از آن استفاده کردند.[۲]

از آن پس، بازرگانان چینی، ایرانی وعرب از طریق جادهٔ ابریشم به تجارت با یکدیگر پرداختند.این جادهٔ مهمّ تجاری و بازرگانی طولانی‌ترین راه مواصلاتی و ارتباطی ادوار گذشته بود که شهر قدیمی «چانگ آن»(۵) پایتخت سلسلهٔ هان غربی ـ که امروزه شهر «شی ان»(۶) نامیده می‌شود ـ در شرق سرزمین چین را پس از عبور از گذرگاه «خه شی» در استان «گن سو» و

۱ـ عباس تشکری، همان کتاب، صفحات ۱۱ و ۱۲.

۲ـ لوشیائویی، «مساجد چین»، ترجمهٔ مجید مددی، فصلنامهٔ هنر، شمارهٔ ۳۳، تابستان و پاییز ۱۳۷۶، ص ۲۷۰.

نواحی مجاور حوزهٔ رودخانهٔ «تاریم» در استان «شین جیانگ» از طریق فلات پامیر و آسیای مرکزی و غربی به سواحل شرقی دریای مدیترانه متصل می‌کرد.[۱]

لوشیائویی در توصیف مسیر زمینی جادهٔ ابریشم و راه آبی می‌نویسد: «این راه که از «چانگ ان» (شیان امروزی) شروع می‌شده است از طریق ارومچی و کاشی [۷] (کاشغر) و سپس با عبور از سمرقند یا بلخ به مرو و تیسفون و پالمیر (سوریه) و بالاخره به صور (لبنان) می‌رسیده است. راه دریا در غرب از بندر سیراف در خلیج فارس شروع و پس از عبور از ماسکال (مسقط) در دریای عمان و دور زدن شبه قارهٔ هند و سپس گذشتن از تنگهٔ مالاکا به بندرهای گوانگ‌جو و چوان‌جو ختم می‌شده است. قسمتی از راه که بین چین و هند قرار دارد به خصوص در اثر رفت وآمد هیأت‌های مذهبی و زایران بودایی به زیارتگاههای واقع در چین و هند از قرن هفتم به بعد به وجود آمده است.[۲]

سر توماس آرنولد نیز در بارهٔ مسیر رفت و آمد مردمان شبه جزیرهٔ عربستان و چین می‌نویسد: «از راه عربستان بود که سوریه و بنادر بحرابیض به طور کلّی محصولات شرق را دریافت می‌داشتند و وارد می‌کردند. در قرن ششم میلادی معاملات قابل توجّهی بین چین و شبه جزیرهٔ عربستان از راه سیلان صورت گرفت و در اوایل قرن هفتم میلادی بازرگانی بین چین، ایران و عربستان توسعهٔ بیشتری یافت. شهر سیراف در خلیج فارس مرکز تجمع و بازار مهمّی برای بازرگانان چینی بود. در همین دوره و در آغاز پادشاهی خاندان سلطنتی تانگ (۶۱۸ـ ۹۰۷م) بود که برای اوّلین بار در منابع تاریخی چین از

۱ـ عباس تشکری، همان کتاب، صفحات ۱۹ و ۲۰.

۲ـ لوشیائویی، همان مقاله، ص ۲۷۰.

اعراب نام برده می‌شود»[۱]

بازرگانان عرب و ایرانی از راه خشکی یعنی «جادهٔ ابریشم» و مسیر آبی که از خلیج فارس، دریای عرب، اقیانوس هند، تنگهٔ مالاکا و از شهرهای گوانگ جو، یانگ جو، چوان جو و هانگ جو در چین می‌گذشت به سرزمین چین آمدند. برخی از آنان در همین شهرها ساکن شدند، در همان جا نیز فوت کردند و دفن شدند. قبور این افراد هنوز در چوان جو معروف است. وقتی جادهٔ شرق به غرب بر قرار شد، کاروانهای زیادی از تاجران که اکثر ایرانی و عرب بودند راهی به چین یافتند و حتی بسیاری از آنها در سرزمین چین مستقر شدند.

براساس متون قدیمی تاریخ چین، فرستادگان ایران ده بار به دربار سلسلهٔ «وی شمالی»[۸] (۳۸۶ تا ۵۳۴م) اعزام شدند. در دایرة المعارف سلسلهٔ تانگ نیز آمده است که عربها نیز سی و هفت بار به دربار امپراتور تانگ سفیر اعزام کردند.[۲]

لوشیائویی نیز در بارهٔ سفیرانی که اعراب به دربار چین فرستادند، این‌گونه می‌نویسد: «بر حسب روایات تاریخی بین سالهای ۶۵۱ تا ۷۹۸ مسلمانان تعداد سی وهفت سفیر به چین اعزام کرده‌اند. به علاوه، در حدود چهار هزار «سه مورن»[۹] (رنگین چشم) در منطقهٔ چانگ آن پایتخت سلسلهٔ امپراتورهای تانگ زندگی می‌کردند. به این خارجیها اجازه داده شده بود که در محله‌های مخصوص زندگی کنند».[۳]

۱ـ سر توماس آرنولد، *تاریخ گسترش اسلام*، ترجمهٔ دکتر ابوالفضل عزتی، چاپ اوّل، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۱۴.

۲ـ وانگ جی یوان، *یکصدسؤال تاریخی پیرامون اسلام*، انتشارات چین امروز، پکن، ۱۹۹۲، ص ۱۰۷ (به زبان چینی).

۳ـ لوشیائویی، همان مقاله، ص ۲۷۱.

آنچه که در گزارش اخیر پیرامون گسیل سفیران اعراب به دربار امپراتور چین آمده است متعلق به مناسبات آنان قبل از ظهور اسلام نیست، بلکه بیانگر روابط اعراب و چینیان پس از طلوع فجر اسلام در عربستان است. بی تردید، میان چینیان واعراب قبل از ظهور اسلام رفت و آمدهایی وجود داشته است و آنان با سرزمین و اوضاع ممالک یکدیگر آشنا بوده‌اند.

مورخ مسلمان چینی، عبدالرحمان «ناجونگ»(۱۰) نیز در خصوص روابط اعراب و چینیان می‌گوید: «پیشینهٔ روابط چین و اعراب به قبل از ظهور اسلام بر می‌گردد. امپراتور «وودی» در سال ۱۳۹ قبل از میلاد، سفیری به نام «جانگ چیئن» به سوی ممالک آسیای مرکزی برای برقراری روابط دوستانه روانه نمود. این فرستاده در طول سفرش از سی و شش مملکت کوچک در بلاد فارس و عرب دیدن کرد».[۱]

مروری اجمالی بر سالهای اوّلیهٔ ظهور و انتشار اسلام

پیامبر گرامی اسلام(ص) در هفدهم ربیع الاوّل عام الفیل (۵۷۱م) در شهر مکّه دیده به جهان گشود. آن حضرت در سن چهل سالگی از جانب خداوند متعال به پیامبری مبعوث شد و به مدت بیست و سه سال بار سنگین رسالت الهی و هدایت مردم را به دوش کشید. با مجاهدت و پایمردی آن حضرت و یارانش اسلام در منطقهٔ جزیرةالعرب گسترش یافت و راه برای نفوذ وگسترش آن در دیگر ممالک و سرزمین‌ها هموار شد. رسول گرامی اسلام(ص) پس از تکمیل رسالت الهی، سرانجام در ماه صفر سال یازدهم هجرت دار فانی را

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، *المسلمون فی الصین... الملف الضائع*، الطبعة الاولی، کویت ۱۹۹۵، ص ۹۴(به زبان عربی).

ترک گفت و به دیدار معبود شتافت.

پس از رحلت رسول اکرم (ص) دوران خلفا آغاز شد. در این هنگام سپاهیان اسلام توانستند با مجاهدتهای فراوان و پس از یک رشته جنگهای سخت رومیان را شکت دهند و با تعقیب آنان سراسر شام را به تصرف خود درآوردند. پس از آن سرزمین لبنان، فلسطین، مصر و تریپولی را فتح کردند. مسلمانان همچنین در طی نبردهای قادسیه، جلولا و نهاوند توانستند امپراتوری بزرگ ایران را شکست دهند و وارث تاج و تخت پادشاهان ساسانی شوند و نیز غنی‌ترین مناطق امپراتوری بیزانس را به تصرف در آورند.

در دوران خلافت ولیدبن عبدالملک (۸٦ تا ۹۸ه) و سپس هشام بن عبدالملک (۱۰۵ تا ۱۲۵ه) ازخلفای بنی امیّه قلمروی سرزمینهای اسلامی به گسترده‌ترین حدخود رسید؛ به طوری‌که از مغرب به سواحل شرقی اقیانوس اطلس و سلسله جبال پیرنه در اسپانیا و از جانب مشرق به آسیای مرکزی، ماوراءالنهر، سواحل شرقی چین و سواحل شرقی اقیانوس آرام رسید. در تاریخ بشریّت هیچ قدرتی نتوانسته بود تا آن زمان به چنین اقتدار و شوکتی دست یابد.

در یک چنین وسعت جغرافیایی پهناور، انسانها و اقوام متعددی با داشتن آداب و رسوم، فرهنگها، تمدّنها، رنگها و زبانهای‌گوناگون آیین اسلام را با آغوش باز پذیرا شدند وامت واحده اسلام را به وجود آوردند. اکثر این دستاوردهای بزرگ در مدت‌کمتر از دویست سال پس از رحلت پیامبر اکرم(ص) حاصل شده بود.

از این رو، شگفت‌آور نیست‌که آقای «فیلیپ حتّی»، مورخ امریکایی، در اثر معروف خود با عنوان *«تاریخ عرب»* در بارهٔ اسلام چنین اظهار نظر کرده است: «آیین اسلام بر خلاف دین یهود، بودیسم باستانی وحتی مسیحیت، تنها

آیینی است که بر پایهٔ رشد و پویایی درونی ونیز ترویج و گسترش بیرونی استوار است.»[۱]

علّت توجّه مسلمانان به چین

در مبحث پیشین اشاره کردیم که اعراب و چینیان قبل از ظهور اسلام رفت و آمدهای سیاسی و تجاری داشتند و با سرزمین و مردم یکدیگر آشنا بودند. این روابط پس از پیدایش اسلام نیز ادامه یافت و مسلمانان متاع معنوی خویش یعنی آیین اسلام را همراه با کالاهای تجاری به سرزمین چین بردند. البته قرآن کریم نقش بسزایی در دعوت مسلمانان به سیر در آفاق یا گردش بر روی زمین و پند آموختن از سرنوشت گذشتگان داشت و پیامبر اسلام(ص) نیز مسلمانان را به دانش اندوزی تشویق می‌کردند. روایتی از پیامبر اسلام(ص) نقل شده است که فرموده‌اند: «اطلبوا العلم ولو بالصین» (در طلب دانش بر آیید اگر چه در چین باشد.)

یکی از دلایل مهم توجّه مسلمانان صدر اسلام به سرزمین چین، اشارهٔ پیامبر اکرم(ص) به آن سرزمین در همین روایت بوده است. هر چند سند و ماخذ روایی و تاریخی این روایت منقول از رسول اکرم(ص) برای راویان حدیث معلوم نیست، اما این روایت ازسویی نشانگر اهتمام ویژهٔ پیامبر(ص) به ترویج و اهمّیّت علم و دانش و از سوی دیگر، می‌تواند بیانگر احساسات وعواطف دوستانه و محبت‌آمیز پیامبر گرامی اسلام(ص) به مردم چین باشد. سر توماس آرنولد نیز در کتاب «تاریخ گسترش اسلام» پس از ذکر حدیث

۱ـ ابراهیم فنگ جین یوان، *اسلام در چین*، انتشارات خلق نینگ شیا، ۱۹۹۴، ص۸ (به زبان چینی).

«اطلبوا العلم ولو بالصین» می‌نویسد:«هر چند دلیل تاریخی حاکی از آن که پیامبر این سخن را ایراد کرده باشد وجود ندارد، ولی محال به نظر نمی‌رسد که وی با نام این کشور آشنا بوده است، زیرا روابط تجارتی بین عربستان و چین قبل از تولد وی برقرار بود.»[۱]

قرآن کریم در سوره‌های حج، فاطر و انسان به کلمهٔ «حریر» (ابریشم) اشاره نموده است. برای نمونه، در آیهٔ ۲۳ سورهٔ حج چنین می‌خوانیم: «و لباسهم فیها حریر» (و تن پوش آنان در بهشت از ابریشم است).

از آن جا که خاستگاه اصلی ابریشم سرزمین چین است واین کالا از آن کشور به آسیای غربی و سپس اروپا راه یافته واعراب نیز در سفرهای تجاری معروف خود در فصل تابستان و زمستان با مردمان نواحی شام و فلسطین که بر سر راه جادهٔ ابریشم ساکن بودند، مراودات بازرگانی داشته‌اند به احتمال قوی، با این نوع تن پوش و پارچه آشنا بوده‌اند. بعید نیست که پیامبر اکرم(ص) هنگامی که همراه عموی خود ابوطالب به سفر تجارتی شام رفت و یا بعدها که در جوانی سرپرستی کاروان تجاری خدیجه بنت خویلد را بر عهده گرفت، در آن مناطق البسه و پارچه‌های ابریشمین و نیز ظروف چینی را دیده یا توصیف حریر را از بازرگانان شنیده باشد. اینها قراین و شواهدی هستند که آشنایی رسول اکرم (ص) و اعراب را با چین در آستانهٔ طلوع فجر اسلام و توجّه آنان را به آن دیار نشان می‌دهند.

اسطوره‌هایی در خصوص چگونگی ورود اسلام به چین

انسانها از زمانهای قدیم عادت داشته‌اند برای حوادث و وقایعی که اتفاق

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۴.

افتاده‌اند، امّا سند و مدرک معتبری برای استناد به آن رخدادها در دسترس نداشته‌اند، اساطیری را جعل کنند و به افسانه‌های تاریخی وخیالی پناه ببرند. اکثر این اساطیر نیز با استفاده از شیوهٔ روایات شفاهی و نقل سینه به سینه شکل گرفته‌اند. تصوّر انسانها و موجودات خیالی برتر اسطوره‌ای در شاهنامهٔ فردوسی به عقاید یونانیان و رومیان نیز بافته‌هایی ذهنی به شمار می‌روند که دارای پشتوانهٔ تاریخی مستند نیستند. اکثر این اسطوره‌ها بر شنیده‌های گذشتگان و تصوّرات ذهنی استوارند و بدیهی است که در اغلب موارد بنیان صحیح و قابل اطمینانی هم ندارند.

در طول تاریخ، برخی از قبایل و طوایف بشری با جعل سوابق و پیشینهٔ تاریخی کوشیده‌اند جایگاهی مشروع برای موجودیت وبقای خود فراهم سازند و از این راه، برآوازه واعتبار قوم خود نزد دیگران بیفزایند. برای نمونه، طبیعی است که در زمان جنگ جهانی دوم تعدادی از یهودیان همانند سایر انسانها در جنگ و اردوگاههای هیتلری به قتل رسیده‌اند، امّا تلاش یهودیان صهیونیست برای جعل اسناد تاریخی برای اثبات قتل عام گسترده و میلیونی یهودیان در اردوگاههای هیتلری دوران آلمان نازی از جمله اسطوره سازیهای آنان است که با تلاش برای برانگیختن احساسات وعواطف بشری نسبت به مظلومیت قوم یهود و نیز مشروعیت بخشیدن به اشغال سرزمین فلسطین توسط آنان از این منظر قابل توجّه و بررسی است.

در ۹ سوره از قرآن کریم نیز عبارت «اساطیر الاولین» (افسانه‌های پیشینیان) برای بیان نوع نگرش و بینش کافران و مشرکان پیرامون معاد و حشر مردگان، آیات واخبار غیبی و سرگذشت امم پیشین آمده است.[۱]

۱ـ قرآن مجید سوره‌های انعام / ۱۵، انفال/۳۱، نحل/۲۴، مؤمنون/۸۳، فرقان/۵، نمل/۶۸، احقاف/۱۷، قلم/۱۵ و مطففین/۱۳.

مسلمانان چین یک اقلّیت دینی در میان موج گسترده‌ای از چینیان بودند، لذا آنان با در نظر گرفتن شرایط جغرافیایی و تاریخی و درک موقعیت و مصلحتهای زمان ومکان کوشیده‌اند هویت و پیشینهٔ تاریخی خود را با جعل اساطیر و افسانه‌هایی به رخ چینیان بکشند واز این راه برای خود نزد آنان شناسنامهٔ قومی و فرهنگی ایجادکنند، در حال حاضر چندین روایت افسانه‌ای پیرامون چگونگی ورود اسلام به چین نزد چینیان و مسلمانان چین شایع است. نکتهٔ قابل توجّه در این روایات آن است که راویان مسلمان این روایتها کوشیده‌اند تا مشروعیت لازم برای بقای موجودیت زندگی و منافع هم‌کیشان خود را در پیوند زدن این روایات با قدرت حاکم در دربار امپراتوری چین تأمین کنند. بیشتر این روایات از ورود نخستین مبلّغ و سفیر مسلمانان یعنی «سعد بن ابی وقاص» به سرزمین چین و دربار امپراتور سخن می‌گویند.

اکنون شایسته است برای بررسی بیشتر موضوع به منابع چینی و مآخذ خارجی مراجعه کنیم تاببینیم این منابع در بارهٔ نحوهٔ آشنایی دربار چین با اسلام و ورود نخستین مبلّغان دینی به خاک چین چه می‌گویند.

بررسی منابع چینی

برای مطالعه و بررسی مبحث طلیعهٔ ورود اسلام به چین چندین منبع و سند چینی غیر رسمی در اختیار داریم که با نگاهی اجمالی به نظر می‌رسد همهٔ آنان از یک سرچشمه واحد تغذیه شده‌اند. در این جا به ترتیب این روایات واسناد را مرور می‌کنیم:

۱ ـ در فصل سیصد و سی و دوم از کتاب *«تاریخ مینگ»* در ذیل حوادث مربوط به «سرزمینهای غرب» چین چنین آمده است:

«در عصر فرمانروایی امپراتور «کای هوانگ» از دودمان «سویی»، سعد

وقاص صحابی پیامبر اسلام برای تبلیغ آیین اسلام وارد سرزمین چین شد و تا عصر مغولی «یوان» پیروان اودر چهارگوشهٔ چین پراکنده شدند».

شایان ذکر است که دوران امپراتوری «ون دی کای هوانگ»(۱۱) از دودمان «سویی»(۱۲) سالهای ۵۸۱ تا ۶۰۰ میلادی برابر با ۲۹ تا ۱۰ سال قبل از بعثت پیامبر بوده است و در این زمان هنوز اسلام ظهور نکرده و پیامبر نیز مبعوث نشده بود. هر چند کتاب *«تاریخ مینگ»* یکی از اسناد رسمی دربار فرمانروایان چین به شمار می‌رود، امّا گزارش فوق در بارهٔ ورود سعد وقاص در این دوره نادرست است.البته از اشارهٔ منبع بالا بـه دورهٔ مـغولی یـوان چـنین نـتیجه می‌گیریم که این منبع تاریخی خبر فوق را به احتمال زیاد از منابع متقدم اخذ و نقل کرده است.[۱]

۲ ـ «لن زه شو» (۱۳) از نویسندگان عصر «چینگ» در کتاب خود با عنوان «تیئن فانگ جنگ شوئه» (۱۴) چنین می‌نویسد:

«امپراتور «چی نی»(۱۵) (چین) «ون دی» از دودمان «سویی» سفیری به نزد پیامبر فرستاد و او را برای سفر به چین دعوت کرد. پیامبر ایـن دعـوت را نپذیرفت، امّا سعد وقاص را به همراه یک صد نفر به سوی شرق (چین) فرستاد که پس از چندین سال به عربستان برگشتند. بعدها نیز امپراتور دودمان تانگ سفیری به عربستان گسیل کرد واز پیامبر دعوت نمود برای تبلیغ آیین خود به سرزمین چین سفر کند. پیامبر مجدداً به وقاص دستور داد برای تبلیغ اسلام به چین برود. این نوشته می‌گوید: سعد وقاص سه مرتبه بـه فـرمان پـیامبر بـه سرزمینهای شرق مسافرت کرد.»[۲]

۱ـ جانگ شینگ لانگ، *مجموعهٔ اسناد تاریخی مناسبات چین و غرب* (جـلد سـوم)، پکـن، ۱۹۷۷، ص ۱۸۳ (به زبان چینی).

۲ـ همان کتاب، ص ۱۸۳.

همین نویسنده در فصل هفتم کتاب سابق الذکر در بخش «سرگذشت انسان بزرگ ـ وقاص» نیز چنین گزارش می‌دهد:

«وقاص، اهل سرزمین آسمانی (مکه) است، او دایی پیامبر جزیرةالعرب است. او به فرمان پیامبر به همراه عده‌ای دیگر با کتاب مقدس (قرآن) به سرزمین چین آمد. او در ششمین سال از فرمانروایی امپراتور «جن‌گوان» از دودمان «تانگ» وارد شهر «چانگ آن» پایتخت چین شد.

«تای زونگ» امپراتور تانگ با او ملاقات کرد واو را آدمی درستکار وصادق یافت. با او در بارهٔ کتاب مقدس و آیین اسلام سخن گفت و دانست که آن شخص دانش واقعی دارد. به فرمان امپراتور مسجدی بزرگ بنا گردید، سپس جمعیت و پیروان وی هر روز زیادتر شدند وامپراتور «تای زونگ» دستور داد در دو شهر «جیانگ نینگ»(۱۶) و «گوانگ جو»(۱۷) نیز مساجدی بسازند. پس از آن انسان بزرگ (وقاص) به سن صد سالگی نزدیک شد، از ایالت «گوانگ دونگ» بر کشتی سوار شد واز فراز آبهای اقیانوس رهسپار بازگشت به وطن گردید.»، «انسان بزرگ در درون کشتی جان به جان آفرین تسلیم کرد، پیکر بی جان وی را معطر و خوشبو کردند، آرامگاه او در بیرون شهر «گوانگ جو» قرار دارد.»، «درگذشته‌های دور چهل نفر شهید، همزمان به قتل رسیدند، آرامگاه همه آنان به ترتیب در جوار آرامگاه انسان بزرگ قرار دارد.»[۱]

۱ـ وان یائو بین، *دایرة المعارف اسلامی چین*، چاپ اوّل، انتشارات دایرةالمعارف استان سی چوان، شهر چنگ دو، ۱۹۹۴، صفحات ۱۸۳ و ۱۸۴(به زبان چینی).

ـ *دایرة المعارف اسلامی* چین توسط گروهی مرکب از یک صد نفر از استادان، دانشمندان، نویسندگان و پژوهشگران معروف مسلمان چینی زیر نظر آقای حنفی وان یائوبین معاون سابق انجمن اسلامی سراسری چین تألیف وتدوین شده است.

این دو روایت، همانند روایت شماره ۱، ورود اسلام و وقاص به چین را به دوران فرمانروایی امپراتور «ون دی کای هوانگ» (۵۸۱ تا ۶۰۰م) وششمین سال امپراتوری «تای زونگ جن گوان» (۶۳۲م) نسبت می‌دهند که زمان وقوع آن رویدادها از نظر زمانی نادرست واشتباه است، ولی اصل مطالب از حقایقی روشن حکایت می‌کنند.

۳ ـ در فصل هفتم از کتاب «مین شو»[۱۸] در ذیل حوادث مربوط به «سرزمینهای غرب چین» چنین آمده است:

«چهار تن از صحابهٔ محمد(ص) پیامبر اسلام در زمان فرمانروایی امپراتور «وو ده»[۱۹] از دودمان «تانگ» به دربار امپراتور چین وارد شدند و به تبلیغ آیین خود در سرزمین چین مشغول شدند.»[۱]

دوران حکومت امپراتور «وو ده» در سالهای ۶۱۸ تا ۶۲۶ میلادی برابر با چهارمین سال بعثت تا پنجمین سال هجرت پیامبر بوده است. با نگاهی اجمالی به سیر حوادث و رویدادهای صدر اسلام به این نتیجه می‌رسیم که پیامبر در آن دوران سخت درگیر موضوع تأسیس و تثبیت پایه‌های دین اسلام بوده است و امکان فرستادن مبلغ و سفیر به سرزمینهای دور دست را نداشته است.

۴ ـ «شی لای زونگ پو»[۲۰] (شجره نامهٔ وارد شدگان از ناحیه غرب) در بارهٔ چگونگی ورود اسلام و فرستادگان پیامبر چنین می‌گوید:

«امپراتور «تای زونگ» از دودمان «تانگ» در دومین سال از فرمانروایی خویش (۶۲۸م) شبی در عالم رؤیا هیولایی را مشاهده کرد که به قصر وی وارد شد، و توسط مردی دستار به سر فراری و ناپدید گردید. امپراتور «تای زونگ» از وزیرانش سؤال کرد، یکی از وزیران ارشد گفت شخص دستار به

۱ـ جانگ شینگ لانگ، همان کتاب، ص ۱۸۳.

سر یک «هویی هویی» از سرزمینهای غربی، پیامبر مقدس سرزمین آسمانی، محمد(ص) نام دارد. «تای زونگ» فرمانی برای «شی تانگ» صادر و دستور داد به سرزمینهای غرب برود و محمد(ص) را دعوت کند که به سرزمین چین بیاید. محمد(ص) بسیار گرفتار بود و وقت نداشت که به آن جا برود، بنابراین سه نفر از «صحابهٔ» خود را به چین فرستاد: اولی «گای سی»[۲۱] (قیس)، دومی «وو آی سی»[۲۲] (اویس؟) و سومی «وان گه شی»[۲۳] (وقاص) نام داشت. قیس و اویس از راه زمینی به دروازهٔ «جیایوگوان»[۲۴] رسیدند، امّا در نتیجهٔ عدم سازگاری وعادت به محیط طبیعی و آب وهوا بیمار شدند و درگذشتند. تنها وقاص بود که به همراه «شی تانگ»[۲۵] به سرزمین چین رسید. بعدها وقاص نامه‌ای نوشت و در خواست کرد ۸۰۰ نفر نیروی تازه نفس انتخاب شوند، و برای کمک به وقاص در امر تبلیغ و ترویج آیین اسلام به سرزمین چین بیایند. پس از ورود ۸۰۰ نفر از سربازان هویی(مسلمان) به چین، امپراتور «تای زونگ جن گوان»[۲۶] از دودمان تانگ به افسر عالی رتبه «وی چی جینگ ده»[۲۷] (۵۸۵ تا ۶۵۸م) فرمان داد در کوی «شوئه شی»[۲۸] در شهر «شیان» مسجدی بزرگ بنا کنند. در زمان «مینگ هوانگ»[۲۹] (۶۸۵ تا ۷۶۲م) از دودمان تانگ، امیر مسلمان سرزمینهای غرب نیز سه هزار سرباز نیرومند برگزید و به چین فرستاد که شورش «ان لو شان» را سرکوب کردند. سه هزار نفر از سربازان دارای خدمات شایسته با سه هزار نفر از زنان و دختران «جیانگ شی»[۳۰] پیمان زناشویی بستند، و بعدها در همه ایالتها پخش و پراکنده شدند، در نتیجه در همه نقاط سرزمین چین نشانی از مسلمانان وجود دارد. کتاب همچنین می‌گوید: وقاص سه مرتبه تقاضا کرد به وطنش مراجعت کند، «گولو نی»[۳۱] (قرآن) را با خود آورده بود و تلاوت و قرائت آن را به شاگردان و پیروانش تعلیم می‌داد. همچنین بر اساس فرمان پیامبر، در شهر

«گوانگ جو» مسجد «خوای شنگ سی»[۳۲] (مسجد یادبود پیامبر) و منارهٔ «گوانگ تا»[۳۳] (گلدسته نور) را بناکرد، و بعداً نیز در همان مکان دفن شد.»[۱]

با مطالعه و بررسی روایت بالا به این نتیجه می‌رسیم که راوی زنجیره‌ای از حوادث دوره‌های مختلف زمان زندگانی پیامبر و دوران خلافت اسلامی را با هم مخلوط کرده است، امّا این روایت بیانگر پاره‌ای از حقایق قابل توجّه مربوط به چگونگی ورود وگسترش اسلام در سرزمین چین است. کتاب «شی لای زونگ پو» شامل مطالبی پیرامون تاریخ پیشگامان نشر اسلام در چین است. نویسندهٔ این کتاب یک مسلمان چینی به نام حاج آخوند «مآ چی رونگ»[۳۴] از ساکنان ایالت «یون نن» در جنوب چین بوده است. این کتاب شامل چهار هزار علامت نوشتاری چینی و قدیمی‌ترین نسخهٔ آن متعلق به سنه ۱۸۷٦ میلادی است.

۵ ـ کتاب *«هویی هویی یوان لای»*[۳۵] (خاستگاه مسلمانان) در بارهٔ چگونگی آشنایی دربار چین با آیین اسلام چنین روایت می‌کند:

«امپراتور دودمان تانگ شبی در عالم رؤیا دیدکه دیوی وارد قصرش شد. مرد دستار به سری از سرزمینهای غرب ظاهر شد ودیو را سرکوب کرد. از راه یک سری ورد و دعا و آواز، مرد دستار به سر سرزمینهای غرب، تعالیم اساسی دین اسلام و همه احکام وعبادات را به امپراتور دودمان تانگ معرفی کرد، همچنین آنها را با آیین کنفوسیوس، بودا ودائو مقایسه وتطبیق کرد. امپراتور دودمان تانگ از تعالیم اسلام به هیجان آمد و آنها را تحسین نمود، و دانست که آیین اسلام «دین بزرگ دو جهان» است، و آیین اسلام «دینی برتر از ادیان» دیگر است، در نتیجه فرمان داد: «چینگ جن» (پاک و پاکیزه) را

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۶۰۱.

می‌توان «جنگ جیائو»[۳۶] (دین راستین) نامید، و فرمان داد فرستادگان بیایند و ادارهٔ رصدخانهٔ سلطنتی را بر عهده بگیرند. امپراتور دودمان تانگ همچنین بی درنگ سه هزار تن از سربازان تانگ را برگزید تا در سرزمینهای غرب توقف کنند، تا سه هزار تن از سربازان برگزیده هویی به سرزمین چین بیایند، و آنان بی اندازه زاد و ولد کردند.»[۱]

در این روایت نام امپراتور چین ذکر نشده است و فقط به دورهٔ فرمانروای دودمان تانگ (۶۱۸ تا ۹۰۷م) اشاره شده است. این روایت در مقایسه با روایات سابق الذکر مطالب بیشتری پیرامون چگونگی آشنایی امپراتور چین با آیین اسلام دارد، امّا از سطور پایانی آن می‌توان فهمید که این راوی نیز حوادث دوره‌های مختلف گسترش اسلام را با هم مخلوط کرده است. همهٔ این روایات فاقد منبع دقیق بالا بیانگر آن هستند که راویان این مطالب را به صورت شفاهی از دیگران به ویژه مسلمانان شنیده‌اند.

کتاب *«هویی هویی لای یوان»* یکی از منابع روایی تاریخ اسلام درچین و مشتمل بر افسانه‌ها و شنیده‌های رایج در میان مسلمانان چین است. گفته می‌شود این اثر به همّت «لیو سان جیه»[۳۷] پدر «لیو جی»[۳۸] (۱۶۵۵ تا ۱۷۴۵م)، دانشمند بزرگ اسلامی چین، در یک مجلد و شامل ۴۵ هزار علامت نوشتاری چینی تدوین شده است و بر صفحهٔ پایانی آن تاریخ سنهٔ ۱۸۹۴ میلادی نقش بسته است.

ابراهیم «فنگ جین یوان»[۳۹]، پژوهشگر چینی معاصر، نیز با مطالعه و تلفیق روایات سابق الذکر و با استفاده از قلم توانا و آرایه‌های ادبی خود دو روایت اسطوره‌ای تدوین و نقل کرده است که آن دو روایت را در این جا بیان

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۲۳۴.

می‌کنیم.

اولین روایت اسطوره‌ای می‌گوید:

«شبی امپراتور «ون دی یانگ جیئن»[۴۰] (۵۸۱م) از سلسلهٔ «سویی» ستارهٔ بسیار درخشانی در آسمان مشاهده کرد. به «تای شی لینگ»[۴۱] (وزیر اختر شناسان و خوابگزاران) فرمان داد تا در بارهٔ طالع سعد و نحس آن بررسی کند. تای شی لینگ در گزارش به امپراتور گفت: این ستارهٔ پر فروغ نشانهٔ ظهور انسانی بر جسته در کشور «داشی» [۴۲] (عربستان) است. امپراتور «ون دی» فرستاده‌ای به جانب سرزمین اعراب روانه ساخت تا در این مورد تحقیق کند. این فرستاده پس از یک سال سفر دور و دراز سرانجام به کشور «داشی» (عربستان) رسید.او هنگام ملاقات با پیامبر گرامی اسلام(ص)، از ایشان برای سفر به چین دعوت کرد.

حضرت محمد(ص) ضمن تشکر به فرستادهٔ امپراتور چین گفت، شخصاً به دلایل مختلف قادر به انجام این سفر نیست، امّا چهار تن از صحابهٔ بزرگ خود را همراه او اعزام خواهد داشت. یکی از این چهار صحابه، سعد بن ابی وقاص خویشاوند پیامبر بود. فرستادهٔ امپراتور چین چون دید رسول اکرم(ص) دعوتش را نمی‌پذیرد، مخفیانه تصویری از چهرهٔ مبارک ایشان کشید و آن را با خود به چین برد. در بازگشت به چین، ضمن تقدیم آن تمثال به امپراتور چین، چهار صحابه و نمایندهٔ پیامبر اسلام(ص) را نیز معرفی کرد.

امپراتور چین از ملاحظهٔ شمایل حضرت محمد (ص) و شنیدن گزارش سفر فرستادهٔ خود بسیار خرسند شد و دستور داد آن تمثال را درون قصرش بیاویزند تا در برابر آن سجده کنند. امّا سعد بی درنگ مانع از این کار شد. امپراتور چین پرسید: «چرا از انجام سجده در برابر آن ممانعت می‌کنی؟» سعد پاسخ گفت: «پیامبر ما حضرت محمّد (ص) به ما فرمان داده است تا در برابر

هیچ بت و تصویری سجده نکنیم، بلکه بـه مـا دسـتور داده است تـا فـقط پروردگار متعال راکه خدایی جز او وجود ندارد و رحـمان و رحـیم است پرستش نماییم».

امپراتور چین پس از شنیدن این سخنان بارها تعالیم آن حضرت را مورد تمجید و تحسین قرار داد و از آیین حنیف و پاک اسلام ستایش کرد. او سعد و همراهانش را از انجام مراسم کرنش در برابر خود معاف نمود و فرمان داد در شهر گوانگ جو (کانتون) برای آنان مسجدی بنا کنند. این مسجد را «هوای شنگ سی» (مسجد یاد بود پیامبر) نام نهادند، تا بدین وسیله یاد و خـاطرهٔ پیامبر گرامی اسلام(ص) را در آن سرزمین زنده نگه دارند. بعدها سعد بـه علّت بیماری در چین درگذشت و در کانتون به خاک سپرده شد. او را حکیم اول نام نهادند. حکیم دوم در شهر «یانگ جو»(۴۳) و دو حکیم دیگر نیز در شهر «چوان جو»(۴۴) به تبلیغ وترویج آیین اسلام پرداختند. آنان پس از مرگ در همان جا به خاک سپرده شدند.»[۱]

دومین روایت اسطوره‌ای که در نزد مسلمانان چـین از رواج و شـهرت بیشتری برخوردار است پیرامون چگونگی ورود اسلام به سرزمین چین چنین می‌گوید: «در زمان فرمانروایی امپراتور «تای زونگ جن گوان» (۶۲۷م) از سلسلهٔ «تانگ»، شبی امپراتور خواب ترسناکی دیـد. او در رؤیـا دیـد کـه هیولایی به سویش حمله ور شد. در این هنگامهٔ خطرناک، ناگهان مردی بلند قامت راکه ردایی سبز رنگ بر تن، دستاری سفید رنگ بر سر و تسبیحی در دست داشت مشاهده کرد که با آمدن وی آن هیولا به سرعت فرار کرد و خطر

۱ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، صفحات ۱ و ۲ / جمال مـحمّد العـبد المـنعم، همان کتاب، صفحات ۹۶ و ۹۷.

رفع شد.

روز بعد، امپراتور تای زونگ همهٔ وزیران، اخترشناسان و خوابگزاران را احضار کرد تا خواب وی را تعبیر و تأویل کنند. یکی از وزیران ارشد دربار در حضور امپراتور اظهار داشت: هیولا نشانهٔ وزیری خائن و آشوبگر است که قصد خیانت به مملکت را در سر دارد و آن انسان برجسته که دستاری سفید بر سر داشته نیز پیامبر سرزمین «داشی» (اعراب) است. اعلیحضرت با برخورداری از احسان و محبت پیامبر در عالم رؤیا، از بحران سیاسی در امان خواهد بود و تا مدتهای مدید ثبات و آرامش بر مملکت ما حکم فرما خواهد بود.

پس از آن، امپراتور چین سفیری از میان مشاوران خود به سوی مملکت عربستان روانه ساخت و از حضرت محمّد (ص) خواست تا فرستادگانی را برای تبلیغ و نشر دین اسلام به سرزمین چین اعزام دارد. حضرت محمد(ص) با این درخواست موافقت کرد و سه نفر از اصحاب را مأمور کرد به همراه سفیر امپراتور چین به آن سرزمین بروند. متأسفانه، دو نفر از آنها در میانهٔ راه دار فانی را وداع گفتند و در تنگهٔ «شینگ شینگ شیا»[۴۵] به خاک سپرده شدند. تنها یکی از آنان به نام وقاص به سلامت به سرزمین چین رسید و در میهمانسرای خارجیان در پایتخت اسکان داده شد.

وقاص پس از اقامت در چین، اغلب روزها در خانه بود و به ندرت خارج می‌شد و به عبادت اشتغال داشت. روزی امپراتور چین دست از کار روزانه خود کشید و به طور ناشناس در لباس یک مامور دولتی به ملاقات او رفت و دید او رو به مغرب نشسته و با خضوع و خلوص کامل مشغول تلاوت قرآن است. پس از آن که تلاوت به پایان رسید قرآن را با احترام روی رحل قرار داد. سپس با لبخندی به سوی در به استقبال آمد وگفت: «امپراتور تانگ،

بفرمایید داخل و بنشینید، ببخشید که دیر به پیشواز آمدم؛ امپراتور با شگفتی پرسید: چگونه دانستی که من امپراتور تانگ هستم؟ وقاص لبخند زد، امّا پاسخ نداد. پس از آن هر دو دست در دست یکدیگر نشستند و به صحبت پرداختند.

امپراتور به منظور آزمایش هوش و زکاوت و ارزیابی دانش او پی در پی سؤالاتی مشکل را مطرح می‌ساخت و وقاص به آرامی و بی درنگ پاسخ می‌داد. امپراتور چین بسیار خرسند شد و به او اجازه داد در شهر «چانگ ان» (شیان امروزی) اقامت کند و به تبلیغ و ترویج آیین اسلام بپردازد.

پس از چند سال وقاص به یاد وطن افتاد و اجازهٔ بازگشت خواست، امّا امپراتور امتناع کرد. پس از مدتی، باز تقاضای مراجعت به دیار خود را مطرح ساخت.امپراتور چین دستی به ریش خود کشید و زمزمه کرد: این مرد امروز میخواهد بازگردد، فردا می‌خواهد بازگردد، همیشه در صدد بازگشت است. باید تدبیری اندیشید و او را نگاه داشت. از آن موقع بود که نام «هویی هویی»[۴۶] عمومیت یافت. زیرا واژهٔ هویی در زبان چینی به معنی بازگشتن است.

سر انجام، امپراتور ترتیبی داد که دختری به ازدواج وقاص درآید و او با این تدبیر سرو سامان یافت واز بازگشت به وطنش منصرف شد وتمام عمر خود را به خدمت در چین گذراند.[۱]

آقای داوود «دینگ جونگ مینگ»[۴۷] (متولد ۱۹۱۳م) چگونگی سفارت سعد بن ابی وقاص به دربار چین را چنین روایت می‌کند: «در دورهٔ سلاطین «تانگ»، پادشاه وقت موسوم به «تای زونگ»[۴۸] نماینده‌ای به مدینه

۱ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۲.

فرستادکه برای پذیرفتن دین اسلام مبلّغی فرستاده شود. خلیفهٔ سوم، عثمان بن عفان، سعد بن ابی وقاص را با عدّه‌ای برای تبلیغ دین اسلام به‌کشور چین اعزام داشت.

نمایندگان اسلام به بندر مشهور «گوانگ جو» که مرکز استان «گوانگ دونگ»[۴۹] است وارد شدند. از آن جا به پایتخت کشور چین که در آن زمان «چانگ ان» بود رسیدند و با پادشاه «تای زونگ» ملاقات کردند. پادشاه از این فرستادگان در بارهٔ دین اسلام پرسید. بعد از شرح و بسطی که سعد بن ابی وقاص راجع به دین اسلام داد، پادشاه گفت: هر چند این دین بسیار مشکل به نظر می‌رسد، زیرا روزی پنج نوبت نماز گزاردن و در هر سال یک ماه روزه گرفتن، مکه رفتن و خمس و زکات دادن بر مردم دشوار است، ولی نمایندگان اسلام اجازه دارند مردم کشور چین را به اسلام دعوت کنند و آنها به دعوت و تبلیغ دین اسلام پرداختند. «تای زونگ» پادشاه امر کرد در پایتخت کشور چین که در آن زمان «چانگ ان» (شیان امروزی) بود اولین مسجد را برای مسلمانان بنا کردند که این مسجد تاریخی تاکنون باقی مانده است.

بنا بر آنچه مورخان چینی نوشته‌اند، بعد از آن که سعد بن ابی وقاص با همراهان خود خواستند برگردند، چون به بندر «گوانگ جو» (کانتون) رسیدند، اجل سعد بن ابی وقاص فرا رسید و مرد. پادشاه امر کرد مسجد و مقبره برای او ساختند ودر همان جا دفن شد واین مقبره هم تاکنون موجود است، اسم آن مسجد و مقبره به زبان چینی «خوای شنگ سی» یعنی «معبد و مسجد اشتیاق و یادآوری پیغمبر اسلام می‌باشد.»[۱]

۱ـ داوود دینگ جونگ مینگ، *نظری به کشور آسمانی چین*، چاپخانه شرق، مشهد، بی‌تا، ص۳۸. نام نویسندهٔ کتاب بالا به صورت «دینجونمین» نوشته شده است که از نظر تلفظ چینی اشتباه است و صحیح آن «دینگ جونگ مینگ» است وی کفیل کنسولگری دولت جمهوری

بازگشت به فهرست

بررسی منابع خارجی

منابع خارجی شامل منابع و مآخذ ایرانی، عربی وغربی است که با استفاده از منابع چینی چگونگی ورود اسلام و وقاص را به سرزمین چین بازسازی و نقل کرده‌اند. در این جا نیز پاره‌ای از این منابع را با هم مرور می‌کنیم والبته در ادامهٔ بحث نیز از این منابع استفاده خواهد شد:

آقای سید مهدی فرخ درکتاب خاطرات خود با عنوان *«یک سال درکشور آسمانی چین»* در پاسخ به اظهارات آقای داوود دینگ جونگ مینگ چنین مینویسد: آقای داوود دینجومین (= دینگ جونگ مینگ) نایب سفارت کبرای چین در تهران که دارای مذهب اسلام است درکتاب خود می‌نویسد: این مطلب (که در زمان خلافت عثمان بن عفان، پادشاه چین موسوم به تای چون (= تای زونگ) نماینده به مدینه فرستاد و تقاضاکردکه مبلّغ برای اشاعهٔ دین اسلام به چین اعزام دارند و عثمان سعد بن ابی وقاص را با عدّه‌ای برای تبلیغ دین اسلام به‌کشور چین فرستاد) مطابق با واقع وحقیقت تاریخ نیست، زیرا من هر قدر در تاریخ عرب و اسلام تفحص کردم خبری از اعزام سعدبن ابی وقاص و حتی از عضویت او در شورای شش نفرهٔ خلیفهٔ دوم که برای تعیین جانشین خود برگزید ندیدم.»

آقای فرخ در ادامه می‌نویسد: «ایشان حتی قبر سعد بن ابی وقاص را در بندرکوان جو (=گوانگ جو =کانتون) معین می‌کندکه باز هم مستند تاریخی ندارد. حتی در زمان خلافت عثمان بن عفان و فتوحات عرب به هیچ وجه از اعزام مأموری به چین ذکری نیست. و بخصوص از اعزام سعد بن ابی وقاص

چین (۱۹۱۲ تا ۱۹۷۹) در مشهد بوده است.

که از سردارهای معروف عرب و فاتح جنگ قادسیه بود به کشور چین در هیچ‌یک از منشآت مورخان ذکری به میان نیامده است.»[۱]

در کتاب «*تاریخ روابط ایران و چین*» در مورد چگونگی نفوذ آیین اسلام در چین روایتی بدون ذکر مأخذ نقل شده است که با روایات پیشین همخوانی دارد: «در روایات اسلامی که چندان مورد اعتماد نیست آمده است که سعد بن ابی وقاص با پانزده نفر از طریق دریا عازم چین می‌شوند و پس از گذشتن از اقیانوس هند و دریای چین وارد بندر کوانگ جو یا کانتون امروزی می‌شوند. از آن جا از طریق خشکی به پایتخت چین یعنی چانگ ـ آن می‌رسند و با فغفور ملاقات و او را به دین اسلام دعوت می‌کنند. سلطان چین پس از مقایسهٔ تعالیم کنفوسیوس با آیین اسلام، روی خوش نشان می‌دهد و سفرا را مورد عنایت قرار می‌دهد. چون می‌بیند که هر مسلمانی باید در شبانه روز پنج بار نماز بگزارد و یک ماه در سال روزه بگیرد از گرویدن به دین اسلام خودداری می‌کند ولی نمایندگان اسلام را آزاد می‌گذارد تا دین خویش را تبلیغ کنند و مسجد بسازند. آنها در پایتخت چین اولین مسجد چین را بنا می‌کنند (البته در برخی از روایات اولین مسجد در کانتون تأسیس شده است) که هنوز این مسجد باقی و برقرار است. بعدها نام چانگ ـ آن به شیان جدید تغییر یافته است. در دنبالهٔ این روایت آمده است که سعد بن ابی وقاص در اواخر عمر قصد بازگشت به عربستان را می‌نماید، امّا در بین راه فوت می‌کند و جنازهٔ او را به گوانگ جو می‌آورند و در آن جا دفن می‌کنند. در محل آرامگاه وی مسجدی ساخته می‌شود که هنوز باقی مانده است. در این مورد

۱ـ سیّد مهدی فرّخ، *یک سال در کشور آسمانی چین*، چاپ اوّل، شرکت سهامی چاپ، تهران، ۱۳۳۱، صفحات ۳۸ و ۳۹.

میان مسلمانان چینی واعراب اختلاف است، چون اعراب می‌گویند که سعد درمدینه درگذشته و اصولاً از عربستان بیرون نرفته است و مقبرهٔ او در شهر مدینه قرار دارد.»[۱]

دکتر تقی نصر نیز درکتاب *«ابدّیت ایران»* در بارهٔ اعزام سفیر از جانب پیامبر اسلام(ص) به نزد فغفور بن چین چنین می‌نویسد: «پیغمبر اسلام نماینده‌ای به نزد تای تسونگ (= تای زونگ) پادشاه سلسلهٔ تانگ فرستاد (۶۲۸م). این نماینده با یک کشتی بازرگانی خود را به چین و به بندر کانتون رسانید، پادشاه چین به او محبت کرد وبه اوکمک کرد تا مسجدی درکانتون بسازد. این مسجد هنوز باقی است و قدیمی‌ترین مسجدی است که در خارج از عربستان ساخته شده است. شاهان تانگ سربازانی ایرانی و مسلمان اجیر نمودند وایشان در چین نفوذکردند.»[۲]

کنت مورگان نیز درکتاب *«اسلام صراط مستقیم»* به نقل از یک منبع تاریخی چین راجع به ورود اسلام و همچنین سفر سعد بن ابی وقاص به دربار امپراتور چین مطلب جالبی نوشته است. البته نوشتهٔ وی به طور آشکار نشانگر در هم آمیختن بخشی ازگزارش کتاب *«تاریخ قدیم تانگ»* با افسانهٔ سفر سعد به چین است. مورگان در این تاریخچه راجع به ورود اسلام به چین می‌نویسد: «تاریخ کهن دودمان تانگ اشاره می‌کند که در سال دوم سلطنت «یونگ وی» (= یونگ هویی) در حدود سال ۳۱ هجری (۶۵۱م) فرستاده‌ای از عربستان به دربار خاقان آمد و هدایایی با خود آورد. این فرستاده گفت که دولت ایشان

۱ـ علاء الدین آذری، *تاریخ روابط ایران و چین*، چاپ اوّل، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۷، صفحات ۵۸ تا ۶۰.

۲ـ سیّد تقی نصر، *ابدّیت ایران از دیدهٔ خاورشناسان*، چاپخانهٔ کیهان، تهران، ۱۳۵۰، صفحات ۳۰۰ و ۳۰۱.

سی و یک سال قبل تأسیس یافته است. از این مطلب چنین مستفاد می‌شود که وی مقارن خلافت عثمان به دربار تانگ رسیده است. مطابق روایات مسلمانان چین، این نخستین مرحلهٔ ورود اسلام به کشور چین است. سرپرستی این هیأت را سعد بن ابی وقاص، یکی از صحابهٔ مشهور پیغمبر(ص)، به عهده داشت و همراهان وی در حدود پانزده نفر می‌شدند که از راه اقیانوس هند و دریای چین به بندر «گوانگ جو» رسیده واز آن جا از راه خشکی به شهر مرکزی «چانگ ان» رفته ودعوت خود را به خاقان ابلاغ کرده‌اند. خاقان پس از کسب اطلاعاتی چند از دین اسلام آن را با تعالیم کنفوسیوس موافق می‌بیند و اسلام را تأیید و تصدیق می‌کند! ولی مقرراتی مانند پنج مرتبه خواندن نماز یومیه و یک ماه روزه به طبع وی گران می‌آید و بدان نمی‌گرود. در هر حال، او به سعد و همراهان وی اجازهٔ تبلیغ دین اسلام را در چین می‌دهد و موافقت خود را با تأسیس اولین مسجد در شهر «چانگ ان» اعلام می‌دارد و بدین وسیله، علاقهٔ خود را به دین مقدّس اسلام ابراز می‌کند. بنای این مسجد واقعهٔ مهمی در تاریخ اسلام به شمار می‌رود که هنوز هم پس از قرنها تعمیر و تجدید بنا، به صورت آبرومندی در «شیان» جدید باقی مانده است. سالها بعد وقتی سعد پیر و مریض می‌شود اجازه می‌یابد که به وطن خود بازگردد، ولی متأسفانه در بین راه می‌میرد ودر بندر «گوانگ جو» دفن می‌شود. در موضع قبر او مسجدی به یاد بود وی بنا شده که دومین مسجد تاریخی چین می‌باشد و تا امروز باقی مانده است.»[1]

چینیان معتقدند مقبره‌ای که در شهر «گوانگ جو» (کانتون) به نام مقبرهٔ ابی

۱ـ کنت مورگان، *اسلام ـ صراط مستقیم*، مترجمان امین بحرالعلومی ـ رضایی ـ مجتهدی ـ نوروزی، چاپ دوم، تبریز، کتابفروشی حاج محمد باقر کتابچی حقیقت، ۱۳۴۴، صفحات ۴۲۰ ـ ۴۲۱.

وقاص شهرت دارد متعلق به سعد بن ابی وقاص صحابی معروف پیامبر اکرم(ص) است. برای بررسی صحت و سقم این ادعا و یافتن پاسخ تاریخی مناسب برای آن شایسته است سوابق و پیشینهٔ زندگانی و فعّالیّتهای سعد بن ابی وقاص را با مراجعه به متون اسلامی مطالعه کنیم.

بررسی صحّت و سقم سفر سعد بن ابی وقاص به چین

سعد بن ابی وقاص بن وهب بن عبد مناف زهری (۵۹۳ تا ۶۷۵م / ۱۶ قبل از بعثت تا ۵۵ هجری) از مشاهیر صحابهٔ رسول اکرم(ص) و از عشرهٔ مبشره است. او کسی بود که نخستین تیر را در راه صیانت دین خدا پرتاب کرد و ملقب به فارس الاسلام بود.[1]

او در مکه و در میان قبیلهٔ قریش دیده به جهان گشود و خانواده‌ای بسیار ثروتمند داشت. در نخستین سال بعثت و در سن ۱۷ سالگی با راهنمایی ابوبکر به دین اسلام گروید و یکی از پنج نفر مسلمان نخستین صدر اسلام بود. به دستور پیامبر اکرم(ص) به همراه عدّه‌ای دیگر به حبشه هجرت کرد. در سال چهاردهم بعثت (۶۲۲م) پیش از حرکت پیامبر(ص)، به اتفاق عده‌ای از مسلمانان به یثرب مهاجرت نمود. وی در شرایط بسیار دشواری به اسلام ایمان آورد، در ایمانش نیز استوار و ثابت قدم بود و به همین خاطر یکی از ده صحابهٔ معروف به عشرهٔ مبشره است. او در تیراندازی و اسب سواری بسیار ورزیده و ماهر بود و یکی از سرداران نامی سپاه اسلام در جنگهای مسلمانان

۱ـ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، دارالکتب العربی، الطبعة الثانیه، ۱۴۱۳، عهد معاویة ابن ابی سفیان، حوادث و وفیات (۴۱هـ ـ ۶۰هـ)، صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳ (به زبان عربی).

علیه غیر مسلمانان بود. جناب سعد بن ابی وقاص در غزوهٔ بدر و اُحـد در رکاب رسول اکرم(ص) بود.[۱]

ابن مسعود می‌گوید: روز بدر سعد را دیدم که سوار بر اسب با تمام توان در بین مشرکان می‌جنگید. زهری نیز می‌گوید: سعد در روز احد با یک تیر سه نفر از مشرکان را به هلاکت رساند.[۲]

سعد بن ابی وقاص پس از رحلت نبی اکرم(ص) و آغاز عصر خلفا بـا ابوبکر بیعت کرد. وی به دستور خلیفهٔ اول در رأس سپاهی از مسلمانان جهت سرکوب ناآرامی در مرزهای ایران و روم به آن نواحی گسیل شد؛ زیرا درآن زمان ابوبکر پس از سرکوب پیامبران دروغین سپاه مسلمین را به دو قسمت کرد، قسمتی را به مرزهای ایران فرستاد که توانستند نواحی مرزی ایران را فتح کنند. قسمت دیگر را نیز به مرزهای روم فرستاد کـه تـوانسـتند قسـمتی از سرزمین شام را تصرف کنند.

ابوبکر در حدود دو سال خلافت کرد و سـپس درگـذشت. ابـوبکر در آخرین روزهای زندگی، عمر را به عنوان جانشین خود منصوب کرد. در آن هنگام سپاهیان مسلمین در مرزهای ایران و روم مشغول جنگ بودند. عـمر بلافاصله به فرستادن قوای کمکی برای آنان اقدام نمود و برای آنها فرماندهانی جدید تعیین کرد. یکی از این فرماندهان سعد بن ابی وقاص بود که خلیفهٔ دوم با اعزام نیروهای تازه نفس به فرماندهی وی جبههٔ مسلمانان را تقویت کرد. در سال شانزدهم هجری، سپاهیان یزدگرد سوم به فرماندهی رستم فـرخـزاد و سپاهیان مسلمان به فرماندهی سعد بن ابی وقاص در منطقهٔ قادسیه در نزدیکی

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۷۵.

۲ـ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، همان کتاب، ص ۲۱۶.

کوفه رو در روی هم قرار گرفتند و پس از سه یا چهار روز درگیری با کشته شدن رستم، سپاه ساسانی شکست خورد و مسلمانان پس از این پیروزی به طرف مداین پایتخت ساسانی حمله کردند. یزدگرد فرار کرد و شهر به تصرف آنان در آمد. در فتح مداین غنایم بسیاری نصیب مسلمانان شد. سعد در گزارش مفصلی شرح فتوحات و غنایم هنگفت به دست آمده را برای خلیفهٔ دوم در مدینه گزارش داد. سعد با موافقت عمر کوفه را مرکز و مقر سپاه خویش کرد. پس از شکست قادسیه، یزدگرد سپاه بزرگی تشکیل داد. سپاه یزدگرد ساسانی به فرماندهی مهران رازی در نبرد جلولا در نزدیکی خانقین امروزی از مسلمانان و سپاهیان سعد بن ابی وقاص شکست خورد. در نتیجه، یزدگرد به سمت شرق گریخت و در ری سکونت گزید.

آخرین نبرد بزرگ ایران واعراب مسلمان جنگ نهاوند بود که در سال ۲۱ هجری مصادف با ۶۴۲ میلادی اتفاق افتاد. چون یزدگرد سوم خبردار شد که سعد بن ابی وقاص از فرماندهی سپاه عرب بر کنار شده فرصت را غنیمت شمرد و با تدارک لشکری به سوی اعراب حمله آورد.اعراب مسلمان نیز به فرماندهی نعمان بن مقرن در این جنگ که مسلمانان آن را فتح الفتوح نامیدند، سپاه ساسانی را برای آخرین بار شکست دادند.[1]

پس تا این زمان می‌بینیم که سعد بن ابی وقاص به عنوان یکی از فرماندهان شجاع و دلاور سپاه اسلام مشغول جهاد در راه خدا و همراهی با لشکریان اسلام بوده است و گزارشی مبنی بر خروج وی از حوزهٔ خلافت اسلامی وجود ندارد. فاتح مداین و قادسیه پس از فتح عراق، کوفه را بنا کرد و مدّتی

۱ـ بابک حقایق و بابک ریاحی پور، *دایرة‌المعارف بزرگ زرّین*، جلد نخست، تهران، مؤسّسهٔ فرهنگی امید، ۱۳۷۷، ص ۶۵۵.

در زمان خلافت خلیفهٔ دوم، حکومت کوفه با او بود. البته، یک بار عمر بن خطاب سعد بن ابی وقاص را به خاطر ارتکاب عملی که به او گزارش کرده بودند از سمت فرماندهی عزل کرد؛ امّا پس از تحقیقاتی که به عمل آورد و معلوم شد اطلاعات نادرستی به وی در بارهٔ سعد گزارش شده است، مجدداً وی را به سمت فرماندهی سپاه نصب کرد.

عمر در سال ۲۳ هجری، پس از ده سال خلافت، به دست شخصی به نام فیروز مجروح شد و پس از چند روز درگذشت. او در آخرین روزهای زندگی، شورایی تشکیل داد تا خلیفهٔ جدید را تعیین کند. علی بن ابی طالب(ع)، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص اعضای شورا بودند. در این شورا سعد بن ابی وقاص به نفع عبدالرحمان از خلافت صرفنظر کرد وبدین سان وزنه‌ای سنگین در کفهٔ ترازوی حامیان خلافت عثمان نهاد.

خلیفهٔ سوم نیز امارت سعد بن ابی وقاص بر حکومت کوفه را ابقا کرد واو امیر کوفه بود. از اقدامات و فعّالیّتهای دیگر سعد در عصر خلافت عثمان اطلاع بیشتری در دست نداریم. فقط از دختر سعد روایت شده که پدرش زکات مال خود را به میزان پنج هزار درهم به نزد مروان حکم دستیار ویژه عثمان فرستاده است.[1] این که این عمل در چه سالی و چه ایامی از دورهٔ حکومت عثمان بوده است نیز بر ما معلوم نیست.

آیا سعد بن ابی وقاص پس از فراغت نسبی از همراهی با سپاهیان مسلمان به دستور خلیفهٔ سوم به سرزمین چین مسافرت کرده است؟

کتاب *«اسلام در چین»* می‌گوید: «دیانت اسلام در سال سی ام از هجرت

۱ـ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، همان کتاب، ص ۲۲۰.

(۶۵۱م) وارد چین شده و نخستین مسجد در شهر کانتون (گوانگ جو) به دستور سعد بن ابی وقاص سردار اسلامی ساخته شده است. پس از آن که سعدبن ابی وقاص از راه دریا وارد چین شد با رئیس‌کشور چین ملاقات و مذاکره‌کرد وایرانیان و افغانیان وارد چین شده دیانت اسلام را تبلیغ کردند.» آقای بدرالدین حی، در پاسخ به تقاضای انجمن تبلیغات اسلامی تهران در نیمهٔ دوم سال ۱۳۲۴ شمسی، در مقاله‌ای با عنوان *«فرهنگ وعلوم اسلامی در چین»* چنین می‌نویسد: «شکی نیست که اسلام از دو راه به چین رفت. یکی از راه خشکی و دیگری از راه دریا. ورود اسلام به چین از راه دریا زودتر از خشکی انجام گرفت. چون در سال ۲۹ هجری و در زمان خلافت عثمان، اسلام در چین ظهور کرد.»[۱]

لوشیائویی نیز در خصوص سفر سعد بن ابی وقاص به چین چنین می‌نویسد: «اولین مسلمانانی که به چین رفتند ابی وقاص و سه نفر همراهان وی بودند. ابی وقاص و همراهان وی نمایندگان مدینه از راه دریا در سال ۶۳۲میلادی به چین سفر کرده‌اند. آنان بعد از رسیدن به چوان جو عازم چانگ ان شدند که در آن جا مورد پذیرش امپراتور قرار گرفتند. گفته شده است که به نامبرده اجازهٔ ساختن سه مسجد، یکی در چانگ ان و دیگری در جیان نینگ (نن جینگ (۵۰)= نانکن امروزی) و سومی در چوان جو، داده شد. معلوم نیست که آیا بالاخره این مساجد ساخته شده است یا نه! ابی وقاص بعد از چانگ ان در گوانگ جو مستقر شد. مقبرهٔ او را می‌توان قدیمی‌ترین بنای اسلامی در چین دانست. دو نفر همراهان دیگر وی در چوان جو زندگی

۱ـ عبدالحمید بدیع و احمد مهدوی، *اسلام درچین* (و فرهنگ و علوم اسلامی در چین)، چاپ دوم، مؤسّسهٔ مطبوعاتی عطایی، تهران، چاپخانهٔ حیدری، ۱۳۵۵، صفحات ۹۸ و ۳۸.

کرده‌اند و مقبرهٔ آنها در این محل بازسازی شده است.»[۱]

از دو روایت افسانه‌ای پیشین چنین در می‌یابیم که سعد از راه خشکی وارد چین شده است، زیرا در دومین روایت به صراحت می‌گوید دو نفر از همراهان سعد در بین راه درگذشتند و درگذرگاه «شینگ شینگ شیا» به خاک سپرده شدند. درحالی که مطالب بالا میگویند سعد بن ابی وقاص از راه دریا وارد سرزمین چین شده است و این دو موضوع با هم تناقض دارند. امّا مذاکرهٔ وی با رئیس‌کشور چین با آنچه که در دومین روایت افسانه‌ای به عنوان ملاقات دوستانهٔ سعد و امپراتور چین توصیف شده است مغایرتی ندارد. گویا مورخان سابق الذکر هرکدام بخشی از مسیر سفر وی را روایت کرده‌اند.

البته چند مطلب قابل توجّه دیگر در زندگانی سعد وجود داردکه انسان را به تفکر و تأمل بیشتری وا می‌دارد. با توجّه به اختلاف مورّخان درخصوص سال تولد سعد بن ابی وقاص، برخی سن او را به هنگام وفات ۷۴ و برخی ۸۲ سال ذکر کرده‌اند. چنانچه سعد واقعاً در سال سی ام هجری به دربار امپراتور چین رفته باشد، عمر او در این هنگام باید بین ۵۰ تا ۵۷ سال بوده باشد. آیا او در این هنگام به دستور خلیفهٔ سوم به دربار امپراتور چین رفته و پس از انجام مأموریت به حجاز بازگشته است؟ اگر چنین باشد، چرا چینیان بر این باورندکه روضهٔ ابی وقاص در شهر کانتون متعلق به سعد است؟

در این روایات افسانه‌ای از اقامت سعد بن ابی وقاص در شهر چانگ ان پایتخت سلسلهٔ تانگ سخن به میان آمده و نیز تدبیر امپراتور چین برای نگه داشتن دایمی سعد در چین را شرح داده است و می‌گوید که سعد پس از ازدواج با یک دختر چینی از اندیشهٔ مراجعت به وطن منصرف شد و همهٔ عمر

۱ـ لوشیائویی، همان مقاله، ص ۲۷۳.

خود را صرف خدمت درچین کرد. این موضوع با گزارش مورخان اسلامی تناقض آشکاری دارد و با گزارشهای مربوط به ادامهٔ رخدادهای زندگانی سعد نیز همخوانی ندارد.

عثمان بن عفان در پایان سال ۳۵ هجری کشته شد. پس از او مردم به خانهٔ علی(ع) هجوم بردند واز او خواستند که زمام امور امت اسلامی را به دست گیرد. سر انجام با اصرار فراوان مردم، علی(ع) زعامت مسلمانان را بر عهده گرفت. در این هنگام مسلمانان با وی بیعت کردند. علامهٔ محقّق حضرت آیةالله محمد تقی شوشتری در کتاب ارزشمند «*قاموس الرجال*» می‌نویسد:

عمار یاسر تنی چند از صحابه از جمله ابن عمر و سعد بن ابی وقاص را به بیعت باعلی (ع) دعوت کرد. سعد از سخن عمار خشمگین شد و سخنی زشت بر زبان راند. عمار موضوع را به علی(ع) گزارش کرد. علی(ع) فرمود: عمار، اینان را رها کن، زیرا ابن عمر ترسو و سعد بن ابی وقاص نیز حسود است. در جایی دیگر سعد بن ابی وقاص امام المذبذبین معرفی شده است.[۱]

ذهبی در کتاب *تاریخ الاسلام* می‌نویسد: سعد از افرادی بود که از علی(ع) و معاویه کناره گرفت.[۲]

علامهٔ شوشتری روایت شنیدنی دیگری پیرامون امیر شجاع و بی باک سپاه اسلام، سعد بن ابی وقاص، نقل کرده است:

«سعد بن ابی وقاص به همراه عدّه‌ای دیگر در پایان واقعهٔ صفین بر علی(ع) وارد شدند، در حالی که از همراهی علی(ع) در واقعهٔ جمل وصفین خودداری کرده بودند. علی(ع) پرسید: چرا سر پیچی کردید؟ جواب گفتند: قتل

۱ـ محمد تقی التستری، *قاموس الرجال*، الجزء الخامس، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴، صفحات ۲۱ و ۲۴ (به زبان عربی).

۲ـ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، همان کتاب، ص ۲۱۹.

عثمان.چون ما در خون او شک داریم؛ هر چند به فضل و سابقه و هجرت تو در اسلام نیز معترف هستیم. علی(ع) پرسید: آیا خداوند شما را به امر به معروف و نهی از منکر فرمان نداده است؟ سعد بن ابی وقاص گفت: یا علیُّ أَعطِنی سَیفاً یَعرِفُ المؤمنَ مِن الکافرِ! أخافُ انْ أَقتلَ مؤمناً فأَدخُل النّارَ.»[1]

همراهی صمیمانهٔ سعد بن ابی وقاص با سه خلیفهٔ پیشین و نیز عدم بیعت وهمراهی وی با علی(ع) نکته‌ای شگفت آور و قابل توجّه و بررسی در زندگانی سعد به شمار می‌رود. آیا غنایم هنگفت فتح مداین وامارت برکوفه واخذ مستمری ماهانهٔ زیاد در عصر خلافت عمر وعثمان روحیهٔ دنیاگرایی و ثروت اندوزی را در او ایجاد نکرده بود؟ آیا این روحیهٔ رفاه‌طلبی و ثروت اندوزی با سیاست عدالت اقتصادی علی(ع) سازگار بوده است؟ آیا همین سیاست علی (ع) باعث برانگیختن حس حسادت و مخالفت سعد بن ابی وقاص و نیز عدم همراهی با علی(ع) در جنگها نشد؟

دختر سعد پیرامون روحیهٔ راحت‌طلبی وثروت اندوزی ابی وقاص می‌گوید: «روزی‌که او از دنیا رفت دویست و پنجاه هزار درهم پول بر جای نهاد.» البته در این جا سخنی پیرامون اموال و دارایی غیر منقول وی ذکر نشده است ولی مطمئناً قصر وی نیز با شکوه و قیمتی بوده است.

زبیر بن بکار می‌گوید: سعد در اواخر عمر گوشهٔ عزلت برگزیده بود و در قصری واقع در حمراء الاسد در سه مایلی مدینه زندگی می‌کرد.

ابن سعد هم در خصوص رحلت سعد می‌گوید: سعد بن ابی وقاص در قصرش در منطقهٔ عقیق در هفت مایلی مدینه از دنیا رفت و جنازهٔ او را به مدینه حمل‌کردند و مروان بر او نمازگزارد. سن او به هنگام وفات هفتاد و

۱ـ محمد تقی التستری، همان کتاب، ص ۲۱.

چهار سال بود.[۱]

دایرةالمعارف اسلامی می‌گوید: سعد درآخر عمر نابینا شد ودر مدینه درگذشت.[۲]

دایرةالمعارف اسلامی چین هم در باره علت گوشه نشینی سعد می‌گوید:

سعد بن ابی وقاص پس از واقعهٔ شورای شش‌نفره از بحث و مشاجره بر سر مقام خلافت اجتناب و در قریه العقیق در حومه مدینه عزلت و گوشه نشینی اختیار کرد. از وی در تمام عمر ۲۷۰ حدیث و روایت نقل شده است. اودر اواخر عمر از دو چشم نابینا شد و به سال ۶۷۵م درگذشت.[۳]

علامهٔ شوشتری علّت مرگ سعد را چنین می‌نویسند:

معاویه قصد داشت برای فرزندش یزید از مسلمانان بیعت بگیرد، اما حسن بن علی(ع) و سعد بن ابی وقاص مخالفت می‌کردند، پس آن دو را بوسیله سم مسموم کرد و آن دو رحلت کردند.[۴]

واقدی، ابن مدینی وجماعت زیادی در خصوص سال وفات سعد می‌گویند: سعد بن ابی وقاص در سال ۵۵ هجری درگذشت.[۵]

آیا او در دورانی که از علی(ع) و معاویه کناره گرفته بود واقعاً به چین سفر کرده است؟ قطعاً روحیهٔ دنیاگرایی، راحت‌طلبی وثروت اندوزی وی نمی‌توانسته با سفر به سرزمین دور و درازی مثل چین سازگاری داشته باشد. پس از بیان مطالب بالا بر این باورم که جناب سعد بن ابی وقاص هرگز به چین

۱ـ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، همان کتاب، صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲ـ محمد رسول فرهنگ خواه، *دایرة المعارف اسلامی*، مؤسّسهٔ انتشارات عطائی، خرداد ماه ۱۳۵۹، چاپ افست، ص ۱۳۵.

۳ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۷۵.

۴ـ محمد تقی التستری، همان کتاب، ص ۲۵.

۵ـ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، همان کتاب، ص ۲۲۱.

مسافرت نکرده است؛ زیرا از یک سو، پیگیری روند رخدادهای زندگانی جناب سعد در برهه‌های مختلف تاریخ صدر اسلام، بویژه دورهٔ امامت علی(ع) و خلافت معاویه، نشانگر حضور پیوستهٔ وی در سالهای پایانی در قلمروی خلافت اسلامی است و هیچ یک از متون تاریخی یا مورخان اسلامی به موضوع سفارت وی به دربار چین از جانب خلیفهٔ سوم اشاره‌ای ندارند و در هیچ یک از متون رسمی تاریخ چین نیز ردّ پایی از این مسألهٔ مهمّ نمی‌بینیم. از سوی دیگر، وجود تناقضات متعدد در روایات گوناگون پیرامون راه و مسیر سفر سعد به چین جنبه افسانه‌ای آن را پررنگ‌تر کرده است. موضوع سکونت دایمی وی نیز در پایتخت امپراتوری چین، سپس ارتحال و دفن وی در شهر کانتون با روایات صحیح مندرج در متون تاریخی اسلام درخصوص وفات وی در حوالی مدینه در سال ۵۵ هجری نیز مغایرت اساسی دارند.

مورّخان اسلام که شرح اعزام سفرای پیغمبر(ص) به ایران، روم، سوریه، حبشه و بلاد دیگر را ذکر کرده‌اند، در صورتی که چنین نماینده‌ای از طرف پیغمبر به چین اعزام شده باشد، حتماً به سادگی از آن نمی‌گذشتند.

آرامگاه ابی وقاص درگوانگ جو

مورّخان مسلمان و مورّخان چینی در محل فوت سعد بن ابی وقاص نیز اختلاف عقیده دارند. چینیها معتقدندکه وی در بندرگوانگ جو از دنیا رفته و مزارش نیز دلیل این مدّعاست، ولی مسلمانان عقیده دارند سعد بن ابی وقاص که از خویشاوندان و یاران پیامبر و فاتح ایران می‌باشد، در مدینه درگذشته و در قبرستان بقیع مدفون است.

درکنار پل «لیو خواچیائو»[۵۱] در حومهٔ شمالی شهر «گوانگ جو» واقع در

استان «گوانگ دونگ»، در جنوب چین، آرامگاهی است که مسلمانان چین برای آن احترام فراوانی قائل هستند. آنان صاحب این مقبره را صحابی معروف پیامبر اسلام «سعد بن ابی وقاص» می‌دانند. باور غالب مسلمانان چین آن است که سعد به فرمان پیامبر برای تبلیغ و معرفی اسلام درعصر فرمانروایی دودمان تانگ به چین سفر کرده است و پس از چندین سال سکونت در آن سرزمین به هنگام مراجعت به جزیره العرب دار فانی را وداع گفته و در شهر گوانگ جو به خاک سپرده شده است. کتاب «شی لای زونگ پو» در بارهٔ فوت وقاص می‌گوید:

«وقاص سرانجام در شرق ایالت «گوانگ دونگ» درگذشت، سرپرست مسلمانان و دیگران او را در داخل دیوار حصار شهر دفن کردند. گور وی شبیه مقبره‌های سرزمین‌های غرب بود، بر فراز آن کوشکی از سنگ سفید بر پا کردند، چهار طرف آن دیوار و حیاطی دارد. مقبره در وسط صحن قرار دارد، وقتی فردی در درون آن سخن می‌گفت، طنین و انعکاس صدای خود را می‌شنید، از این رو آن را «آرامگاه پژواک صدا» نیز می‌نامند.»[1]

استاد «لیو جی پینگ»(۵۲) که سالیان زیادی در خصوص معماری اسلامی مساجد چین مطالعه و تحقیق کرده است وخود از نزدیک مقبره ابی وقاص را دیده و مورد بررسی قرار داده است، در بارهٔ این آرامگاه چنین می‌نویسد:

«در خارج از شهر گوانگ جو در منطقهٔ گویی خوآ، مقبره‌ای وجود دارد مربوط به فردی به نام وقاص که گفته می‌شود در اوایل سلسلهٔ تانگ از کشورهای عربی به منظور رهبری و ارشاد مردم به این محل آمد و سپس در گوانگ جو از دنیا رفت. قبر وی یکی از قدیمی‌ترین مقبره‌های مسلمانان در

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۱۸۳.

چین است. چند سال قبل در گوانگ جو، موفق شدم قبر چهل نفر از یاران مسلمان این فرد را از نزدیک مشاهده کنم.این قبرها نشان می‌دهدکه وقاص و بقیهٔ این افراد در زمان شروع سلسلهٔ تانگ به چین آمدند و در ساختن مسجد نیزهمّت کرده‌اند سپس درگویی خوآ از دنیا رفتند وهمان جا به خاک سپرده شدند. گذشته از آن در زمان‌سلسله تانگ، رفت و آمد و برقراری روابط از طریق دریا بسیار رایج بوده و همچنین افراد زیادی از شرق و غـرب بـرای تحصیل علوم دینی به چین می‌آمدند. تعداد زیادی از عربها نیز ازکشورهای مختلف برای تجارت و تبلیغ به چین می‌آمدند. هم اکنون قبرهای زیـادی مربوط به عربها درگویی خوآ وجود دارد. مقبرهٔوقاص مستطیل شکل است وبالای دیواره‌های دور تا دور این مقبره کنگره‌ای شکل و دندانه‌دار است، این مقبره دارای‌گنبد نیز هست. بیرون دیوار این مقبره کاملاً به سبک و شکل کشورهای خارجی است، امّا خود قبر و پنجره‌های تعبیه شده در اطراف آن به سبک چینی سنّتی است. آشکار است‌که مقبره بعدها مورد تعمیر قرارگرفته است، امّا تعمیرات درحد وسیعی نبوده وکلاً شکل آن را به خـوبی حـفظ کردند. سال دقیق ساختن این مقبره مشخص نیست فقط طبق شواهد و مدارک می‌دانیم‌که در زمان تانگ ساخته شده است. ما می‌توانیم به جرأت بگوییم قدیمی‌ترین مقبرهٔ مربوط به خارجیان‌که در چین ساخته شده همین مـقبره است، مقبرهٔ قدیمی دیگری در مسجد فنگ خوانگ در شهر هانگ جو وجود داردکه به‌گفته بعضیها در زمان سلسلهٔ مینگ ساخته شده،امّا فقط در حد نظر است و سندیت ندارد.

جهت قبر باجهت حیاط طرف راست یکسان نیست، این امکان وجود دارد که حیاط و قبرها با هم در یک زمان ساخته نشده باشند. در طرف راست مقبره ساختمانی وجود دارد شامل: تالار شبستان ـ کلاه فرنگی ـ میهمان خانه ـ اتاق

جلسات ـ حمام و محل سکونت روحانی. هم اکنون معماری خیلی از این ساختمانها مربوط به دوران چینگ است و به نظر می‌رسد چندین بار مورد تعمیر قرار گرفته است. ساختمانها فوق‌العاده ساده ساخته شده‌اند و در داخل حیاط آن سبک کلاه فرنگی سازی در داخل حیاط امری است که در گوانگ‌جو زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرد. داخل این کلاه فرنگیها بسیار خنک و دلپذیر است. گذرگاه طاقداری که در این محوطه قرار دارد، دارای سه در است که ظاهری زیبا دارند و صلابتی به این گذرگاه طاقدار داده‌اند. بالای این گذرگاهها نیز کنگره‌ای شکل و دندانه دار ساخته شده است. در وسط حیاط، درختان کاج قدیمی وجود دارد که بسیار قدیمی‌اند وعمر آنها به هزار سال می‌رسد.»[۱]

سال بنای این آرامگاه بر دیوارهٔ سنگی مقبره ۶۲۹ میلادی برابر با سومین سال از فرمانروایی امپراتور تای زونگ جن‌گوان حک شده است، امّا استاد چن یوان از مورّخان معاصر چین با بررسیهای بیشتر در بارهٔ آن می‌گوید: «این مقبره در سال ۶۵۲ میلادی (۳۲ق) برابر با سومین سال از فرمانروایی امپراتور «یونگ هویی» از دودمان تانگ بنا شده است.»

به گفتهٔ وی، این مقبره در طول اعصار و قرون گوناگون چندین مرتبه مرمت و تعمیر شده است، امّا در دورهٔ فرمانروایی دودمان «چینگ» بازسازی اساسی شده است.[۲]

البته، اندیشمندان غربی نیز در خصوص این روایات اسطوره‌ای و سفر سعد بن ابی وقاص اظهار نظرهای قابل توجّهی ارائه کرده‌اند. برای نمونه،

۱ـ لیوجی پینگ، *معماری اسلامی در چین*، ترجمهٔ مریم خرم، چاپ اوّل، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، بهار ۱۳۷۳، صفحات ۲۳۸ تا ۲۴۱.

۲ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۱۸۳.

سرتوماس آرنولد در این خصوص می‌نویسد: «در بین مسلمانان چینی چنین شایع است که دین اسلام برای اولین بار بوسیلهٔ یکی از برادران پدر پیامبر در چین تبلیغ شد و آرامگاه وی در کانتون نیز مورد احترام است. ولی این داستان به هیچ وجه اساس تاریخی ندارد و به نظر می‌رسد که از ساخته‌های دوره‌های بعد باشد. بدون شک، این داستان از علاقهٔ شدید آنان به ارتباط دادن اسلام خود و تاریخ ورود اسلام در سرزمین چین به قدیمی‌ترین زمان ممکن و تا حد امکان به زمان حیات پیامبر حکایت می‌کند، زمانی که منبع سرشاری است برای داستانهای مربوط به سرزمینهایی که از مرکز اصلی اسلامی دور بود.»[1]

از آن جاکه بنای «مسجد یادبود پیامبر» در کانتون با موضوع سفر سعد بن ابی وقاص به چین به یکدیگر گره خورده‌اند، لذا عدّه‌ای بر این عقیده‌اند که این نیز یک تصوّر نادرست است و چنین مسجدی در آن هنگام بنا نشده است. لوشیائویی در خصوص این مسجد می‌نویسد:

(مسجد «هوای شنگ سی»، مسجد یادبود رسول اکرم(ص)) در شهر گوانگ جو (کانتون) در ایالت «گوانگ دونگ» قرار دارد که به «گوانگ تاسی»(۵۳) (مسجد مناره‌دار) نیز مشهور است. این مسجد قدیمی‌ترین مسجد موجود در چین محسوب می‌شود.

ابی وقاص که داعی اسلام بود، در سال ۶۳۲ میلادی در دوران سلسلهٔ تانگ به چین آمده است. او در گوانگ جو مستقر شد. این بندر یکی از فعّالترین بنادر تجاری جنوب شرقی آسیا و مرکز تجمع تجار خارجی مخصوصاً ایرانیان واعراب بود که از آسیای مرکزی و غربی می‌آمدند. می‌گویند که ابی وقاص در حومهٔ غربی این بندر مسجد هوای شنگ سی را بنا

۱ـ سرتوماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۶.

نهاده است. ولی به احتمال قوی این مسجد در اواخر دوران سلسلهٔ تانگ و یا اوایل دورهٔ سونگ (قرن نهم یا دهم میلادی) ساخته شده است. گر چه مکرراً تعمیر و تجدید بنا شده، محل اصلی مسجد تغییر نکرده است.»[۱]

در *«دایرةالمعارف دین»* نیز در بارهٔ سعد بن ابی وقاص، مسجد «خوای شنگ سی» و منارهٔ «گوانگ تا» که در نزدیکی این مسجد قرار دارد چنین آمده است:

«بر اساس گفته‌های یک مسلمان، سعد بن ابی وقاص، عموی مادری حضرت محمد(ص)، نخستین مسجد را در اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم میلادی در کانتون ساخت. شرح این واقعهٔ تاریخی آشکارا نامعقول و محال است؛ زیرا محمد(ص) تا اوایل قرن هفتم میلادی شروع به ابلاغ عقاید و اصول اساسی دین اسلام نکرده بود. از این رو، عقاید وی نمی‌تواند تا سالهای میانی یا پایانی همان قرن در چین شناخته شده باشد. گزارشهای مربوط به سعدبن ابی وقاص و همچنین مسجد هوای شنگ سی و منارهٔ گوانگ تا در نزدیکی این مسجد در شهر کانتون ساختگی وجعلی به نظر می‌رسند. این بناها بی شک در دوره‌های بعد بنا شده‌اند.»[۲]

پس با این توضیحات صاحب مقبرهٔ معروف گوانگ جو (کانتون) نمی‌تواند سعد بن ابی وقاص باشد؛ به احتمال زیاد شخص دیگری که دارای تشابه اسمی با سعد بوده است از مناطق آسیای مرکزی به دربار چین مسافرت کرده است و این باور به صورت اشتباه در میان چینیان رواج یافته است. چه

۱ـ لوشیائویی، همان مقاله، صفحات ۲۷۵ و ۲۷۶.

۲ـ موریس روسابی، اسلام در چین (مقاله)، *دایرةالمعارف دین*، زیر نظر میرچاالیاده، جلد هفتم، انتشارات مک میلان، نیویورک، آمریکا، ۱۹۸۷، صفحات ۳۷۹ و ۳۸۰ (به زبان انگلیسی).

بسا، آن شخص خود را از دودمان پیامبر(ص) معرفی کرده باشد.

در این قسمت دو روایت شنیدنی و قابل توجّه از کتاب *«مطالعاتی پیرامون تاریخ اسلام»* نوشتهٔ آقای عبدالله القاری بن حاج صالح اهل مالزی نقل می‌کنیم. وی می‌نویسد:

«یکی از صحابهٔ پیامبر(ص) به نام «اسعد لبیب» که برای دومین بار به حبشه در سال پنجم بعثت (۶۱۵م) مهاجرت نمود، حبشه را دوست نداشت و به همین دلیل سوار بر کشتی شد وبه «کانتون» چین رفت و در آن جا به نشر دعوت اسلامی در میان آن دسته از تجّار عرب که مخصوصاً از حضرموت به چین آمده و هنوز خبر ظهور اسلام به آنها نرسیده بود، پرداخت.»

او در ادامه می‌افزاید: چینیها می‌گویند که اولین فردی که به عنوان مبلغ وارد چین شد، یکی از افراد منسوب به رسول الله(ص) به نام «ابن حمزه» (پسر عموی پیامبر) بود که از طریق خشکی یعنی سرزمین ایران همراه با سه هزار نفر مهاجر وارد چین شده، در «سان‌گان فو» مستقر شدند. گروهی دیگر از مسلمانان به دنبال ابن حمزه وهمراهانش ازطریق دریا متوجه چین شدند و در اطراف «یون نان» استقرار یافتند.[1]

به نظر ما این دو روایت نیز مثل برخی دیگر از روایات سابق‌الذکر از زبان دیگران نقل شده و از اتقان و سندیت لازم برخوردار نیست، اما با این وجود جامل یک واقعیت روشن یعنی آمدن فردی محترم و موجه از سرزمین‌های اسلامی به چین برای تبلیغ اسلام است. شاید این فرد از جانب سعد بن ابی وقاص به چین اعزام شده است و در نتیجه رویدادهای این سفر به نام آن

۱ـ علی چگینی، *اسلام در برونئی*، انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران، ۱۳۷۹، صفحات ۵۸ و ۵۹.

شخص ثبت شده باشد.

در حال حاضر نتیجهٔ بحث ما بر اساس مدارک تاریخی موجود این است که سعد بن ابی وقاص به چین سفر نکرده است و مقبرهٔ معروف شهر گوانگ‌جو نیز متعلق به وی نیست. در حقیقت، باید گفت موضوع سفر سعد بن ابی وقاص به چین و آنچه در باب کیفیت شروع و انتشار و رواج اسلام در چین در روایات مسلمانان چین آمده است غالباً با افسانه‌هایی آمیخته شده است.

اما اکنون وجود مقبره معروف شهر گوانگ جو با عنوان عربی «روضه ابی‌وقاص» یک واقعیت انکارناپذیر تاریخی است و این مقبره قطعاً به یک مسلمان شریف تعلق دارد که لااقل در خصوص اسم وی در اکثر روایات سابق‌الذکر در واژه «وقاص» اشتراک لفظی وجود دارد. لذا دانشمندان و مورخان ایران و چین باید پیرامون این شخصیت تاریخی مسلمان به بررسی و مطالعه بیشتر بپردازند و مشخص نمایند که بالاخره نام و چهره واقعی صاحب این مقبره چیست؟

آرای موّرخان پیرامون زمان ورود اسلام به چین

تاکنون آنچه پیرامون چگونگی ورود اسلام به سرزمین چین گفتیم داستانها و اساطیری بودند که در میان مردم عادی چین رایج هستند. این مطالب هر چند جالب و شنیدنی هستند امّا بیانگر حقیقت نیستند. برای یافتن واقعیتها باید در اسناد و مدارک معتبر تاریخی جستجو کرد و بوسیله آنها غبار از چهرهٔ ازمنه و اعصار زدود و با گشودن اوراق دفتر تاریخ، زمان ورود اسلام به سرزمین پهناور چین را تعیین کرد.

یکی از عناوین مهم قابل بحث و بررسی در تاریخ اسلام چین همین

موضوع تعیین و تشخیص زمان دقیق ورود اسلام به سرزمین چین است که از دیر باز ذهن اندیشمندان و پژوهشگران چینی وغربی را به خود مشغول داشته است و همواره برای گشودن راز این معما، پـژوهشها و کـوششهای فکری زیادی انجام شده است.

در این میان، راه حل ممکن مراجعه و استفاده از اسناد و کـتب رسـمی تاریخ چین است. امّا باوجود این که چینیان از پنج هزار سـال قـبل عـادت داشته‌اند حوادث و حتی جزئیات رخدادهای مهمّ داخلی وخارجی خود را به دقّت ثبت و ضبط و نگه داری کنند واز این جهت مهمترین گنجینهٔ ارزشمند منابع ومدارک تاریخی پیوسته را در بین جهانیان در اختیار دارند، متأسفانه در هیچ منبع و مدرکی تاریخ دقیق و معینی در بارهٔ ورود آیین اسلام به آن سرزمین به چشم نمی‌خورد.

البته، دانشمندان غربی نیز مطالعات وسیعی در ایـن خـصوص دارنـد و معمولاًکتابهای آنان سرشار از معلومات تاریخی نسبتاً دقیق وکاملی است، امّا با مراجعه به منابع آنان نیز نمی‌توان پاسخی صریح و روشن برای این مسأله به دست آوریم. در نتیجه، بر سر تعیین یک زمان قطعی برای ورود اسلام بـه سرزمین چین میان اندیشمندان و پژوهشگران اختلاف نظرهای زیادی وجود دارد. با این وصف، چکیدهٔ تمامی دیدگاهها و نـظرات انـدیشمندان چـینی وغربی پیرامون زمان ورود اسلام به چین را می‌توان به شرح زیر خلاصه و جمع بندی کرد:

۱ ـ در نیمهٔ اول دوران حکومت نخستین امپراتور سلسلهٔ سویی به نام «ون دی‌کای هوانگ» (۵۸۱ تا ۶۰۰م برابر با ۲۹ تا ۱۰ سال قبل از بعثت) و یا در هفتمین سال از حکومت همین امپراتور یعنی ۵۸۷ میلادی برابر با سال ۲۳ قبل از بعثت پیامبر.

این عقیده در متون وکتب چینی زیر موجود است:[۱]

الف: «کتیبهٔ بنای مسجد» شهر «شیان» در استان «شان شـی»[۵۴] نـوشتهٔ «وانگ خونگ» [۵۵] در سال ۷۲۴م(۱۲۵ه) در عصر تانگ.

ب: «کتیبهٔ تجدید بنای مسجد» شهر «دینگ جو»[۵۶] در استان «خه بی»[۵۷] نوشتهٔ «یانگ شویی»[۵۸] در سال ۱۳۴۸م (۷۴۹ه) در عصر یوان.

ج: «کتیبهٔ مرمت مسجد» شهر «چوان جو» در استان «فوجیان»[۵۹] نوشتهٔ «ووجیان»[۶۰] در سال ۱۳۵۰م(۷۵۱ه) در عصر یوان.

د: «کتیبهٔ تجدید بنای مسجد» شهر «فوجو»[۶۱] در استان «فوجیان» نوشتهٔ «می‌رونگ»[۶۲] در سال ۱۵۵۰م (۹۷۵ه) در عصر یوان.

ه: کتاب *«تاریخ مینگ ـ فصل مناطق غربی»*

و: کتاب *«وقایع زندگانی امپراتوران دودمان مینگ»*

ز: کتاب *«تاریخچهٔ واقعی زندگانی مقدّس‌ترین چهرهٔ عربستان»* نوشتهٔ «لیوجی» در عصر چینگ.

ح: کتاب *«دانش خالص عربستان»* فصل هفتم با عنوان «تاریخچهٔ آرامگاه حضرت محمد(ص)» نوشتهٔ «لن شو»[۶۳] در عصر چینگ.

ط: کتاب *«دیباچهٔ آیین مقدّس عربستان»* نوشتهٔ «دینگ پنگ»[۶۴].

ی: کتاب *«مبحثی در رد تردیدهای مربوط به اسلام»*.

۲ ـ در نهمین سال از حکومت امپراتور سلسلهٔ «سویی» به نام «یانگ دی دایه»[۶۵]، یعنی سال ۶۱۳ میلادی برابر با سال سوم بعثت پیامبر.

این عقیده در یک کتاب تاریخ عرب به نام *«ابن خلدون»* آمده است. گفته

۱ـ وانگ جی یوان، همان کتاب، صفحات ۱۰۲ و ۱۰۳ / جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، صفحات ۹۶ و ۹۸ / ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۴.

می‌شود که این اثری غنی و معروف در خصوص تاریخ عرب است که در اواخر دودمان چینگ و اوایل دورهٔ جمهوری بخشی از آن نزد «وانگ هائو رن»[۶۶] روحانی مسلمان سرشناس شهر پکن موجود بوده است.[۱]

۳ ـ در دوازدهمین سال از حکومت امپراتوری سلسلهٔ «سویی» به نام «یانگ دی دایه»، یعنی سال ٦١٦ میلادی برابر با ششمین سال بعثت پیامبر.

این عقیده را «ماتیان ینگ»[۶۷] دانشمند مسلمان چینی تبار در ۱۵ ژوئن ۱۹٦۲م. در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ ورود اسلام به چین» در روزنامه «شینگ جو»[۶۸] مطرح کرده است.

۴ ـ در دوران حکومت امپراتور سلسلهٔ «تانگ» به نام «گائو زونگ وو ده»[۶۹]، یعنی سالهای ٦١٨ تا ٦٢٦ میلادی برابر با چهارمین سال بعثت تا پنجمین سال هجرت.

این عقیده در کتاب «مین شو»[۷۰] نوشته «خه چیائویوان»[۷۱] در عصر مینگ و در کتاب «خلاصهٔ مین شو»[۷۲] در سال ۱٦۲۹م (۱۰۳۹ه) در عصر مینگ عنوان شده است. پروفسور «جانگ شینگ لانگ»[۷۳] در اثر معروف خود به نام *«مجموعهٔ اسناد تاریخی مناسبات چین و غرب»* نیز از همین عقیده حمایت کرده است.

۵ ـ در دومین سال حکومت امپراتور سلسلهٔ «تانگ» به نام «جن‌گوان»[۷۴]، یعنی سال ٦٢٨ میلادی برابر با سال ۷ هجری.

این عقیده در دو جزوهٔ بسیار رایج میان مسلمانان چین با نامهای «خاستگاه مسلمانان هویی هویی» و «شجره نامهٔ مهاجران غرب» موجود است. در این دو جزوه آمده است که فرستادگان پیامبر اسلام (ص) در سال ٦٢٨م (۸ه) برای

۱ـ وانگ جی یوان، همان کتاب، ص ۱۰۲.

تبلیغ و ترویج اسلام وارد چین شده‌اند. به دلیل آن‌که محتوای این دو جزوه دارای مطالب عجیب و غریب و بی پایه و زبان آن نیز مبتذل و بی ادبانه است، در نتیجه مورخان مطالب آن را مضحک و گفته‌های موجود در آن را کاملاً بی اساس و دروغ ارزیابی می‌کنند. باوجود این، عدّهٔ زیادی از عقیدهٔ ورود اسلام در این زمان جانبداری می‌کنند. برای نمونه، «اچ. جی. ولز»[۷۵] (۱۸٦٦ تا ۱۹۴٦م) نویسندهٔ انگلیسی در اثر خود با عنوان *«کلیات تاریخ جهان»*، «دابری دوتیرسان»[۷۶] دانشمند فرانسوی در اثر خود با عنوان *«آیین محمّد در چین»*، استاد شهیر چینی «وانگ جینگ جای»[۷۷] در *«تحقیقات من پیرامون خاستگاه اسلام»*، استاد «جین جی تانگ»[۷۸] در مقالهٔ «پژوهش در خصوص تاریخ اسلام در چین» همگی از این عقیده حمایت کرده‌اند.

٦ ـ در سومین سال حکومت امپراتور سلسلهٔ «تانگ» به نام «جن گوان»، یعنی سال ٦۲۹ میلادی برابر با سال ۸ هجری.

این عقیده را «لیوفنگ وو»[۷۹] در سومین شماره از سیزدهمین دوره مجله تحقیقاتی «شین یا شی یا»[۸۰] در مقاله‌ای با عنوان «ادوار ورود اسلام به چین» مطرح کرده است.

۷ ـ در ششمین سال حکومت امپراتوری سلسلهٔ «تانگ» به نام «جن گوان»، یعنی سال ٦۳۲ میلادی برابر با سال ۱۱ هجری.

آقای «آرچیماندریت پلادیوس»[۸۱] اسقف اعظم روسیهٔ تزاری در پکن از این عقیده طرفداری کرده است. او یک آگهی قدیمی با علایم نوشتاری بزرگ به زبان چینی به دست آورد که مطالبی به زبان عربی بر روی آن نقش بسته بود. ترجمهٔ این عبارات چنین بود: «در سال ٦۳۲م (۱۱ه)، ابن همسا دایی حضرت محمّد(ص) در رأس سه هزار تن از پیروان وی به همراه کتاب مقدس قرآن وارد چین شدند.»

۸ ـ در دومین سال حکومت امپراتور سلسلهٔ «تانگ» به نام «یونگ هویی»[۸۲]، یعنی سال ٦٥١ میلادی برابر با سال ۳۱ هجری.

این عقیده را استاد «چن یوان»[۸۳] مورخ شهیر چینی در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ مختصر ورود اسلام به چین» مطرح کرده است.

۹ ـ در دومین سال حکومت امپراتور سلسلهٔ «تانگ» به نام «جینگ یون»[۸۴]، یعنی سال ۷۱۱ میلادی برابر با سال ۹۳ هجری.

این عقیده در کتاب *«مسألهٔ قوم مسلمانان هویی هویی»* مطرح شده است.

۱۰ ـ در دوران حکومت امپراتور سلسلهٔ «تانگ» به نام «شوان زونگ»[۸۵]، یعنی سالهای ۷۱۲ تا ۷۵۵ میلادی برابر با ۹۴ تا ۱۳۸ هجری.

این عقیده در کتیبهٔ تجدید بنای «مسجد مادیئن» در دروازهٔ «شنگ من وای»[۸۶] در پکن موجود است.

۱۱ ـ در دوران حکومت امپراتوران سلسلهٔ «تانگ» به نامهای «سوزونگ»[۸۷]، یعنی سالهای ۷۵٦ تا ۷٦۱ میلادی برابر با ۱۳۹ تا ۱۴۴ هجری و «دای زونگ»[۸۸]، یعنی سالهای ۷٦۲ تا ۷٦٦ میلادی برابر با ۱۴۵ تا ۱۴۹ هجری و نیز سالهای پس از آن.

این عقیده در مقاله‌ای از آقایان «دای کانگ شنگ»[۸۹] و «چین هویی بین»[۹۰]، با عنوان «مروری بر ویژگیهای انتشار آیین اسلام در میان قوم هویی چین» مطرح شده است.

۱۲ ـ حداکثر در قرن هفتم میلادی (قرن اول هجری) و حداقل در قرن پانزدهم میلادی (قرن نهم هجری).

این عقیده را پروفسور «یانگ جائو جون»[۹۱]، در مقالهٔ «مسألهٔ مراحل گوناگون تاریخ اسلام در چین» مطرح کرده است. به اعتقاد او قدیمی‌ترین زمانی که می‌توان برای ورود اسلام به چین در نظر گرفت اوایل عصر تانگ در

قرن هفتم میلادی است ومتأخرترین زمان اوایل عصر مینگ در قرن پانزدهم میلادی است.[۱]

با مروری بر دوازده‌گفتهٔ بالا می‌توان پی برد برخی از پژوهشگران بر این باورند که اسلام در دوران حکومت نخستین امپراتور سلسلهٔ «سویی» به نـام «ون دی»(۹۲)، یعنی در خلال سالهای ۵۸۱ تا ۶۰۰ میلادی برابر با سال ۲۹ تا ۱۰ قبل از بعثت پیامبرگرامی اسلام(ص) وارد سرزمین چین شده است و در قسمتهای شمال وجنوب رود «چانگ جیانگ»(۹۳) (یانگ تسه‌کیانگ) انتشار و رواج یافته است. این عدّه از پژوهشگران مبنای باور خـود را اطـلاعات مربوط به سنگ نبشته‌های دوران حکومت امپراتوری سـلسلهٔ مـغولی یـوان (۱۲۷۱ تا ۱۳۶۸م) می‌دانند و در نوشته‌های خود به آنها استناد می‌کنند.

این نظریهٔ تاریخی بر سنگ نبشته‌هایی همانندکتیبهٔ «یادمان تجدید بنای مسجد دینگ جو» در استان خه بی نوشتهٔ «یانگ شویی» بـه سـال ۱۳۴۸م (۷۴۹ه) و نیز سنگ نبشتهٔ «بنای یادمان تجدید مرمت مسجد چوان جو» در ایالت «فوجیان» نوشتهٔ «ووجیان» به سال ۱۳۵۰م (۷۵۱ه) حکاکی و نقش‌بسته است.[۲]

آیا این زمان به درستی سرآغاز ورود و انتشار آیین اسلام در چین بوده است؟

تاریخ می‌گوید که امپراتور چین «ون دی کای هوانگ» مقارن سـالهای ۵۸۱ تا ۶۰۰ میلادی (۲۹ تا ۱۰ قبل از بعثت) در عصر دودمان «سویی» بر سرزمین پهناور چین فرمانروایی می‌کرده است. به هنگام آغاز حکمرانی این

۱ـ وانگ جی یوان، همان کتاب، صفحات ۱۰۲ تا ۱۰۴.

۲ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۴.

امپراتور چینی، رسول اکرم(ص) نوجوانی ده ساله بوده‌اند و هنوز به پیامبری و رسالت مبعوث نشده بودند. پیامبر اسلام(ص) در سال ۶۱۰ میلادی، مصادف با ششمین سال حکومت امپراتور سلسلهٔ «سویی» به نام «یانگ دی دایه»، به رسالت مبعوث شدند. پس از آغاز رسالت نیز تا سه سال به طور پنهانی به تبلیغ و ترویج دین خدا پرداختند. در این دوره، با وجود آزار مشرکان و سخت‌گیریهای آنان، پیامبر قادر به علنی ساختن دعوت خود نبوده است. حتی پس از علنی ساختن دعوت خود در طول سیزده سالی که در مکه مشغول تبلیغ دین اسلام بودند، شرایط آن دوره و محیط مکه به قدری دشوار بود که فقط عدّه‌ای از اقوام و خویشان وانسانهای ستم‌کشیده به اسلام ایمان آوردند. پس با این وضعیت، اسلام نمی‌توانست در این دوره و سالیان وارد سرزمین چین شده باشد. حتی پس از هجرت پیامبر اکرم(ص) به مدینه نیز چنین امکانی برای معرفی اسلام به سرزمین چین وجود نداشته است. لذا چنین به نظر می‌رسد که اطلاعات تاریخی منقوش در سنگ نبشته‌های سابق الذکر جعلی و بی اساس و بدون دقت تاریخی لازم است. عدم اطلاع دقیق از رخدادهای تاریخ اسلام و زندگی پیامبر اکرم(ص)که هزاران فرسنگ دورتر از سرزمین چین به وقوع پیوسته بود و شاید تلاش برای جعل پیشینهٔ تاریخی برای ورود اسلام به سرزمین چین و ایجاد پایگاه اجتماعی و کسب آوازهٔ مناسب برای مسلمانان آن دیار در اجتماع ونزد فرمانروایان آن سرزمین از مهمترین انگیزه‌هایی بوده است که نویسندگان کتیبه‌ها و سنگ نبشته‌های مزبور را به این کار ترغیب کرده است.

سر توماس آرنولد نیز این‌گونه موارد را از علاقهٔ شدید مسلمانان چین به ارتباط دادن اسلام خود و تاریخ ورود اسلام در سرزمین چین به قدیمی‌ترین

زمان ممکن و تا حد امکان به زمان حیات رسول اکرم (ص) می‌داند.[۱]

البته پژوهشگران در خلال چندین سال مطالعه و بررسی دقیق متون رسمی تاریخ چین توانسته‌اند مبنایی برای تشخیص زمان ورود اسلام به سرزمین چین بیابند. آنان معتقدندکه سال ۶۵۱ میلادی برابر با سال ۳۱ هجری یعنی دومین سال از حکومت امپراتور سلسلهٔ «تانگ» به نام «یونگ هویی» نخستین سال ورود آیین اسلام به سرزمین چین است.[۲]

درکتاب *«تاریخ اسلام»* نیز در این خصوص چنین آمده است:

«در بارهٔ چگونگی ورود اسلام به چین تقریباً تمامی مورّخان بر این عقیده‌اندکه اسلام در سال ۶۵۱ میلادی، در دومین سال امپراتوری «یونگ هویی» ازسلسلهٔ «تانگ» و همزمان با سلطنت ساسانیان در ایران، به چین وارد شده است».[۳]

کتاب *«اسلام در چین»* می‌گوید: «طبق منابع تاریخی چین، ورود اسلام به چین در حدود سال ۶۱۷ میلادی بوده است، یعنی در حدود چهار سال قبل از هجرت پیغمبر اسلام از مکه به مدینه، ولی به نقل ازکتاب: *«سفر من به چین»* می‌نویسد: دیانت اسلام در سال سی ام از هجرت وارد چین شده است». بدیهی است این اطلاعات نادرست از عدم دسترسی مؤلّف به منابع معتبر چینی ناشی شده و قطعاً در خصوص ذکر تاریخ ورود اسلام و مطابقت تاریخ میلادی با هجری اشتباه کرده است. اما تعجّب بیشتر از آقای بدرالدین حی وابستهٔ فرهنگی سفارت چین است که در خصوص تاریخ اسلام چین قطعاً

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۶.

۲ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۹۸.

۳ـ وانگ خوای دِه و گوابائو هوا، *تاریخ اسلام*، انتشارات خلق نینگ شیا، ۱۹۹۲م، ص۳۹۹ (به زبان چینی).

مطالعاتی داشته‌اند. ایشان در مقالهٔ وزین خود نوشته‌اند: «در سال ۲۹ هجری و در زمان خلافت عثمان، اسلام در چین ظهور کرد.»[۱]

این نظر ایشان نیز یا ناشی از عدم دسترسی نامبرده به متون معتبر چینی یا از مطابقت اشتباه تقویم میلادی و هجری قمری بوده است.

اکثر محقّقان و مورّخان چینی از دیدگاهی که معتقد به ورود اسلام به چین در سال ٦٥١ میلادی برابر با سال ۳۱ هجری است استقبال و حمایت کرده‌اند. این نظریه را نخستین بار مورخ شهیر چینی، استاد «چن یوان»، در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ مختصر ورود اسلام به چین» مطرح کرد. ایشان برای تبیین باور خود به نوشته‌های دو منبع رسمی تاریخ چین یعنی کتاب «جیو تانگ شو»(۹۴) *(تاریخ تانگ قدیم)* و کتاب «سه فویوان گویی»(۹۵) استناد کرده است. در باب چهارم از کتاب *«تاریخ تانگ قدیم»* چنین آمده است:

«در دومین سال از حکومت امپراتور «یونگ هویی»، اعراب سفیری برای تقدیم خراج به دربار چین فرستادند»[۲]

در کتاب «سه فویوان گویی» نیز این گونه آمده است:

«اعراب به طور رسمی سفیری به دربار چین فرستاند و تصمیم گرفتند که از سال دوم حکومت امپراتور «یونگ هویی» مناسبات خود را آغاز کنند.»[۳]

استاد «چن یوان» می‌گوید مطالب بالا مؤیّد این نکته است که مناسبات رسمی چینیان و اعراب در دورهٔ اسلامی دقیقاً از دومین سال امپراتوری «یونگ هویی» در سال ٦٥١ میلادی آغاز شده است. این دوره مصادف با عصر خلافت سومین خلیفهٔ عثمان بن عفان از سال ۲۴ هجری (٦۴۴م) تا پایان

۱ـ عبدالحمید بدیع واحمد مهدوی، همان کتاب، صفحات ۹۸ و ۳۸.
۲ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۴.
۳ـ همان کتاب، صفحات ۴ و ۵.

سال ۳۵ هجری (۶۵۵م) در ممالک اسلامی ونیز مقارن با اعزام فرستادگان وی به چین بوده است و می‌توان آن را سر آغاز ورود اسلام به خاک چین تلّقی کرد. البته هیچ یک از منابع رسمی تاریخ اسلام به موضوع اعزام نمایندگانی از جانب خلیفهٔ سوم به دربار چین اشاره‌ای نکرده‌اند. امّا مورّخ و محّقق گرانمایهٔ مسلمان چین آقای پروفسور جمال الدین «بای شویی»(۹۶)، استاد دانشگاه تربیت مدرس پکن ونایب رئیس انجمن اسلامی سراسر چین، پس از نقل حدیث نبوی «اطلبواالعلم ولو بالصین» می‌نویسند: «پیرو این سخن گرانقدر، خلفای اسلامی نمایندگان سیاسی خود را راهی سرزمین چین کردند. اولین گروه اعزامی از طرف خلیفهٔ سوم عثمان بن عفان در روز دوم محرم سال ۳۱ هجری برابر با ۲۵ اوت سال ۶۵۱ میلادی در دورهٔ خاندان پادشاهی تانگ، به شهر چانگ ان پایتخت آن روز چین وارد شد. امپراتور چین، اعزام آن گروه را به عنوان آغاز روابط دوستانهٔ میان چین وعرب تلقی کرد وهیأت رامورد استقبال قرار داد.»[۱]

استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری نیز درکتاب *«خدمات متقابل اسلام و ایران»* راجع به چگونگی نفوذ اسلام درکشور چین می‌نویسند: درکتاب *«تاریخ کهن دودمان تانگ»* اشاره می‌کندکه به سال دوم سلطنت «یونگ وی» (= یونگ هویی) درحدود سال ۳۱ هجری فرستاده‌ای به نام سعد از عربستان به دربار خاقان آمد و هدایایی با خود آورد. این فرستاده گفت که دولت ایشان سی ویک سال قبل تأسیس یافته است. خاقان پس ازکسب اطلاعاتی چند از دین مقدّس اسلام، آن را با تعالیم کنفوسیوس موافق می‌بیند و اسلام را تأیید و

۱ـ جمال الدین بای شویی، سهم مسلمانان چین در تمدن، ترجمهٔ محمد علی حسینی، مجلهٔ «مشکوة» شمارهٔ ۵۵ـ ۵۴، بهار و تابستان ۱۳۷۶، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، صفحات ۵۱ و ۵۲.

تصدیق می‌کند، ولی مقرراتی مانند پنج مرتبه نماز یومیه و یک ماه روزه به طبع وی گران می‌آید و بدان نمی‌گرود. ولی به سعد وهمراهان وی اجازهٔ تبلیغ دین اسلام را در چین می‌دهد و موافقت خود را با تأسیس اولین مسجد در شهر «چانگ ان» اعلام می‌دارد و بدین وسیله علاقهٔ خود را به دین مقدّس اسلام ابراز می‌کند. بنای این مسجد واقعهٔ مهمی در تاریخ اسلام به شمار می‌رود که هنوز هم پس از قرنها تعمیر و تجدید بنا، به صورت آبرومندی در «شیان» جدید باقی می‌ماند.اگر این جریان واقعیت داشته باشد، آغاز نفوذ اسلام در چین به وسیلهٔ خود اعراب مسلمان بوده است».[1]

البته، سر توماس آرنولد در کتاب *«تاریخ گسترش اسلام»* جریان ورود فرستادگان عثمان به دربار چین را به گونه‌ای دیگر نقل کرده است. او می‌نویسد:

«پس از آن که یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی، به هلاکت رسید پسرش پیروز از چین برای مبارزه با مسلمانان که کشور وی را فتح و تصرف کرده بودند استمداد جست، ولی امپراتور چین به وی پاسخ داد که ایران با چین زیادتر از آن فاصله دارد که وی بتواند ارتش مورد لزوم را به آن جا اعزام دارد. ولی گفته شده است که امپراتور چین سفیری به دربار عرب اعزام داشت تا در مورد شاهزادهٔ فراری وساطت وتوصیه کند. امپراتور چین احتمالاً از سفیر خود خواست تا در قدرت و وسعت حکومت جدیدی که در غرب به وجود آمده بود (حکومت مسلمانان) تحقیق و بررسی کند. گفته شده است که خلیفه عثمان نیز یک فرمانده عرب را به همراهی سفیر چین در بازگشت به

۱ـ مرتضی مطهری، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران، انتشارات صدرا، چاپ پانزدهم، بهار ۱۳۶۸، صفحات ۴۲۶ و ۴۲۷.

چین در سال ۶۵۱ میلادی اعزام داشت واین اولین نمایندهٔ حکومت اسلامی بااحترام تمام از طرف امپراتور چین پذیرفته شد».[۱]

یزدگرد سوم، شاهنشاه ایران، که از آخرین گوشهٔ کشور خود درمرو نومیدانه دفاع می‌کرد، از چین علیه اعراب مهاجم کمک خواست. تای تسونگ (= تای زونگ) این درخواست را نپذیرفت، زیرا مسلماً احساس می‌کرد که امپراتوری خود او، که بتازگی از جنگ داخلی وحملات ترکان نجات یافته بود، به صلح احتیاج دارد، و اعزام قوا به ایران به سبب بعد مسافت صلاح نیست.امّا ایرانیان اگر چه از کمک چینیان بی بهره ماندند، به عنوان پناهنده مورد پذیرایی قرار گرفتند. پیروز، فرزند یزدگرد، که چینیان او را هنوز پادشاه ایران می‌خواندند، هنگامی که اعراب سرتاسر متصرفات موروثی او را تسخیر کردند، در سال ۶۷۴ به «چانگ ان» آمد و مورد پذیرایی واقع شد و به صورت، یکی از سرداران محافظ امپراتور در آمد. وی چند سال بعد در چانگ ان درگذشت. پسرش که فقط به نام چینی «نی نی شیه»(۹۷) (=نرسه) شهرت دارد و در تاریخ آن زمان از او ذکر به میان آمده است نیز در چانگ آن سکونت کرد. به پناهندگان ایرانی اجازه داده شد که آتشکده بسازند و به اجرای مراسم زردتشتی بپردازند، و این رسم تا چندین سال برقرار بود.

درباریان بزودی از این پناهندگان و شاید از مسافران چینی اطلاعاتی در بارهٔ منشأ اسلام و سرزمین اعراب به دست آوردند. عربستان در آن هنگام به «داشی» شهرت داشت که از کلمهٔ «تازی» ایرانی به معنای عرب گرفته شده است. این اطلاعات پس از چندی بر اثر تماس مستقیم بادولت جدید مسلمانان تکمیل شد.

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۵.

پروفسور «یه یی لیانگ»[۹۸] استاد بازنشسته کرسی زبان وادبیات فارسی و رئیس پیشین مرکز پژوهشهای فرهنگ ایران دانشگاه پکن، در مقاله‌ای ارزشمند در خصوص سفر فرزند یزدگرد ساسانی به دربار چین می‌نویسد:

«در دورهٔ سویی و دورهٔ تانگ ـ که با ساسانیان در ایران هم دوره بودند ـ رفت و آمدها بین چین وایران افزایش بیشتر یافت. یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانیان، با وجود آن‌که کشورش مورد هجوم اعراب قرارگرفته بود، باز هم فرستادهٔ خود را به کشور چین می‌فرستاد. در سال ۶۵۱ میلادی، سلسلهٔ ساسانی به دست اعراب منقرض شد؛ ولی رفت وآمدها بین چین وایران کماکان برای مدّت طولانی ادامه یافت. به‌گفتهٔ کتابهای تاریخی موثق چینی، امپراتور «گائو زونگ»[۹۹] از سلسلهٔ تانگ سمت عالی مقامی هم طراز ژنرالی به پیروز، فرزند یزدگرد سوم، بخشید. همچنین در زمان این امپراتور بود که شهر زرنج (سیستان امروزه در ایران) را مرکز شهرستان پو ـ سه (=بوسی)[۱۰۰] قرار می‌دهد که این متعلق به استان نواحی غربی کشور چین بود و پیروز، پسر یزدگرد سوم، را حاکم آن جا می‌کند. درکتابهای تاریخی چین این طور ثبت شده بود که نرسه، پسر پیروز، هم از مقامی بلند پایه در دربار چین هم طراز ژنرالی برخوردار بوده است. پیروز و نرسه هر دو برای مدت طولانی در پایتخت چین چانگ ان سکونت داشتند و بالاخره، در سرزمین چین در گذشتند.»[۱]

هر دو روایت بالا در خصوص وجود ارتباط بین ایرانیان واعراب ونیز استمداد پیروز پس از مرگ پدرش از دربار چین برای مقابله با مسلمانان سخن می‌گویند.

۱ـ یه یی لیانگ، همان مقاله، ص ۸۴۸.

با توجّه به این‌که یزدگرد سوم در سال ۳۱ هجری به دست آسیابانی در مروکشته شد و فاصلهٔ میان ایرانیان واعراب با دربار چین بسیار زیاد بوده است، آیا این امر قابل قبول است‌که اعزام فرستادهٔ چین به نزد اعراب برای وساطت در مورد شاهزادهٔ فراری به دربار چین و نیز درخواست استمداد پیروز وهمراهی فرستادهٔ خلیفهٔ سوم با سفیر چین در همان سال اتفاق افتاده باشد؟

پاسخ ما به این پرسش منفی است. زیرا با توجّه به وسایط نقلیهٔ آن روزگار، زمان رفت و برگشت به چین در هر مسافرت لااقل دو سال به طول می‌انجامیده است واین رخدادها نمی‌تواند در خلال یک سال اتفاق افتاده باشند.

با وجود این، پرسش قابل توجّه دیگری در این جا مطرح است و آن این‌که این فرماندهٔ عرب‌که خلیفهٔ سوم به دربار چین اعزام‌کرده چه‌کسی بوده است؟ آیا او همان سعد بن ابی وقاص صحابی معروف پیامبر اکرم(ص) بوده است؟

در مراجعه به منابع رسمی تاریخ چینیان و مسلمانان هیچ‌گونه پاسخی برای این پرسش نمی‌یابیم و ما قبلاً در مبحث‌گذشته پیرامون تعلق مقبرهٔ معروف شهر گوانگ جو (کانتون) به سعد بن ابی وقاص و امکان سفر وی به چین پرسشها ونظرات خود را بیان‌کردیم.

هر چند موضوع اعزام هیأتی از سوی مسلمانان در عصر خلیفهٔ سوم به دربار چین مورد تأیید مورّخان چینی است، امّا نمی‌توان آن را دلیلی قاطع بر ورود اسلام به چین ارزیابی کرد. زیرا اگر چه فرستادگان عرب، مسلمان بوده‌اند، سفیر رسمی با مبلّغ دینی تفاوت دارد و ورود فرستادهٔ رسمی به منزلهٔ سر آغاز انتشار آیین اسلام در خاک چین نیست. با وجود این، اکثر مورّخان با استناد به مدارک رسمی تاریخی چین پذیرفته‌اند‌که نخستین تماس رسمی میان فرمانروایان مسلمان عرب و دربار چین در سال ۶۵۱ میلادی رخ داده

است. قطعاً هیأت اعزامی خلیفهٔ سوم پیرامون مهمترین تحول سیاسی واجتماعی آن روز جزیرة العرب، یعنی ظهور و انتشار آیین اسلام بامقامات عالی رتبه دربارچین گفتگو وعقاید و باورهای دینی خود را برای آنان تشریح کرده‌اند و این مذاکرات راه را برای نفوذ و گسترش اسلام در سرزمین چین هموار کرده است.البته از مطالعهٔ منابع تاریخی در می‌یابیم که نخستین خبر پیشرفت اسلام را سفیری از طرف یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، در سال ۶۳۸ میلادی (۱۷ ه) به چین آورد. لذا بر پایهٔ این شواهد تاریخی، ایرانیان نخستین افرادی بودند که اخبار مربوط به وضعیت مسلمانان را پیش از وجود روابط رسمی و تماس مستقیم میان اعراب مسلمان و چینیان به امپراتور چین گزارش کرده‌اند و این موضوع به نوبهٔ خود بیانگر آن است که دربار تانگ به هنگام ورود سفیران خلافت اسلامی در سال ۳۱ هجری به چین با آیین اسلام آشنایی داشتند.

نخستین آشناییهای دربار تانگ با اسلام

با آغاز نبردهای میان اعراب و ایرانیان، نخستین بار فرمانروایان دودمان «تانگ» بوسیله فرستادگان یزدگرد سوم با آیین اسلام و مسلمانان آشنا شدند. به گواهی کتاب *تاریخ جدید* تانگ، در سال ۶۳۸م. «مو ـ سا ـ بن» (مرزبان) به عنوان سفیر یزدگرد به پیشگاه امپراتور چین بار یافت و از وی تقاضای کمک کرد، ولی امپراتور چین درخواست وی را نپذیرفت.

مورخ گزارش ایران در کتاب *تاریخ قدیم تانگ* اظهار می‌دارد که در سال ۶۴۷م، یزدگرد سفیری به دربار چین اعزام داشته است، ولی در مورد مقاصد

این فرستاده توضیحی نمی‌دهد.[۱]

ممکن است هدف از این مأموریت درخواست کمک نظامی بوده باشد. مطالعهٔ شواهد تاریخی در زمینهٔ اوضاع سیاسی آن زمان نشان می‌دهد که گزارش هر دو کتاب *تاریخ تانگ* در مورد اعزام دوسفیر از طرف یزدگرد به دربار چین صادق است.

به روایت طبری، وقتی که یزدگرد در مرو شاهجان از احنف شکست خورد به طرف بلخ متواری شد. در راه بلخ، یزدگرد سفیر اعزامی خود به چین را که در حال بازگشت از آن امپراتوری بود ملاقات کرد. به گفتهٔ طبری، امپراتور چین درخواست کمک یزدگرد را رد کرده بود. این واقعه در کتاب طبری چنین آمده است:

«چون خاقان از نهر گذشت، اطرافیان خسرو که به بلخ آمده بودند همراه وی روان شدند و به فرستاده‌ای که یزدگرد سوی شاه چین روانه کرده بود و با وی فرستاده بود بر خوردند که پاسخ پادشاه چین را به نامهٔ یزدگرد همراه داشت و از او پرسیدند: چه خبر بود؟ گفت: وقتی نامه و هدیه‌ها را پیش وی بردم این چیزها را که می‌بینید به ما عوض داد. هدیهٔ شاه چین را به آنها نشان داد و گفت: این نامه را به جواب یزدگرد نوشت و به من گفت: می‌دانم که باید شاهان، شاهان را بر ضد غالبان یاری دهند. وصف این قوم که شما را از دیارتان بیرون کرده‌اند بگوی که شنیده‌ام، از کمی آنها و بسیاری خودتان سخن کردی، غلبهٔ امثال این گروه کم بر شما که گفتی بسیار بوده‌اید به سبب صفات خوب آنها و صفات بد شماست.

گفتم: هر چه خواهی بپرس. گفت: آیا درست پیمان‌اند؟ گفتم: آری. گفت:

۱ـ عباس تشکری، همان کتاب، صفحات ۸۴ و ۸۵.

پیش از آن‌که جنگ آغاز کنید با شما چه می‌گویند؟

گفتم: ما را به یکی از سه چیز می‌خوانند: یا دینشان، که اگر پذیرفتیم ما را همانند خودشان می‌دانند، یا جزیه و حفاظت، یا جنگ.

گفت: اطاعت آنها از امیرشان چگونه است؟

گفتم: از همه کسان نسبت به سالار خود مطیع ترند.

گفت: چه چیزها را حلال می‌دانند و چه چیزها را حرام؟ به او گفتم.

گفت: آیا چیزی را که بر آنها حلال شده حرام می‌کنند یا چیزی را که بر آنها حرام شده حلال می‌کنند؟ گفتم: نه

گفت: این قوم تباه نمی‌شوند تا حلالشان را حرام کنند و حرامشان را حلال کنند.

آن‌گاه گفت: لباسشان چگونه است؟ به او گفتم.

از مرکوبشان پرسید. گفتم: اسبشان عربی است و وصف آن بگفتم.

گفت: چه نیکو قلعه‌ای است. آن‌گاه وصف شتر را که با بار می‌خوابد و می‌چرد باوی گفتم. گفت: این صفت چهارپایان گردن دراز است.

آن‌گاه به یزدگرد نوشت: اگر سپاهی سوی تو نمی‌فرستم که آغاز آن به مرو و آخرش به چین باشد، به سبب آن نیست که از تکلیف خویش غافلم. ولی این قوم که فرستادهٔ تو وصفشان را با من بگفت، مادام که چنین باشند، اگر آهنگ کوه کنند آن را از پیش بردارند و اگر فراهم باشند مرا نیز از جای ببرند. با آنها صلح کن و خشنود باش که با هم به یک دیار باشید و مادام که تو را تحریک نکنند، تحریکشان مکن.»[1]

۱ـ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، *تاریخ الرسل والملوک (تاریخ طبری)*، جلد پنجم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، صفحات ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵.

اگرسال ۲۲ هجری (۶۴۲م.) راکه طبری به آن اشاره می‌کند صحیح بدانیم، پس حضور نمایندهٔ یزدگرد در دربار چین در سال ۶۳۸م. مسجّل است. و بعید به نظر نمی‌رسدکه به علّت موانع ارتباطی جغرافیایی بازگشت مو ـ سا ـ بن چهار سال طول‌کشیده باشد.

روی هم رفته، عنصر ایرانی نقش‌بسیار مهمی در معرفی ادیان‌گوناگون به چین ایفاکرده است. روابط فعّال تجاری ایران با چین به‌گسترش مبادلات فرهنگی قابل توجّهی بین دوکشور منجر شد. این روابط منظم و دایمی نیز طبیعتاً باعث مبادله عقاید وافکار درکلیه رشته‌های دانش بشری شد. این روابط همچنین در آشناکردن ادیان ایرانی همچون دین زرتشتی و مانوی و ادیان غیر ایرانی مانند بودایی، نسطوری و اسلام به چین سهمی بسزا داشته است. بی تردید،گفتگوی سفیر یزدگرد سوم با امپراتور چین پیرامون اوصاف مسلمانان نخستین‌گزارش رسمی بودکه دربار چین وامپراتور دودمان تانگ در خصوص ظهور و پیدایش‌قدرت و آیین تازه‌ای در آسیای غربی دریافت کردند.

بازگشت به فهرست

فصل دوم

دوران نفوذ آرام و تدریجی اسلام در چین در عصر تانگ (۶۱۸ تا ۹۰۷م) و سونگ (۹۶۰ تا ۱۲۷۹م)

قبلاً اشاره کردیم که اعراب و چینیان در آستانهٔ ظهور اسلام رفت وآمدهای زیادی با یکدیگر داشتند. مناسبات بازرگانی میان چینیان و کشورهای آسیای غربی چون ایران، عربستان، فلسطین و سوریه از روزگارانی بسیار قدیم رواج داشته است. «جادهٔ ابریشم» زمینی مهمترین شاهراهی بود که سرزمینهای اعراب، ایرانیان و چینیان را به یکدیگر وصل می‌کرد و در این مسیر کاروانهای شتر با بار ابریشم و ظروف چینی از طریق آسیای مرکزی وارد ایران وسپس سرزمین اعراب می‌شدند.

در مسیر دریایی به چین که به «راه ادویه» نیز معروف است، کشتیهای ایرانیان واعراب از سواحل دریای عمان وخلیج فارس و دریای سرخ، نباتات طبی، ادویه، مروارید، زنجبیل، دارچین و مصنوعات فلزی را به چین منتقل

می‌کردند.[۱]

دکتر تارا چند در خصوص مسیر حرکت کشتی‌های اعراب و ورود آنان به هند و چین چنین می‌نویسد:

چند دهه پس از ظهور اسلام، لشکر مسلمانان به سرعت عراق، سوریه و ایران را به تصرف خویش درآوردند و پس از آن در مرزهای هند نیز به گردش درآمدند. تجّار مسلمان، بلافاصله خط تجارت دریایی ایران در خلیج فارس و دریای عمان را در اختیار گرفتند و به دنبال آن تعداد کشتیهای اعراب در اقیانوس هند رو به فزونی گذاشت. اعراب مسلمان برای نخستین بار در اواخر قرن هفتم میلادی در سواحل مالابار سکونت اختیار کردند. آنان خیلی زود درحوالی غرب هند نیز مسکن گزیدند، روز به روز رو به افزایش گذاشتند، قدرت و ثروت بسیار به دست آورند و به سواحل شرقی هند هم خیلی زود راه یافتند. کشتیهای اعراب از سواحل دریای سرخ و یا از سواحل جنوبی به راه افتادند و مقصد آنها سواحل جنوبی سند و یا کرانه‌های طولانی خلیج کمبایه و گاه سواحل مالابار بود، که در این صورت از شرایط خاصّ جوی بادهای موسمی سود می‌بردند و می‌توانستند مستقیماً تا بندر کولم یا بنادر دیگر برانند. کشتیهایی که از خلیج فارس می‌آمدند نیز بر همین روال چنین مسیری را می‌پیمودند و خود را به کولم می‌رساندند و سپس در شبه جزیرهٔ مالاکا، مجمع الجزایر شرقی و یا چین لنگر می‌انداختند. تجّار عرب در مسیر خود به طرف چین از سواحل کور و ماندل می‌گذشتند و هنوز هم آثاری از اعراب قبل از اسلام در کانتون به چشم می‌خورد. ساحل کور و ماندل معبر تجّار مسلمان شد. کالاهای چین و ماچین و محصولات هند و سند بر کشتیهای

۱ـ جمال محمد العبدالمنعم، همان کتاب، ص ۱۰۵.

بزرگی به نام جونگ همانندکوهی به‌کمک باد بر سطح آب شناور بودند و بدین بنادر وارد می‌شدند. ثروت جزایر خلیج فارس و کالاهای خاصّ کشورهای دیگر، از جمله عراق و خراسان و همچنین روم و اروپا به این سواحل،که اعراب آن را معبر می‌نامیدند وگویی کلید دروازه هند بود، وارد می‌شد.

سواحل غربی و شرقی هندوستان معبر و استراحتگاه کشتیهای اعراب برای ادامهٔ مسیر به سوی سواحل کشورهای جنوب شرقی آسیا، بویژه چین، بود. بدین ترتیب، مسلمانان وارث تجاری اعراب قبل از اسلام شدند. راه عادی دریایی از بنادر عربستان یا خلیج فارس به جانب چین از هفت دریا می‌گذشت که از میان آنها خلیج پالک و خلیج بنگال برای اعراب شناخته شده بود و آنها را شلاهت یاکلبار وکردنج می‌نامیدند.[۱]

مسلماً کشتیهای زیاد با مال التجاره‌های گوناگون از این طریق رفت و آمد کرده‌اند و داد و ستدهای بسیاری میان کشورهای مسلمان و هند و چین انجام گرفته است. از این رو، در آغاز همین بازرگانان و تجّار عرب و ایرانی مسلمان بودندکه اسلام را از راه دریا به چین بردند. بدون تردید، ورود اسلام از طریق راه دریایی کمی پیش از راه زمینی بود. راه دریایی از چین به سوی کرانهٔ جنوب شرقی شامل جزیرهٔ «هان نن»(۱۰۱)، ایالات «گوانگ دونگ»، «فوجیان»، «ژه جیانگ»(۱۰۲) و «جیانگ سو»(۱۰۳) می‌رفت که اسلام در حدود قرن اول هجری وارد آن شد.[۲]

۱ـ تاراچند، *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ترجمهٔ علی پیرنیا و عزالدین عثمان، تهران، انتشارات پاژنگ، ۱۳۷۴، صفحات ۷۱ تا ۸۱.

۲ـ چن داشنگ، *معماری اسلامی در مسیر جاده‌های ابریشم*، ترجمهٔ محسن جعفری مذهب، مجلهٔ «وقف ـ میراث جاویدان»، سازمان اوقاف و امور خیریه، سال پنجم، شمارهٔ ۱،

سر توماس آرنولد به نقل از کتاب تاریخ «چوان تانگ ون»[۱۰۴] جریان ورود اولین گروه مسلمانان را به چین چنین روایت می‌کند: «درآغاز دورهٔ پادشاهی خاندان تانگ، گروه بزرگی از بیگانگان از کشور «ان نان»[۱۰۵]، کامبوج، مدینه و کشورهای دیگر به کانتون وارد شدند. این خارجیان خداپرست بودند و در معابد خود بت، مجسمه و یا تصویر قرار نمی‌دادند. کشور مدینه نزدیک هندوستان است و در این کشور است که دین این بیگانگان، که با دین بودایی کاملاً متفاوت است، اساساً به وجود آمده است. اینان گوشت خوک نمی‌خورند و مسکرات نمی‌آشامند و گوشت حیواناتی را که ذبح نکنند پاک نمی‌دانند. اینان در این زمان به نام «هویی هویی» شهرت دارند. پس از آن که از امپراتور اجازه گرفتند تا در کانتون سکونت کنند، برای خود خانه‌های بسیار زیبا و مجللی با سبک کاملاً متفاوتی با سایر خانه‌های کشور ساختند. اینان بسیار ثروتمند بودند و از رهبری که خود انتخاب نمودند پیروی می‌کنند.»[۱]

این روایت نیز نشان می‌دهد که مسلمانان برای اولین بار از طریق دریا وارد سواحل جنوب شرق چین، بویژه بندر کانتون، شده‌اند و امور بازرگانی و تجاری در این میان نقش محوری داشته است و این مسلمانان عمیقاً پایبند به اعتقادات و باورهای دینی خود بوده‌اند.

دایرة المعارف دین نیز در خصوص چگونگی ورود مسلمانان به سرزمین چین می‌گوید: «صرف نظر از گزارشهای افسانه‌ای پیرامون ورود اسلام به چین، بدیهی است که تجّار خاورمیانه آسیای مرکزی آیین تازه را به چینیان

صفحات ۹۶ و ۹۷.

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۴.

معرفی کرده‌اند. در اواخر قرن هفتم میلادی، بازرگانان مسلمان از راه زمین ودریا وارد سرزمین چین شدند. راههای زمینی قسمتی از جادهٔ ابریشم باستانی محسوب می‌شد که چین را به غرب و از جمله به امپراتوری روم متصل می‌کردند. کاروانهای ایرانیان و اعراب مسلمان باگردش مسیر خود از ایران به سوی سمرقند و بخارا و باگذشتن از حاشیهٔ بیابان «تاکلاماکان»، راه خود را از جنوب به سوی ختن و کیریا و از شمال به سوی تورفان و هامی در پیش می‌گرفتند.

آنان سپس عازم چین خاص می‌شدند و پس از توقفی کوتاه در «دون هوانگ»[۱۰۶] و «لن جو»[۱۰۷] مسافرتشان را با ورود به شهر چانگ ان (شیان امروزی) به پایان می‌رساندند. از این رو، شمال غرب چین در معرض دین جدید بود، و برخی چینیان پیش از قرن هشتم به آیین اسلام گرویدند.

راه دریایی مسیر کشتیرانی اعراب و ایرانیانی بود که از خلیج فارس عازم اقیانوس هند می‌شدند و سرانجام، در بنادر جنوب شرقی چین پهلو می‌گرفتند. شهرهای گوانگ جو، هانگ جو و چوان جو از مقصدهای اصلی این گونه ملوانان و بازرگانان بودند.»[۱]

جمال الدین بای شویی نیز پیرامون راهها و نحوهٔ ورود مسلمانان به چین می‌نویسد: «بر اساس اسناد تاریخی، از سدهٔ هفتم گروههایی از مسلمانان عرب به قصد تجارت از راه دریا و خشکی وارد این سرزمین شدند. راه دریایی از عربستان آغاز می‌شد و پس از طی خلیج مانار و بنگال و تنگهٔ مالاگا و دریای چین جنوبی به شهرهای گوانگ جو (کانتون)، چوان جو (زیتون)، هانگ جو، یانگ جو می‌رسید و به شانگهای پایان می‌یافت. در حالی که راه خشکی از

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۷۹.

ایران و افغانستان آغاز و با گذشتن از ایالت شین جیانگ به شانگهای خـتم می‌شد.»[۱]

در کتاب *«علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین»* در مورد ورود اسلام به چین چنین آمده است: «از زمان خود رسول خدا، تجّار مسلمان به چین راه یافتند و دین اسلام از راه دریـای کـانتون و از راه زمـینی کـاروان رو بـه مـهاجرنشینهای عـرب درچـین وارد شـد. در حـدود سـال ۶۵۰ مـیلادی، امپراتوری از خاندان تانگ، موسوم به «کائوتسنگ (=گائوزونگ)، چون از ساسانیان و بیزانسها شنید که دولت نظامی تازه‌ای راههای تـجارتی را زیـر تسلط خود در آورده، سفیری به مدینه فرستاد وعـثمان هـم در سـال ۶۵۱ میلادی (۳۱ه) سفیری به چین اعزام داشت. پس از آن، در سال ۷۱۳ (۹۵ه) و ۷۲۶ (۱۰۸ه) بین دو طرف هیأتهایی رفت و آمد کردند. گروهی از علویان نیز که از شکنجه و فشار بنی امیه فرار کرده بودند پیش از سال ۷۵۰(۱۳۳ه) به چین رفتند و در آن جا اقامت گزیدند. همه اینها، بعلاوهٔ لشکری که هشام بن عبدالملک برای حمایت از امپراتوری چین «هزوان تسنگ» (= شوان زونگ) برای باز پس‌گیری قدرت فرستاد و همچنین فتح مغولها که راه رفت و آمد را به سوی کشورهای اسلامی و چین باز کرد، اثر خاصّی در پیشرفت اسلام در این منطقه و گرایش مردم به سوی اسلام داشته است.»[۲]

قدر مشترک این روایتها آن است که اسلام در دوران تانگ و سونگ وارد چین شد و توانست به آرامی در طی چندین قرن جای پایی برای خود باز کند و سپس ریشه‌هایش را در خاک چین محکم نماید.

۱ـ جمال الدین بای شویی، همان مقاله، ص ۵۲.

۲ـ زین العابدین قربانی، *علل پیشرفت وانحطاط مسلمین*، بی نا، تابستان ۱۳۶۱، صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷.

ورود اوّلیهٔ اسلام به چین بر خلاف اکثر سرزمینهای عربی و اسلامی دیگر از طریق فتوحات نظامی انجام نشده است، بلکه این تجّار و بازرگانان مسلمان ایرانی وعرب بودندکه توانستند آیین اسلام را به قلب سرزمین چین و اقصای دور منتقل سازند. این تجّار مسلمان در معاملات تجاری خـود بـا چـینیان کارنامه‌ای از انصاف وعدالت ارائه کرده‌اند و همین مناسبات دوستانه، آوازه و اعتبار خوبی برای آنان، بویژه ایرانیان، در سرزمین چین به همراه داشـته است که خود زمینهٔ لازم را برای ورود وگسترش آیین اسلام در سالیان بعدی فراهم کرده است. البته این امری طبیعی است که درکارهای تجاری هر طرف به دنبال سود و منفعت خود است و از شگردهای لازم برای کسب سود بیشتر استفاده می‌کند، امّا در صورتی که این قاعده توأم با رفتار نیکو و پسندیده و رعایت احترام وادب باشد، راه را برای تبادل و ارتباط بیشتر نیز باز می‌کند. از نظر تاریخی، مسلم است که پیدایش آیین اسلام به هنگام زوال سلسلهٔ «سویی» و ظهور سلسلهٔ «تانگ» رخ داده است. لذا همین مبادلات و مناسبات بازرگانی پیوسته و روزافزون، زمینهٔ ایجاد واستحکام روابط دوستانهٔ سیاسی و مردمی اعراب و ایرانیان و ورود اسلام به دربار امپراتوری «تانگ» را فراهم کرد.

در پی گسترش وسیع اسلام، عده‌ای از بازرگانان ایرانی وعرب با پشت سرگذاردن صحراها، تپه‌ها وکوههای مرتفع از شمال غرب و غرب چین و عده‌ای دیگر نیز با پیمودن دریاها و اقیانوسها وکشتیرانی بر فراز آبهای مواج و خروشان پی در پی از سواحل جنوب شرقی وارد چین شدند.

در نخستین سالهای حکومت دودمان «تانگ» در همه کوچه‌ها و خیابانها و نیز بازار شهر «چانگ ان»، تختگاه امپراتوری چین، ردّ پایی از تجار مسلمان دیده می‌شد. اعراب و ایرانیان در اکثر شهرهای نوار ساحلی جنوب شرق و مناطق شمال غرب چین مغازه‌ها و فروشگاههایی بـا نـام «هـودیئن»[۱۰۸] و

«هودی»[۱۰۹] به معنی «مغازهٔ خارجی» دایر کرده بودند. در این مغازه‌ها اجناسی که از آسیای غربی و افریقا وارد می‌شد، همانند عاج فیل، شاخ کرگدن، ادویه معطر و خوشبو، مروارید و جواهر به فروش می‌رسید.[۱] در همین دوران، در بازار بزرگ بغداد پارچه‌های ابریشمین، ظروف چینی و چای چینی به وفور پیدا می‌شد. سواحل جنوب شرقی چین عرصهٔ پر جنب و جوش تجارت بین‌المللی بود. شهرهای «گوانگ‌جو» (کانتون)، «یانگ‌جو»، «جیائوجو»[۱۱۰]، «چائو جو»[۱۱۱]، «فوجو»، «مینگ جو»[۱۱۲] «لیئن جو»[۱۱۳]، «چین جو»[۱۱۴] و «سونگ جیانگ»[۱۱۵] همگی از بنادر مهم بازرگانی و تجارت بین‌المللی در عصر دودمان «تانگ» بودند. بازرگانان ایرانی و عرب بیشترین و ثروتمندترین افرادی بودند که در بنادر مذکور حضور فعّال و مؤثّری داشتند.

شهر «گوانگ جو» (کانتون) مهم‌ترین کانون تجاری تجّار ایرانی و عرب و مرکز ورود و صدور کالاهای خاورمیانه، چین و حتی پر رونق‌ترین لنگرگاه تجاری چین بود. کشتیهایی که از ممالک اسلامی، بویژه سواحل خلیج فارس، وارد رود «چانگ جیانگ» (یانگ تسه کیانگ) می‌شدند از حد شمارش خارج بود. در ساحل شهر «گوانگ جو» کیسه‌های ادویهٔ معطر، جواهر و سنگهای قیمتی چون کوه بر روی هم انباشته بودند.[۲]

هر چند تجارت تجّار ایرانی و عرب یکی از مهمترین ابزارهایی بود که در نفوذ و گسترش اسلام در چین وحتی دیگر نواحی جنوب و جنوب شرقی قاره آسیا نقش کلیدی بر عهده داشت، اما سؤال مهم برای مورّخان این است که اسلام در چه زمانی و توسط چه کسانی وارد خاک چین شده است؟

۱ـ وانگ جی یوان، همان کتاب، ص ۱۰۶.

۲ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، صفحات ۹ و ۱۰.

قبلاً اشاره شد، پژوهشگران چینی بر این عقیده‌اند که نخستین نشانه‌های ظهور و پیدایش آیین اسلام در سرزمین چین در سفر سعد بن ابـی وقـاص فرستادهٔ خلیفه سوم عثمان به دربار چین قابل جستجوست. به گفتهٔ آنان، این حادثه در دورهٔ فرمانروایی امپراتور «تای زونگ» از سلسلهٔ «تانگ» به وقوع پیوسته است.

البته، درخصوص سفارت ابی وقاص به دربار چین تردیدهای جدی وجود دارد و ما قاطعانه بر این باوریم که وی هرگز به چین سفر نکرده است، امّـا نمی‌توان منکر وجود مناسبات سیاسی و اقتصادی دوسـتانه بـین اعـراب و چینیان در آستانهٔ پیدایش اسلام بود.

بر طبق متون رسمی تاریخ چین، از دومین سال امپراتوری «یونگ هویی» در سال ٦٥١ میلادی (۳۱ه) تاچهاردهمین سال امپراتوری «جن یـوان» در سال ۷۹۸ میلادی (۱۸۲ه)، سی ونه بار سفیرانی از طرف مسلمانان به دربار چین اعزام شده‌اند که یازده مورد آن در دورهٔ حکومت امـپراتـور «کـای یوان»[۱۱۶] (۷۱۳ تا ۷۴۱م برابر با ۹۵ تا ۱۲۴ه) بوده است.[۱]

لوشیائویی در بارهٔ راههای ورود اسلام می‌گوید: اسلام برای اولین بار در نیمهٔ قرن هفتم از طریق شهرهای بندری «گوانگ جو» و «چوان جو» در ساحل جنوب شرقی و بعداً از طریق زمینی از آسیای مرکزی به چـین وارد شـده است.[۲]

استاد یه یی لیانگ نیز می‌نویسد: در ابتدا اکثر مسلمانانی کـه بـه چـین می‌آمدند از مردم بندر سیراف واقع در خلیج فارس بودند. دین اسلام در زمان

۱ـ محمد یوشع یانگ خوای جونگ و علی یوجن گویی، *اسلام و فرهنگ چین*، انتشارات خلق نینگ شیا، ۱۹۹۶، ص ۵۲ (به زبان چینی).

۲ـ لوشیائویی، همان مقاله، ص ۲۷۰.

تانگ و سونگ در داخل چین انتشار یافت.[۱]

پروفسور «چن داشنگ»(۱۱۷)، پژوهشگر شهیر چینی، نیز در خصوص رفت و آمدهای تجّار عرب و ایرانی می‌نویسد: چیزی که آشکار است این است که پیش از دوران اسلامی، بازرگانان ایرانی و عرب از طریق کرانه‌های جنوب شرقی به چین رسیده بودند. طی قرن دوم و سوم هجری، گروه زیادی از ایرانیان واعراب در جزیرهٔ «های نن» و شهرهای «یانگ جو» و «گوانگ جو» اقامت داشتند.[۲]

علاوه بر این رفت و آمدها عوامل دیگری نیز وجود داشت که درگسترش اسلام در سرزمین چین مؤثّر بود. چنین به نظر می‌رسد که آیین اسلام از مسیر دریایی بیش از نیم قرن زودتر از مسیر زمینی وارد چین شده است. امّا اسلام از راه زمینی چگونه و چه زمانی وارد خاک چین شده است؟

اعزام فرستادگان قتیبة بن مسلم به نزد امپراتور چین

در زمان خلیفهٔ دوم، دامنهٔ فتوحات و توسعهٔ قلمروی اسلامی به خراسان و سیستان در ایران رسید. بعد از آن در زمان خلیفهٔ سوم، عثمان، یکی از سرداران مسلمان به نام عبدالله بن عامر برای ادامهٔ فتوحات عازم خراسان شد و توانست شهر نیشابور را به سال ۳۰ هجری فتح کند. پس از آن دیگر شهرهای مهم خراسان چون هرات، بادغیس و فاریاب راگشود، هر چند استقرار حاکمیت مسلمانان در این مناطق برای مدتی به تعویق افتاد. وی توانست در سمت سیستان تاکابل پیش رود.

۱ـ یه یی لیانگ، همان مقاله، ص ۸۵۹.

۲ـ چِن داشنگ، همان مقاله، ص ۹۷.

در دورهٔ دوم حاکمیت عثمان، به دلیل مقاومت مردم پاره‌ای از شهرهای ایران در برابر گرایش به اسلام یا پرداخت جزیه و همچنین در عصر امامت حضرت علی(ع) به دلیل شروع نبردهای داخلی و ظهور خوارج واختلافات دینی و فرقه‌ای در جبههٔ مسلمانان، ادامهٔ فتوحات در نواحی داخلی و شمال شرق و شرق ایران با مشکلات جدی مواجه شد. پس از آن‌که امویان (۴۱ تا ۱۳۲ه) روی‌کار آمدند، اوضاع جهان اسلام شکل تازه‌ای به خود گرفت. در این دوره تمام نواحی گسترده‌ای‌که مسلمانان فتح کرده بودند، از نظر سیاسی تابعیت شام را داشت. ایران زیر نظر حاکمان کوفه بود و آنان کسانی را برای حکومت و توسعهٔ دامنهٔ فتوحات به خراسان و سیستان گسیل داشتند. در شرق خراسان مسلمانان با سغدیان درگیر شدند و نواحی سمرقند و اطراف آن را به تصرف خود در آوردند. البته رسوخ انگیزه‌های مادی در میان برخی از فرماندهان مشکلاتی را برای توسعهٔ دین اسلام فراهم می‌کرد. سعد بن عثمان که در بخاراگروگانهایی از ملکه این شهر گرفته بود تا پس ازگشودن سمرقند به او باز پس دهد، بر خلاف عهد خویش آنهارا به مدینه آورد و به بیگاری کشید و سرانجام به دست همانها نیز کشته شد.

در این دوره، دامنهٔ فتوحات اسلامی و لشکرکشی مسلمانان در نواحی ماوراءالنهر با شدّت و ضعف ادامه داشت و به طورکلّی متوقف نشد.

پس از واقعهٔ جانگداز کربلا در محرم سال ۶۱ه و نیز قتل مصعب بن زبیر به دست سپاهیان حجاج بن یوسف ثقفی (۴۱ تا۹۶ه)، پایه‌های ظاهری حکومت بنی امیه استوار شد. حجاج پس از قتل ابن زبیر، از سال ۷۳ تا ۷۵ه فرماندار حجاز بود. پس از آن، عبدالملک بن مروان (۶۵ تا ۸۵ه) وی را به سمت فرماندار عراق منصوب وکوفه را محل امارت خودکرد.

حجاج پس از مرگ عبدالملک بن مروان در نزاع بین ولید وعبدالعزیز بر

سر خلافت، جانب ولید راگرفت. پس از آن‌که ولید بن عبدالملک بر تخت خلافت جلوس کرد، اعتماد و اطمینان وی به حجاج دو چندان شد. ولید فرمان امارت بر نواحی شرق خلافت اسلامی را به نام حجاج صادر کرد.

حجاج در سال ۸۵ هجری با موافقت ولید بن عبدالملک، قتیبة بن مسلم باهلی را والی خراسان کرد. قتیبه در شهر مرو مستقر شد. او فرماندهی پنجاه هزار سپاهی عرب را در لشکرکشی به سوی شرق بر عهده داشت. قتیبه در سال ۸٦ تخارستان و بلخ را فتح کرد. در بین سالهای ۸۸ تا ۹۱ هجری به بخارا و نواحی اطراف آن چندین بار یورش برد و آن مناطق را به تصرف در آورد.[۱]

قتیبة بن مسلم، پس از فتح بخارا مسجدی در آن جا ساخت و واعظانی بر گماشت و به ترجمهٔ معانی قرآن به زبان فارسی و تبلیغ آن و راهنمایی و ارشاد مردم دستور داد.[۲]

قتیبة بن مسلم در سالهای ۹۱ تا ۹۴ هجری سمرقند و خوارزم را فتح کرد و راه را برای رخنهٔ بیشتر در ماوراءالنهر هموار کرد. قتیبه در خلال سالهای ۹۵ تا ۹۷ هجری به طور گسترده‌ای درعمق مناطق آمودریا نفوذ کرد و نواحی فرغانه را به تصرف خویش در آورد. او به هنگام فتح سمرقند، معابد بودائیان و زرتشتیان را ویران کرد و کتب دینی آنان را در آتش سوزاند.

فتح نواحی ماوراءالنهر و آمودریا به دست قتیبة بن مسلم باهلی، فرماندهٔ حجاج بن یوسف ثقفی، در زمان خلافت ولید بن عبدالملک از جمله عوامل مؤثّر برای ورود و گسترش اسلام در چین بود. قتیبه با سپاه خود از مرزهای غربی چین گذشت و در سال ۹٦ هجری شهر «کاشغر»، در ولایت «شین

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۱۹۱.

۲ـ عبدالحمید بدیع و احمد مهدوی، همان کتاب، ص ۳۹.

جیانگ»(۱۱۸) را تصرف کرد و با دریافت خبر درگذشت «ولید بن عبدالملک» پیشروی خود را متوقف کرد.[۱]

مورّخان معتقدند که پس از فتح کاشغر، از نزدیکترین شهرهای چین، به دست قتیبة بن مسلم باهلی در سال ۹۶ هجری اسلام از راه خشکی نیز به داخل چین نفوذ کرد و مسلمانان در مناطق شمال غرب چین برای خود مسکن و مقر اتخاذ نمودند.

کتاب *«تاریخ روابط ایران و چین»* در بارهٔ فتوحات قتیبة بن مسلم باهلی می‌گوید: «در اوایل دورهٔ اسلامی سخن از پیشرفتهای مسلمین در صفحات ماوراءالنهر و طخارستان است.ارتش پیروزمند اسلام به سوی سرزمینهای باختری چین می‌تازد و آن اراضی را یکی پس از دیگری به تصرّف خود در می‌آورد. یکی از سرداران عرب به نام قتیبة بن مسلم، بلخ و طخارستان و فرغانه و بخارا و سغد را می‌گیرد و مظفرانه به پیش می‌تازد. او در اواخر ایّام خلافت ولید اموی تا خجند، تاشکند وکاشغر پیش می‌رود و در حقیقت وارد قلمرو چین می‌شود. قتیبه سفیرانی به دربار چین می‌فرستد که از جریان آن اطلاعی نداریم.»[۲]

در کتاب *«تاریخ گسترش اسلام»* پیرامون فتوحات قتیبة بن مسلم و اعزام سفیرانی از جانب وی به دربار امپراتور چین چنین آمده است: «در زمان خلافت ولید سردار معروف عرب قتیبة بن مسلم که به عنوان فرمانروای خراسان تعیین شده بود از رود سیحون عبور کرد و دست به یک سلسله جنگهای موفقیت‌آمیز زد. او بخارا، سمرقند و شهرهای دیگر را به تصرف در

۱ـ وان یاثوبین، همان کتاب، ص ۱۹۱.

۲ـ علاء الدین آذری، همان کتاب، ص ۶۱ و ۶۲.

آورد و فتوحات خود را تا مرز شرقی امپراتوری چین گسترش داد. وی در سال ۷۱۳م (۹۶ه) نمایندگانی به دربار امپراتور چین اعزام داشت. این نمایندگان باهدایای ارزنده‌ای که امپراتورچین تقدیم کرده بود مراجعت نمودند.»[۱]

طبری و ابن اثیر، تاریخ نویسان معروف، نیز می‌نویسند بعد از فتح کاشغر، قتیبة بن مسلم هیأتی از ده تن عرب به ریاست هبیرة بن مشمرج کلابی را نزد امپراتور چین اعزام کرد. هیأت مزبور مأموریت خود را بوسیله مترجم انجام دادند و این دلیل بر این است که اعضای هیأت به زبان عربی تکلم می‌کردند و در دربار چین کسانی بودند که این زبان را می‌دانستند و برای امپراتور خود ترجمه می‌کردند.[۲]

در این جا قصهٔ فرستادگان قتیبه به دربار چین وگفت وگوی آنان با پادشاه چین را با اندکی تفاوت از کتاب طبری و ابن اثیر در پی می‌آوریم:

«در سال نود و ششم قتیبه به غزا رفت و جنگجویان را نیز با خانواده‌های خود همراه برد و آنان را در سمرقند جای داد. چون خواست از نهر بگذرد یکی از وابستگان خویش را به نام خوارزمی بر گذرگاه نهر گماشت و گفت: «هیچکس بی جواز عبور نکند» تا بدین وسیله از برگشتن سپاهیان جلوگیری کند. پس از آن به سوی فرغانه رفت وکسانی را نیز به سوی درهٔ عصام فرستاد تا راه کاشغر راکه نزدیکترین شهر چین به عالم اسلام در آن روزگار بود برای وی هموار کند، قتیبه لشکری به فرماندهی کثیر بن فلان برای فتح کاشغر فرستاد. او پیروز شد، غنایم بسیار به دست آورد و اسیرانی نیز گرفت و به

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۵.

۲ـ عبدالحمید بدیع و احمد مهدوی، همان کتاب، ص ۳۹.

گردنشان مهر و داغ نهاد. آن‌گاه پیش قتیبه بازگشت و در فرغانه خبر مرگ ولید بن عبدالملک رسید.»[۱]

حکیم بن عثمان به نقل از پیری از مردم خراسان گوید: قتیبه پیش رفت تا نزدیک چین رسید. خاقان چین به او نوشت که یکی از سران قوم همراه خویش را نزد ما فرست که ما را در بارهٔ دین شما مطلع کند و بر دین و آیین شما آگاه شویم.

قتیبه دوازده تن و به گفتهٔ بعضیها ده تن از میان بزرگان قبایل را برگزید که زیبا منظر، زبان آور، دلیر، خردمند، پرهیزگار و توانا باشند.

نخست آنها را پرسش کرد و شایستگی‌شان را معلوم داشت، سپس با آنها سخن گفت و درکشان را بیازمود که خردمند و نکو منظرشان دید و بگفت تا از سلاح و کالای خوب از حریر و زینت و پارچه سفید و نرم و نازک و پاپوش و عطر، لوازم نیکو دهند و آنها را اسبان درشت پیکر داد که همراهشان یدک برند واسبانی که بر آن نشینند. یکی از آنان هبیرة بن مشمرج کلابی بود.

قتیبه به او گفت: «ای هبیره چه خواهی کرد؟» گفت: «خدا امیر را قرین اصلاح بدارد، به حدّ کفایت ادب آموخته‌ام، هر چه خواهی بگوی تا بگویم و بدان کار کنم.» قتیبه گفت: «به برکت خدای بروید و توفیق از خداست، عمامه‌ها را بر مدارید تا بدان ولایت برسید و چون پیش پادشاه چین رسیدید، بدو بگویید که من سوگند یاد کرده‌ام که باز نگردم تا بر ولایتشان پای نهم و مهر بر شاهانشان نهم وخراجشان را بگیرم.»[۲]

۱ـ محمد بن جریر طبری، *تاریخ طبری*، جلد نهم، ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۳۸۸۷ / عزالدین علی بن اثیر، *تاریخ کامل*، ترجمهٔ عباس خلیلی، جلد سوم، شرکت چاپ و انتشارات علمی، بی تا، ص ۱۹۹.

۲ـ محمد بن جریر طبری، همان کتاب (از انتشارات اساطیر)، صفحات ۳۸۸۸ و ۳۸۸۹.

آنهارفتند و هبیره سالارشان بود، چون به مقصد رسیدند، پادشاه چین کس فرستاد و آنهارا نزد خود خوانـد. آنـان وارد حـمام شـدند و در آمـدند و جامه‌های سپید پوشیدند که زیرپوشهای نازک زیر آن بود. بـه خـود عـطر مالیدند و بخور سوختند و زر و زیور بستند و پاپوش و ردا پوشیدند و بـر پادشاه چین وارد شدند که بزرگان مردم مملکتش پیش وی بودند. آنها نشستند و پادشاه و هیچیک از همنشینان وی با آنها سخن نگفتند. آنها هم برخاستند و رفتند.

پادشاه با حاضران مجلس خویش گفت: «اینان را چگونه دیدید؟»

گفتند: «گروهی را دیدیم که به جز زنان نبودند و کس از ما نبود که وقتی آنها را بدید و بویشان را بویید، آشفته نشد.»

روز دیگر پادشاه آنان را دعوت کرد که پوشش خوب وعمامه‌ها بر سر وروپوشهای حریر و خز بر دوش گرفتند و نزد او رفتند. چون بر پادشاه وارد شدند به آنها گفت «برگردید» از یاران خویش پرسید: «آنها را چگونه دیدید؟» گفتند: «آنها به مردان بیشتر شباهت دارند تا زنان.»[1]

روز سوم پادشاه کس به طلب آنان فرستاد. آنها سلاح بر تن گرفتند و کلاه خودها را بر سر و زره‌ها را بر تن پوشیدند و شمشیرها و نیزه‌ها را در دست و کمانها را بر دوش گرفتند و بر اسبها سوار شدند و نزد پادشاه رفتند. فرمانروای چین در آنها نگریست. کوههای آهنین دید که سوی او جنبیده هجوم بردند، چون نزدیک شدند نیزه‌ها را بر زمین فرو بردند و آستینها را بالا زدند. به سبب آن که بیمشان در دل آنها افتاده بود به آنان گفتند بـرگردید. پس نـیزه‌ها را برداشتند و بر اسبان خویش نشستند و تاختند انگار در حال نبرد و مشـغول

۱ـ عزالدین علی بن اثیر، همان کتاب، ص ۱۹۹.

حمله و زد و خورد بودند.

پادشاه از یاران خود پرسید: «آنها را چگونه دیدید؟»

گفتند: «هرگز مانند آنها ندیده‌ایم.»

چون شب فرا رسید پادشاه به آنها پیغام داد که سالار و برتر خویش را نزد من فرستید. آنها هم هبیرة بن مشمرج کلابی را به نزد پادشاه فرستادند.

چون بر پادشاه وارد شد به او گفت: «تو عظمت ملک مرا دیده‌ای و کس قادر بر حمایت شما در مقابل من نیست. اکنون در ولایت من هستید و چون تخم مرغ در کف منید. من چند چیز از شما می‌پرسم اگر به من راست نگویید شما را خواهم کشت.» هبیرة گفت: «بپرس.»

گفت: «چرا در روز اول و دوم و سوم به آن صورت و لباس در آمدید و مقصود شما از تغییر هیأت و لباس چه بود؟»

گفت: «لباس و زینت روز اول پوششی بود که در میان خانواده و زن و فرزند خویش داریم و بوی ما به نزد آنها چنان است. به روز دوم چنان بودیم که با دشمن روبرو می‌شویم که وقتی خطری رخ دهد چنین باشیم.»

پادشاه چین گفت: «بسیارخوب تدبیری به کار برده‌اید و ایام خویش را نیکو مرتب کرده‌اید. پیش یار (فرمانده) خویش بازگردید و بگویید بازگردد که من حرص او را و کمی یارانش را دانسته‌ام وگرنه کسانی می‌فرستم که شما و او را هلاک کنند.»

هبیره در پاسخ گفت: «کسی که اول سپاهش در ولایت تو است و آخرش در آن جا که زیتون می‌روید (سوریه و لبنان)، چگونه یارانش اندکند و کسی که دنیا را که بر آن تسلط داشته پشت سر نهاده و به نبرد تو آمده چگونه حریص باشد؟ این که ما را از کشتن می‌ترسانی، ما را اجلهاست که چون در رسد کشته شدن از همه نیکوتر است و آن را ناخوش نداریم و از آن

نمی‌ترسیم.»

شاه چین گفت:«یار تو چگونه راضی می‌شود؟»

هبیره گفت: «پیشوای ما سوگند یادکرده که باز نگردد تا پای بر سرزمین شما نهد و گردن شهریاران و شاهانتان را مهر زند و باج و جزیه بگیرد.»

پادشاه چین گفت: «ما او را از سوگندش رها می‌کنیم، چیزی از خاک سرزمین خویش را پیش وی می‌فرستیم که پای بر آن نهد، تنی چند از فرزندان خویش را پیش وی می‌فرستیم که بر آنها مهر نهد و باجی می‌فرستیم که از آن خشنود شود.»

پادشاه چین بگفت تا سینی طلایی بیاوردند که خاک چین در آن بود، مقداری حریر و طلا و چهار نوجوان از فرزندان ملوکشان را همراه هبیره کرد. به آنها نیز جایزه‌های نکو دادکه روان شدند و با آنچه همراه داشتند پیش قتیبه رفتند. قتیبه هم باج و جزیه را پذیرفت و برگردن چهار شاهزاده مهر نهاد و آنان را پس فرستاد و پای بر خاک چین که برایش حمل شده بود، نهاد.[1]

سوادة بن عبدالملک سلولی نیز در این باره گفت:

لاعیب فی الوفدالذین بعثتهم
للصین ان سلکوا طریق المنهج
کسروا الجفون علی القذی خوف الردی
حاشی الکریم هبیرة بن مشمرج
ادی رسالتک التی استرعیته
فاتاک من حنث الیمین بمخرج

«هیأت نمایندگی که تو آنها را به چین فرستادی عیب و نقص نداشت. آنها

۱ـ محمد بن جریر طبری، همان کتاب (از انتشارات اساطیر)، صفحات ۳۸۹۰ و ۳۸۹۱.

راه راست را پـیمودند. آنـها از فـرط بـیم چشـمها را بسـتند و از مـرگ ترسیدند(تسلیم شدند) غیر از آن مردکریم هبیرة بن مشمرج (که از مرگ نترسید). او رسالت و پیغام تو را (ای قتیبه) اداکرد و ترا از تنگنای سوگند بیرون آورد.» چون نمایندگان نزد قتیبه بازگشتند، قتیبه، هبیره را سوی خلیفه فرستاد و او در عرض راه در یکی از دهکده‌های فارس درگذشت. سواده نیز در رثای او ابیاتی سرود و از شجاعت و دلیری و نیز هوشمندی و بدیهه‌گویی هبیره تعریف و تمجید نمود.[۱]

عباس محمود عقاد مطلب فوق را به‌گونه دیگری به شرح زیر نوشته است: «دربار چین تصمیمی گرفت که موجب حیرت سفر ای عرب و درباریانی شد که بیش از ده قرن درکشور پسر آسمانی به سر برده بودند زیرا پسر آسمان مقررکردکه همه سفرا باید هنگام ورود به مجلس او در برابر وی تعظیم کنند ولی بر این سفرا بسیار دشوار بودکه برای امپراتور چین بیش از شاهان خود ادای احترام کنند. شنیدن تشویش‌هایی که در حکومت اسلامی بود امپراتور «سوان تسنگ» (= شوان زونگ) را فریفت، از ایـن رو ارتشـی بـزرگ در مرزهای اسلامی مستقرکرد وکوشید تا لشکریان «قتیبة بن مسلم» راکه مأمور حفظ این مرزها بود در هم شکند ولی در این هدف با شکست روبرو شد. قتیبه به فرستادگانی که راهی دربار پسر آسمان کرد دستور دادکه امپراتور چین را در پذیرش اسلام و پرداختن جزیه و یا ادامه جنگ مخیر کنند و بدین ترتیب این فرستادگان برای نخستین بار با سرفرازی و بدون به جاآوردن آداب تعظیم و با لحنی تهدیدآمیز با پسر آسمان دیدارکردند. در همین اثنا، خلیفه «ولید بن عبدالملک» درگذشت و قتیبه نیز کشته شد و امپراتور چین نیز بـه نـظامیان

۱ـ عزالدین علی بن اثیر، همان کتاب، صفحات ۲۰۱ و ۲۰۲.

مسلمان بخشش زیادی کرد و به آنها اجازه داد تا در آن جا باقی بمانند. مسلمانان در چین به نام قبیله‌ای نامیده می‌شدند که در همسایگی آنها قرار داشت و به پیروی از مسلمانان، اسلام آورده بودند. این قبیله «هویی شوی» (=هویی‌گو) (۱۱۹) نامیده می‌شد و همه مسلمانان در سراسر چین همچنان به نام «هویی هویی» شناخته می‌شوند.[۱]

یکی از متون رسمی و معتبر تاریخ چین به نام *«سه فو یوان گویی»* درباره سفر هیأتی در دوران خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ تا ۱۲۵ه) به دربار چین می‌گوید: «در سومین ماه از سیزدهمین سال امپراتوری کای یوان (۷۲۵م ۱۰۷ ه) اعراب سفیری به نام سلیمان به همراه سیزده نفر برای تقدیم خراج به دربار چین اعزام کردند.[۲]

سر توماس آرنولد نیز با اشاره به این موضوع می‌نویسد: «چند سال پس از این جریان، کتب تاریخ چین از سفیری یاد می‌کنند به نام سلیمان که در سال ۷۲۶م (۱۰۸ه) از دربار خلیفه هشام بن عبدالملک به دربار امپراتور «شوان زونگ» اعزام شد. این روابط دیپلماتیک بین امپراتوری اعراب و چین در اواخر پادشاهی «شوان زونگ» اهمیّت خاصّی یافت.[۳]

به هر حال، این موضوع بیانگر آن است که روابط میان دربار چین و خلافت اسلامی در عصر بنی امیه نیز به طور رسمی و پیوسته برقرار بوده است و مسلمانان با چین رفت و آمد داشته‌اند.

۱ـ عباس محمود عقّاد، *اسلام در قرن بیستم*، ترجمه حمید رضا آژیر، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، صفحات ۶۸ و ۶۹.

۲ـ محمد یوشع یانگ خوای جونگ و علی یوجِن گویی، همان کتاب، ص ۴۹.

۳ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۵.

جنگ طراز ـ نخستین رویارویی نظامی مسلمانان و چینیان

از دیدگاه مورّخان، سال ۷۵۱ میلادی (۱۳۳ه) دقیقترین تاریخی است که می‌توان برای ورود آیین اسلام به چین از راه خشکی ذکر کرد. در زمان دودمان تانگ، برای مدتی ایران و آسیای مرکزی با چین هم مرز بودند. در این سال سپاهیان عرب به فرماندهی یکی از سرداران اسلام به نام زیاد بن صالح در نزدیکی شهر کاشغر با سپاه چین به سرداری یک فرمانده چینی کره‌ای تبار به نام «گائو شیان جی»(۱۲۰) روبرو شدند، تعداد سپاهیان اسلام در این مصاف حدود یک هزار نفر برآورد شده است.[۱]

در جنگی که در حوالی رود طراز واقع در آسیای مرکزی روی داد، چینیها به سختی شکست خوردند، تعداد پنجاه هزار نفرشان کشته شدند و بیست هزار نفر به اسارت مسلمانان در آمدند.

علّت بروز این رویارویی نظامی آن بود که یکی از افسران کره‌ای دربار چین که فرماندهی قوای مستقر در ترکستان را بر عهده داشت، از طرف دربار برای حل اختلاف دو دولت کوچک در درّهٔ علیای سند فرستاده شد. سپاه چین پس از ورود به این منطقه وحل مسائل مورد اختلاف در راه بازگشت وارد سرزمین تاشکند شد، و حال آن که این عمل به دستور دربار چین نبود. شاید فرمانده سپاه چین تصوّر می‌کرد که به سبب بعد مسافت می‌تواند به هر کاری که مایل است بپردازد. وی در تاشکند بسیار خیانت‌آمیز رفتار کرد، زیرا پس از آن که یک عهدنامهٔ دوستی با پادشاه آن شهر منعقد ساخت، او را به قتل رساند. این عمل همهٔ ایالات آسیای مرکزی را خشمگین ساخت. شاید آنها از تسلط چینیان، که در مقابل مسلمانان کاری انجام نمی‌دادند، خسته شده بودند.

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۰۲.

دولتهای کوچک اتحادیه‌ای علیه چینیان منعقد کردند و از اعراب کمک خواستند. قوای متفقین چینیان را در درهٔ ایلی در حوالی رود طراز شکست سختی دادند، و این واقعه پایهٔ تسلط چینیان را بر ترکستان سست کرد. دولتهای غربی به دست اعراب افتادند و قسمت شرقی آن سرزمین مقهور تبتیها شد. این جنگ که در آن زیاد بن صالح، سردار خلیفه ابوالعباس سفاح، فرماندهی قشون عرب را به عهده داشت، تنها موردی بود که طی آن چینیان و اعراب رسماً با یکدیگر به جنگ پرداختند.

ابن اثیر نیز چگونگی وقوع نبرد میان اعراب و چینیان را چنین روایت می‌کند: «در آن سال اخشید فرغانه (شهریار) با شاه (شاش) کین ورزید. اخشید از پادشاه چین یاری خواست. او صد هزار مرد جنگی به مدد وی فرستاد. پادشاه «شاش» را محاصره کرد و او به حکم پادشاه چین تسلیم شد. پادشاه چین به او و یارانش آزار نرسانید. چون خبر تسلیم آنها را ابومسلم خراسانی شنید زیاد بن صالح خزاعی را با لشکر به جنگ آنها فرستاد. بر کنار رود «طراز» مصاف رخ داد. مسلمانان بر آنها چیره شدند و تعداد پنجاه هزار تن کشتند و بیست هزار اسیر گرفتند. بقیه نیز گریختند وبه چین پناه بردند. این واقعه در ماه ذی الحجة سنهٔ صدو سی و سه رخ داد.»[1]

نخستین رویارویی سپاهیان چین با نیروهای مسلمان در حالی به وقوع پیوست که عباسیان بتازگی توانسته بودند قدرت را از خاندان بنی امیه به بنی عباس منتقل سازند. پس از این واقعه بود که صنعت کاغذ سازی در سمرقند و دمشق رونق یافت و بعدها به وسیله اعراب به اروپامنتقل شد. در این روزگار دو شهر مهم «چانگ آن»، پایتخت امپراتوری تانگ، و «بغداد»، مرکز خلافت

۱ـ عزالدین علی ابن اثیر، همان کتاب، ص ۸۳.

دولت عباسی، شهرهای آباد و پر رونق چین و خلافت اسلامی واقع در دو سوی جاده ابریشم بودند که از مهمترین کانونهای تصمیم‌گیری، اندیشه، فرهنگ و تمدّن جهان به شمار می‌رفتند.

البته، سالنامه‌های چینی آمار وارقام مربوط به تلفات سپاه چینیان را مبالغه‌آمیز می‌دانند و می‌نویسند که کلّ قوای چین در این جنگ بیش از سی هزار نبوده است. به هر حال با این پیروزی چشمگیر که نصیب مسلمانان شد، بیشتر حکمرانان ترکستان و ماوراءالنهر و نواحی مرزی چین حاضر به اطاعت از فرمان خلفا شدند و بدین وسیله راه برای گسترش اسلام در آسیای مرکزی و مناطق شمال غرب چین هموار گردید.

ابن اثیر در بارهٔ مهاجرت و کوچ اجباری گروهی از مسلمانان به سرزمین چین در همین سالیان مطلب قابل توجّهی را نقل کرده است. او می‌نویسد: «در آن سال (سنهٔ صدو سی و سه هجری)، ابو داود بن ابراهیم سوی ختل لشکر کشید. جیش بن شبل (در طبری حنش بن سهیل آمده و باید همین صحیح باشد) در یک قلعه بست نشست. جمعی از دهقانان (بزرگان) با او بودند. ابو داود بر او اصرار کرد که خارج شود، او خارج شد و دهقانان و چاکران و اتباع او که در تحصّن وی شرکت جسته بودند (وفاداری کرده) با او خارج شدند. همه متفقاً راه «فرغانه» راگرفتند تا به ترکستان رسیدند و باز سیر خود را ادامه دادند تا به کشور (پهناور) چین رسیدند. ابو داود در عرض راه هر که را اسیر کرد نزد ابومسلم فرستاد.» مترجم کتاب ابن اثیر در پایان ترجمهٔ این بخش از رویدادها استنتاج خوبی ارائه کرده است و به نظر ما نیز صحیح است. او می‌نویسد: «این افراد نخستین هستهٔ اسلام و نفوذ مسلمانان درکشور چین بودند که از راه زمینی وارد دیار چین شدند. بعد از آن، گروههای دیگری به چین رفتند تا زمان مغولان که سید اجل از بخارا به آن دیار رفت و اسلام را

بصورت گسترده‌تری منتشر نمود.»[۱]

البته تشخیص این‌که این گروه از مسلمانان قبل یا بعد از نبرد «طراز» به چین رفته‌اند، کاری نسبتاً دشوار است. امّا استنباط بنده این است که امکان وقوع این حادثه قبل از وقوع نبرد «طراز» بیشتر است. در این زمان، ابومسلم خراسانی که مهمترین عامل تأسیس حکومت عباسیان است، در سرکوبی یک شورش شیعی در خراسان و بخارا به رهبری شریک بن شیخ مهری کمال قساوت را به خرج داد. ابومسلم برای سرکوبی این شورش شیعی زیاد بن صالح خزاعی را فرستاد. زیاد با شریک جنگ کرد و او را کشت. به احتمال قوی پیروان و یاران شریک بن شیخ که از حامیان و دوستداران آل محمّد (ص) بوده‌اند، پس از قتل شریک به رهبری حنش بن سهیل قلعه‌ای را تصرّف و در آن جا تحصّن کرده بودند تا این‌که ابو مسلم در آن سال، ابو داود بن ابراهیم را برای پراکنده ساختن آنان به سوی آن قلعه گسیل داشت. این افراد، پس از خروج از قلعه همگی راه «فرغانه» را در پیش گرفتند و قطعاً جریان را برای اخشید حاکم فرغانه نیز بازگو کرده‌اند. سپس به سوی ترکستان ادامه مسیر دادند تا به کشور چین رسیدند. ممکن است این عده سرگذشت خود را برای پادشاه چین یا یکی از فرمانروایان چینی نزدیک مرز گفته باشند و از آنان تقاضای کمک کرده‌اند. خصومت میان اخشید، حاکم فرغانه و دوست و متحد دربار چین، با شاه شاش، دوست و متحد اعراب، نیز زمینهٔ مناسب برای تقاضای یاری اخشید از فرمانروای چین و بروز نبرد «طراز» را فراهم ساخته است.

۱ـ عزالدین علی بن اثیر، همان کتاب، ص ۸۲.

روابط چین و خلیفهٔ عباسی ابو جعفر منصور دوانیقی

در دومین سال امپراتوری «جی ده»[۱۲۱] برابر با سال ۷۵۷م (۱۴۰ه) «ان لوشان»[۱۲۲] و «شی سی مینگ»[۱۲۳]، فرماندهان تاتار، سر به شورش برداشتند و پایتخت چین را به تصرف خود در آوردند. امپراتور «شوان زونگ» به وسیلهٔ شورشیان از سلطنت خلع شد و به نفع فرزندش «سو زونگ» کناره گیری کرد.[۱]

در این هنگامه که کشور و دربار چین در آشوب و بحران بی پایان فرو رفته بود، امپراتور «سوزونگ لی شیانگ»[۱۲۴] از دومین خلیفهٔ عباسی، ابو جعفر منصور دوانیقی، (۱۳۶ تا ۱۵۸ه) برای سرکوبی شورشیان استمداد جست. خلیفهٔ عباسی نیز چهار هزار سرباز برای سرکوب شورشیان و اخراج آنان از پایتخت چین به این کشور اعزام کرد.[۲]

کتاب *تاریخ قدیم تانگ*، یکی از منابع معتبر تاریخ چین، با اشاره به این موضوع در خصوص آن چنین می‌گوید: «در دومین سال از حکومت امپراتور «جی ده» (۷۵۷م)، فرمانده «گوانگ پینگ وانگ»[۱۲۵] در رأس سپاهی مرکب از بیست هزار نفر از مردم جنوب و شمال چین، ترکها و اعراب برای سرکوب شورشیان و خائنان و دزدان به جانب شرق حرکت کردند.»[۳]

این مطلب منعکس کنندهٔ حضور عدّهٔ زیادی از نیروهای چند ملیتی در سرکوب این شورش است و مسلمانان بخشی از این لشکر بیست هزار نفره بوده‌اند. این سپاهیان در باز پس‌گیری شهرهای چانگ ان و لویانگ و سرکوب شورش «ان شی»[۱۲۶] نقش مؤثّری ایفا کردند. این سربازان عرب پس از

۱ـ وانگ جی یوان، همان کتاب، ص ۱۰۷.

۲ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۰۲.

۳ـ محمد یوشع یانگ خوای جونگ وعلی یوجِن گویی، همان کتاب، ص ۵۱.

سرکوب شورشیان در شهر «چانگ ان» باقی ماندند. در آن زمان، گروهی از پارسیان نیز در غرب این شهر سکونت داشتند که شمارشان به چهار هزار نفر می‌رسید.

آقای سید مهدی فرخ به نقل از کتاب داود دینگ جونگ مینگ می‌نویسد: «سو زونگ، امپراتور چین، برای سرکوبی دو نفر یاغی و متمرد از حکومت ترکستان کمک خواست و ترکها هشت هزار سپاهی به چین اعزام داشتند. پس از ختم واقعهٔ متمردان، این هشت هزار نفر که همه مسلمان بودند در پایتخت حکومت موسوم به چانگ ان اقامت گزیدند و دیانت اسلام بوسیلهٔ اینها در چین گسترش یافت. مراودات و روابط تجاری عرب با چین از قبل از اسلام از راه خشکی و بیشتر از سه راه بوده است: یکی راه ختن و دیگری راه کشمیر و سوم راه مغولستان. تجارت از راه دریا و خلیج فارس نیز انجام می‌شده است، ولی بواسطهٔ مخاطرات بحری بیشتر از راه خشکی عبور و مرور تجارتی می‌شده است. ولی پس از ظهور اسلام ،اولین مرتبه در خلافت ابو جعفر منصور دوانیقی است که دین اسلام در چین رواج می‌یابد. در این زمان، سوزونگ، پادشاه چین، برای سرکوبی «ان لوشان» به قولی چهار هزار نفر و به قولی هشت هزار نفر از قشون مسلمان را به کمک می‌طلبد که این عده پس از شکست ان لوشان در چین اقامت می‌کنند و دین اسلام را ترویج می‌دهند.»[1]

سر توماس آرنولد نیز در خصوص استمداد دربار چین از خلیفهٔ عباسی بغداد و نیز علل و دلایل سکونت سربازان عرب در خاک چین چنین می‌نویسد: «سوزونگ، پادشاه چین، از خلیفهٔ عباسی منصور برای سرکوبی شورشیان استمداد جست و وی نیز نیرویی از ارتش عرب را برای کمک به

۱ـ سیّد مهدی فرّخ، همان کتاب، صفحات ۳۸ و ۳۹.

سوزونگ اعزام داشت. سوزونگ با کمک نیروی عرب موفق شد که دو پایتخت خود سینگافو و هانانفو را از شورشیان باز پس‌گیرد. پس از خاتمه این جنگ، سربازان عرب به کشور خود باز نگشتند بلکه در چین ازدواج کردند و سکونت گزیدند. علل متعدد و مختلفی برای این موضوع ذکر شده است. یکی از این ادله آن بود که پس از خاتمهٔ جنگ، آنان به سرزمین خود بازگشتند ولی به جرم آن که برای مدتی طولانی در سرزمینی که گوشت خوک در آن جا مصرف می‌شده به سر برده بودند، اجازهٔ سکونت در وطن خود را به دست نیاورند و به این جهت دوباره به چین بازگشتند. طبق گزارش دیگری، آنان در کانتون اجتماع نمودند و آماده بازگشت به سرزمین خود گشتند ولی در آنجا مردم این عدّه را به علّت مصرف گوشت خوک در زمان اقامت در چین سرزنش کردند. آنان نیز در اثر ملامت و سرزنش مردم از مراجعت به سرزمین خویش خودداری کردند و در چین سکونت گزیدند. فرمانروای کانتون تصمیم گرفت آنان را وادار به مراجعت به سرزمین خود کند، ولی آنان با بازرگانان عرب و ایرانی هم کیش خود متفق و متحد شدند و با اجتماع درمراکز عمدهٔ تجارتی شهر دست به شورش زدند. فرمانروای کانتون به برج و باروی شهر پناه برد و فقط پس از آن که از امپراتور چین اجازه گرفت که نیروهای مسلمان در چین اقامت نمایند جرأت کرد به شهر بازگردد. برای آنان زمین و مسکن در شهرهای مختلف تهیه شد و آنان در چین سکونت گزیدند و با زنان چینی ازدواج کردند.»[۱]

از شجره نامه‌های خاندان «تانگ» چنین به دست می‌آید که حکومت هر ساله قریب سه میلیون و پانصد هزار مثقال نقره در اختیار خانواده‌های مسلمان

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، صفحات ۲۱۵ و ۲۱۶.

مقیم «سنگافو» می‌گذاشت، زیرا مسلمانان، امپراتور «سوتسنگ» (= سوزونگ) راکه پدرش را مجبور به‌کناره‌گیری از تخت سلطنت کرده و همین امر موجب شورش نظامیان علیه او شده بود یاری می‌رساندند و خلیفهٔ عباسی، «ابو جعفر منصور»، که امپراتور سوزونگ از او طلب یاری کرده بود چند هزار سرباز به یاری او فرستاد. بدین ترتیب با کمک نیروهای کمکی عرب، شاه سوزونگ موفق شد شورشیان را در هم شکند و این سربازان توانستند سوزونگ را به سلطنت رسانند و او نیز این لشکریان را در چین نگاه داشت (سال ۷۵۷م). و این چنین بود که نظامیان مسلمان و سربازان قتیبه که از پیش در چین به سر می‌بردند، درغرب چین رو به افزایش نهادند.»[۱]

به‌گواهی این منابع، این سربازان در خاک چین سکونت گزیدند وهستهٔ اصلی مسلمانان چینی راکه از راه زمین وارد چین شده بودند تشکیل دادند. می‌گویند امپراتور سلسلهٔ تانگ به منظور تأمین نیازهای زندگی دینی آنان دستور داد تا برایشان مسجدی ساخته شود. در مجموع، استمرار مبادلات صمیمی تجاری و بازرگانی ونیز سیاست خارجی دوستانه و مسالمت‌آمیز دربار چین باعث مهاجرت عدّهٔ زیادی از مسلمانان به چین شد و فصل جدیدی در مناسبات دوستانهٔ چین و ممالک اسلامی آسیای غربی گشود. «دابری دوتیرسان» درکتابی که در بارهٔ مسلمانان چین منتشر کرده از جمله به لشکر خلیفه ابو جعفر اشاره می‌کند و می‌نویسد: «سبب اساسی در پیدایش مسلمانان در چین همان لشکر چهار هزار نفری بود که خلیفه ابو جعفر به کمک «سوتسنگ» (= سوزونگ) امپراتور در سال ۷۵۵ میلادی (۱۳۸ه) برای سرکوبی «ان لوشَن» فرستاد و پس از برطرف شدن غائله به پاداش خدمتی که

۱ـ عباس محمود عقّاد، همان کتاب، ص ۶۹.

انجام داده بودند، به آنها اجازه داده شد در شهرهای بزرگ چین بمانند و در اثر سکونت و ازدواجشان با زنان چینی، مسلمانان چینی به وجود آمدند.»[۱]

در نتیجهٔ همکاریهای سیاسی و نظامی بین امپراتوری تانگ و خلافت عباسی، مسلمانان در چین امتیازات بی سابقه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی را بلا انقطاع تا پایان سلسلهٔ مینگ (۱۳٦۸ تا ۱٦۴۴ میلادی) به خود اختصاص دادند.

البته در زمان خلفای بنی امیه که سیاست تبعیض نژادی خود را بشدّت اعمال می‌کردند، گروهی از ایرانیان بار سفر بستند و با ترک یار و دیار به سوی چین و هند رفتند. از طرف دیگر، چون در دوران امارت حجاج بن یوسف ثقفی با آل علی(ع) و دوستداران آنان بشدّت بدرفتاری می‌شد دسته‌ای از شیعیان از خراسان از راه زمین و عده‌ای نیز از مسیر دریایی کوچ کردند و به چین رفتند و در جزیره‌ای که در برابر بندری قرار داشت رحل اقامت افکندند. اکنون حضور تعدادی از شیعیان علی(ع) در جزیرهٔ «های نَن» و جزیرهٔ تایوان برای مورخان اثبات شده است.[۲]

یکی از منابع دوران تانگ در خصوص ورود مسلمانان به چین چنین گزارش می‌دهد:

«بربرهای عرب گروه گروه وارد «سرزمین میانه» (چین) شدند، آنها مانند توفان از مسافتی قریب هزار فرسنگ آمده و با خود کتب مقدس همراه داشتند. آنها کتابها را به قصر امپراتور دادند و امپراتور هم گروهی را مسؤول ترجمه این کتب کرد. بدین ترتیب از همان زمان عقاید دینی در این مناطق و

۱ـ گوستاو لوبون، *تمدن اسلام وعرب*، ترجمهٔ سیّد هاشم حسین، تهران، بی نا، چاپ سوم، ۱۳۵۸، ص ۷۹.

۲ـ عباس تشکری، همان کتاب، ص ۵۰.

حتی داخل امپراتوری تانگ گسترش یافت.»[۱]

بازرگانان مسلمان ایرانی و عرب در شهر گوانگ جو (کانتون) نفوذ و اقتدار زیادی به دست آورده بودند. آنها در تجارت و داد و ستد مهارت زیادی داشتند و بیشتر امور تجاری بندر را قبضه کرده بودند. جمعیت آنان بتدریج به نحوی زیاد شد که برخی از مورّخان چینی از قدرت آنها سخن گفته و ترس و بیم خود را از این بابت ابراز داشته‌اند.

از نوشته‌های کتاب *تاریخ تانگ* چنین بر می‌آید که ایرانیان و اعراب در سال ۷۵۸م (۱۴۱ه) شهر بزرگ گوانگ جو (کانتون) را به آتش کشیدند و آن را چپاول و غارت کردند. پس از این واقعه، چندین سال بندر بزرگ کانتون به روی بیگانگان بسته شد و کشتیهای خارجی که از خاور میانه و آسیای جنوبی می‌آمدند در بندر تونگ کینگ لنگر می‌انداختند تا این که به استناد منابع چینی، بندر کانتون در سال ۷۹۲م. (۱۷۶ه) به روی کشتیهای بیگانه گشوده شد.[۲]

هر چند در سطور پیشین برخی از دلایل وقوع این حادثه را از کتاب سر توماس آرنولد بیان کردیم، امّا علّت اساسی این شورش با نوع نگاه درباریان و نخبگان چینی به امر تجارت و نیز رفتار بازرگانان چینی ارتباط دارد. دربار چین اجازه داده بود ایرانیان و اعراب با پرداخت خراج ورعایت قوانین و مقررات بازرگانی چین تجارت کنند. امّا نخبگان آیین کنفوسیوس تجارت را ذلّت وخواری تلّقی می‌کردند و بازرگانان را انگل‌هایی می‌دانستند که صرفاً به دنبال تجارت و مبادلهٔ کالاهای خویش هستند نه اهل تولید. این دیدگاه به

۱ـ محمد یوشع یانگ خوای جونگ و علی یوجن گویی، همان کتاب، ص ۵۷.
۲ـ علاءالدین آذری، همان کتاب، صفحات ۶۵ و ۶۶.

حسادت واختلافات بازرگانی میان چینیان و مسلمانان دامن می‌زد و موجبات عداوت و بروز شورشها را فراهم می‌کرد.

در کتاب *مروج الذهب ومعادن الجوهر*، سرگذشت یکی از تجّار سمرقند ماوراءالنهر که از خواجه‌ای چینی که عنوان خزانه دار کلّ امپراتوری داشته ظلم و ستم دیده و مال خود را از دست داده بود یاد شده است. این موضوع در کتاب *«سلسلة التواریخ»* اثری از دو ایرانی اهل سیراف به نامهای سلیمان و ابوزید حسن نیز ذکر شده است. در این کتاب مطالب جالب و آموزنده و گهگاه عجیب و باور نکردنی از چین، سرزمینهای آسیای جنوبی و شرقی و نواحی دیگر به رشته تحریر در آمده است که برای پژوهشگران معاصر نیز جالب و سودمند است. در این کتاب هم از چین و چینیان و ایرانیانی که مقیم آن کشور بودند و احترام فغفور نسبت به مسلمانان مطالبی آمده است. در این جا سرگذشت آن بازرگان خراسانی را با اندکی اختصار از کتاب *مروج الذهب* مسعودی که خود بیانگر نوع نگاه و رفتار برخی نخبگان چین به تجّار و تجارت است بیان می‌کنیم. مسعودی می‌نویسد: «یکی از تجّار سمرقند ماوراءالنهر از دیار خود با کالای فراوان به عراق رفت و از آن جا با کالای خویش سوی بصره شد و به دریا نشست تا به عمان رسید و از آن جا به دیارکله راند که بر نیمهٔ راه چین یا نزدیک به آن است که در آن روزگار کشتیهای مسلمانان سیرافی و عمانی تا آن جا می‌رفت و با کسانی که از چین می‌آمدند در کشتیها ملاقات می‌کردند. در آغاز کار ترتیب دیگری بود و کشتیهای چینی تا عمان وسیراف و ساحل فارس و ساحل بحرین و ابله و بصره می‌رسید و هم کشتیهای این دیار تا چین رفت و آمد داشت. تاجر سمرقندی از شهر کله به کشتیهای چین نشست و تا شهر خانفوا (=کانتون) که از پیش گفتیم بندرگاه کشتیها بود، برفت. پادشاه چین خبر کشتیها و لوازم و کالاکه در آن بود بشنید و

خواجه‌ای از خواصّ خدم خویش را فرستاد. خواجه برفت تا به شهر خانفوا رسید و بازرگانان راکه بازرگان خراسانی نیز از آن جمله بود، احضار کرد که کالا و لوازم مورد حاجت را بدو نمودند. به خراسانی نیز گفت تا کالای خویش بیاورد و او بیاورد و میان ایشان گفتگو شد و سخن از قیمت کالا بود. خواجه بفرمود تا خراسانی را به زندان کنند و به فروش وا دارند که او به اعتماد عدالت شاه گرانتر می‌گفت.»

مسعودی در ادامه می‌افزاید که این بازرگان خراسانی با شتاب به شهر خمدان (چانگ ان)، پایتخت امپراتور چین، می‌رود و با پوشیدن نوعی حریر سرخ در محل شاکیان می‌ایستد و با تکان دادن زنجیر فغفور را از ظلمی که به او رفته است آگاه می‌نماید. امپراتور پس از تحقیق به داد دل او رسیدگی می‌کند و مالش را باز می‌گرداند و خواجه چینی را از کار معزول و شغل سرپرستی گورستان سلاطین را به او می‌سپرد.

به گفته مسعودی، فغفور چین پس از گرفتن همه امتیازات از این خواجهٔ چینی به وی می‌گوید: «تاجری از دیار دور دست آمده، راهها پیموده، در خشکی و دریا از قلمرو شاهان گذشته کسی متعرض او نشده و به امید وصول به کشور من آمده و به عدالت من اعتماد داشته، با او چنین رفتار کردی که وقتی از قلمرو من برود از رفتار من به بدی یاد کند. مطمئن باش اگر احترام سابق تو نبود، خونت می‌ریختم، ولی ترا عقوبتی کنم که اگر شعور داشته باشی از کشتن بدتر است که کار مقبرهٔ شاهان قدیم را به تو وا می‌گذارم، زیرا از تدبیر امور زندگان و انجام دادن وظایفی که به عهده داشته‌ای عاجز بوده‌ای.»[1]

۱ـ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، جلد اوّل، ۱۳۶۵ش، صفحات ۱۳۷ تا ۱۳۹.

به نظر می‌رسد که این بازرگان خراسانی در عصر فرمانروایی دودمان تانگ به چین رفته است. در این دوره، رفت و آمد تجاری مسلمانان از راه دریا با چین رونق زیادی داشته و عدالت و برخورد منصفانه فغفور چین با تجّار ممالک دیگر قابل توجّه است.

بعد از پایان واقعهٔ غارت و چپاول بندرکانتون و پس از گشایش مجدد این بندر در سال ۷۹۲م (۱۷٦ه) به روی کشتیرانی خارجی، بازرگانان ایرانی دوباره از بنادر ابله (نزدیک بصره کنونی) و ریو اردشیر و هرمز وسیراف به سوی چین می‌رفتند. آنان در بین راه در مالابار (واقع در کرانهٔ غربی و جنوب غربی هندوستان) و سیلان (سراندیب) و جزایر اندونزی (سوماترا و جاوگا یا جاوه) توقف کرده آن‌گاه پس از طی چندین شبانه روز راه دریایی پر مخاطره وارد آبهای چین می‌شدند و پس از رسیدن به بنادر آن‌کشور به داد و ستد با مردم این‌کشور می‌پرداختند.[1]

علاوه بر رفت و آمدهای بازرگانی، مناسبات سیاسی نیز بین دربار چین و فرمانروایان خلافت اسلامی در این دوره وجود داشت. جیان پوزان در کتاب خود به موضوع اعزام سفیری جانب خلیفه عباسی بغداد هارون الرشید (۱۷۰ تا ۱۹۳ه) به نزد خاقان چین اشاره می‌کند، البته در هیچ یک از منابع معتبر تاریخ اسلام به این مسأله اشاره‌ای نشده است. وی می‌نویسد: «در سال ۷۹۸م (۱۸۲ه)، خلیفه هارون الرشید سه نفر سفیر به نزد خاقان چین فرستاد و مورّخ گوید که این سفیران رسم تشریفات چینیها را به عمل آوردند و برای سلام به امپراتور به زانو افتادند و پیشانی به زمین گذاردند. همین رسم بود که خارجیها مخصوصاً انگلیسیها نیز از اطاعت از آن اکراه داشتند به طوری که یکی از

۱ـ علاءالدین آذری، همان کتاب، ص ۶۶.

فرستادگان ملت انگلیس ترجیح داد قبل از انجام دادن مأموریتش به لندن برگردد و این رسم را به جا نیاورد. فرستادگان خلیفه هم در اوّل امر از این تشریفات اکراه داشتند، زیرا از قراری که مورّخان چینی ذکر می‌کنند مسلمانان برای غیر از خدا سجده نمی‌کنند، امّا بعد از آن که فهمیدند که این رسم معمول چینیهاست و مقصود توهین نیست قبول کردند و از این قرار است که مورخان نویسند که فرستادگان خلیفه هارون الرشید به رسم معمول چینها عمل کردند.»[۱]

مطلب قابل توجّه آن است که در دو کتاب *«تاریخ تانگ قدیم»* و *«سه قویوان گویی»* به موضوع ورود سه نفر عرب سیاهپوش به دربار چین اشاره شده و مورّخان این افراد را فرستادگان خلیفهٔ عباسی می‌دانند. در این دو کتاب چنین آمده است: «در نهمین ماه از چهاردهمین سال حکومت امپراتور «جن یوان» (۷۹۸م.)، تازیان سیاهپوش سه سفیر به دربار چین فرستادند که امپراتور چین به آنان سمت عالی مقامی همتراز فرماندهی بخشید. آنان پس از انجام مأموریت به کشورشان مراجعت کردند.»[۲]

با توجّه به این که این سفیران در عهد خلافت هارون الرشید به دربار چین سفر کرده‌اند، گمان می‌رود که این سه نفر فرستادگان خلیفهٔ بغداد بوده باشند، هر چند برای اثبات این مدعا هیچ گونه دلیل قاطعی در دسترس نداریم قطعاً نوشتهٔ دو منبع چینی یاد شده مبنایی برای روایت فرستادگان هارون الرشید به دربار چین بوده است. البته در منابع چینی به موضوع مراسم تشریفات ورود و سجده کردن در برابر امپراتور چین اشاره نشده است، معهذا اصل این عمل و

۱ـ جیان پوزان، *تاریخ مختصر چین*، ترجمهٔ محمد خلیل بن محمد هاشم ندیم السلطان، طهران، ربیع المولود ۱۳۲۴ه ق، مطبعهٔ خورشید، ص ۳۳۵.

۲ـ محمد یوشع یانگ خوای جونگ و علی یوجن گویی، همان کتاب، صفحات ۵۱ و ۵۲.

انجام آن رسمی معمول در دربار امپراتوران چین بوده است و امکان وقوع آن زیاد است.

در زمان خلافت بنی امیه و بنی عباس، مسلمانانی که اغلب سوداگر بودند گروه‌گروه به چین می‌رفتند و در بندرگوانگ جو (کانتون) اقامت می‌کردند. اعرابی که در خلافت بنی امیه وارد چین شدند در منابع رسمی تاریخ چین به «تازیان سفید پوش»، و آنهایی که در عهد عباسیان ساکن چین شدند، به «تازیان سیاهپوش» معروف شدند. منظور از تازیان سفید پوش سلسلهٔ امویان است که از سال ۴۱ تا ۱۳۲هجری حکومت کردند و منظور از تازیان سیاهپوش سلسلهٔ عباسیان است که از سال ۱۳۲ تا ٦٥٦ هجری حکومت کردند. به طور تقریبی پنج یا شش هیأت که هرکدام مرکب از بیست تن بودند، در عصر امویان و عباسیان به چین رفتند و تحف و هدایای گرانبهایی به دربار خاقان چین بردند. چینیها نیز در مقابل، از آنها صمیمانه استقبال کردند و به وسیلهٔ آنان هدایایی به خدمت خلیفه فرستادند. این روایتها بیانگر وجود روابط نزدیک و پیوسته میان امپراتوران چین و خلفای بغداد است، هر چند به دلیل دوری راه، رفت وآمد سفیران و بازرگانان عرب و ایرانی به چین هر بار دو سال به طول می‌انجامیده است و بی تردید آنان دیدنیها و حوادث زیادی را تجربه کرده‌اند ولی به دلیل اطلاع رسانی ناقص مورخان و منابع چینی و اسلامی در مورد چگونگی این سفارتها آگاهی چندانی نداریم و گزارشی موثق نیز در خصوص این سفرها وجود ندارد.

در میان منابع چینی، کتابی تاریخی با عنوان *«سفرنامهٔ دوهوان»* وجود دارد که به وجود هنرمندان چینی در شهر کوفه در نیمهٔ قرن هشتم میلادی اشاره دارد. نویسنده‌ای چینی به نام «دوهوان»[۱۲۷] که در سال ۷۵۱م (۱۳۴ه) در اسارت عربها بود، در سال ۷٦۲م (۱۴۵ه) موفق به فرار می‌شود. او با یک

کشتی تجارتی خود را به شهر کانتون و از آن جا به زادگاهش «سینگان فو» می‌رساند. پس از این واقعه، وی کتابی می‌نویسد و در آن راجع به کوفه و تعدادی از صنعتگران هموطنش که در کوفه اسیر بودند، مطالبی می‌آورد. نویسنده چینی مزبور می‌افزاید که این صنعتگران چینی، کیفیت بافت پارچه‌های لطیف ابریشمی، ساختن تحفه‌های مذهّب ونقره کاری شده همچنین هنر کاغذ سازی، نقشگری ونقاشی را به صنعتگران مسلمان می‌آموزند.[1]

سفر ابن وهاب به دربار چین

ابو زید حسن سیرافی در جلد دوم *«سلسلة التواریخ»* و مسعودی در *مروج الذهب* به یکی دیگر از وقایع جالب این دوران اشاره کرده‌اند. بر پایهٔ نوشته‌های این دوکتاب، ابن وهاب یا ابن وهبان از فرزندان هبار بن آسوده از قبیلهٔ قریش عازم چین شد وبه امپراتور چین گفت که ازخاندان و آل بیت پیغمبر است.

به گواهی متون تاریخ اسلام، این سفر در سال ۲۵۷هـ(۸۷۰م.) انجام شده است. ابن وهاب از سیراف عازم چین شد و در این سفر موفق به دیدار امپراتور چین گردید. امپراتور چین در این زمان *«یی زونگ»*(۱۲۸) از سلسلهٔ تانگ بود. ابو زید حسن در این خصوص می‌نویسد: «پس از این که صاحب الزنج در ۲۵۷هـ بصره را تصرف کرد مردی قریشی به نام ابن وهاب آن جا را ترک کرده به چین رفت. ابن وهاب با خاقان چین ملاقات کرد و خاقان با وی صحبتها نمود و هدایا داد. ابن وهاب نقل کرده است که به خاقان گفتم هنگامی

۱ـ محمد یوشع یانگ خوای جونگ و علی یوجن گویی، همان کتاب، ص ۶۰.

که به کشور اسلام بازگردم راجع به عظمت چین مذاکره خواهم کرد. ابـن وهاب راجع به شهر خمدان (چانگ ان) که مرکز چین است گفت، این شهر بسیار بزرگ به وسیلهٔ خیابان عریض و طویلی به دو قسمت تقسیم شده و در تمام طول خیابانهای شهر، جوی آب روان است و صفوف منظم درختها و عمارات وسیع وعالی، تمام کوی و برزنها را زینت داده است.»[1]

مسعودی در کتاب خود به تفصیل این رویداد جـالب وگـفتگوی مـیان امپراتور چین و ابن وهاب را شرح داده است. وی مـی‌نویسد: «از عـجایب اخبار ملوک این است که مردی قرشی از فرزندان هبار بن اسود در آن روزگار که فتنهٔ صاحب الزنج در بصره رخ داد و معروف است، از شهر سیراف برفت. وی مردی خردمند و از خداوندان نعمت ومکنت شهر بود و از سیراف به یک کشتی هندی نشست و همچنان از کشتی به کشتی رفت و شهر به شهر ممالک هند را پیمود تا به دیار چین و به شهر خانفوا (=کانتون) رسید. آن‌گاه همتش واداشت که به پایتخت چین رهسپار شود. در آن هنگام شاه به شهر حمدان بود که از شهرهای بزرگ است، و مدتی دراز مقیم دیار شاه شد ونامه‌ها فرستادکه از خاندان نبوت عرب است. شاه بگفت تا وی را در جایی فرود آوردند و بنواختند و مایحتاج او فراهم کردند، سپس به پادشاه مقیم خانفوا نـوشت و بفرمود تا در بارهٔ اوتحقیق کند واز تجار در بارهٔ ادعای این مردکه گـوید خویشاوند پیغمبر (ص) است بپرسد. فرمانروای خانفوا صـحّت نسب او را تأییدکرد وشاه بدو بار داد و مال فراوان بخشید و به عراق بازگردانید. او پیری دانا بود و حکایت کردکه وقتی به حضور پادشاه رسید از او در بارهٔ عرب بپرسیدکه چگونه ملک عجم را از میان برداشتند و اوگفت:«به کمک خدای

۱ـ عبدالحمید بدیع واحمد مهدوی، همان کتاب، صفحات ۹۹ و ۱۰۰.

عزّوجلّ و به سبب آن که مردم عجم به جای خدای عزّوجلّ عبادت آتش و سجده خورشید وماه می‌کردند». و شاه گفت «عرب بر مملکتی معتبر و مهم و وسیع و پر درآمد ومالدار چیره شده که مردمش عاقلند و شهرتش جهانگیر است.» سپس شاه پرسید: «منزلت دیگر پادشاهان در نزد شما چگونه است؟» او گفت: «در بارهٔ آنها چیزی نمی‌دانم» و شاه به ترجمان گفت: «به او بگو ما پنج پادشاه را به حساب می‌آوریم، آن که پادشاهی عراق دارد از همه شاهان به وسعت ملک پیش است که در میان جهان است و شاهان دیگر اطراف او هستند واو را شاه شاهان گوییم. پس از آن، پادشاه ماست که او را پادشاه مردم گوییم که هیچ یک از شاهان مدبرتر از ما نباشد و ملک خویش چنان که ما داریم منظم ندارد و هیچ رعیّت چون رعیّت ما مطیع شاه خود نیست و ما شاهان مردمیم. پس از او، شاه درندگان است و او شاه ترکان است که مجاور ماست و ترکان درندگان انسانیند. پس از او، شاه فیلان یعنی شاه هند است که او را پادشاه حکمت نیز دانیم که اصل حکمت از هندوان است. پس از او، شاه روم است که به نزد ما پادشاه مردان است که در جهان نکو خلقت‌تر وخوش سیماتر از مردان وی نیست. اینان بزرگان ملوکند و دیگر ملوک به مرتبه پس از آنها باشند.» آن‌گاه به ترجمان گفت. «به او بگو اگر رفیق خود را ببینی می‌شناسی؟» منظورش پیغمبر خدا(ص) بود و مرد قرشی گفت: «چگونه او را توانم دید که درجوار خدای عزّوجلّ است؟» شاه گفت: «مقصودم این نبود، مقصودم تصویر اوست.» و بگفت تا کیسه‌ای بیاوردند و پیش او نهادند و از آن جا دفتری برگرفت و به ترجمان گفت: «صورت رفیقش را به او نشان بده.» و من به دفتر صورت پیغمبر را بدیدم و لبم به صلوات آنهاجنبید وبدانست که من آنها را شناخته‌ام و به ترجمان گفت: «بپرس چرا لبانش را تکان می‌دهد؟» از من پرسید و گفتم: «بر پیغمبران صلوات می‌فرستم.» گفت: «از کجا آنها را

شناختی؟» گفتم: «از تصویر کارهایشان، این نوح علیه السلام است که با همراهان خود در کشتی است که خدای عزّوجلّ فرمان داده بود و آب زمین را با هر چه در آن بود گرفت و او را با همراهانش بسلامت داشت.» گفت «نام نوح را درست گفتی ولی ما از غرق همهٔ زمین چیزی نمی‌دانیم، طوفان فقط یک قطعه از زمین را گرفته و به سرزمین ما نرسیده است. اگر گفتهٔ شما درست باشد در بارهٔ همان قطعهٔ است و ما مردم چین وهند و سند و دیگر قبایل و اقوام از آنچه شما می‌گویید خبر نداریم و از پدران خود نشنیده‌ایم، این که گویی آب همهٔ زمین را گرفته حادثه‌ای بزرگ است که خاطرها به حفظ آن راغب است و اقوام برای همدیگر نقل کنند.» مرد قریشی گوید از جواب وی و اقامهٔ دلیل بیم کردم، می‌دانستم گفتهٔ مرا رد خواهد کرد. آن گاه گفتم: «و این موسی (ص) است با بنی اسرائیل.» گفت: «بلی ولی دیارش تنگ بود و قومش اطاعتش نکردند.» سپس گفتم «و این عیسی بن مریم علیه السلام است سوار خر و حواریون همراه او.» گفت: «مدّتش کوتاه بود که سی ماه کمی بیشتر بود.» و ذکر و خبر پیغمبران دیگر را بر شمرده که به همین بس می‌کنیم. این مرد قرشی که به نام ابن هبار معروف است، پندارد که بالای هر تصویر نوشته‌ای مفصل دیده که ذکر نسب و محل شهر و مدت عمر و کیفیت نبوت و سرگذشت پیغمبران در آن بوده است، گوید: «آن گاه صورت پیغمبر محمد (ص) را بدیدم بر شتری و یاران در او خیره، نعلهای عدنی از چرم سبز به پا و ریسمانها به کمر و مسواکها بر آن آویخته، و بگریستم.» پس به ترجمان گفت: «بپرس چرا گریه می‌کند؟» گفتم: «این پیغمبر و پیشوا و پسر عمّ ما محمد بن عبدالله(ص) است.» گفت: «راست گفتی و قوم او مالک معتبرترین مملکتها شدند، ولی او ملکی ندید بلکه بازماندگان وی و خلیفگانش که پس از او عهده دار کار امت شدند صاحب مملکت بودند.» و تصویر پیغمبران بسیار دیدم،

یکی از آنها انگشت میانه و بزرگ را حلقه وار به هم آورده اشاره می‌کرد، گویی می‌گفت که مخلوق به اندازهٔ حلقه ایست و یکی دیگر با انگشت خود به آسمان اشاره می‌کرد، گویی مخلوق را از آنچه در بالاست می‌ترسانید و چیزهایی دیگر نیز بدیدم. سپس، از خلیفگان ورفتارشان و بسیاری از مسائل شریعت از من پرسید و تا آن جا که دانستم پاسخ گفتم. آن‌گاه گفت: «به نظر شما عمر دنیا چقدر است؟» گفتم: «در این باب خلاف است. بعضی گویند شش هزار سال وبعضی کمتر گویند و بعضی بیشتر گویند.» گفت: «این را پیغمبر شما گفته است؟» گفتم: «بله» و او خنده بسیار کرد و وزیرش نیز که ایستاده بود بخندید وعلایم انکار نمودار کرد، گفت «تصور نمی‌کنم پیغمبر شما چنین چیزی گفته باشد.» به خطا گفتم: «چرا او چنین گفته است». نشان اعتراض در چهره او بدیدم، آن‌گاه به ترجمان گفت: «به او بگو حرفت را بفهم! با ملوک جز در بارهٔ زبدهٔ مطالب سخن نگویند. مگر نگفتی که در این باب خلاف دارید، پس شما در گفتار پیغمبرتان خلاف کرده‌اید ولی هر چه پیغمبر گفت در بارهٔ آن خلاف نباید کرد که گفتهٔ پیغمبر مسلم است، مبادا این سخن و نظایر آن را تکرار کنی.» و مطالب بسیار گفت که در نتیجهٔ طول مدت از یادم رفته است، آن‌گاه گفت: «چرا از پادشاه خود که محل و نسبش به تو نزدیک بود دوری گزیدی؟»

گفتم: «به علّت حوادث بصره به سیراف افتادم و همتم مرا به سوی قلمرو تو کشانید که از استقرار ملک و حسن رفتار و کثرت سپاه وعدالت تو با رعیت خبرها شنیده بودم و خواستم این مملکت را ببینم واز این جا به دیار خودم و ملک پسرعمّ خویش باز می‌گردم و آنچه از جلالت این ملک ووسعت این دیار و رواج معدلت و حسن رفتار تو ای پادشاه نیکو خصال دیده‌ام حکایت می‌کنم و سخنان نیک و ثنای جمیل می‌گویم.» او خرسند شد و مرا جایزه گران

قدر و خلعت معتبر فرمود و بگفت تا مرا با برید تا شهر خانفوا (=کانتون) بیاوردند. به شاه خانفوا نوشت تا مراگرامی دارد و بر خواص ناحیه خویش مقدم شمارد و تا هنگام خروجم مهمان کند ومن به نزد وی در کمال عیش و رفاه بودم تا از دیار چین برون شدم.»[۱]

امپراتور چین در این زمان، «شی زونگ»(۱۲۹) از دودمان تانگ بود. این امپراتوری است که ابن وهاب موفق به دیدار وگفتگوی طولانی با وی شد. این رویداد نشانگر آن است که امپراتور چین از همهٔ ادیان بویژه آیین اسلام اطلاعات و معلومات نسبتاً فراوانی در اختیار داشته است. این رخداد در هیچ یک از منابع رسمی تاریخ چین منعکس نشده است.اعتماد ما به صحّت این واقعه ناشی از بیان مفصّل آن توسط یکی از مورخان معتبر جهان اسلام چون مسعودی است. نکتهٔ قابل توجّه آن است که توصیفات ابن وهاب بن هباربن اسود از نمای عمومی پایتخت چین در آن روزگار با اوصاف مندرج درکتب تاریخی چین در خصوص «چانگ ان» پایتخت چین در عهد دودمان تانگ منطبق است. مسعودی نیز در خصوص همین موضوع می‌گوید: «ابو زید حسن بن یزید سیرافی به سال سیصد و سی ام (۹۴۱م) از سیراف برون شده و به بصره اقامت گرفته بود. این ابوزید عموزاده مزید بن محمد بن ابرد بن بستاشه فرمانروای سیراف بود و اهل دقّت و تحقیق بود. در بصره به من گفت که از همین ابن هبار قرشی در بارهٔ شهر خمدان (خان + تانگ = پایتخت خان = چانگ ان) مقر پادشاهی که وصف اوکرده بود پرسیدم و از وسعت وکثرت جمعیت آن بگفت واین که شهر به دو قسمت است و خیابانی دراز و پهناور میان آن فاصله است. شاه و وزیر و قاضی القضاة وسربازان و خواجگان و همه

۱ـ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان کتاب، صفحات ۱۳۹ تا ۱۴۳.

لوازم در ناحیهٔ راست و طرف مشرق است و هیچ یک از عامه با آنها نباشد و در آن جا بازار نیست، بلکه نهرها در کوچه‌ها روان است و درختان بر نهرها ردیف وخانه‌ها همه وسیع. در ناحیهٔ چپ که طرف مغرب است رعیّت و تجار و آذوقه و بازارهاست و چون روز روشن شود ناظران وغلامان شاه وپیشکاران وزرا سواره وپیاده به ناحیهٔ عامّه و تجّار در آیند وکالا و مایحتاج خود بگیرند و بروند و هیچ کس از ایشان تا روز بعد بدین ناحیه نیاید. در این دیار، همه جور گردشگاه و باغ خوب و نهر روان است مگر نخل که آن جا نیست.»[۱]

البته، در برخی کتب و مقالات از ابن وهاب با نام وهب ابو کبشه از خویشاوندان پیغمبر یادکرده‌اند و نیز گفته‌اندکه مسافرت وی افسانه است و با قراین و شواهد منطبق و موافق نیست، امّا هیچ یک از دلایل یا قراین و شواهد خود را برای رد و انکار واقعه و روایات بیان نکرده‌اند.

شورش خوانگ چآئو وکشتار مسلمانان ساکن چین

در دوران فرمانروایی خاندان تانگ، واقعهٔ دیگری بر پیکر روابط مردمی وتجاری مسلمانان و چینیان لطمهٔ سنگینی وارد آورد و برای مدتی موجب قطع رفت و آمد میان بازرگانان مسلمان و چینیان شد. در این زمان، بندر کانتون در جنوب چین مرکز جمعیت انبوهی از بازرگانان و سوداگران آسیای غربی بود. در سال ۸۷۸ میلادی (۲۶۴ه)، «خوانگ چآئو»(۱۳۰) رهبر شورشیان چین به کانتون یورش برد. این رهبر شورشی پس از حمله به بندر کانتون، متوجّه شهرهای مرکزی وشمالی چین شد و در سال ۸۸۰ (۲۶۷ه) شهر

۱ـ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان کتاب، ص ۱۴۳.

چانگ ـ ان، پایتخت را به تصرف خویش در آورد.

امپراتور «شی زونگ» (۸۷۴ تا ۸۸۹م) که تاب مقاومت نداشت، از مهلکه گریخت ولی سرداران غیور امپراتور با تنگتر کردن جبههٔ جنگ، خوانگ چآئو را شکست دادند و پس از اعادهٔ پایتخت در سال ۸۸۴م (۲۷۱ه) وی را به هلاکت رسانیدند.

ابو زید، یکی از نویسندگان ساکن بندر سیراف، در جلد دوم کتاب «*سلسة‌التواریخ*» که در سال ۳۴۶ هجری (۹۵۷م) نوشته شده و گویا در این سالهای پر آشوب تاریخ چین در کانتون بوده از این طغیان چنین یاد کرده است: «این فاجعهٔ اسفناک در سال ۲۶۴ هجری (۸۷۸م) اتفاق افتاد. رهبر یاغیان بالاخره شهر خانفو (کانتون) را گرفت و ساکنان آن را از دم تیغ خود گذرانید. آگاهان امور به ما اطلاع دادند ه علاوه بر چینیهای بومی که در این شورش جان خود را از دست دادند، تعداد صدوبیست هزار مسلمان، یهودی، مسیحی و پارسی که به امر تجارت و حمل و نقل مشغول بودند نیز به قتل رسیدند.»[۱]

مسعودی نیز به این حادثهٔ وحشتناک در کتاب خود اشاره کرده است. وی نام رهبر شورشیان خوانگ چآئو را «یانشو» ذکر کرده و می‌نویسد: «در شورش او جمع مسلمانان و نصاری و یهود و مجوس را که مقتول یا از بیم شمشیر غرق شده‌اند، دویست هزار به شمار آورده‌اند».[۲]

اگر چه ممکن است این نویسندگان در ذکر عدّهٔ خارجیانی که در این حادثه به هلاکت رسیدند مبالغه کرده باشند، لیکن شرح واقعه به خوبی منعکس

۱ـ عباس تشکری، همان کتاب، ص ۱۱۵.

۲ـ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان کتاب، ص ۱۳۶.

کنندهٔ فعّالیّت مسلمانان و تجّار آسیای غربی در چین است. «دایرة المعارف دین» تحلیلی قابل توجّه از علّت وقوع این حادثه به دست می‌دهد که جالب و شنیدنی است: «در عصر تانگ، نخبگان دربار چین مراقبت و نظارت بسیار ویژه‌ای بر کالاهای صادراتی داشتند تا مطمئن شوند دولت سهم خود را از سود و منافع حاصله دریافت می‌کند. اگر چه دولت و نیز دانشمندان و دولتمردان ارزش زیادی برای آن قایل نبودند، بازرگانی با مسلمانان پر سود بود. بازرگانان چینی، صاحبان مسافرخانه‌ها و حتی برخی از مقامات دولتی از این تجارت خارجی سود هنگفتی کسب می‌کردند، و به خاطر ورود کالای مسلمانان به بازار چین نیز سپاسگزار بودند. آنان به دلیل فعّالیّتهای تجارتی و نیز تجارت با بازرگانان مسلمان مشمول اهانت وتحقیر مقامات دولتی نمی‌شدند. با وجود این، حسادتها و اختلافات بازرگانی به ناچار موجب ایجاد شکاف میان مسلمانان و بازرگانان چین می‌شد. عداوت نسبت به مسلمانان و دیگر خارجیان خود را در شورشهای قرن نهم نشان داد. بر پایهٔ گزارش یک نویسندهٔ عرب به نام ابو زید (۸۷۸ تا ۹۱۶م)، خوانگ چآئو، رهبر شورشیان چین، بیش از یک صد هزار مسلمان، زردتشتی و کلیمی را در سال ۸۷۸م. در شهر کانتون قتل عام کرد. هر چند ارقام ابو زید بسیار مبالغه‌آمیز است، امّا مورّخان درباری چین نیز این واقعه را تأیید می‌کنند. البته آنان زمان وقوع حادثه را ۸۷۹م ذکر کرده‌اند که این ناشی از اختلاف میان تقویمهای چینی و اسلامی است. معهذا، به نظر می‌سد که این یورش علیه مسلمانان یک حالت انحرافی داشته است. ممکن است شکایتهای اقتصادی بیشتر از اختلافات دینی در این واقعه قابل جستجو باشد.»[۱]

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۰.

تداوم حضور مسلمانان در عصر سونگ

پس از سلسلهٔ «تانگ»، دوران امپراتوری سلسلهٔ «سونگ» فرا رسید. در این دوران نیز چهل و نه سفیر و نماینده رسمی از سرزمینهای غرب به دربار امپراتوران چین وارد شدند، همچنین تجارت میان چینی‌ها، اعراب و پارسیان رونق بیشتر گرفت و شمار مسلمانان در چین روز به روز افزایش یافت.

اکثر این افراد که از راه دریا به چین آمده بودند، پس از سکونت در شهرهای ساحلی نخستین مساجد سرزمین چین را بنا کردند که مسجد «خوای شنگ سی» (مسجد یادبود پیامبر) در شهر گوانگ جو، مسجد «آی سو هابو سی»[۱۳۱] (مسجد اصحاب) در شهر زیتون (چوان جو) مسجد فنگ خوانگ‌سی[۱۳۲] مسجد سیمرغ در شهر هانگ جو و مسجد «شیان خه سی»[۱۳۳] (مسجد درنای قرمز) در شهر یانگ جو از جملهٔ آنها هستند.[۱]

بازرگانانی که در عصر سونگ به چین می‌رفتند، سنگهای گرانقیمت و جواهرات، مرجان، چوب صندل، دارو و سنگ لاک پشت به همراه خود می‌بردند و در عوض چای، ظرفهای لعابی، ابریشم و مشک به سرزمینهای خود به ارمغان می‌بردند. این بازرگانان همچنین نقش بسزایی در نشر و ترویج اسلام در میان مردم چین داشتند. برخی از مردم چین نیز تحت تأثیر اخلاق و رفتار آنها قرار گرفتند و به اسلام گرویدند.

در سال ۱۰۷۰م برابر با دوران حکومت امپراتور «شن زونگ»[۱۳۴] (۱۰۴۸ تا ۱۰۸۵م) از دودمان سونگ، یک گروه شامل ۵۳۰۰ نفر از اعراب جوان به رهبری شاهزاده اهل بخارا با نام سید سهیل (وفات ۱۱۲۰م) که از

۱ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۲۶.

بیست و ششمین نسل حضرت محمد(ص) بود، به شهر «کای فنگ»[۱۳۵] پایتخت امپراتور شن زونگ رسیدند. در همین زمان بود که امپراتور سونگ بخش بزرگی از سرزمینهای خود در جنوب دیوار بزرگ چین را به امپراتور دودمان «لیائو»[۱۳۶] از قوم «چی دان»[۱۳۷] (خیتان) باخته بود. شن زونگ بنا به دلایل سیاسی سید سهیل را با روی باز پذیرفت و دخترش را به ازدواج او در آورد. از این مهمتر به وی اجازه داد که تمام جنگجویان عرب در منطقهٔ درگیری بین کای فنگ و یان جینگ یعنی میان امپراتوری ضعیف سونگ وامپراتوری قوی لیائو یک شهر استراتژیک بنا کنند.[۱]

در سال ۱۰۸۰م هم‌گروه دیگری بالغ بر ده هزار زن و مرد عرب سوار بر اسب به رهبری فرماندهان سید سهیل وارد چین شدند تا در استان «هونان»[۱۳۸] به وی ملحق شوند. امپراتور شن زونگ این عده را در یک بار عام به حضور پذیرفت و به آنان اجازه داد در استان‌های خه نان، شان دونگ، شان شی، خه بی و آن خویی اقامت کنند و به سید سهیل نیز لقب «چینگ گو اگونگ»[۱۳۹] (دوک چینگ گوا) را اعطا کرد. به نظر می‌رسد که سید سهیل یکی از اجداد سیّد اجلّ شمس الدین عمر بخارایی باشد. با ورود گستردهٔ این افراد و پراکنده شدن آنان در سراسر چین شاهد رونق مناسبات دربار چین با سران ممالک اسلامی ونیز گسترش اسلام در خاک چین هستیم.

علاوه بر این، در این دوران با توجّه به گسترش داد و ستد میان بازرگانان چینی و بازرگانان مسلمان، در چین ادارهٔ بازرگانی وکشتیرانی ایجاد و در سال ۱۲۷۶م یک مسلمان به نام «پو شوگنگ»[۱۴۰] (اسحاق بو شوقی =؟ تا ۱۲۸۵م) به عنوان نخستین رئیس آن منصوب شد. در این زمان بازرگانان ایرانی و عرب

۱ـ همان کتاب، ص ۱۱۴.

همچنین در ساختن دیوار شهر زیتون وایجاد ناوگان تجاری چین شرکت کردند. اکثر مسلمانان چین در دوران تانگ و سونگ پارسی وعرب بودند.[۱]

در این زمان، بین فرمانروایان چین و سران ممالک اسلامی رفت و آمدهای سیاسی نیز وجود داشت. این روابط به قدری صمیمی و دوستانه بود که در برخی مواقع به عقد پیمان زناشویی بین خاندان سلطنتی منجر می‌شد. برای نمونه، می‌توان به روابط فرمانروایان چینی با دربار سامانیان اشاره کرد. مقارن با آخرین سالهای حکومت دودمان تانگ واوایل فرمانروایی خاندان سونگ خاندان سامانی (۲۶۱ تا ۳۹۰ه) در ایران، بویژه مناطق ماوراءالنهر قدرت را در اختیارگرفتند. طی دو قرن اوّل و دوم، اسلام توانست در بخش میانی وحتی باختری ماوراءالنهر نفوذکند،گر چه مناطق جنوب افغانستان و نیز باختر خوارزم هنوز آیینهای کهن خویش را داشتند. در این مناطق، مسلمانان دایماً مشغول جهاد باکفار بودند. سامانیان اولین حاکمان مسلمان این دیار هستندکه حکومت خویش را مدیون مأمون و طاهریان بودند. آنان با تأسیس حکومت موروثی بتدریج ماوراءلنهر را به صورت ایالتی کاملاً مسلمان نشین در آوردند و دولتهای محلی را نیز تحت سلطهٔ خویش‌گرفتند.

عصر طلایی حکومت سامانی در زمان نصر بن احمد (۳۰۱ تا ۳۳۱ه) بود.بعد از احمد، نصر فرزند هشت ساله‌اش بر تخت سلطنت سامانی تکیه زد. نصر به حکم خلیفهٔ بغداد حکومت ماوراءالنهر یافت و مرکز حکومتش در سمرقند بود. وی تا سال ۳۳۱ هجری‌که حکومت را در دست داشت باکمک وزیرکاردان و نام آور خویش ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی توانست بر

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۰ / جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۳۰.

بسیاری از مشکلات فایق آید. زمانی که ابو عبدالله جیهانی به وزارت نصر بن احمد سامانی برگزیده شد برای این که در ادارهٔ امور مملکت بهترین روشها را به کار بندد، نامه‌هایی به سراسر کشورهای جهان آن روز از جمله چین فرستاد واز زمامداران آنها تقاضا کرد که در مورد سیستم اداری مملکت خود او را مطلع سازند. در ضمن ابو دلف مسعر بن المهلهل الخزرجی الینبوعی، شاعر و جهانگردعرب، که سفرنامهٔ او مشهور است به ایران آمد ودر دربار سامانیان حضور یافت. در این موقع، سفرایی از جانب یکی از فرمانروایان محلی چین برای خواستگاری دختر امیر نصر سامانی به بخارا آمده بودند. نصر بن احمد سامانی حاضر نشد که دختر خود را به ازدواج شاهزاده‌ای کافر در آورد ولی اظهار تمایل کرد که یکی از فرزندان او با شاهزاده خانم چینی ازدواج کند.از این رو، ابو دلف با عده‌ای از نمایندگان امیر سامانی در معیت هیأت نمایندگی چین عازم این کشور شدند و به شهر سندابیل رفتند در مورد این مأموریت، پروفسور مینورسکی در مقدّمهٔ سفرنامهٔ ابو دلف می‌نویسد: «کمی پیش از سال ۳۳۱ه (۹۴۳م) ابو دلف برای نخستین بار در دربار نصر بن احمد سامانی نمایان شده است. در آن هنگام هیأ تی از جانب قالین بن الشخیر، پادشاه چین، برای برقراری وصلت میان دوخانوادهٔ سلطنتی به بخارا آمده بود. پادشاه سامانی از دادن دختر خود به یک کافر خودداری کرد امّا رضایت داد که یکی از پسرانش با یک شاهزاده خانم چینی ازدواج کند.هیأت با فرستادگان نصر به سندابیل(گن جو) بازگشت و ابو دلف نیز در این سفر همراه آنان بود. وقتی شاهزاده خانم چینی به ایران وارد شد، نصر بن احمد درگذشته بود. شاهزادهٔ چینی با نوح بن نصر (۳۳۱ تا ۳۴۳ه) ازدواج کرد و مادر شاهزاده عبدالملک که در ۳۴۳ تا ۳۵۰ه سلطنت نمود شد. ابولف در سندابیل باقی ماند و سپس شخصاً سفر خود را دنبال کرد.» ابو دلف در بارهٔ توصیف شهرها و پایتخت

چین می‌گوید: «پایتخت پادشاه بزرگ خمدان سنگقو می‌باشد، در صورتی که شهر بازرگانان و محل کالاهای بازرگانی خنفو (کانتون) نام دارد و به طول چهل فرسخ است. در چین سیصد شهر وجود دارد و بر هر پنجاه شهر یک پادشاه که از جانب بغپور (فغفور) تعیین شده حکومت می‌کند.»[۱]

شرح کامل رویداد پیش‌گفته را در مقاله‌ای با عنوان «پژوهشی پیرامون روابط سامانیان و چین» به مجمع علمی تمدّن، تاریخ و فرهنگ سامانیان که از ۲۰ تا ۲۲ مرداد ماه سال ۱۳۷۸ خورشیدی در شهر مقدّس مشهد برگزار شد، ارائه کردم. این مقاله در مجموعه مقالات آن مجمع به چاپ رسیده است.[۲]

روابط دوستانهٔ سامانیان با چین، بویژه فرمانروایان چینی مناطق غرب و شمال غرب چین، راه را برای ورود وگسترش روز افزون اسلام از راه زمینی به آن مناطق هموار کرد. بی تردید، سامانیان از نخستین و مهمترین عوامل تأثیر گذار بر روند اسلام گرایی اقوام و اقلیتهای قومی شمال غـرب چـین محسوب می‌شوند.

محله‌های ویژهٔ مسلمانان در چین

شغل عمدهٔ مسلمانان در عصر تانگ و سونگ تجارت و بازرگانی بود. در فصل زمستان، عدّه‌ای از این بازرگانان آسیای غربی به کشور خود مراجعت می‌کردند، امّا بسیاری هم در خاک چین باقی می‌ماندند. در آن روزگار، این گونه تجّار خارجی راکه درچین اقامت می‌کردند و دیگر به کشورشان بـاز

۱ـ علاءالدین آذری، همان کتاب، صفحات ۷۵ و ۷۶.

۲ـ رضا مراد زاده، پژوهشی پیرامون روابط سامانیان و چین، نـامهٔ آل سـامان *(مـجموعهٔ مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان)*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، مرداد ۱۳۷۸، صفحات ۲۶۰ تا ۲۷۹.

نمی‌گشتند «مقیم دربار تانگ» می‌نامیدند. در عصر تانگ، هزاران خانوار مسلمان در شهرهای چانگ ان، گوانگ جو، چوان جو، جزیره‌های نن و نقاط دیگر سکونت داشتند. برخی از مسلمانان پنج سال، ده سال و یا دهها سال حتی تا دورهٔ دودمان سونگ در سرزمین چین زیستند. عدّهٔ زیادی از این مسلمانان زن و فرزندان را نیز با خود به چین می‌آوردند و برخی نیز با دختران چینی ازدواج می‌کردند. زنان مسلمان لباسهایی با رنگهای شاد و زنده ونیز جواهرات گرانبها و گوشواره داشتند و چینیان آنان را «زنان پارسی» می‌نامیدند.[۱]

عبارات پوسامن(۱۴۱)، پوسومان(۱۴۲) یا موسولمان(۱۴۳) برگردانی اشتباه از تلفظ واژهٔ «مسلمان» بود. در برخی از اشعار نیز واژهٔ «پوسامن» به‌کار رفته است و منظور زنان مسلمانی بود که از کشورهای دیگر به چین آمده بودند.

فرزندانی که از آنان درچین به دنیا می‌آمدند «توشنگ فان‌که»(۱۴۴) (میهمان متولد چین) خوانده می‌شدند. تا چهارمین سال حکومت امپراتور «هویی زونگ»(۱۴۵) از دودمان سونگ شمالی برابر با سال ۱۱۱۴م (۵۰۸ه)، بیش از پنج نسل از میهمانان متولد دیار چین در آن سرزمین سکونت داشتند.

از این رو، دولت سونگ برای رسیدگی به مسائل مربوط به اموال موروثی این میهمانان، «قانون ارث پنج نسل از بازرگانان خارجی» راوضع کرد. عده‌ای از این افراد برای تمام عمر به زادگاه اصلی خود مراجعت نکردند و سرانجام در خاک چین چشم از جهان فرو بستند و مدفون شدند. قبور میهمانان خارجی در شهر چوان جو از آرامگاههای همین گونه افراد است.[۲]

۱ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، صفحات ۱۰ و ۱۱.

۲ـ وانگ جی یوان، همان کتاب، صفحات ۱۰۷ و ۱۰۸.

مسلمانان در عصر تانگ و سونگ در محله‌های خاصّی با نام «فـان کـه فانگ»(۱۴۶) (محلهٔ خارجیان) سکونت داشتند. دربار چین برای جلوگیری از آمیزش بیگانگان با چینیان «قانون منع سکونت بیگانگان در درون شهرهای چین» را وضع کرد. امّا بعضی از تجّار و بازرگانان خارجی مقیم چین با نادیده گرفتن قانون مذکور وبا استفاده از تسامح و موافقت ضمنی مقامات محلی در درون شهرهای چین زندگی می‌کردند، البته اکثر آنان در اقامتگاههایی واقع در امتداد سواحل ودر حومهٔ شهرهای بزرگ سکـونت داشـتند. ایـن گـونه اشخاص و بازرگانان خارجی را «فان که»(۱۴۷) میهمان خارجی می‌نامیدند.[۱]

ایجاد محله‌های سکونت و اجتماع مسلمانان در عصر تانگ آغاز و در دورهٔ سونگ به اوج خود رسید. مسلمانان ایرانی و عرب بـه دلیـل وجـود اشتراکات دینی و فرهنگی و نیز انگیزه‌ها و مزایای اقتصادی و تجاری در این محله‌ها زندگی می‌کردند و همبستگی فراوانی با یکدیگر داشتند. نمونهٔ این گونه زیستگاههای مشترک را می‌توان با «محله‌های ویژهٔ چینیان» در شهرهای عمدهٔاروپایی و امریکایی، بویژه لندن، نیویورک، و شهرهای مهم کانادا، در سالیان اخیر مقایسه کردکه اکثر بصورت دسته جمعی در محلّه‌های بخصوصی زندگی می‌کنند و از همبستگی ملی، فرهنگی واقتصادی عمیقی برخوردارند و بدین سان هویت ملی خود را حفظ می‌کنند.

این محله‌ها نخستین تشکیلات اجتماعی مسلمانان در چین بـود. جـامعهٔ محلی برای مسلمانان چینی مبین چهار چوب زندگی و کانون هویتشان بود، ولی در عین حال می‌دانستندکه این جامعه فقط بخشی از امت یا جامعهٔ جهانی

۱ـ وانگ خوای دِه و گوابائو هوا، همان کتاب، ص ۴۰۳ / وانگ جی یوان، همان کتاب، ص ۱۰۸.

اسلام را تشکیل می‌دهد. عالی‌ترین مقام در این محله‌ها «شیخ الاسلام» بود که نقش‌کدخدا را داشت. این مقام اغلب از میان محترمترین تجّار مسلمان تعیین می‌شده و با تأیید و فرمان رسمی دولت چین انجام وظیفه می‌کرده است. مهمترین وظیفهٔ شیخ الاسلام ادارهٔ همهٔ امور ساکنان محله و نیز دعوت از بازرگانان خارجی از طرف دولت چین و پذیرایی از آنان در سفر به چین بوده است. چینیان رئیس محله را «فان جانگ»[۱۴۸] و محل کار وی را «فان جانگ سی»[۱۴۹] (دفتر رئیس محله) می‌نامیدند.

قبل از شورش هوانگ چآئو، مسلمانان ساکن شهر بزرگ تجارتی خانفوا از خود نماینده‌ای مسلمان از جانب فغفور داشتند که به‌کارهای آنها رسیدگی می‌کرد. این فرد مسلمان در واقع حکم قاضی بزرگ را داشت، تجّار مسلمان چین احکام آن قاضی را به جان و دل می‌پذیرفتند.[۱]

یک بازرگان عرب به نام «سلیمان»، در سالهای میانی سدهٔ نهم باگذشتن از شبه قارهٔ هند، خلیج بنگال و پاکستان، سفری دریایی به چین انجام داد. وی پس‌از بازگشت به وطن خود در سال ۸۵۰م (۲۳۶ه)، سفرنامه‌ای به نام *«سلسله التواریخ»* تدوین‌کرد. پس‌از مدتی «ابو زید حسن سیرافی» مطالبی به آن افزود. این‌کتاب نخستین اثری است‌که اوضاع چین را با تکیه بر مشاهدات عربها در آن سامان بیان می‌کند. این جهانگرد عرب شرحی از هم‌کیشان خود درجنوب شرقی چین ارائه‌کرده است و تا اندازه‌ای وضعیت محله‌های خودگردان و حقّ خود مختاری اعطا شده به جامعهٔ مسلمانان را ترسیم نموده است. وی می‌نویسد:

«در خانفوا (کانتون) فردی از مسلمانان به حکم امپراتور چین به زعامت

۱ـ علاءالدین آذری، همان کتاب، ص ۷۵.

هم‌کیشان خود منصوب شده است. او قاضی تمام مسلمانانی است که به آن منطقه آمد و شد می‌کنند. انجام خدمات عمومی مسلمانان به عهدهٔ اوست. مراسم خطبه را به جا می‌آورد و طبق معمول در پایان خطبه برای سلامتی سلطان مسلمانان دعا می‌کند. بازرگانان عراق که کالاهای خود را به آن منطقه می‌آوردند هیچ‌گونه نارضایتی از نحوهٔ رفتار و شیوهٔ عمل او در آن منصب ندارند، زیرا اعمال و قضاوتهایش همگی منصفانه و مطابق با احکام قرآن و موازین فقه اسلامی است.»[۱]

به‌گفتهٔ سلیمان، همهٔ آرای شیخ الاسلام مطابق قرآن و قوانین اسلامی بود. در هر محله مکتب خانه، بازار و گورستان عمومی و همچنین مسجد برای عبادت روز و شب مسلمانان وجود داشت. رئیس محله نه فقط پیشوای امور سیاسی و قاضی شرع بلکه امام جمعه و جماعت نیز بود. در آستانهٔ حلول اعیاد اسلامی همهٔ مسلمانان به امامت وی به نماز و نیایش می‌پرداختند و او برای آنان مسائل دینی و فقهی را بیان و برای سلامتی خلیفهٔ مسلمانان دعا می‌کرد.

ابن بطوطه، جهانگرد بزرگ مسلمان، هم در سفرنامه‌اش در بارهٔ این محله‌های مسکونی چنین گزارش می‌دهد:

«در هر یک از شهرهای چین مسلمانان مرکز علی حده‌ای دارند که در آن به طور مجزا زندگی می‌کنند، و در محلهٔ مخصوص خود مساجدی برای اقامهٔ نماز و غیره دارند، و با احترام و عزّت تمام به سر می‌برند.»

برنامه‌ها و فعّالیّتهای دینی مسلمانان در درون این محله‌ها درکمال آرامش و امنیت برگزار می‌شد. در این دوران وجوه گوناگون سیاسی، فرهنگی و

۱ـ رافائل ایزرائیلی، *مسلمانان چین ـ رویارویی دو فرهنگ*، ترجمهٔ حسن تقی زاده طوسی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اوّل، ۱۳۶۸، ص ۱۱۸.

اقتصادی اسلام با زندگی و سنن اجتماعی مسلمانان به طور کامل با یکدیگر آمیخته شده بود و مشخصهٔ «یکپارچگی دین و سیاست» درآن پدیدار بود. البته رئیس این محله‌ها با فرمان دولت چین منصوب می‌شد و مسؤولیت دعوت و پذیرایی از بازرگانان خارجی برای انجام خدمت و تجارت در چین بر عهدهٔ وی بود. رئیس محله تا حدّ زیادی تابع مدیریت و رهبری دولت چین و در خدمت آنان بود و دولت چین بر کارهای وی کنترل و نظارت داشت.

آیین اسلام در عصر تانگ و سونگ در درون این محله‌هاریشه دوانید و راه را برای تمرین همزیستی مسالمت‌آمیز با مردم چین هموار کرد. مهمترین محله‌های مسلمان نشین در عصر تانگ و سونگ در شهرهای گوانگ جو، چوان جو، هانگ جو، یانگ جو وچانگ ان پایتخت دودمان تانگ قرار داشت.[۱]

از قرن هشتم به بعد، زمانی که مسلمانان به آسیای غربی و مرکزی نفوذ کردند، مسلمانان بیشتری به چین سفر کردند. رنگین چشم‌ها از جمله اعراب در محلات خود مساجد و مقبره‌هایی مشابه مسلمانان در ممالک اسلامی بنا کردند. مسلمانان چین بتدریج راه و روش چینی را پذیرفتند؛ لباسهایی به سبک چینی در بر کردند، به زبان چینی سخن گفتند، حتی اسامی چینی برای خود انتخاب کردند و در عین حال به شعائر اسلامی خود وفادار ماندند.[۲]

۱ـ محمد یوشع یانگ خوای جونگ، اسلام در چین *(مجموعه مقالات مجمع علمی اسلام در پنج استان و منطقه شمال غربی چین)*، انتشارات خلق نینگ شیا، ۱۹۸۲، ص ۱۲۵.

۲ـ لوشیائویی، همان مقاله، ص ۲۷۳.

ورود اسلام به منطقه شین جیانگ

سرزمین پهناور «شین جیانگ» (مرزهای نوین) با عناوین دیگری مانند «سین کیانگ» و «ترکستان شرقی» در شمال غرب و غرب کشور چین قرار دارد. ورود اسلام به شین جیانگ با ورود اسلام به آسیای مرکزی ارتباط مستقیم دارد. در دورهٔ حکومت بنی امیه، قتیبة بن مسلم والی خراسان بزرگ در سالهای ۹۱ تا ۹۴ هجری بر بلخ، بخارا، سمرقند، خوارزم وسایر مناطق آسیای مرکزی حمله برد و بعد از تسلط بر آن نواحی، در سال ۹۵ هجری آخرین و گسترده‌ترین حمله را آغاز کرد و پس از تصرف خجند به پیشروی ادامه داد. او با گذشتن از گذرگاه تنگ «ایلک»، در سال ۹۶ هجری شهر «کاشغر» و مناطق اطراف آن همچون ختن، آقسو، تورفان در ولایت شین جیانگ را به تصرف در آورد. البته برخی از مورّخان غربی در صحت و سقم این دستاوردهای نظامی قتیبه تردید دارند، امّا طبری و ابن اثیر مورخان شهیر اسلام خبر فتح کاشغر را در کتابهای خود ذکر کرده‌اند.

از ادیان رایج قبل از ورود اسلام به ولایت شین جیانگ می‌توان به مانویت، زرتشتی و بودایی اشاره کرد.رواج گستردهٔ دین اسلام در شین جیانگ از قرن سوم هجری آغاز شد. در آن روزگار، در ایران بویژه مناطق ماوراءالنهر، خاندان سامانی (۲۶۱ تا ۳۹۰هجری) قدرت را در اختیار داشتند و زمامداران این خاندان تلاش گسترده‌ای برای تبلیغ و اشاعهٔ اسلام در سرزمینهای همجوار خویش به عمل می‌آوردند.

برخی روایات می‌گوید که ابو نصر سامانی در سال ۳۲۰ هجری، برای تبلیغ دین اسلام به ناحیهٔ آرتوش در شمال کاشغر در ولایت شین جیانگ رفت و یکی از امیران معروف مناطق غرب چین به نام «قالین بن الشخیر» (صدوق

بغراخان) را به آیین اسلام دعوت کرد و او نیز مسلمان شد و نـام اسـلامی عبدالکریم را برای خود برگزید.[۱]

صدوق بغراخان، این شاهزادهٔ جوان قراخانی، قدرت را از چنگ عموی خود به نام «اوغور چاق» (گورخان) به در آورد وسپس به عالی‌ترین مدارج قدرت سیاسی دست یافت. قراختائیان به پادشاهان خود لقب «گورخان» که گویا معنی «خان خانان» دارد، می‌دادند. گفته می‌شود که قادرخان، جد صدوق بغراخان، بنیانگذار سلسلهٔ قراخانیان (۹۴۰ تا ۱۲۱۱م) بـود. ایـن سـلسله از ترکیب اقوام ترک زبان دامپرور تشکیل شده بود. قدرت قراخانیان در همان ابتدای کار به دو شاخهٔ شرقی و غربی تقسیم شد. شاخهٔ شرقی قراخانی تحت سلطهٔ مستقیم خان بزرگ بود و پایتخت آن در شهر «بلاساغون» قرار داشت. امّا مقر حکومت شاخهٔ غربی در شهر «طراز» واقع بود و نخستین زمامدار آن صدوق بغراخان بود. او مسلمانی اصـولگرا و مـخلص بـود وبـرای تـبلیغ و گسترش اسلام بسیار کوشید و ۴۵ سال بر تخت سلطنت بود و در سال ۹۵۵م درگذشت. پس از فوت در محوطهٔ مزار سلطان، در شهر آرتوش، به خاک سپرده شد و آرامگاهش زیارتگاه شد. پس از صدوق بغراخان فرزندش موسی عبدالکریم به مقام فرمانروایی دست یافت. او در آغاز امـر شـاخهٔ شـرقی قراخانی را به کاشغر انتقال داد. بعد از مدتی، این حکومت به دو شاخهٔ شرقی دوستدار خاندان امام حسن(ع) (حسنی) به مرکزیت کاشغر و شـاخهٔ غـربی دوستدار خاندان امام علی(ع) (علوی) به مرکزیت فرغانه تقسیم شدند. ایلک خان (۹۹۸ تا ۱۰۱۲م) از شاخهٔ علوی (آل افراسیاب) سـرانـجام دودمـان سامانیان را منقرض ساخت و تمام نواحی شمال آمو دریا را به تصرف خود در

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۷۵۶.

آورد.

در دوران زمامداری موسی عبدالکریم، فرزند صدوق بغراخان، هزاران هزار نفر از اقوام ترک زبان به دین اسلام گـرویدند و مـدارس، مسـاجد و مزارات بسیاری در سرزمین پهناور شین جیانگ ایجاد شد. ابن مسکویه وابن اثیر از مورّخان معروف مسلمان با تأیید این خبر می‌گویندکه در سال ۹۶۰م بیش از دویست هزار خانوار ترک به اسلام گرویدند.

حسن بغراخان، فرزند موسی، و یوسف قادرخـان کـاشغر را بـه عـنوان پایتخت خود برگزیدند و دامنهٔ تصرفات و نفوذ خود را به سوی شمال شرق و جنوب شرق ولایت شین جیانگ گسترش دادند. حسن بغراخان تمام عمر خود را با حرارت و خلوص در راه توسعهٔ دین اسلام صرف کرد و در سال ۹۹۱ و ۹۹۲م در منطقهٔ بین سیحون و جیحون برجسته‌ترین پیروزی تاریخ قراخانیان راکسب کرد و با تصرف سمرقند و بخارا نام قراخانیان را بعنوان زمامداران جدید آسیای مرکزی در صفحات تاریخ آن منطقه ثبت کرد. حسن در سال ۹۹۶ دو باره به لشکریان منطقه «ختن»[۱۵۰] حمله برد و شهر کـاشغر راکـه بودائیان با استفاده از فرصتی اشغال کرده بودند، باز پس گرفت.

حسن مانند پدر بزرگش، صدوق بغراخان، «جهاد» بـا بـودائـیان را یک فریضه می‌دانست، امّا در نشر اسلام در ناحیهٔ ختن توفیق چندانـی بـه دست نیاورد.

در سال ۹۹۸، سپاه مسلمانان و بودائیان در «ینگ جی شا»[۱۵۱] (ینگی حصار) به زد و خوردی شدید پرداختند و فرمانده ارشد سپاه قراخانیان به نام علی ارسلان خان در این نبرد کشته شد و سپاه ختن بار دیگر شهر کاشغر را به تصرف در آورد. یوسف قادرخان، برادرزاده علی ارسلان خان، از حاکـم بخارا تقاضای گسیل نیروی تازه نفس کرد. چهار نفر از امامان شیعه مذهب، از

جمله امام محی الدین مقدم و مقتدای سادات بخارا اقدام جنگی یوسف قادرخان را تأیید کردند و آن را «جهاد فی سبیل الله» نامیدند و ۴۰ هزار و به قولی ۲۴ هزار نیروی کمکی برای وی بسیج و گسیل داشتند.[۱]

این سپاه بزرگ ۱۴۰ هزار نفری متشکل از مسلمانان بغداد، غزنین و خوارزم در سال ۹۹۹م به فرماندهی یوسف قادرخان در کنار شهر کاشغر تجمع کردند. آنان لشکریان ختن را به سختی شکست دادند، به سرعت شهر کاشغر را بازپس گرفتند و آهنگ نواحی دیگر کردند. پس از تصرف چند شهر کوچک و بزرگ، این نیروی عظیم متوجه مهمترین مرکز بودائیان درجنوب کوههای «تیئن شان»، یعنی شهر ختن، گردیدند و در کنار دروازه‌های شهر ختن فرود آمدند. پس از محاصرهٔ طولانی، سرانجام در سال ۱۰۰۱م (به قولی ۱۰۰۶ یا ۱۰۰۹م) شهر را تصرف کردند و با کشتن پادشاه ختن آن دولت را منقرض ساختند. بدین ترتیب پس از ۲۴ سال نبرد و کشمکش میان مسلمانان و بودائیان، سلطهٔ هزار سالهٔ آیین بودا بر ختن و نواحی اطراف آن به پایان رسید و یکی از موانع عمدهٔ گسترش اسلام در ولایت شین جیانگ از بین رفت. در قرون بعد، اسلام در سرتاسر شین جیانگ از کاشغر و یارغند تا ختن انتشار یافت و آن دیار به پایگاهی مهم برای توسعه و گسترش اسلام در سایر مناطق سرزمین چین تبدیل شد.

از اوایل سال ۱۰۴۱م، دولت قراخانیان رسماً به دو قسمت تجزیه شد و این دو دولت مدتی طولانی با یکدیگر در زد و خورد بودند. در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم میلادی، شاخهٔ شرقی و غربی دودمان قراخانی تسلیم اقتدار دودمان چینی «شی لیائو»(۱۵۲) (لیائو غربی) شدند. شاهزاده

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، صفحات ۲۷۹ و ۲۸۰.

«چوچولو»[۱۵۳] (کوچلک خان) پادشاه قوم «نایمان»[۱۵۴] که تاج و تخت حکومت لیائو غربی را به زور غصب کرده بود، در سال ۱۲۱۱م به شهر کاشغر حمله برد و شاخهٔ شرقی قراخانی رانابودکرد. سال بعد نیز شاخهٔ غربی قراخانی را شاهزاده علاءالدین محمد خوارزمشاهی از بین برد و بدین سان، سلسلهٔ قراخانیان منقرض شد.[۱]

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، صفحات ۲۸۰ و ۷۵۶.

فصل سوم

دوران رشد و گسترش اسلام در چین در عصر مغولی یوان

(۱۲۷۱ تا ۱۳۶۸م / ۶۷۰ تا ۷۶۹ه)

در فصل گذشته گفتیم که اسلام و مسلمانان در دوران حکومت سلسله‌های تانگ و سونگ وارد چین شدند. جالبترین ویژگی ماجرای ورود اسلام به چین آن بود که چینیان به اسلام همچون دینی بیگانه که به کشورشان وارد شده نگاه نمی‌کردند، بلکه تصوّر آنان از این دین در آمدن اعراب به عنوان قومی «بربر» خلاصه می‌شده است. طبق گزارشهای زمان حکومت دودمان تانگ، در دومین سال حکومت امپراتور یونگ هویی (۶۵۱م) یک هیأت عرب از طرف خلیفهٔ سوم عثمان به چین رسید. این اولین تماس رسمی میان دو امپراتوری بود، هر چند قبل از این تاریخ نیز تجّار عرب به طور انفرادی به این سرزمین آمده بودند.

امّا اولین مواجههٔ رسمی بین چینیان و مسلمانان به درگیری انجامید. آن طور که از اسناد تاریخی چین مشخص می‌شود، امتناع اعراب از سجده کردن

در مقابل امپراتور چین موجب خشم شدید چینی‌ها شد. حتی از این رویداد تحقیرآمیزتر، مسألهٔ شکست چینیان در برابر اعراب در حوالی رود طراز (۷۵۱م.) و غارت کانتون به دست اعراب و ایرانیان(۷۸۵م.) است که در اسناد تاریخی مربوط به دودمان تانگ از آن یاد شده است (نگاه‌کنید به فصل دوم).

با وجود این، در مناسبات چینیها و اعراب نکاتی مثبت، مانندکمک عمدهٔ سپاهیان عرب به چینیها در سرکوب قیام «ان لوشَن» (۷۵۵ تا ۷٦٦م.) نیز به چشم می‌خورد. اسناد مربوط به دورهٔ تانگ به وضوح مشخص می‌کنند که سپاهیان عرب در باز پس‌گیری چانگ اَن و لویانگ از دست شورشیان در سال ۷۵۷م به چینیان کمک کردند. از قرار معلوم، بعضی از این سپاهیان در چین ماندگار شدند و با زنان چینی پیمان ازدواج بستند و در نتیجه اولین هسته از ساکنان مسلمان در آن سرزمین را به وجود آوردند. و بدین سان، اسلام و مسلمانان به صورت آرام و آهسته در سرزمین چین ریشه دوانیدند. پس از این زمان، با روی‌کار آمدن مغولها دوران تازه‌ای از حضور گستردهٔ اسلام و مسلمانان در خاک چین آغاز شد و اسلام در سرتاسر چین انتشار یافت.

در این فصل و چند فصل بعد، به بحث و بررسی مفصل پیرامون روند رشد و گسترش اسلام و نیز وضعیت مسلمانان در چین در دوران حکومت سلسله‌های یوان، مینگ و چینگ می‌پردازیم.

تشکیل امپراتوری مغول و لشکرکشی به ممالک اسلامی

در زمانهای قدیم قابول قاآن، یکی از اجداد چنگیز، به چین شمالی حمله کرده بود، ولی شکست خورده و به طرزی موهن اسیر و به طریقی موحش به

قتل رسیده بود. چنگیز به بهانهٔ گرفتن انتقام نیای بزرگش، جنگ باچین را آغاز کرد و به آن نوعی حالت مذهبی بخشید.

نتیجهٔ این جنگ پیروزی کامل بود. در اوایل سال ۱۲۱۴م (۶۱۱ه) به قول ولادیمیر تسف: «همهٔ سپاهیان مغول با بار سنگین غنایم هنگفت زیر دیوار بزرگ پکن در شمال شهر گرد آمدند» و در تابستان سال بعد پکن نیز تسلیم شد.[۱]

درواقع، قوم مغول در اواخر قرن دوازدهم میلادی از انزوای کامل بیرون آمد و در عرصهٔ تحولات مهمّ تاریخ جهان و بشریت گام نهاد.

در سال ۱۲۱۹م (۶۱۶ه)، سپاهیان مغول به فرماندهی چنگیزخان فلات پامیر را در نوردیدند وبه ترتیب شهرهای مهمّ آن روزگار چون کاشغر، بلاساغون، جند، اترار، بناکت، زرنوق، خجند، بخارا، سمرقند، خوارزم، ترمذ، نخشب، بلخ، نیشابور، توس، هرات، طالقان، بامیان، مرو و سرخس را به تصرف خویش درآوردند.[۲]

دامنهٔ نفوذ و فرمانروایی مغولان از یک سو، به سواحل دریای خزر و نواحی قفقاز در غرب و از سوی دیگر، به لاهور و رود سند درجنوب رسید. آنان بعدها درسواحل شمالی دریای سیاه نیز ظاهر شدند.

ارتش مغول در سال ۱۲۱۵م (۶۱۲ه) توانست بدون آن‌که نیاز به نبردهای بسیار سخت باشد، بخشی از کشور چین را در زمان حکومت سلسلهٔ «جین» (۱۱۱۵ تا ۱۲۳۴م / ۵۰۹ تا ۶۳۲ه) فتح کند. در این زمان، مغولان با پیشروی حیرت‌انگیز خود سراسر قارهٔ آسیا را در نوردیدند و حکومتهای ملی و محلی

۱ـ شیرین بیانی، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، جلد اوّل، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰، ص ۹۲.

۲ـ همان کتاب، صفحات ۹۹ تا ۱۰۴.

را از میان بردند.

در سال ۱۲۴۰م (۶۳۸ه) با حمله به شهر کیف پیروزی نظامی دیگری نصیب مغولان شد و روسیه به صورت خراجگزار آنان در آمد. در بهار سال ۱۲۴۱م (۶۳۹ه)، لهستان مورد تاخت و تاز مغولان واقع شد و نیروهای مختلط لهستان و لیتوانی به کلّی نابود شدند. در سال ۱۲۴۲م (۶۴۰ه)، سواران شکست‌ناپذیر مغول با عبور از مجارستان و رومانی به سوی شرق اروپا سرازیر شدند. این فتوحات در زمان فرمانروایی اگتای قاآن به وقوع پیوست.[۱]

شیرین بیانی در خصوص این جنگها و لشکر کشی اگتای قاآن می‌نویسد: مقارن با شروع فتوحات مغول در سرزمینهای اسلامی،در اروپا افسانهٔ قدیمی «یوحنای قدیس» بار دیگر زنده شد و شایعه‌ای انتشار یافت مبنی بر این که سلطانی مقتدر و مسیحی در شرق ظهور کرده که احتمالاً از اعقاب همان یوحناست و می‌خواهد با کمک سلاطین اروپایی اسلام را ریشه کن کند و مشرق زمین را به دین مسیح بگرواند. به دنبال این شایعه و پیروزی صلیبیان در چند جنگ، نور امیدی بر دلهای غربیان تابیدن گرفت. ولی این شایعه و امید دیری نپایید. زیرا در زمان اگتای قاآن هنگامی که مغولان همزمان با پیروزی در آسیای میانه و شرق ایران و شمال چین، حملات خود را به روسیه آغاز کردند و پس‌از ورود به مسکو وکیف، لهستان را فتح کردند و از رود ویستول گذشتند،کلیسا و اروپائیان را وحشت بسیار فراگرفت.کشتار و ویرانی چنان بر نواحی تصرف شده سایه افکند که نه فقط از افسانهٔ «یوحنای قدیس» دیگر کسی سخنی نمی‌گفت، بلکه بر عکس، مغولان در اروپا «درندگان وحشی» و «بلای آسمانی» قلمداد شدند که برای تخریب جهان آمده‌اند.

۱ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص۱۳.

هنگامی که جنگ صلیبی معروف به «جنگ صلیبی فرانسویان» در سالهای ۱۲۳۹ تا ۱۲۴۰ میلادی (٦٣٦ تا ٦٣٧ه) در مصر و فلسطین جریان داشت، مغولان تا قلب اروپا پیش رانده واز طریق بلغارستان و مجارستان و عبور از رود دانوب، قلب اروپا، یعنی وین را مورد تهدید قرار داده بودند.

اقبال غربیها، بر خلاف شرقیها بلند بود. زیرا در اوج فتوحات و پیشرویهای سپاهیان مغول در اروپا، اگتای قاآن از دنیا رفت و فرماندهان مغولی به منظور شرکت در مراسم سوگواری و جانشینی او، جنگ را ناتمام گذاشتند و مسیحیان خلاصی یافتند.[1]

به سال ۱۲۵۱م (٦۴۹ه)، منگوقاآن امپراتور و خان جدید شد و امپراتوری خان بزرگ را پایه ریزی کرد. قوبیلای، نوهٔ چنگیز خان، نیز به آرامی واطمینان سرتاسر امپراتوری «سونگ» (۹٦۰ تا ۱۲۷۹م / ۳۴۹ تا ٦٧٨ه) را فتح کرد و سرانجام در سال ۱۲۵۹م (٦۵٨ه) امپراتوری دودمان «یوان»(۱۵۵) راکه در برگیرندهٔ سراسر چین و مغولستان به پایتختی پکن بود تأسیس کرد.[2]

در سال ۱۲۵۲م (٦۵۰ه) هولاکو، نوهٔ دیگر چنگیز، با سپاهی انبوه که از همه سرزمینهای تحت تصرّف مغولان گرد آورده بود، واردعمل شد و به جانب خاور نزدیک به راه افتاد. در سال ۱۲۵۵م برابر با سی ذوالقعده ٦۵۳ هجری، او با یک صد و بیست و نه هزار مرد جنگی از جیحون گذشت و تقریباً بدون هیچ مقاومتی قسمت شمالی ایران را متصرّف شد. دژهای اسماعیلیان در الموت را در هم کوبید و با ادامهٔ پیشروی به جانب غرب،

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۷۹.

۲ـ وانگ جی یوان، همان کتاب، ص ۱۱۰.

درچهار صفر ٦٥٦ هجری (۱۲۵۸م) بغداد، مقر خلافت عباسیان، را به تصرف در آورد. خلافت عباسی پس از پانصد سال واندی حکومت در سال ٦٥٦ هجری به دست هولاکوخان منقرض شد و مستعصم، آخرین و سی وهفتمین خلیفهٔ عباسی، نیز به طرزی فجیع به هلاکت رسید.

جوجی به دستور هولاکو به سوی غرب پیش رفت و به رغم کسالت و بیماری با هزاران کیلومتر پیشروی مناطق شام و نیز خانهٔ کعبه را تصرف و یک صد و هشتاد و پنج پارچه روستا وشهر را ویران ساخت.او مجدداً باعزیمت به جانب غرب وارد سرزمین مصر گردید و حاکم آن جا تسلیم شد.

درکمتر از نیم قرن، اکثر ممالک و بلاد اسلامی تحت سلطهٔ امپراتوری جهانی مغولان قرار گرفت. قوبیلای قاآن امپراتور مقتدر چین و هولاکو بنیانگذار سلطنت ایلخانی مغول در ایران شد و فرزندان آن دو، سالها در این دو مملکت بزرگ حکمرانی کردند.[1]

حملهٔ مغولان به ایران و دیگر ممالک یکی از خونبارترین و وحشتناکترین وقایع تاریخ جهانی بود. چنگیزخان، پادشاه ستمگر و خونریز مغول، به کشورهای بسیاری حمله کرد. او شهرهای زیادی را ویران ساخت، مردم بی شماری را به قتل رساند واموال آنان را به غارت برد. در حملات چنگیزخان ونوادگان وی، میلیونها چینی و ایرانی واز جمله عدّهٔ زیادی از اهل علم وادب وهنر به قتل رسیدند، سرزمینهای آباد ویران شد، مزارع سرسبز تبدیل به بیابان گشت، ثروتهای فراوان به غارت رفت،کتابخانه‌های بزرگ بسیاری نابود شد و تعداد زیادی از مردم اسیر شدند. امّا، با وجود همهٔ خسارتهای هنگفتی که مغولان به ایران و چین وارد ساختند، بازرگانان مسلمان ایرانی وعرب و اقوام

۱ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۱۳.

مختلف آسیای مرکزی در امتداد راه ابریشم و بـه دنـبال لشکـریان مـغول بصورت گسترده و انبوه به سوی چین سرازیر شدند و بدین سان دوران نفوذ گستردهٔ اسلام و مسلمانان در چین آغاز شد و عصر طلایی رشد و شکوفایی آیین اسلام و فرهنگ و علوم اسلامی در خاک چین فرا رسید.

دورهٔ شکوفایی اسلام واقتدار مسلمانان در عصر حکومت قوبیلای قـاآن (۱۲۶۰ تا ۱۲۹۴م / ۶۵۸ تا ۶۹۳ه)

قبلاً اشاره کردیم که گـروهی از مـغولان بـه فـرماندهی هـولاکـوخان سرزمینهای آسیای مرکزی را در نوردیدند و با عبور از بلاد مـاوراءالنـهر، خراسان و فارس به بغداد و دمشق واکثر سرزمینهای اسلامی آن زمان وارد شدند. در همین هنگام، گروهی دیگر از مغولان به سرداری خان اعظم مغول قوبیلای قاآن در خاک چین تاخت و تاز می‌کردند.

هولاکوخان، مؤسّس سلسلهٔ ایلخانان ایران و قوبیلای قـاآن، بـنیانگذار سلسلهٔ یوان در چین با هم برادر بودند. در دورهٔ حکمرانی قوبیلای قـاآن و جانشین وی تیمورخان، اسلام به نحو چشمگیری در چـین گسـترش یـافت. هماهنگی و روابط دوستانهٔ بین هولاکو و قوبیلای قاآن منجر به افزایش تماس بین چین و جهان اسلام شد و موجبات ورودگسترده مسلمانان به چین را فراهم کرد.

مسلمانان در عصر تانگ و سونگ از وضعیت ویـژه‌ای در بـنادر چـین برخوردار بودند و حتی یک مسلمان عرب به نام «پوشوگِنگ»[۱۵۶] سرپرستی امور تجارت دریایی در بندر چوان جو را برعهده داشت. این شرایط تا عصر دودمان مغولی یوان نیز ادامه یافت و در این دوره بر شمار مسلمانان بیش از

پیش افزوده شد. آنان مشاغل و مناصب گوناگونی را در دستگاه مغولان بر عهده گرفتند و نیز موج تازه‌ای از اعراب و ایرانیان به سوی چین سرازیر شدند.[۱]

چین در زمان سلسله یوان و کمی قبل از آن شاهدافزایش مسلمانان بود و اسلام یکی از ادیان بزرگ چین شد. وقتی سواران چنگیزخان وسپس هولاکو به طرف غرب حمله ور شدند (۱۲۱۹ تا ۱۲۵۸م / ٦١٦ تا ٦٥٦ه)، مسلمانان زیادی در مسیر تهاجم آنها یا به سپاهیان مغول پیوستند و یا به داخل چین مهاجرت کردند. مسلمانانی که به طرف غرب مهاجرت کرده بودند بیشتر در «شین جیانگ» سکنا گزیدند وحتی بعضی از آنها تا عمق ایالات «گن سو» و «نینگ شیا»(۱۵۷) رخنه کردند.[۲]

مغولان بسیار علاقمند بودند که مسلمانان ایرانی، عرب و ترک بویژه کشاورزان و صنعتگران را در صفوف خویش داشته باشند. لذا عدّه‌ای از این افراد را به زور و اکراه همراه خود به سرزمین چین منتقل کردند. برای نمونه، پس از فتح شهر خیوه گروهی از پیشه‌وران و صنعتگران آن سامان را به کشور چین فرستادند. در این زمان گروهی از علما و فضلا نیز به خاور دور رفتند.[۳]

در دورهٔ حکومت سلسله مغولی یوان در تمامی شهرهای بزرگ چین، سربازخانه‌هایی وجود داشت که از سربازان نژادهای مختلف در آنها یافت می‌شدند و اکثرّیت آنان مسلمانان بودند. این سربازان در شهرهای مزبور مستقر شدند، خانواده تشکیل دادند و مجامع اسلامی متعددی در بیشتر نقاط کشور تأسیس کردند. علاوه بر این، مردمانی از نژادها و ملیّتهای دیگر هم به

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۳۸.

۲ـ لوشیائویی، همان مقاله، ص ۲۷۳.

۳ـ عبدالحمید بدیع و احمد مهدوی، همان کتاب، ص ۴۴.

اسلام گرویدند. سربازان اصلی مسلمانان از مذاهب گوناگون بودند و هر یک مجامع و مساجد خود را در محلات مخصوص خودشان بنا کردند. اصل محلهای زندگی آنان هنوز در بعضی نقاط چین باقی است.[۱]

قوبیلای قا آن سیاست آزادی مذهب، تسامح ومدارا را در قبال پیروان همه ادیان موجود در چین دنبال کرد و حتی دستور داد متون بودایی، انجیل، تورات و قرآن را به زبان مغولی ترجمه کردند. مسلمانان، بویژه ایرانیان، توانستند با ابراز لیاقت و شایستگی خود به عالی‌ترین مقامها و مشاغل در ولایت تابع امپراتوری مغول دست یابند. به گواهی کتاب «تاریخ یوان»، تعداد ۱۷ نفر از مسلمانان در مقامات بلند پایه دربار مغول در پایتخت چین و تعداد ۳۲ نفر از آنان در ایالات و ولایات سرزمین چین مشغول خدمت بودند.[۲]

این مطلب با گفتهٔ کتاب *«جامع التواریخ»* رشیدالدین فضل الله (۱۲۳۷ تا ۱۳۱۸م / ۶۳۵ تا ۷۱۸ه) مبنی برفرمانروایی مسلمانان بر هشت ولایت از دوازده ولایت کشور قاآن همخوانی دارد.[۳]

یکی از دلایل عمدهٔ گماردن ایرانیان و مسلمانان در مناصب آن بود که فاتحان مغول مهارتهای اداری و مالی لازم را برای ادارهٔ سرزمین پهناور چین نداشتند. آنان تا چندی پیش از آن، چادرنشین بودند و زندگی بدوی داشتند، در نتیجه فاقد تجربیات مناسب برای حکومت بر یک امپراتوری متمرکز و پهناور بودند. مغولان به چینیان اعتمادی نداشتند وخان اعظم مغول در اتکا به مردمی که آنان را مغلوب ساخته بود، بسیار محتاط و ملاحظه کار بود. زمانی

۱ـ لوشیائویی، همان مقاله، ص ۲۷۳.

۲ـ محمد یوشع یانگ خوای جونگ و علی یوجن گویی، همان کتاب، صفحات ۹۱ تا ۹۳.

۳ـ عبدالحمید بدیع و احمد مهدوی، همان کتاب، ص ۴۱.

که قوبیلا قاآن در سال ۱۲۶۰م (۶۵۸ه) زمام امور را به دست گرفت، فردی به نام «هائوچینگ»[۱۵۸] را برای دعوت فرمانروایان چینی دودمان سونگ جنوبی برای همزیستی مسالمت‌آمیز به آن سامان اعزام کرد. امّا درباریان سونگ جنوبی فرستادهٔ خان اعظم مغول را زندانی کردند و روابط با قوبیلای قاآن را از هم گسیختند. دو سال بعد، یک چینی به نام «لی تان»[۱۵۹] علیه فرمانروای مغول سر به شورش گذاشت. این موضوع موجب سوء ظن بیش از پیش قوبیلای قاآن به چینیان شد.[۱]

قوبیلای قاآن که از کمک آنان مأیوس شده بود، اقدام به ورود گسترده مسلمانان از نواحی گوناگون قلمروی وسیع امپراتوری خود نمود تا وی را در اداره و ساماندهی سرزمین چین یاری کنند. خان اعظم مغول عدّه‌ای از افراد لایق و کاردان را برای ادارهٔ امور مالی حکومت خویش منصوب کرد و برخی را نیز به خدمت در ارتش و رصدخانهٔ نجومی گماشت. همچنین، تعدادی به عنوان جمع کنندگان عوارض و مالیات انتخاب شدند که البته این شغل برای آنان نزد چینیان محبوبیّتی ایجاد نمی‌کرد.

عدّه‌ای از مسلمانان بر حقّ انحصارات کالاهایی چون نمک، آهن، چای، نوشیدنیها، بامبو و دیگر کالاهای ضروری نظارت داشتند وبعضی نیز در شهرهای ساحلی جنوب شرقی چین، تجارت خارجی و نیز واردات و صادرات راکنترل می‌کردند.

هر چند قوبیلای قاآن مسلمانان را به انجام امور تجاری ترغیب می‌کرد، ولی این گونه فعّالیّتهای اقتصادی قطعاً تصویر مسلمانان را نزد چینیان بومی خدشه دار می‌کرد و همین مسأله آنان را در برابر عداوت چینیان ضربه‌پذیر

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۰.

می‌کرد.

قوبیلای قاآن در دورهٔ زمام داری‌اش امتیازات ویژه‌ای، چون بخشودگی از مالیاتهای عمومی و معمولی به مسلمانان اعطا کرده بود. مسلمانان اتحادیه‌های بازرگانی با نام «اوتاق» (=اتاق) تأسیس‌کرده بودند واز این راه بر منافع و سود بازرگانی خویش می‌افزودند.

چینیان صاحبان «اورتاق» را به زیادت‌طلبی، حیله‌گری و استثمار متهم می‌کردند. کتابهای تاریخ چینی می‌گویند که برخی از بازرگانان مسلمان سربازان را مجبور به همراهی و حراست از آنان در سفرهایشان می‌کردند، از مقامات محلی در چاپارخانه‌ها می‌خواستند تابرایشان محل سکونت و غذا فراهم نمایند و با استفاده از شیوه‌های غیر قانونی ونادرست، بدهکاران را به پرداخت فوری بدهی خود وادار می‌کردند. این زیاده رویها در اشاعهٔ تصویری منفی از مسلمانان تأثیر داشت.

نیاز مغولان به درآمدهای بیشتر، هزینه‌های زیادی را بر دوش چینیان و مسلمانان زیر دست آنان تحمیل می‌کرد. زمانی که قوبیلای قاآن به ساختن پایتختهای تازه‌ای در شهر تاتو (پکن فعلی) و «شانگ دو»[۱۶۰]، توسعه و بسط کانال بزرگ و استمرار عملیات نظامی در آسیای مرکزی و ژاپن و جنوب شرق آسیا مبادرت ورزید، از وزیران مسلمان خود خواست برای تأمین هزینه‌های مورد نیاز مالیاتها را افزایش دهند. احمد بناکتی، وزیر امورمالی وی(۱۲۶۲ تا ۱۲۸۲م / ٦٦١ تا ٦٨١ه)، مالیاتهای جدیدی وضع کرد. او محصولات انحصاری دربار را نیز مشمول این مالیاتها قرار داد و برای بهبود شیوه‌های جمع آوری در آمدهای ملی اقدامات مؤثّری انجام داد. البته جای تعجّب نیست که این اقدامات احمد بناکتی خصومت چینی‌ها را علیه وی بر انگیخت، و بدین‌گونه نخستین هیجانات و احساسات ضد اسلامی پدیدار شد.

در این مورد مسلمانان یک سپر مناسب برای مغولها بودند.

دشمنی چینها نسبت به فرمانروایان مغولی متوجّه مسلمانان گردید و از این رو، در منابع چینی از مسلمانان تصویر افرادی طماع و بی مرام ترسیم شده است.

با وجود این، هرگز چینیها و مغولها نمی‌توانند خدمات مسلمین را به چین انکار کنند. پزشکان ایرانی انواع داروهای جدید و تازه و نیز درمانگاهها و بیمارستانها را به آنان معرفی کردند. در سال ۱۲٦۷ میلادی، یک معمار مسلمان به نام اختیار الدین شهر «تاتو» (=دادو)[۱۶۱]، پایتخت جدید مغولان، را طراحی کرد. در همین سال، یک منجّم ایرانی به نام جمال الدین رصدخانه‌ای را در پایتخت بنا کرد و تجهیزات و ادوات نجومی تازه‌ای برای چینیان ساخت. موفقیتهای علمی جمال الدین، قوبیلای قاآن را وادار ساخت تا یک مؤسّسهٔ دولتی ویژهٔ اخترشناسی اسلامی درسال ۱۲۷۱ میلادی بنا کند. در همین دوره، دو مهندس مسلمان به نامهای اسماعیل و علاءالدین جنگ افزارهایی برای تجهیز و کمک به سپاهیان مغول ساختند.

مسلمانان در زیر چتر پشتیبانی حامیان مغول خود در سرتاسر خاک چین حضور گسترده‌ای داشتند، آنان برای نخستین بار در عصر تانگ در شمال غرب چین سکنا گزیدند.

محله‌های مسلمان نشین در شهرهای گن جو، سوجو و ینان پراکنده بود. مسلمانان در سال ۱۲۷۴م در شهر گن جو مسجدی بنا کردند. در این دوره نیز مسلمین پیشوای مخصوصی داشتند که او را به زبان چینی «داشی مَن»[۱۶۲] (شکل جابجا شده کلمهٔ فارسی دانشمند) خطاب می‌کردند. این مسلمانان روابط و رفت و آمد با هم کیشان خود را در آسیای مرکزی حفظ کرده بودند. آنان در مناطق شمالی چین، بویژه در شهرهای شانگ تو وتاتو، مساجدی ساختند و

مدارس مخصوصی در استان هوبی برای مسلمانان ایجادکردند و در تجارت وخرید و فروش اسب در استان «شَن دونگ»[۱۶۳] نیز مشارکت داشتند. مسلمانان در نواحی جنوب غربی چین در شهر سی چوان که بر سر راه تجارت هند و برمه قرار داشت نیز اقامت داشتند. اعراب و ایرانیان در مناطق ساحلی جنوب شرقی چین نیز مشغول تجارت بودند و یک سوم از تعداد سی و شش ناظر امور تجارت خارجی و دریایی در استان فوجیئن در دورهٔ مغولی یوان مسلمان بودند، مغولان در برابر مسلمانان سیاست اقتصاد آزاد وعدم مداخله حکومت را در امور اقتصادی در پیش‌گرفته بودند.

در شهر چوان جو، جامعهٔ مسلمین پیشوایی به نام «شیخ الاسلام» (به زبان چینی «هویی هویی تای شی»)[۱۶۴] داشتندکه نقش‌واسطه و میانجی را با مقامات مغولی ایفا می‌کرد. (قاضی (به زبان چینی «هویی جیائو فاگوان»)[۱۶۵] در منازعات و مشاجرات، قوانین و حقوق اسلامی را اعمال می‌کرد. محلهٔ مسلمانان، بازار، درمانگاه و مسجد خاصّ خود را داشت و اکثریّت این افراد به زبانهای فارسی وعربی تکلّم می‌کردند. دربار یوان غالباً به مسلمانان اجازه می‌دادکه در ماه رمضان روزه بگیرند، اطفال ذکور خود را ختنه کنند، قرآن تلاوت نمایند و حیوانات را به شیوهٔ اسلامی ذبح کنند. ابن بطوطه، سیّاح عرب در قرن چهاردهم میلادی، گزارش می‌دهدکه سرود خوانان مسلمان در شهر هانگ جو آوازهایی به زبان عربی و فارسی می‌خواندند و نیز گروهی خواننده، متشکل از سیصد یا چهارصد مرد، ترانه‌ها و آوازهای محلی خاورمیانه را در میهمانیهایی به افتخار وی اجراکرده‌اند.[۱]

از امتیازات مهمّ دوران قوبیلای قاآن یکی رفت وآمد تجّار مسیحی و

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۱.

مسلمان به چین و دیگر انتشار زبان فارسی در آن کشور بود، زیرا این پادشاه وقتی می‌خواست بلاد مستحکم چین جنوبی را فتح کند، معروفترین مهندسان ایران و شام را برای ترتیب عراده‌های جنگی و منجنیق فراخواند و عدّهٔ زیادی از ایرانیان ماوراءالنهر وخراسان را به عنوان صنعتگر به مغولستان کوچاند. شمار آنان به قدری بود که برای خود به گونهٔ وطن نخستین، در پاره‌ای از نقاط، شهرهایی ساخته بودند. نفوذ ایرانیان در دربار قوبیلای وعمال اداری اودر چین چندان بود که این خان مغول وزارت خود را پس از محمود یلواج به یک ایرانی داد که عنوان او «سیّد اجلّ» بود. او مدت بیست و پنج سال این مقام را داشت تا درگذشت. در زمان این وزیر بود که قوبیلای قاآن پول کاغذی موسوم به «چاو» (= چائو)[۱۶۶] (اسکناس) را در چین رواج داد و با این کار دخل و خرج کشور را منظم ساخت. بعد از او هم وزارت قوبیلای به ایرانی دیگری به نام امیر احمد بناکتی رسید. باید دانست که منگوقاآن نیز جماعتی از فضلا، هنرمندان و صنعتگران ایرانی را به مغولستان کشانید و دستور داد تا برای ادارات و دیوانهای قراقروم کتاب لغتی از زبان فارسی و چینی و اویغوری و تنگغوتی نوشتند. از این گذشته، او حکومت قسمت شرقی ممالک مغول، یعنی ختای و چین، را به محمود یلواج سپرد و ترکستان، ماوراءالنهر، بلاد اویغور، فرغانه وخوارزم را به پسرش امیر مسعود داد.[۱]

همان طور که پیش از این گفته شد دلیل عمده موفقیّت مسلمانان در دوران یوان این بود که مغولها اقوامی چادر نشین و دور از سیاست و حکومت و مملکت داری بودند و به سیاستمدارانی برای ادارهٔ حکومت خویش نیاز داشتند و چون به مردم چین که مغلوب شده بودند اعتماد نداشتند، در نتیجه

۱ـ عبدالحسین نوایی، *ایران و جهان از مغول تا قاجاریه*، چاپ اوّل، تهران، ۱۳۶۴ ص ۳۸.

بازگشت به فهرست

بیشتر کارها را به مسلمانان که اکثر آنان از آسیای میانه آمده بودند و اصل ایرانی داشتند سپردند. به این ترتیب، کار مسلمانان رونق گرفت و آنـان در امور ادرای دستگاه مغول صاحب نفوذ شدند.

جایگاه و نقش برجستهٔ ایرانیان در ترویج و نشر اسلام در چین

در دوران اولیهٔ عملیات جنگی چنگیز وایجاد حکومت مغول، بازرگانان ایرانی در مغولستان و نزد خان به سر می‌بردند، وگهگاه چنان مقام و مرتبه‌ای می‌یافتند که سمت مشاور و سفیر پیدا می‌کردند. در همان جنگهای اولیه با ایل کارائیت، که پیکارهای سرنوشت سازی بود، دو تن از آنان همراه خان بودند که احتمالاً خان از نظریاتشان استفاده می‌کرده است. بازرگانان مسلمانی که در مغولستان بودند، احتمالاً اکثریّت قریب به اتفاق شان در دستگاه چنگیز به سر می‌بردند. بعضی از آنان از جانب وی نزد خانان دیگر و سلاطین به سفارت می‌رفتند، چنان که یکی از آن میان به رسالت نزد آلتون خـان رئـیس ایـل کیتات، که با چین هم مرز بود، فرستاده شد تا از کمک وی برای فتح چین شمالی استفاده کند.

سر انجام، خان مغول با استفاده از اطلاعاتی که بازرگانان در اختیارش گذاشته بودند بر آلتون خان تاخت و او را شکست داد و بر ایل کیتات تسلط یافت. باید توجّه داشت که بازرگانان ایرانی، که در زمان گسترش حکومت تازه تولد یافتهٔ مغول به بازرگانی خود بیش از پیش رونق بخشیده و در دستگاه حکومتی اعتباری یافته بودند، به هیچ وجه حافظ منافع سیاسی کشور خـود نبودند، بلکه اینان برای منافع شـخصی و خـانوادگـی و کسب ثـروت کـار

می‌کردند و در این راه موفق هم بودند.[۱]

چگونگی نفوذکند و تدریجی اسلام در مغولستان از قرون اولیهٔ اسلامی و سپس سرعت گرفتن این نفوذ، پس از ایجاد تماس با دنیای اسلام در قرون بعد، در نزد مغولان جنبهٔ اساطیری یافت، و متون اسلامی تاریخ آن را تا زمان اجداد اولیهٔ چنگیزخان پیش بردند.[۲]

چنگیزخان پس از بازگشت از ایران به مغولستان، نواحی تصرف شده را به حکّام جدید سپرد و عرصه‌های نبرد را برای پیشرویهای بعدی به فرماندهان خود واگذار کرد. هنوز سالی از این وقایع نگذشته بود که او در پشت جبههٔ جنگ با تنگغوتها، آخرین ایل مطیع نشده مستقر در مرز چین، درگذشت ودر بستر بیماری جانشین خود را برگزید.[۳]

چنگیز بر خلاف سنّت معمول مغولان، که باید پسر ارشد بر جای پدر بنشیند، فرزند سوم خود اگتای قاآن را به جانشینی انتخاب کرد. اگتای قاآن به هنگام نشستن بر تخت سلطنت، سیاست اسلام دوستی خویش را بر ملا ساخت و فرمانهایی در زمینهٔ آزادی انجام دادن فرایض دینی صادر کرد. از جمله دستور داد مانع مسلمانان در ساختن مساجد و مدارس و ابنیهٔ خیر نشوند و حرمت آنان را محفوظ دارند. نزدیک به صد هزار دینار زر سرخ و دو هزار جامه برای مشایخ و روحانیان دیگر فرستاد؛ و از آن پس به تدریج گشایشی در کار مسلمین نمودار شد. با باز سازی مراکز فرهنگی و رونق نسبی کار مدرسان و علما، فرهنگ ایرانی رونقی گرفت واز ورطهٔ نابودی دور شد.

در دوران فرمانروایی اگتای قاآن قدرت و نفوذ ایرانیان و مسلمانان در

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۶۴.

۲ـ همان کتاب، ص ۶۴. ۳ـ همان کتاب، ص ۱۳۰.

دستگاه مغول بالاگرفت. به تدریج تعداد ایرانیان در مغولستان و پس از فتح قسمت عمدهٔ چین، در این سرزمین رو به افزایش گذاشت. زیرا علاوه بر اسرایی که به هنگام فتح شهرها به مغولستان منتقل شدند گروههایی خانمان برباد رفته، که از زمینهٔ مساعد اجتماعی و از رونق تجارتی و ثروتهای آن مناطق حکایتها شنیده بودند، به دنبال کسب مقام و ثروت بار سفر بستند و در نقاط گوناگون رحل اقامت افکندند. هنوز چند سالی از حکومت خان جدید نگذشته بود که ایرانیان زیادی در شهرهای تازه تأسیس شدهٔ مغولستان و شهرهای آباد چین سکنا گزیدند. به دنبال آن، امپراتور دستور داد تا در مغولستان، تبت و چین برای اسرا و مسافران مسلمان خانه و زندگی فراهم و مساجدی بنا کنند. همچنین به مغولان فرمان داد تا مسلمانان را به لفظ یار و برادر یاد کنند و دختران خویش را به آنان دهند. به این ترتیب به زودی کار این گروه رونق یافت. مساجد، محل رفت و آمد و ایجاد ارتباط گردید و نماز جماعت برپا شد. ایرانیان ساکن شهرها به رسم و عادت خویش عماراتی بنا کردند و به کسب و کار مشغول شدند.

استقرار ایرانیان و پراکنده شدن آنها، بخصوص امامان جمعه و جماعت، روحانیان و بازرگانان، در مغولستان و چین سبب شد که نشر فرهنگ و تمدن ایرانی و دین اسلام در قلب آسیا تا اقصی نقاط شرق دور آغاز شود. اسلام آوردن یک فرماندهٔ معتبر اویغوری در دوران اولیهٔ حکومت اگتای قاآن نشانه‌ای شایان توجّه از این مدعاست.[۱]

توفیق بزرگ ایرانیان از آن جا آغاز شد که اگتای قاآن در آغاز سلطنت، حکومت ایالات اسلامی تحت تابعیت را، همچون گذشته، در اختیار محمود

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۳۶.

یلواج باقی گذاشت.این شخص،که خوارزمی بود، در عهد سلطان محمد به خدمت چنگیز در آمد، و به قول ناصرالدین منشی پس از چندی «بندگی درحضرت وی» به عنوان نمایندهٔ خان به منظور ایجاد روابط بازرگانی با خوارزمشاه، به ایران فرستاده شد. چنان‌که می‌دانیم، نتایج این سفر در ابتدا موفقیت‌آمیز بود.

با کشته شدن بازرگانان وتیرگی روابط، محمود یلواج بار دیگر به ایران فرستاده شد تا مانع بروز جنگ شود، ولی این بار بی نتیجه بازگشت. سومین مأموریت وی پس‌از جنگ بین طرفین بود؛ یعنی زمانی‌که چنگیز به ایران آمد و خواستار آن بود تا بین ترکان خاتون و فرزندش اختلاف اندازد و مادر را با خود موافق سازد. این بار فخرالدین محمود یلواج خوارزمی نزد ترکان خاتون فرستاده شدکه البته این رسالت نیز بی نتیجه بود. سرانجام چنگیز پس از فتوحات خود، به پاس خدمات ارزندهٔ محمود یلواج حکومت مناطق اسلامی فتح شده را به وی سپرد، و او پی در پی تا این زمان «وزیر نافذ حکم، بل آمر مطاع امرای الوس* گردید.» یلواج در طول حکومت خویش از قتل و غارتهای بی رویه جلوگیری کرد و تا حد امکان دست به عمران و آبادی و جبران مافات زد؛او پس‌از فتح قسمت عمدهٔ چین، از جانب قاآن حکومت آن منطقه را بر عهده‌گرفت. این مسأله نیز در جای خود حائز اهمّیّت بسیار است که یک شخص خوارزمی مسلمان، حاکم ممالک مفتوحهٔ چین شود.

جای خالی یلواج را در رأس مناطق اسلامی فرزندش، برهان الدین مسعود، پرکردکه بلافاصله پس‌از پدر قاآن او را به این شغل‌گمارد. او نیز به عمران و آبادی پرداخت. از امیر مسعود بیک در همهٔ متون و منابع به نیکی یاد

*ـ کلمه‌ای ترکی مغولی و به معنای جماعت، طایفه و قبیله است.

شده است. مسعود بیک را شاید بتوان معروفترین و معتبرترین شخصیت این دوره از حکومت مغول دانست. او توانست با فراست و کارآزمودگی از بسیاری از ویرانیهای جدید جلوگیری و تا اندازه‌ای، تحریکات و دسیسه‌های سیاسی اقوام گوناگون راخنثی کند. او با جلب اعتمادکامل امپراتور به تجدید بنا و ترمیم ویرانیهای شهرهای ایران شرقی پرداخت و چون عمری دراز داشت و دوران حکومتش طولانی بود، موفقیّتهای فراوانی در زمینهٔ عمران و آبادی کسب کرد. مسعود بیک از جمله کسانی بوده که درکلیّهٔ امور سیاسی این دوره نقش مهمّی بر عهده داشته است.

حکومت محمود یلواج، که بازرگان ایرانی مسلمانی بیش نبود، و سپس پسرش مسعود بیک بر سرزمین وسیعی از بیش بالیغ تا بخارا، امتیازی بزرگ برای ایرانیان بود.[1]

بدین سان، زمانی که هنوز جنگها در ایران دور اولیه را می‌گذرانید و سراسر کشور در آتش تهاجم بیگانه می‌سوخت، ایرانیان در قلب حکومت دشمن در سرزمین مغولستان و چین راه یافتند.

پس از مرگ اگتای قاآن در سال ۶۳۹ هجری، چهار سال طول کشید تا یکی از پسران وی به نام گیوک به امپراتوری انتخاب شد. به هنگام فتح توس و مشهد حضرت رضا(ع) به توسط مغولان، از جمله اسرایی که به قراقروم فرستاده شدند، بانویی بود به نام فاطمه خاتون. او شخصیتی بسیار جذّاب داشت، از خاندانی بزرگ و متنفذ بود و نسبش به سادات کبار می‌رسید. فاطمه خاتون در زندگی جدید ابتدا در بازار به کار دلالی پرداخت وپس از مدتی کوتاه موفق شد به میان اشراف راه یابد. پس از آن که اگتای قاآن به سلطنت

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۳۸.

رسید، به دربار وارد شد ودر اردوی توراکینا خاتون به آمد و شد پرداخت. وقتی توراکینا خاتون قدرت را در دست گرفت، او نیز موفق شد شایستگی و کاردانی خویش را بهتر بنمایاند. و سرانجام کارش تا بدان حد بالا گرفت که محرم اسرار اندرونی ومحل رازهای نهانی شد و ارکان از کارها محروم شدند و دست او در اوامر و نواهی گشاده شد. بزرگان به خصوص شخصیتهای خراسان، در امور به او توسل می‌جستند و جمعی از سادات توس و مشهد دورش جمع شدند و خلاصه، کار این فاطمه خاتون و در نتیجه کار ایرانیان رونق گرفت.

توراکینا خاتون طی قوریلتایی بزرگ و شکوهمند فرزند ارشدش گیوک را بر تخت سلطنت نشاند.امّا این امپراتور مغول در دوران حکومت خود تحت تأثیر عناصر مغولی و چینی بر سر مسائل اصولی وخط مشی سیاسی با مادر خود توراکینا خاتون اختلاف شدیدی پیداکرد.

فاطمه خاتون با همه کوشش خود نتوانست گیوک را تحت تفوق در آورد. گیوک یک مغولی اصیل از خاندان چنگیز و به همان نسبت سنّت گرا،کینه توز و انتقام جو بود. مسلماً از کاهش قدرت عنصر مغولی ونیروگرفتن ایرانیان مسلمان مغلوب و تابع بیمناک بود.

دشمنان سیاسی این زن زیرک خراسانی می‌خواستند به هر حیله و تدبیری سر راه نفوذ و اقدامات او باشند. آنها چند بار هم به جان او سوء قصدکردند، ولی هر بار نقشه‌های ایشان بر باد می‌رفت، زیرا توراکینا خاتون و امرای دربار امپراتوری که با ملکه هم عقیده بودند از طرفداران فاطمه خاتون بودند. دشمنان فاطمه خاتون مشهدی همواره منتظر فرصتی بودند تا قصد جان وی کنند. عاقبت هم موفق شدند و فاطمه خاتون مورد اتهام ایشان قرارگرفت. روزی شیره علوی سمرقندی ساقی گیوک خان نزد وی رفت و فاطمه را نزد

خاندان قاآن متهم کرد و چنین وانمود کرد که بیماری شاهزاده کوتان نتیجهٔ افسون این زن جادوگر و پیروان اوست که روز به روز درد و رنج شاهزاده افزایش می‌یابد. احتمالاً با اغوای همین شیرهٔ سمرقندی بود که شاهزاده کوتان به برادرش پیغام فرستاد و به او گفت که رنجش بسیار است و این همه نتیجهٔ سحر وجادوی فاطمه باشد و از قاآن درخواست کرد که اگر اتفاقاً فاجعه‌ای برای اوروی دهد مسؤولش فاطمه است و حتماً از او انتقام بگیرد. گیوک در جلسه‌ای با ارعاب و شکنجه فراوان فاطمه خاتون را مجبور کرد تا به گناه ناکردهٔ خود اقرار کند. طبق نوشتهٔ جوینی در تاریخ جهانگشا، قاآن با مصلحت شیره علوی فرمان داد تا فرج این زن با جسارت را بدوزند و او را در نمدی بپیچند و به آب بیندازند. عطا ملک جوینی می‌نویسد: «منافذ علوی و سفلی او بر دوختند ودر نمدی پیچیده و به آب انداختند.» قاآن همچنین دستور داد تا نزدیکان فاطمه را به قتل برسانند وکسانی که فاطمه را عزیز داشتند آنها را نیز کشتند. چند روزی پس از این واقعه وحشت‌انگیز توراکینا خاتون هم از شدّت الم و اندوه مرگ فاطمه خاتون درگذشت.[۱]

سرانجام اختلافی که بین مادر و فرزند بر سر فاطمه خاتون درگرفت، موجب شد که سر نخ قدرت ایرانیان و مسلمین در دستگاه مغول به دست آید. گیوک کار را از تصیفه‌ای بزرگ و همه جانبه در دستگاه رهبری امپراتوری آغاز کرد. او ایرانیان را، که در رأسشان وزیر اعظم و سایر وزیران بودند، بر کنار کرد. معهذا به قدری عدّهٔ ایرانیان شاغل فراوان و نفوذشان گسترده و عمیق بود که تا آخر عمر حکومت این امپراتور، عدّه‌ای افراد متشخص ایرانی بر سر کارها باقی ماندند، از جمله امیر عمادالدین بیتکچی. دیوان انشا نیز در

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، صفحات ۱۳۳ تا ۱۴۲.

اختیار ایرانیان بوده است، زیرا نامه‌هایی که از این خان خطاب به دربارهای اروپایی و واتیکان به دست آمده، به خط و زبان فارسی نوشته شده وکلمات منقور بر مهر گیوک بر سر نامه‌ها نیز به زبان فارسی است.

گیوک به هنگام لشکرکشی به سوی ایران بر اثر بیماری مزمنی در سال ۶۴۸ هجری درگذشت و با مرگ وی اجرای نقشه‌های امپراتوری متوقف شد. با روی‌کار آمدن منگوقاآن (۶۴۸ تا ۶۵۶ه)، بار دیگر دوران شکوفایی امپراتوری مغول آغاز شد و به قول جوینی «کار عالمیان عموماً و به تخصیص بازار اهل اسلام رونق و طراوات یافت.»[۱]

منگوقاآن با صدور فرمانی روحانیان مسلمان، بودایی و مسیحی را از پرداخت مالیات معاف‌کرد و سیاست مدارا و تساهل را با ادیان و فرقه‌ها و گروههای مختلف در پیش‌گرفت. اسلام بیش از همه از سیاست جدید امپراتوری سود جست و بار دیگر دریچه‌ای به روی‌گسترش نفوذ آن‌گشوده شد. ایرانیان بار دیگر جان تازه‌ای‌گرفتند، و پس‌از دوره‌ای سکوت و سختی، سیاست راهیابی و رخنه در دستگاه را آغازکردند؛ و بتدریج‌کار تا به آن جا رسیدکه جوینی‌گوید: «از تمامت طوایف و ملل اهل اسلام را زیادت اکرام و احترام بود و صلات و صدقات در حقّ ایشان شاملتر و حقّ ایشان بزرگتر»؛ و این اعتلا از آن جا ملموس شدکه در سال ۶۵۰ هجری، در روز عید فطر، امام محمود الخجندی، که قاضی القضات مسلمانان ساکن قراقروم بود، باجمعی کثیر از مسلمانان بر در اردوی قاآن و درحضور وی به اقامهٔ نماز عید فطر پرداخت. قاضی القضات در خطبهٔ عید نام خلفای راشدین و خلیفه وقت را ذکرکرد، و چون از ادای نماز فارغ شد و به حضور خان بار یافت، مورد لطف

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۴۶.

بسیار قرار گرفت و «بر سبیل عیدی، گردونهای بالش از زر و نـقره وانـواع جامه‌های گرانمایه اشارت فرمود» که اکثر مسلمانان از آن بهره‌مند شدند؛ هر چند در غیر ایام عید نیز بسیار هدایا بخشیده بود.

در زمان منگوقاآن در قراقروم، که هنوز پایتخت بود، دو مسجد بنا شد؛ در حالی که تنها یک کلیسا وجود داشت و چند معبد بودایی. این شهر دارای چهار محلهٔ جداگانه بود که هر یک به اقلیّتی اختصاص داشت و یکی هـم مخصوص مسلمانان بود. در شهرهای اویغوری نیز عدّهٔ مسلمانان فراوان بود که به‌کسب و کار مشغول بودند، و گذشته از ایرانیان، ترکها و مغولهایی بودند که به دین اسلام گرویده بودند.

حضور پنجاه هزار نفر مسلمان در مسجد جامع شهر بیش بالیغ برای ادای نماز جمعه، دلیلی بارز بر حضور گستردهٔ مسلمانان و ایرانیان در شرق دور بوده است.

در دوران زمامداری منگوقاآن برخی از شخصیتهای ایرانی که در دستگاه مخوف گیوک تاب مقاومت آورده و در رأس کارهای حسّاس باقی مـانده بودند، همچنان در قلب دستگاه مغول ابقا شـدند. از مـیان ایـن شـخصیّتها می‌توان به امیر عمادالدین بیتکچی اشاره کرد. ایرانیان دیگری، چون امـیر فخرالملک نیز وارد دستگاه شدند و بسرعت مـقامی والا یـافتند. بـه قـول جوینی، امیر فخرالملک «از خواص حضرت او، به قدم بندگی مقدم بود» و در شغل کتابت و منشی‌گری به‌کار گماشته شد. با در نظر گرفتن اهمّیّت دیوان انشا می‌توان به نقش بزرگ یک شخصیّت ایرانی در رأس آن پی برد. چون همه فرمانها و نامه‌ها به اقصی نقاط جهان به فارسی نگاشته می‌شد، یکی از علل نشر زبان و فرهنگ فارسی را در محدودهٔ امپراتوری جهانی مـغول هـمین موضوع باید دانست.

عاقبت منگوقاآن در سال ٦٥٥ هجری در اوج عظمت امپراتوری مغول زندگی را بدرود گفت وعصر جدید امپراتوری جهانی مغول با زمامداری قوبیلای قاآن (٦٥٨ تا ٦٩٣ه) آغاز شد. امپراتوری مغول در دوران طولانی حکومت قوبیلای قاآن طبیعتاً چنان مجذوب فرهنگ و تمدّن چینی گردید که تقریباً ماهیت مغولی خویش را از دست داد و چینی مآب شد.

ایرانیان مسلمان با استفاده از سیاست آزادی مذهب قوبیلای قاآن، نفوذ خویش را در دستگاه حکومت مغول گسترش دادند. دوران سلطنت طولانی وی، عصر رقابت و رویارویی دو عنصر چینی و ایرانی در دستگاه مغول است که سرانجام تفوق و برتری از آنِ عنصر ایرانی بود.[1]

قبلاً اشاره کردیم که در اولین فتوحات در چین شمالی، ادارهٔ مناطق مفتوحه به دست یک شخصیت ایرانی به نام فخرالدین محمود یلواج خوارزمی سپرده شد؛ و از آن زمان بود که پای ایرانیان در کار حکومت چین گشوده گردید. سبب راه یافتن ایرانیان کار آزموده در چینِ افسانه‌ای و دور دست آن بود که، در زمانی که مغولان هنوز بر سراسر چین مسلط نشده بودند، سپردن حکومت نواحی اشغالی به چینیها را دور از حزم و احتیاط می‌دیدند، ضمناً در بین افراد خود نیز اشخاص کاردان و با کفایتی که بتوانند چنین شغلهای حساسی را بر عهده گیرند نمی‌یافتند. علاوه بر خاندان محمود یلواج که پسران و نوادگانش نسل به نسل دست اندرکار سیاست بوده‌اند، خاندانهای بزرگ ایرانی دیگری هم در چین حضور و نفوذ داشتند. یکی از این شخصیتهای مهم و متنفذ سیّد اجلّ شمس‌الدین عمر بخارایی بود که در مبحث آتی به تفصیل پیرامون جایگاه و نقش بزرگ وی و اقدامات ارزنده‌اش در

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۵۳.

چین سخن خواهیم گفت.

پس از سیّد اجل و نواده‌اش ابوبکر، یک ایرانی دیگر به نام امیر احمد بناکتی که قبلاً در دستگاه یکی از خاتونهای قوبیلای خدمت می‌کرد، به مقام وزارت رسید. امیر احمد در مدت تصدی در این مقام پس از قاآن بزرگترین و ثروتمندترین شخصیت در چین به شمار می‌رفت، و دورهٔ وزارتش اوج قدرت ایرانیان در دستگاه امپراتوری مغول بوده است.

به گزارش رشیدالدین فضل الله وی نخست در زمرهٔ نزدیکان «چابوی خاتون»، دختر ایلچی نویان یکی از امرای مغول بود، پس از آن که چابوی خاتون به ازدواج قوبیلای قاآن درآمد، احمد نیز به دربار خان راه یافت و ملازم او شد و بزودی «از جمله امرای بزرگ شد و حکم ممالک به دست فرو گرفت».

وی مدت بیست و پنج سال به تنهایی، و سه سال دیگر با مشارکت یک نفر از مردم چین شمالی، «حل و عقد امور» را در دست خویش داشت و شوکت و قدرتی زیاد به هم زد. مقام وی نیابت صدارت دیوان مرکزی بود که به قول رشیدالدین مقام سوم و به قول منابع چینی مقام چهارم در سلسله مراتب لشکری و کشوری بود. گویا رشیدالدین، مقامهای دوم و سوم را که در منابع چینی با دو عنوان جدا مشخص شده، یکی دانسته و از آن تنها با نام «چنگ شیانگ» یاد کرده است. البته رشیدالدین این مقام را «فنچان» هم می‌نامد و می‌افزاید که «چون امیر احمد اعتباری تمام داشت او را «شوفنچان» می‌گفتند یعنی وزیر بیدار.»

مارکوپولو نیز در باره اهمّیّت و شهرت وی چنین می‌گوید:

«مردی بود گستاخ، محتال و درخان نفوذ بسیار داشت. به اندازه‌ای که خان به او هرگونه آزادی عمل داده بود، و او هم هر چه دلش می‌خواست می‌کرد.

ابداً به ادارات رسمی از جمله دادگستری، اعتنایی نداشت، و هر که دشمن او بود یا بر خلاف میل او قدم بر می‌داشت، کارش ساخته بود. کافی بود نزد امپراتور برود و بگوید «قربان، فلانی علیه سلطنت قیام کرده و جزایش مرگ است». خان هم بر حسب معمول جواب می‌داد: «هر نوع صلاح می‌دانی اقدام کن». با این وضع، احدی جرأت مخالفت با او را نداشت. همه مردم، حتّی رجال درجهٔ اول مملکت، همیشه در حال وحشت به سر می‌بردند... احمد مرد مطلق العنان چین بود. این وزیر دارای چهل زن عقدی، چهار صد زن غیر عقدی و جواهرات بی بدیل بود. او از جانب سلطان لقب «شوفنچان» داشت. تعداد پسران وی به بیست و پنج تن می‌رسید که هر یک شاغل مقامی بزرگ در مملکت بودند. به این ترتیب می‌توان ادّعا کرد که چین تا حدی در تیول خاندان امیر احمد بناکتی بوده است.[1]

البته با افزایش نفوذ عنصر ایرانی مسلمان در دستگاه مغول، کارگزاران چینی و مغولی که موقعیت و مقام خویش را متزلزل می‌دیدند و به هراس افتاده بودند، همواره در جستجوی راهی بودند تا به نوعی در تضعیف این گروه بکوشند و از هر حادثه‌ای برای تحریک و دسیسه چینی بر ضد ایرانیان بهره گیرند.

در دوران وزارت امیر احمد بناکتی، در ایران یهودیانی که به دنبال فتوحات هولاکو در صدد کسب قدرت پس از تضعیف اسلام بودند و پیوسته دنبال بهانه می‌گشتند، بلوایی برای تضعیف ایرانیان به راه انداختند. یهودیان به عرض اباقا که ولیعهد بود، رسانیدند که در قرآن آیه‌ای وجود دارد که می‌فرماید: «قاتلوا المشرکین کافه» یعنی همه مشرکان شایسته کشتنند. اباقا، که به

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، صفحات ۱۵۵، ۱۵۶.

هراس افتاده بود، طی نامه‌ای قوبیلای را از این موضوع آگاه کرد، و از وی نظر خواست. ضد اسلامیها و ضد ایرانیهای دربار، که منتظر بهانه بودند، این قضیه را بزرگ کردند و به وی چنین فهماندند که چون مسلمانان نیروی بسیار یافته و بر امور مملکتی مسلطند، با توجّه به این آیه همواره خطر بزرگی برای حکومت محسوب می‌شوند. و باید برای این کار فکری اساسی کرد. قاآن، که او نیز هراسان شده بود، مجلسی ترتیب داد و علمای اسلام را دعوت کرد و از مقتدای آنان بهاءالدین بهایی، قاضی القضات، سؤال کرد: «آیا این قضیّه صحیح است؟» وی جواب داد: «صحیح است.» قاآن پرسید: «پس چرا کفّار را نمی‌کشید؟» جواب داد: «هنوز وقت در نیامده است و ما را دست نمی‌دهد.» قاآن خشمگین شد و گفت: «مرا باری دست می‌دهد.» و فرمود تا او را بکشند. امیر احمد بناکتی مانع شد، و گفت: «قاضی جواب درستی نداده است. باید از شخص دیگری پرسید.» این بار قاضی علاءالدین طوسی را به همراه چند تن از علمای دیگر آوردند و برای روشن شدن کامل قضیه جلسه مناظره‌ای تشکیل دادند. در این مجلس قاآن خود شرکت کرد و گفت: «محمد(ص) راکه آفریده است؟» گفت: «خدا.» پرسید: «چنگیز راکه آفرید؟» گفت: «خدا.» قاآن گفت: «پس چنین معلوم است که خدا به بندگان دو نظر دارد: یکی نظر لطف و دیگری نظر قهر. محمد(ص) را به نظر لطف آفریده است و چنگیز را به نظر قهر؛ و نسبت به هر دو صفت نظر مساوی دارد. پس شما چگونه طرف لطف او را بر قهر ترجیح می‌دهید؟» علما جوابی ندادند. قاآن گفت: «مگر در کتاب شما نیامده که هر که فرمان اولوالامر را خلاف کند، مجرم است؟». قاضی پاسخ داد: «آری چنین است.» قاآن گفت: «چطور است که شما از فرمان چنگیز و از حکم من تجاوز جایز می‌شمرید؟» قاضی گفت: «از احکام شما آنچه موافق کتاب است قبول داریم و هر چه نیست قبول نداریم». قاآن در خشم آمد و

فرمان داد همه قضات ولایات رامعزول کنند، واعظان بر سر منابر نروند؛ مؤذنان اذان نگویند و ذبح اسلامی ممنوع شود و «به این مضمون قرب یک خروار یرلیغ نوشتند.» سر انجام چون کار سخت شد، امیر احمد وسایر مسلمانان متنفذ تقاضا کردند جلسهٔ دیگری تشکیل شود و روحانی دیگری طرف سؤال قرار گیرد. این بار قاضی حمیدالدین سابق سمرقندی را، که روحانی بزرگ و شهیری بود، آوردند. وی در جواب سؤال قاآن گفت: «این آیه وجود دارد.» قاآن گفت: «پس چرا مشرکین را نمی‌کشید؟» وی جواب داد: «چون شما نام خدا بر سر یرلیغ می‌نویسی مشرک نباشی. مشرک کسی است که خدا را نشناسد.» قاآن از این جواب خوشش آمد و قانع شد. به روحانی انعام فراوان بخشید، و دستور داد یرلیغهایی که برای آزار مسلمانان نوشته بودند باطل کردند. آن گاه همگان خلاصی یافتند و بار دیگر کار اسلام رونق گرفت.[1]

امرای چینی و مغولی به دنبال این توطئه دست از تحریکات خود بر نداشتند وهمچنان دشمنی خود را با ایرانیان و به خصوص وزیر بزرگ امیر احمد بناکتی، که سر دستهٔ آنان بود، ادامه دادند. پیوسته بین اینان اختلاف و مشاجره بود، و حتی اتفاق افتاد که یک بار در حضور قاآن کتک کاری و فحاشی کردند؛ و آنان همواره می‌کوشیدند که وزیر را از مقامش به زیر کشند! ولی تا وی در قید حیات بود، به چنین توفیقی دست نیافتند؛ و به قول رشیدالدین فضل الله: «امیر احمد وزارتی به ناموس کرد، قریب بیست و پنج سال.» چون دشمنان از برکناری وی عاجز شدند، تصمیم به قتلش گرفتند وبه دنبال توطئه‌ای او را از میان برداشتند.

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، صفحات ۱۵۶ و ۱۵۷.

در باره چگونگی قتل امیر احمد بناکتی روایات مختلفی نقل شده است. چون امیر احمد بسیاری از امتیازات روحانیان بودایی صاحب نفوذ در دربار را ملغی ساخت، مسیحیان بویژه یهودیان نیز با او دشمنی می‌نمودند و سرانجام در توطئه‌ای گرفتار آمد و در غیاب قوبیلای قاآن به تهمت خیانت اعدام شد و اموالش را مصادره کردند. می‌گویند قاآن نیز از حرص بیکران امیر احمد در دنیاداری و ثروت اندوزی و طمع و زیاده‌طلبی در خشم شده بود و فرمان داد تا جنازهٔ وی را از گور بیرون کشیدند و پیش سگان انداختند. هفتصد و چهارده تن از منسوبان و گماشتگان وی را هم که در مناصب دولتی بودند معزول و مخذول کردند ودو تن از پسرانش را زنده زنده پوست کندند. از آن جاکه در *«تاریخ یوان»* تاریخ نخستین مقام رسمی احمد بناکتی ۱۲۶۲م ذکر شده، پس او تا هنگام مرگ در ۱۲۸۲م، حدود ۲۰ سال در مقامهای گوناگون، در امپراتوری مغولان خدمت می‌کرده است، امّا به‌گفته رشیدالدین فضل الله، او ۲۵ سال وزارت کرد، و نیز گزارش مارکوپولو حاکی از آن است که او ۲۲ سال سیاست پیشه مطلق العنان چین بوده است. گویا رشیدالدین و مارکوپولو سالهای پیش از ۱۲۶۲م را هم که احمد بناکتی احتمالاً مشاغل کم اهمیّت‌تری بر عهده داشته، جزو این دوران شمرده‌اند.

پس از این واقعه و با مقدّمه چینیهای مخالفان، ستارهٔ اقبال ایرانیان برای مدتی رو به افول گذاشت. مسلّم بود که جانشین امیر احمد وزیری ایرانی نخواهد بود؛ هر چند که ایرانیان دست از تکاپو بر نداشتند و از جمله، یک شخصیت دامغانی به نام مبارکشاه که در دستگاه قوبیلای قاآن کرّ و فرّی داشت و به قول رشیدالدین فضل الله: «مقرب و مقبول القول بود» دست به اقدام زد ولی مؤثّر واقع نشد.

این بار شخصیتی ایغوری به نام سنگه به وزارت رسید. این وزیر و یارانش

برای درهم کوبیدن نفوذ ایرانیان مسلمان از هیچ کوششی دریغ نکـردند، و بهانه‌های گوناگون را چون سلاحهای برنده‌ای به کار انداختند. از جمله، روزی گروهی بازرگان ایرانی به خدمت قوبیلای قاآن رسیدند وکالاهای زیبا و اعلا به وی عرضه داشتند. به خصوص «سنقوری سپید پای وسرخ منقار» که در چین یافت نمی‌شد، و موردی بود برای جلب نظر مجدد قاآن به جانب ایرانـیان. قوبیلای همچنان که انتظار می‌رفت، از آن گروه خوشش آمد و به مجلس طعام دعوتشان کرد، و بر سر سفره از غذای مخصوص خود به بازرگانان تعارف نمود. اینان از خوردن امتناع ورزیدند، و چون علّت سؤال شد، گفتند چون گوشت خوراک ذبح اسلامی نیست، معذورند. شخصیتهای مسیحی و بودایی حاضر در مجلس که موقع مناسب را برای فتنه وفساد یافته بودند، به بـزرگ جلوه دادن قضیّه پرداختند، وعلّت امتناع آنها را برای قاآن چـنین تـرجـمه کردند: «این جماعت می‌گویند آش پادشاه به اعتقاد ما حکم مردار دارد.» و آتش خشم سلطان را چنان دامن زدند که پس از آن مجلس فرمانی صادر کرد مبنی بر این که هر مسلمانی گوشت با ذبح اسلامی بخورد، خود و زن و بچه‌اش را به طریق همان گوسفند بکشند، و همچنین انجام هرگونه فریضهٔ دینی نـیز ممنوع شد. از آن پس، کار مسلمانان به تباهی کشیده شد و چنان شد که حتی جرأت ختنه کردن پسران خود را نیز نداشتند. در این مدت، که شاید بتوان آن را عهد کسوف اسلامی در چین دانست، دشمنان به هر طـریق صـدماتی بـر مسلمین وارد آوردند و دست به تصفیه‌ای عظیم در بین شخصیتهای بزرگ و عمدهٔ دینی زدند و روحانیان را تارومار کردند. از جمله امام برهان الدیـن بخاری را، که از شاگردان معروف شیخ الاسلام سیف الدین باخرزی و در پکن امام جماعت بود، و جلسات وعظ داشت و مریدان و نفوذ زیادی کسب کرده و با تبلیغات خویش چینیان بسیاری را به دین اسلام گروانیده بود، نزد

سلطان خطرناک جلوه دادند. تا بدان جاکه به چین جنوبی تبعید شد و سرانجام در تبعید درگذشت.

روحانیان مسیحی، بـه خـصوص مسألهٔ ذبـح اسـلامی را دسـتاویز آزار مسلمانان قرار دادند و به آن بهانه سرهای بسیاری را بر باد دادند و پـولهای هنگفتی گرفتند. غلامان مسلمانان را می‌فریفتند که اگر خبر از ذبح اسلامی گوسفند در خانه اربابان خود بیاورند آزادشان می‌کنند و آنان به طمع آزادی، به خواجگان خویش بهتان می‌زدند. سرانجام، عرصه چنان بر مسلمانان تنگ شد که «لاجرم بسیاری از اهل اسلام جلای وطن اختیار کردند». مدت خذلان کار مسلمانان به قولی چهارسال و به قول دیگر هفت سال به طول انجامید و گذشته از عواقب اجتماعی، نتایج اقتصادی مهمی به بار آورد. زیرا تجارت عمدهٔ بین المللی در دست بازرگانان ایرانی بود، و چون آنان چین را ترک کردند، و تجّار جدید نیز از آمدن به آن کشور سرباز زدند، در امر بازرگانی رکود قابل توجّهی پدید آمد. ایرانیان که منتظر فرصت بودند، به امـپراتـور فهمانیدند که این همه ازنتایج منع ذبح اسلامی و منع انجام فرایض دینی است. اگر این کار بار دیگر رایج شود و مسلمانان در امر دین مختار شوند، بازرگانان کار خود را از سر خواهند گرفت. سر انجام اجازهٔ قاآن مبنی بر لغو فرمان گذشته صادر شد، و بار دیگر مسلمانی رونق گرفت.

این بار اطرافیان ایرانی قوبیلای قاآن و کلاً دولتمردان دستگاه مغول در صدد انتقام بر آمدند؛ ازهمان نوع انتقامهای کاری و کمرشکنی که در مورد خودشان به‌کار رفته بود. مترصد فرصت شدند تا این‌که روزی قاآن چند دانه مروارید از وزیر خواست؛ زیرا در بارهٔ او شکی برده بود. سنگه گفت: «بهتر از آنچه قاآن دارد، من ندارم.» مبارکشاه دامغانی، که در خدمت قوبیلای قاآن همچنان مقرّب بود، و مترصد فرصت، گفت: «او یک خروار مـرواریـد و

جواهر در خانه دارد؛ و من این را به چشم خود دیده‌ام. اگر قاآن او را نزد خود نگاه دارد، من می‌روم و آنها را می‌آورم.» آن‌گاه مبارکشاه دو صندوق جواهر بی نظیر از خانه وزیر به حضور قاآن آورد. سلطان پس از برملا شدن دروغ سنگه، دستور داد تا آن قدر نجاست در دهانش کردند تا جان سپرد. در نزاع و رقابت بر سر قدرت، عنصر ایرانی سرانجام در دستگاه امپراتوری مغول فایق آمد و گذشته از آن‌که وزیران و کارگزاران درجهٔ یک حکومتی همچنان از میان ایرانیان انتخاب شدند، اینان توانستند شاهزادگانی را مسلمان کنند. نفوذ در بین خاندان سلطنتی بزرگترین توفیق اینان بود.[۱]

رشیدالدین عده‌ای از بزرگان مسلمان چین را نام می‌برد مانند مولانا برهان الدین بخاری از شاگردان سیف باخرزی که «در خان بالیق (پکن) وعظ گفتی» و قاضی بهاءالدین وزیر و قاضی حمیدالدین سمرقندی و ناصرالدین ملک کاشغری واسمعیل محمد شاه ویک آخوند درباری به نام رضی بخاری که «همواره پنهان با تیمور قاآن شراب خوردی» وابوبکر از فرزندان سیّد اجّل. باز در میان وزرای دیگر چین و در میان استانداران معتبر آن کشور که رشیدالدین در کتاب خود آورده، اسامی مسلمان مانند عبدالله فنچان وامیر خواجه وقطب الدین سم چانک و مسعود لنچون دیده می‌شود که همه از نفوذ بسیار گستردهٔ فرهنگ ایرانی و اسلامی در آن سرزمین حکایت می‌کند.[۲]

در طول تاریخ، هیچ گاه نفوذ ایران در چین به حد دوران مغول نبوده، و در نتیجه هیچ گاه فرهنگ و تمدن ایرانی تا اقصی نقاط دنیای شرق دور چنین گسترشی نیافته بود. ایرانیان ساکن چین علاوه بر نشر فرهنگ و تمدن، از لحاظ

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، صفحات ۱۴۶ تا ۱۶۰.

۲ـ ابن بطوطه، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمهٔ محمد علی موحد، انتشارات طرح نو، چاپ اوّل، ۱۳۷۶، صفحات ۶۶ و ۶۷.

اقتصادی نیز نقش اساسی بر عهده داشتند. بازرگانی چین به خصوص در دست بازرگانان سمرقند و بخارا بود؛ اینان گذشته از آن که از این طریق بازارهای جهانی را در انحصار گرفتند، بسیاری از قوانین تجاری و بانکی خود را نیز در آن سرزمین وارد کردند. اغلب مراکز مهم بازرگانی در جنوب چین متمرکز بود، تا داد و ستد از طریق دریا و با سهولت بیشتری انجام گیرد. این داد و ستد بازرگانی، مبادلات فرهنگی را نیز به دنبال داشت و چینیها نه تنها از ایران، بلکه از آن راه، از ممالک کنار دریای مدیترانه واروپا آگاهی یافتند؛ در حالی که اطلاع آنان از دنیای غرب تا پیش از آن تاریخ بسیار اندک و محدود بود.

نقش بزرگ سیّد اجلّ شمس الدین عمر بخارایی درگسترش اسلام در چین

سیّد اجلّ شمس الدین به سال ۱۲۱۱ میلادی (۶۰۸ه) در شهر بخارا از مناطق ماوراءالنهر دیده به جهان گشود. در آن روزگار بخارا شهری از خراسان بزرگ بود. سیّد اجلّ مورد احترام عمیق مردم استان یون نان واقع در جنوب غربی چین بود و اهالی به او عشق می‌ورزیدند، از این رو نامش زنده مانده و در خلال داستانها و گزارشها زبانزد مردم استان یون نان شده است. اسم اصلی او «عمر» و زیستگاه پدری‌اش مکه بود. روایات علم انساب وی را از نسل سی و یکم پیامبر گرامی اسلام(ص) بر می‌شمرند.[1]

استاد عیسی «نا وی شین»[167] با مطالعه و بررسی شجره نامه‌های چینی خاندان سیّد اجلّ به این نتیجه رسیده است که نسب خاندان سیّد اجلّ به یحیی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می‌رسد.

زید بن علی (۶۹۸ تا ۷۴۰م) بنیانگذار فرقه زیدیه در اسلام است. جدّ

۱ـ وان یائو بین، همان کتاب، ص ۴۷۴.

سیّد اجلّ موسوم به جعفر که بیست و سومین نفر از نسل حضرت محمد(ص) بود، بغراخان صدوق (؟ تا ۹۵۵) را به دین اسلام هدایت و دعوت کرد وبدین ترتیب یک حکومت اسلامی از اقوام ترک زبان یعنی سلسله قراخانیان در آسیای مرکزی پدید آمد. فرزندان بغراخان صدوق نیز سلسلهٔ علوی «امارت بخارا» (۱۰۴۱ تا ۱۱۲۹م) را تأسیس نمودند.[۱]

در سال ۱۲۲۱ میلادی لشکریان مغول به شهر بخارا حمله و آن جا را تسخیر کردند. در این زمان سیّد اجلّ و خانواده‌اش تسلیم مغولها شدند و به سوی مغولستان و چین شمالی عزیمت کردند. سیّد اجلّ پس از جلوس اوگتای قاآن بر سریر سلطنت در سال ۱۲۵۱ میلادی به عنوان «داروغه چی» مناطق فنگ، جینگ ویون منصوب شد و مناصب و خدمات وی همچنان ادامه یافت.[۲]

استاد شیرین بیانی هم در این باره چنین می‌نویسد: جدّ سیّد اجلّ، که از خاندانهای متنفذ و اصیل بخارا محسوب می‌شد، در زمان سلجوقیان به علّت اختلافات سیاسی باحکومت از موطن خودگریخته به چین پناهنده شده بود و بتدریج پس از تهاجم مغول، نوادگان وی به خدمت آنان در آمدند و در زمرهٔ کارگزاران مهم قرار گرفتند.[۳]

خانوادهٔ سیّد اجلّ در اوایل قرن سیزدهم از بخارا به چین مهاجرت کرد. وی در عنفوان جوانی به سبب برخورداری از استعدادی درخشان و نبوغی خارق‌العاده وارد صحنهٔ سیاست شد و سمتها و مناصبی را در دوران حکومت چهار امپراتور از خاندان مغولی یوان تصدی کرد که از کارمندی جزء در

۱ـ عیسی ناوی شین، *خاندان شریف سیّد اجلّ عمرشمس الدین*، پکن، انتشارات چین امروز، چاپ سوم، ۱۹۹۶، صفحات ۵ و ۶.

۲ـ همان کتاب، ص ۱۰۰.

۳ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۵۴.

ادارات مرکزی دولت شروع شد و تا حکومت ایالتی بالا گرفت. شمس الدین در اوایل قرن سیزدهم میلادی و به هنگام لشکرکشی مغولان به جانب شرق محافظ ویژهٔ چادر فرماندهی چنگیز خان بود. پس از جلوس اوگتای قاآن بر سریر قدرت، شمس الدین منصب «داروغه چی» در پاره‌ای از مناطق مغولستان را بر عهده داشت و بعدها به سمت داروغه چی پایتخت مغولان منصوب شد.

پس از آن که قوبیلای مغولستان را ترک کرد و در چین مستقر شد، سیّد اجلّ بخاری را به علّت کفایت و تجربهٔ کافی به مقام وزارت منصوب کرد، و پسرش ناصرالدین را به حکومت قراچانگ فرستاد. سیّد اجلّ مدت بیست و پنج سال وزیر قاآن بود.

در سال ۱۲۶۱م، قوبیلای قاآن او را به سمت «بایان فنچان» در دربار مغولان برگزید. در متون چینی از این سمت با عنوان «پینگ جانگ» یاد شده است که منصب بسیار مهمی معادل «صاحب دیوان» در دستگاه مغول به شمار می‌رفت و برخی آن را با منصب «صدراعظم» یا «خزانه‌دار» در عصر کنونی مساوی می‌دانند. مؤلّف کتاب *«دین و دولت در ایران عهد مغول»* در خصوص این منصب چنین می‌گوید: در این دوره، در دستگاه حکومتی یک عنوان چینی نیز متداول گردید که «فنچان» خوانده می‌شد و به معنی «وزیر» بود. وزیر بزرگ را «شوفنچان» می‌گفتند، به معنی «زبدهٔ وزرا» و «وزیر بیدار»؛ و همچنین «بایان فنچان» به معنی «وزیر توانگر و ثروتمند». سیّد اجلّ بخاری لقب «بایان فنچان» داشت، و برادران، برادر زادگان و نوادگانش نیز که هر یک در شهری حاکم بودند، عنوان «فنچان» داشتند».[1]

۱ـ همان کتاب، صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵ / یانگ هویی یون، *دایرة المعارف بزرگ قوم هویی*

بدون تردید، عبارت «فنچان» در کتب تاریخی ممالک اسلامی تلفظ جابجا شده همین واژهٔ چینی «پینگ جانگ»(۱۶۸) است.[۱]

شمس الدین در سمت «بایان فنچان» ادارهٔ تمام امور مالی و اداری دربار مغول را بر عهده داشت. پس از این که مغولان مناطق جنوب چین را فتح کردند، در سال ۱۲۷۴م(٦٧٣ه) ادارهٔ منطقهٔ خشک، محروم و آشوبزده یون نن واقع در جنوب غربی چین از سوی امپراتور قوبیلای قاآن به سیّد اجلّ شمس الدین شصت و سه ساله واگذار شد.[۲]

استاد شیرین بیانی نیز در این باره می‌نویسد: سیّد اجلّ با تجربه‌هایی که در چین اندوخته بود، از جانب منگوقاآن به حکومت قراچانگ منصوب گشت، و مأموریت وی سبب شد که مسلمانان پراکنده در این ایالت گرد آیند و مرکزیتی ایجاد کنند. قراچانگ که یاچی نیز خوانده می‌شد، همان یون نن امروزی است، و به همین دلیل اکثر مسلمانان چین امروزی را در خود جای داده است؛ این ایالت در آن روزگار نیز بزرگ و آباد بود که اکثر قریب به اتفاق اهالی آن را مسلمانان تشکیل می‌دادند. حکومت این ایالت ابتدا با یعقوب بیگ، پسر علی بیگ، از نوادگان محمود یلواج بود که یکی پس از دیگری به حکومت رسیدند.[۳]

سیاست مدارا و نرمش

به محض آن که سیّد اجلّ به منطقهٔ یون نن رسید، امیر مقیم آن ایالت «زونگ وانگ توخولو»(۱۶۹) به تحریک گروهی از اطرافیان به گمان آن که سیّد

چین، چاپ اوّل، شانگهای، ص ۹۷۳ (به زبان چینی).

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۷۴.

۲ـ همان کتاب، ص ۱۴۵.

۳ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۵۴.

اجلّ بزودی دست وی را از حکومت آن سامان کوتاه خواهد کرد به جنگ با وی پرداخت. امّا سیّد اجلّ با حفظ خونسردی و متانت، پسر بزرگ خود ناصرالدین را نزد او فرستاد تا برایش توضیح دهد که وی به دستور امپراتور راهی آن محل شده است و قصد گرفتن قدرت را از دست او ندارد. با این اقدام امیر «زونگ وانگ توخولو» قانع شد و خشمش بتدریج فرو نشست و سرانجام اطرافیان خود را به خاطر مشکل آفرینی و افشاندن بذر اختلاف میان او و سیّد اجلّ سرزنش کرد.

روز بعد، امیر دو نماینده به حضور سیّد اجلّ شمس الدین فرستاد و میان آنها گفتگوهایی دوستانه صورت گرفت. به دنبال آن، سیّد اجلّ به هر یک از آن دو منصبی واگذار کرد و اسباب رضایت امیر فراهم آمد و دیگر امیر هرگز به اندیشهٔ مانع تراشی در برابر حکومت سیّد اجلّ نپرداخت.

سیّد با برخورداری از مهارت سیاسی نه فقط آن وضعیت خطرناک را دگرگون کرد، بلکه توانست بنیان امور را محکم سازد و در شرایطی که حکومت مرکزی متزلزل شده و هر صاحب منصبی برای خود تشکیل حکومت داده بود، او پیش از هر کاری به تبدیل و اصلاح سازمانها و تعیین مسؤول برای هر ادارهٔ دولتی پرداخت. وی برای اولین مرتبه تشکیلات اداری منظم همانند استانداری امروزی در ایالت یون نن به وجود آورد و فردی را به آن سمت منصوب کرد. اجرای این اصلاحات اداری و سیاسی به محدود شدن قدرت دوایر نظامی وتقویت قدرت ونهادهای مدنی منجر شد و به وحدت رویه در قوانین، سازمانها و سیاستهای حکومت انجامید و همه قدرتها در دست او متمرکز گردید.

درکنار این اقدامات، سیّد اجلّ با تمام توان تلاش کرد به جای تشکیلات نظامی سابق که عهده‌دار حکومت بر ده هزار، هزار و یا صد خانواده بودند،

ساختار استانها و ایالتها راکه به بخشهای «لو»[۱۷۰] (مرکز اداری)، «فو»[۱۷۱] (منطقهٔ ویژهٔ اداری)، «جو»[۱۷۲] (ایالت) و «شیان»[۱۷۳] (ولایت) تقسیم می‌شد، برقرار سازد. وی همچنین از ایجاد این نظام در مناطق خشک و عقب افتاده اقتصادی غفلت نورزید.[۱]

از آن هنگام به بعد ایالت یون نن به یک منطقهٔ اداری تبدیل شدکه بیشتر ولایات آن در مدت حکومت خاندان یوان، مینگ و چینگ همچنان پابرجا ماند. تا زمان تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ میلادی، ایالت یون نن دارای ۱۰۸ ولایت بودکه تأسیس ۵۷ ولایت آن مربوط به دوران حکومت سیّد اجلّ شمس الدین می‌شد.[۲]

دور اندیشی و شکیبایی

در ایالت یون نن بیست و دو قوم زندگی می‌کنند و از این نظر یکی از بزرگترین ایالتهای چین محسوب می‌شود. درگذشته، پیروی حاکمان منطقه از سیاست تبعیض قومی و حکومت قوم برتر و غالب، جنگهای بسیار سخت و خونباری را در این ایالت دامن زده بود. یک سال پس از تصدی حکومت توسط سیّد اجلّ شمس الدین، یکی از حاکمان محلی شهر «لوپان»[۱۷۴] واقع در جنوب شهر «کون مینگ»[۱۷۵] از فرمان سیّد اجلّ سرپیچید و علم طغیان برافراشت. سیّد اجلّ در رأس نیروهای خود برای خواباندن فتنه راهی منطقه

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۷۴.

۲ـ یحیی صنوبر لین سونگ، پژوهشی پیرامون سیّد اجلّ شمس الدین، مجلهٔ «جهان عرب»، انتشارات دانشگاه مطالعات خارجی شانگهای، شمارهٔ ۲، ۱۹۷۹، ص ۴۲ (به زبان چینی) / یحیی صنوبر لین سونغ، «السیّد اجلّ شمس الدین»، مجلهٔ «بناء الصین»، ۱۹۷۹/۱۲ (به زبان عربی).

شد. همین‌که به شهر لوبان رسید، سربازان و فرماندهان او به منظور ریشه‌کن کردن غائله از وی اجازهٔ حمله خواستند. امّا او قاطعانه این درخواست را رد کرد و مستشارانی را برای انجام گفتگو با طرف شورشی که در قلعهٔ خود پناه گرفته بود، گسیل داشت. در این هنگامه، گروهی از فرماندهان و سربازان بی تاب، حملاتی را به قلعه آغاز کردند. سیّد اجلّ بسیار خشمگین شد و دستور توقف حملات را صادر کرد و خطاب به آنان گفت: «من به دستور امپراتور و برای ادارهٔ یون نن به این منطقه آمده‌ام نه برای جنگ و خونریزی» و بی درنگ دستور تنبیه فرماندهانی را که به این حملات دست زده بودند، صادر کرد.

به محض انتشار این خبر، تمام نیروهای شورشگر گرد آمده در «لوبان» تسلیم شدند.

طولی نکشید که دیگر اقوام نیز سر بر فرمان سیّد اجلّ نهادند، تا آن جا که سال بعد ۸۰ مرکز مشتمل بر ۴۰۰ هزار خانوار در منطقه «ون شن»[۱۷۶] واقع در جنوب یون نن زیر نگین حکومتی وی در آمدند.

نکتهٔ شایان ذکر، روحیهٔ مخالفت با انتقامجویی شخصی است که در وجود سیّد اجلّ شمس الدین به عنوان سیاستمداری برجسته و جامع نگر متبلور بود. برای نمونه در روزهای اول حکومت، گروهی از کارمندان ادارات محلی برای تسلیم شکایت خود از سیّد اجلّ مبنی بر این که او مردی زورگو و خود رأی است، راهی پایتخت و دربار امپراتور قوبیلای قاآن شدند. امّا امپراتور دستور داد آن عده را به کنده و زنجیر کشند و به سوی سیّد اجلّ شمس الدین باز فرستاد، تا وی هرگونه که خود صلاح می‌داند، آنان را تنبیه کند. امّا بر خلاف انتظار مردم، سیّد اجلّ آن گروه در بند را آزاد کرد و با روی گشاده به حضور پذیرفت و خطاب به ایشان گفت: «شما به اهمّیّت مسؤولیت بزرگی که

امپراتور بر عهدهٔ من نهاده پی نبرده‌اید، من نیز به همین جهت شما را اکنون مجازات نمی‌کنم، بلکه مناصبی را به شما واگذار می‌کنم تا در برابر خطایی که مرتکب شده‌اید، خدمات خالصانه خود را ارائه کنید.» اندوه وجود شاکیان را در برگرفت و با چشمان اشک آلود قسم یادکردند کار پسندیدهٔ سیّد اجلّ را با تمام وجود جبران کنند. به خاطر روش شایسته و شکیبایی و در پی سیاست درست سیّد اجلّ شمس‌الدین روابط میان اقوام گوناگون منطقهٔ یون نان رو به بهبود و پیشرفت نهاد.[۱]

توانمندی و کارایی اقتصادی

سیّد اجلّ شمس‌الدین در ادارهٔ امور اقتصادی و مالی نیز توانا بود. وی در زمان حملهٔ امپراتور «شیان زونگ منگ‌گه»[۱۷۷] به سال ۱۲۵۸ میلادی به ولایت «شو»[۱۷۸] از ایالت «سی چوان»[۱۷۹] مسؤولیت یاری رساندن به خطوط مقدم جبهه را بر دوش داشت و از عهدهٔ این مهم به شایستگی بر آمد.

چون شمس‌الدین در سال ۱۳۶۴ میلادی (۶۶۳ه) به سمت والی ایالت «شن شی»[۱۸۰] و «سی چوان» منصوب شد، در راه مصالح مردم گام برداشت. او کوشید سیاستهای ملی و مردمی را به کار زند و در این راه موفقیتهای چشمگیری به دست آورد و مورد تقدیر شایان قرار گرفت. سیّد اجلّ در سال ۱۲۶۲ میلادی از سوی امپراتور قوبیلای قاآن مسؤول اداره امور اداری و مالی دربار و تمام کشور و تعیین بودجه و ضرب سکّه شد. وی با نظارت دقیق به ضرب سکّه اقدام کرد و اجازه نداد تعداد مسکوکات در طول سه سال دوران مسؤولیت او از مرز ۲۴۰ هزار تیل نقره تجاوز کند. امّا جانشین وی در

۱ـ یحیی صنوبر لین سونگ، همان مقاله، صفحات ۴۳ و ۴۵.

مدت یک سال، رقمی به مراتب بیش از این ضرب کرد تا جایی که تعداد آن در سال ۱۲۸۵ میلادی به مرز دو میلیون و چهارصد هزار تیل نقره رسید و در نتیجهٔ این رشد ۸/۵ درصدی، ارزش سکّه پایین آمد و موجب تورم شد.[۱]

استاد اقبال آشتیانی در کتاب «تاریخ مغول» هم در بارهٔ توانمندی اقتصادی سیّد اجلّ چنین می‌نویسد:

«در زمان سیّد اجلّ بود که قوبیلای قاآن ترتیب پول کاغذی معروف به «چاو» را در چین داد و تا مدتی که این وزیر مدبّر به وزارت باقی بود چاو بخوبی در سرزمین چین رواج داشت و ترتیب دخل وخرج مملکت منظم بود. جانشینان سیّد اجلّ یعنی امیر احمد بناکتی و سنگه اویغوری در ایام صدارت خود بدون داشتن اعتبار مالی و تهیهٔ عایداتی که ضامن طبع چاو باشد، مقدار زیادی از این پول منتشر کردند به طوری که ده سال بعد از فوت قوبیلای قاآن یعنی در سال ۷۰۳ هجری مقدار چاوکاغذ که در دست مردم بود به پول امروز ایران ۵۰۰ میلیون تومان می‌شد. همین کثرت عدد چاو و خالی از وجه بودن قیمت عمدهٔ آن باعث تنزل قیمت حقیقی پول کاغذی مزبور و شکایت مردم گردید.»[۲]

لازم به یادآوری است که ایرانیها پول کاغذی چینیها را در دورهٔ حکومت ایلخانان، یعنی در زمان گیخاتو به پیشنهاد صدرالدین احمد خالدی و با فرستادن عزالدین عمید به چین در سال ۱۲۹۴ میلادی، از چینیها آموختند واروپائیان مدتها از پی بردن به راز این اختراع محروم بودند.

زمانی که سیّد اجلّ والی ایالت شن شی و سی چوان بود، در همان سه سال

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۷۴.

۲ـ عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۶۴.

اول دورهٔ حکومت وی شمار ساکنان این منطقه رو به افزایش نهاد و به دنبال افزایش تولید محصولات کشاورزی، اقتصاد شکوفا شد. سیّد اجلّ شمس الدین استعداد و تواناییهای خود را در مدیریّت اقتصاد منطقهٔ یون نان نشان داد. وی اطلاعات بسیاری از این منطقه جمع آوری کرد و دستور داد تا بر پایهٔ آن اطلاعات، نقشه‌های تفصیلی از کوهها، رودخانه‌ها، شهرها، محله‌ها و مراکز ارتباطات، پادگانهای نظامی، ارتفاعات و دشتها تهیّه کنند.

سیّد اجلّ از زمانی که عهده‌دار حکومت شد به مشورت با مردم در کارها تأکید کرد و به سبب آن توانست دولت را در اجرای طرحهای ملی یاری کند و سطح همکاری و همفکری مردم را با دولت رشد دهد. وی در راستای شتاب برای به انجام رسانیدن طرحهای سودمند و پاکسازی ناهنجاریها، تصمیماتی نیز مبنی بر تخفیف بیگاری ومالیات، پناه دادن به آوارگان، یاری رساندن به بیوه زنان، بینوایان، اطعام فقرا و توسعهٔ شهرها اتخاذ کرد به گونه‌ای که نیازمندان به غذا و پوشاک می‌رسیدند و آوارگان برای خود پناهی می‌یافتند.[۱]

به هر حال، آبادانی زمینهای کشاورزی، اجرای طرحهای آبرسانی و آبیاری و راهسازی از برجسته‌ترین کارها و خدمات وی بود. در آغاز حکومت خاندان مغولی یوان، اهالی یون نن با راههای به دست آوردن غلات وکشت درختان توت برای پرورش کرم ابریشم آشنایی نداشتند. سیّد اجلّ به محض ورود به منطقه، فن شخم زنی پیشرفته و تجربهٔ کاشت درختان توت و پرورش کرم ابریشم و بویژه آبادکردن اراضی را به یون نن آورد.[۲]

آن‌گونه که آمار موجود در اسناد تاریخی دودمان یوآن مربوط به دوازده

۱ـ جمال محمّد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۴۲.

۲ـ یحیی صنوبر لین سونگ، همان مقاله، ص ۴۵.

منطقه از زمینهای زیر قلمرو آنها نشان می‌دهد؛ تعداد ۲۸۱۴۹ خانواده کار آباد سازی ۳۹۴۸۲۸ «مو» زمین را به پایان رسانیده‌اند. امّا در دوران حکومت سیّد اجلّ شمس الدین فقط ۱۶۲۷۷ خانواده (۵۷٪) میزان ۱۹۸۶۳۲ «مو» زمین (۵۰٪) را آباد کردند و مساحت زمینهای آباد شده در «کون مینگ» به مرز هشتاد هزار «مو» رسید. «مو»[۱۸۱] واحد سنجش مساحت زمین است و هر صد «مو» برابر با یک هکتار است.[۱]

امّا این مناطق در زمان بارندگی پیوسته در معرض طغیان رودخانه و در سالهای کاهش بارش نزولات آسمانی در خطر قحطی قرار داشتند، و علّت اصلی آن نیز بسته شدن ورودی دریاچهٔ «دیان چی»[۱۸۲] و خروجی سدّ «های‌کو»[۱۸۳] بود. سیّد اجلّ برای رفع این مشکل دو هزار نفر را بسیج کرد. آنها در مدت سه سال خروجی هایکو را لایروبی و گل و لای و شنهای حاصله از ریزابه‌های دریاچه را تخلیه کردند و به ساخت دریچه‌ها و محکم سازی سدها پرداختند. سپس، در همین راستا به ساخت سازمان آبیاری اقدام کردند که منجر به تصویب قانون بهره‌برداری آب و در نتیجه تعدیل سطح آبها شد. این ابتکار نه تنها آبیاری هشتاد هزار «مو» زمین را کفایت می‌کرد؛ بلکه مساحتی نزدیک به ده هزار هکتار از اراضی آبی را پوشش می‌داد.[۲]

افزون بر این، وی به اقدامی نو در مهارکردن آبهای دیگر رودخانه‌ها و حفرکردن کانالها و کاریزها دست زد و با بهره‌گیری از شرایط محلی و بومی، تأسیسات ضروری آنها را نیز بنا کرد. برای نمونه می‌توان به ایجاد بندهای کوچک در مسیر رودخانه‌ها برای بالا آوردن سطح آب آنها، ایجاد

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۷۵.

۲ـ یحیی صنوبر لین سونگ، همان مقاله، ص ۴۷.

انشعابهایی برای پایین کشیدن سطح آب رودخانه‌ها، حفر آب انبارهایی که آب جویها را به سوی کانالها و کاریزها هدایت می‌کرد، همچنین ایجاد آبراهه‌هایی در کف رودخانه که سیل یا آب را در سطح پایین نگه می‌دارند به طوری که طغیان رودخانه در سطح آب آن تأثیری نمی‌گذاشت اشاره کرد.[۱]

نتیجهٔ اجرای طرحهای آبرسانی تحوّل بسیار بزرگی بود که در برداشت محصولات کشاورزی آن منطقه ایجاد شد. در مقابل، کشاورزان از نژادهای گوناگون به ابراز قدردانی و حق‌شناسی نسبت به سیّد اجلّ پرداختند، چنان‌که داستان خدمات ارزندهٔ وی هنوز زبانزد خاصّ و عام اهالی منطقه است.

تا این جا موفقیتهای سیّد اجلّ در راهسازی و ایجاد پلها در ایالت «سی چوان» بیان شد. زمانی که وی متوجّه می‌شود راههای ارتباطی و پست زمینی و دریایی منطقه چندان عقب مانده است که رسیدن نامه یا فرمان امپراتور از پایتخت چندین ماه وگاه یک سال به درازا می‌کشد، با جدیّت تمام به احداث جاده‌ها و چاپارخانه‌ها اقدام می‌کند. بدین منظور جادهٔ «وومنگ»[۱۸۴] (جائوتونگ امروزی)[۱۸۵] را احداث می‌کند که عامل بزرگی در دگرگونی شرایط ارتباطات میان ایالتهای یون نن، سی چوان وگویی جو به شمار می‌آید.[۲]

البته ایجاد چاپارخانه توسط سیّد اجلّ علّت دیگری نیز داشت و آن این‌که وی در مرکز حکومت به سرعت از وضعیت طغیان رودخانه‌ها، جاری شدن سیلها و نیز وجود هرگونه رخنه‌ای در سیل بندها و سدهای منطقه مطلع می‌شد و می‌توانست مردم را در اسرع وقت ممکن برای رسیدگی به این‌گونه حوادث

۱ـ جمال محمدالعبدالمنعم، همان کتب، ص۱۴۳.

۲ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۷۵.

غیر مترقبه گرد هم آورد.

برای این منظور یک پایگاه اطلاع رسانی مرکب از چاپارخانه‌ای با ۲۶۰ اسب سوار به وجود آورد.[۱]

ایجاد نخستین مرکز تعلیم و تربیت

سیّد اجلّ شمس الدین به ایجاد زمینه‌های رشد فرهنگی در مناطق مرزی عنایت خاصی داشت. او اولین مدرسه را که نخستین برگ زرین تاریخ فرهنگ و تعلیم و تربیت آن سامان را رقم می‌زد، در قسمتی از زمینهای زیر قلمرو عبادتگاههای آیین کنفوسیوس تأسیس کرد، تا در کنار رسیدن به این هدف، با گرفتن اجاره بهای این زمینها، هزینه‌های آموزشی مدرسه را نیز فراهم آورد. وی فرزندان اقوام مختلف را برای رفتن به مدرسه بسیج کرد و برای تعلیم دانش‌آموزان دانشمندانی فرزانه را فرا خواند و با این حرکت سیمای فرهنگی منطقه را جلایی تازه بخشید.

آن زمان سیّد اجلّ رخ در پرده خاک کشید، سومین فرزندش، حسین، روش پسندیدهٔ پدر را در ساخت چنین مدارسی در دیگر شهرهای بزرگ منطقه دنبال کرد و با این کار سنّت نیکوی شکوفایی فرهنگی آن خطه ادامه یافت.[۲]

نشر و ترویج آیین اسلام

در گذشته از مسلمانان جز اندکی که آنان نیز به قصد تفریح به منطقه

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۴۳.

۲ـ یحیی صنوبر لین سونگ، همان مقاله، ص ۴۸.

می‌آمدند، افراد دیگری در آن ناحیه نمی‌زیست، امّا پس از به حکومت رسیدن سیّد اجلّ شمس‌الدین، گروههای بسیاری از مسلمانان به قصد اقامت همیشگی در آن ایالت ترک دیار خود کردند. هر جای منطقه که آبادان شد، مسلمانان نیز در آن جا حضور یافتند و ادارهٔ نیمی از شغلهای دولتی در سطوح مختلف ایالتی را عهده‌دار شدند. همچنان که بازرگانان مسلمان نیز از طریق راههای ارتباطی به تجارت میان شهرهای مهم منطقه پرداختند، اکثر افراد خانواده سیّد اجلّ پس از درگذشت وی در منطقه ماندند و لذا امروزه ما از نامهای خانوادگی «سای»[۱۸۶]، «شا»[۱۸۷]، «نا»[۱۸۸]، «خا»[۱۸۹]، «خه»[۱۹۰]، «سان»[۱۹۱]، «سو»[۱۹۲]، «شان»[۱۹۳]، «هو»[۱۹۴]، «لا»[۱۹۵]، «دینگ»[۱۹۶]، «ما»[۱۹۷]، و «جین»[۱۹۸] که هنوز در میان اهالی منطقه یون نان وجود دارد به این نکته پی می‌بریم که آنها نوادگان سیّد اجلّ هستند.[۱]

سیّد اجلّ خانوادهٔ نسبتاً بزرگی داشت و اکثر آنان در یون نان زندگی می‌کردند. آنان با اهالی آن سامان پیوند زناشویی بستند و صاحب فرزندان زیادی شدند. بیشتر این خانواده‌ها هویّت اصلی خود را به عنوان یک مسلمان حفظ کردند و در فرهنگهای محلی یا چینی جذب نشدند. آنان اجداد جامعهٔ بزرگ مسلمانان تازهٔ استان یون نان امروزی به شمار می‌روند.

او دارای پنج فرزند بود که هر کدام دارای مقام ارجمندی در خدمت دستگاه مغول بودند. این پنج فرزند پسر عبارتند از:[۲]

۱ ـ ناصرالدین: وزیر دربار مغول و والی استان «شن شی» و «یون نان». وی

۱ـ ناصرالدین ناچی، *تلفیق سنّت و مدرنیسم*، انتشارات دانشگاه یون نان، چین، کونمینگ، ۲۰۰۱، ص ۳۳ (به زبان چینی).

۲ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۴۳ / وان یاثوبین، همان کتاب، ص ۴۷۵.

به سال ۱۲۹۲ میلادی درگذشت. البته، نام وی به صورت «نصرالدین» نیز ذکر شده است.

۲ ـ حسن: وزیر دربار مغول و والی ایالت «جیانگ شی»[۱۹۹].

۳ ـ حسین: وزیر دربار مغول و والی ایالت «جیانگ جه»[۲۰۰] و نیز والی و فرماندهٔ سپاه مغول در ایالت «یون نان» پس از فوت برادرش ناصرالدین.

۴ ـ شمس الدین عمر: فرماندار ناحیهٔ «جیان چانگ»[۲۰۱] در ولایت جیانگ شی.

۵ ـ مسعود: وزیر دربار مغول و والی ایالت «یون نان».

فرزندان و بازماندگان سیّد اجلّ سهم مهمی در انتشار اسلام در سراسر چین، بویژه مناطق جنوب چین، داشتند. سیّد اجلّ و پسرش ناصرالدین به ترتیب حکومت ایالت یون نان را عهده‌دار شدند و خدمات شایان توجّهی به مردم آن سامان ارائه کردند.

استاد فرزانه آیت الله محمد واعظ زاده خراسانی در مقاله‌ای عالمانه با عنوان «جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جوامع اسلامی» در خصوص سادات در چین مطالب ارزشمندی در بارهٔ سیّد اجلّ شمس الدین گردآوری و در آن بر حضور ونقش مهمّ ذریهٔ اهل بیت علیهم السلام در گسترش اسلام در سرزمین چین تأکید کرده‌اند. ایشان در مقاله وزین خود نوشته‌اند:

«در چین هم نشانی از سادات هست. از جمله در کتاب *«حاضر العالم الاسلامی»* نوشته شده است: «سیّد شمس الدین» در قرون گذشته به چین رفته واسلام را در آن مرز و بوم نشر داده است.

آقای «یحیی احمد» (= سید یحیی «نایوجی»)[۲۰۲] دانشجوی چینی دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد مقدس راجع به این «شمس الدین» اطلاعات زیر را در اختیار من گذاشت:

«شمس الدین» با لقب «سیّد اجلّ» بزرگترین شخصیت مذهبی و سیاسی مسلمانان چینی است که گویا همراه تاتارها در قرن هفتم از بخارا به چین آمده است و احتمال دارد از سادات آن ناحیه باشد. مزار وی در استان یون نان در جنوب غربی چین واقع و مورد احترام همه مسلمانان چین است. خاندانش در محله‌ای به نام «ناجیا ییِنگ»[۲۰۳] هم اکنون در همین استان زندگی می‌کنند و حدود ۲۰ هزار نفرند. من هم از همین خاندانم. فرزندش «ناصرالدین» و پس از وی اولاد او جانشین پدران شده‌اند و عده‌ای از آنان به حکمرانی رسیده‌اند. بسیاری از اسامی مسلمانها با کلمهٔ «نا» آغاز می‌شود که از نام «ناصرالدین» مأخوذ است. بنا به اظهار ایشان شمس الدین با ۳۱ واسطه به پیغمبر می‌رسد که نمی‌تواند درست باشد، زیرا از شش قرن پیش تا رسول اکرم(ص) این اندازه واسطهٔ زیاد متصوّر نیست. ولی احتمال این که سادات کنونی از نسل شمس‌الدین به ۳۱ واسطه به پیغمبر برسند قابل قبول است. وی می‌گفت در آن جا مراسم عاشورای حسینی برگزار می‌شود. زنهای مسلمان نیز ولادت حضرت زهرا علیها السلام را طی مراسم مجللی جشن می‌گیرند.»

در ادامهٔ همین مقاله در خصوص سادات در یونان چنین آمده است:

در خاتمهٔ کتاب *«شرح زندگی حضرت ابوالفضل العباس»* نوشتهٔ مرحوم آیت الله مرعشی راجع به اعقاب و اولاد آن حضرت نوشته‌اند: خاندان بزرگی از اولاد حضرت عباس در یونان زندگی می‌کنند.[۱]

نگارنده این سطور بر این باور است که شاید منظور از یونان در این نوشته پایانی همان استان «یون نان» در جنوب غربی چین است نه کشور یونان در

۱ـ محمد واعظ زادهٔ خراسانی، جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جوامع اسلامی (مقاله)، آوای وحدت، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ اوّل، تهران، مرداد ۱۳۷۴، صفحات ۵۱ و ۵۲.

قارهٔ اروپا البته بررسی صحّت و سقم این مطلب به مطالعه و تحقیق بیشتر نیاز دارد.

از دورهٔ حیات سیّد اجلّ تاکنون همچنان عادتها، سنّتها و آیینهای اسلامی در میان مسلمانان یون نان جاری بوده و محفوظ مانده است. در همان ایّام، مساجد بسیاری به منظور ترویج معارف اسلامی ساخته شد و بنا بر روایتی شخص سیّد اجلّ شمس‌الدین دوازده مسجد در «کون مینگ» تأسیس‌کرد. از آن میان مساجد «نان چنگ»[۲۰۴] و «یونگ نینگ»[۲۰۵] هنوز باقی است و مسلمانان به مناسبتهای مختلف، بویژه در اعیاد قربان و فطر، همه ساله در آنها به ادای فرایض دینی می‌پردازد. زبان رایج میان مسلمانان منطقه زبان چینی است، امّا درگفتگوهای روزمره و مباحثه‌های مذهبی با زبانی آمیخته از فارسی وعربی تکلم می‌کنند.[۱]

در خلال سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ میلادی یک هیأت علمی تحقیقاتی فرانسوی به سرپرستی پروفسور «دولون» از چین بازدیدکرد. هدف این هیأت تحقیق در خصوص وضعیت مسلمانان بود. این هیأت از استان یون نان که روزگاری سیّد اجلّ والی آن دیار بوده است نیز بازدید به عمل آورد و گزارشی از اقدامات مهم سیّد اجلّ در دورهٔ حکمرانی بر آن سامان تهیه‌کرد. دولون در خصوص نقش سیّد اجلّ در اشاعهٔ اسلام در مناطق جنوبی چین چنین گزارش می‌دهد:

«تمام آخوندهایی که مورد سؤال ما قرارگرفتند به اتفاق اظهار می‌داشتند که اسلام به همّت سیّد اجلّ شمس‌الدین عمر، اولین فرماندار ایالت یون نان

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۷۴ / جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۴۴.

پس از فتح آن به دست مغولان به آن ناحیه آورده شد. نصرالدین، پسر سیّد اجلّ که جانشین پدر شد و همان نصرالدینی است که مارکوپولو از او نام برده نیز وسایل پیشرفت اسلام را فراهم کرد و نامش هنوز در بین مسلمانان آن جا از شهرت و محبوبیّت برخوردار است. پس ما در صدد تحقیق و بررسی اسناد و کتیبه‌های تاریخی مربوط به ورود اسلام بر آمدیم و به سهولت به آنها دست یافتیم. نه در میان مسلمانان و نه در آثار و نوشته‌هایشان، هیچ گونه اشاره‌ای به وجود مسلمانان بویژه اعراب قبل از سیّد اجلّ نشده است.»[۱]

سرانجام، سیّد اجلّ شمس‌الدین عمر بخارایی در آغاز پاییز سال ۱۲۷۹ میلادی (۶۷۸ه) دیده از جهان فرو بست. مردم ایالت یون نان با شنیدن خبر فوت وی به خیابانها ریختند و بسیار گریستند و تا به امروز مردم آن سامان نام وی را با احترام فراوان یاد می‌کنند. سیّد اجلّ به قول رشیدالدین «مدت بیست و پنج سال وزارت کرد و هرگز او را ایقاقی بیرون نیامد و نکبتی نرسید و به اجل مسمی وفات یافت واین از نوادر است». براستی شخصیتی که چنین مدتی طولانی حسّاسترین شغلها را در دستگاه مغول به عهده داشته باشد و به مرگ طبیعی از دنیا برود، جزء استثناهای کم نظیر است.[۲]

پس از مرگ، به پاس خدمات ارزشمند سیّد اجلّ در تحکیم و تقویت وحدت ملی وعمران و آبادانی مناطق مرزی چین دودمان مغولی یوان او را به دریافت لقب امیر «شیان یانگ وانگ»(۲۰۶) مفتخر کرد و بعدها این لقب به «شی جونگ هویی»(۲۰۷) (امیر امین و مجتهد) تغییر یافت.[۳]

پس از مرگ سیّد اجلّ، فرزندان و نوادگان وی راهش را ادامه دادند. به

۱ـ رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، ص ۱۱۹.

۲ـ شیرین بیانی، همان کتاب، صفحات ۱۵۴ و ۱۵۵.

۳ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۷۵.

یکی از نوادگانش به نام ابوبکر نخست لقب «بایان فنچان» داده بودند ـ فنچان که در منابع ایرانی به شکل پنچان و فنچانک نیز آمده به‌گفتهٔ رشیدالدین لقبی است معادل «صاحب دیوان» ـ ولی بعدها او را مانند جدّش «سیّد اجلّ» خواندند:

«چون لقب سیّد اجلّ پیش تازیکان اعتباری تمام دارد و مغول نیز دیده بودند که وزیر بزرگ را به آن لقب می‌خوانند و نزد ایشان آن لقب معتبرترین‌القاب و اسامی است بدان سبب قاآن، بایان فنچانک را از راه اعتبار و تمکین سیّد اجلّ خواند واین زمان (یعنی زمان تألیف جامع التواریخ) وزیری به غایت بزرگ و متمکن بود.»

ابوبکر بسیار مورد مهر قاآن بود؛ مدت وزارتش دو سال طول‌کشید و آن گاه درگذشت.این وزیر هفت برادر داشت‌که هر یک عهده‌دار شغل مهم و حسّاسی بود. خاندان سیّد اجلّ نه تنهادر چین بلکه در ایران نیز شهرتی فراوان کسب‌کرد؛ و به همین دلیل «سیّد اجلّ» در دستگاه مغول خود لقبی شد از «معتبرترین القاب و اسامی»که در مواقع بخشیدن امتیاز به وزیری او را به این عنوان ملقب می‌کردند.[1]

یکی از نوادگان سیّد اجلّ از فرزندان ناصرالدین‌که سمت «بایان فنچان» دربار مغول و وزارت عدلیه را بر عهده داشت، پس‌از عمویش‌حسین به عنوان والی ایالت یون نن منصوب شد. این فرد تمام مناصب و القاب پدر بزرگش‌را به دست آورد و مشاور صمیمی امپراتور در خان بالیغ بود.امپراتور لقب «امیر امین و مجتهد» را به وی نیز اعطاکرد. این نوهٔ پسری سیّد اجلّ در سال ۱۳۳۵ میلادی (۷۳۶ه) امپراتور چین را به پذیرش اسلام دعوت‌کرد واز اوخواست

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۵۵.

تا آن را به عنوان «دین حق و پاک» بپذیرد، نامی که تا به امروز اسلام برای خود حفظ کرده است. یکی دیگر از بازماندگان سیّد اجلّ در سال ۱۴۲۰ میلادی (۸۲۳ه) از طرف امپراتور اجازه یافت که مساجدی در پایتختهای دوگانهٔ سینگانفو ونانکن بسازد.[۱]

موقعیت ممتاز سیّد اجلّ در دستگاه دولتی و ارتباط بین چین وغرب که به علّت فتوحات مغول برقرار شده بود موجب شد که عده‌ای به شمال چین مهاجرت کنند و محتملاً در اثر این مهاجرتها بود که جوامع پراکنده مسلمان در چین به وجود آمدند و در بیشتر ایالت چین توسعه یافتند.

باری، سکونت شمار بسیاری از مسلمانان در یون نن و انتشار دین اسلام و همچنین قوّت گرفتن روابط دوستانهٔ میان چین وکشورهای عربی و اسلامی مدیون تلاشهای سیّد اجلّ شمس الدین است. او هنوز نیز به دلیل اقدامات عمرانی و پسندیده‌اش در دوران حکومت بر ایالت یون نن از محبوبیت و شهرت بسزایی در میان مسلمانان چین برخوردار است و به قول سر توماس ارنولد، از خود نام نیکی به عنوان حاکمی روشن بین و درستکار باقی نهاد. وی به ساختن معابد برای پیروان دین کنفوسیوس دست زد، همچنان که مساجدی نیز در شهرهای یون نن بنا کرد.[۲]

جانشینان قوبیلای قاآن وادامهٔ رونق و شکوفایی اسلام در چین

قوبیلای قاآن پس از یک دوره زمامداری طولانی به سال ۱۲۹۴

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۴۴ / سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۷.

۲ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۷.

میلادی(۶۹۴ه) درگذشت. دوران حکومت وی اوج اعتلا و عظمت امپراتوری جهانی مغول بود و تا آن هنگام از جهت وسعت خاک و قدرت مادی و معنوی در تاریخ بی نظیر بود. پس از وی هفت قاآن یکی پس از دیگری بین سالهای ۶۹۴ تا ۷۳۴ هجری (۱۲۹۴ تا ۱۳۳۳م) بر تخت سلطنت نشستند و در میان آنان چند تن به دنبال دسیسه‌ها و تحریکات درباری به قتل رسیدند. علّت اصلی این دسیسه‌ها ناشی از تلاش مسلمانان برای رسمیت بخشیدن به دین اسلام در امپراتوری مغول، ودر برابر، مقاومت شدید سایر ملل دست اندرکار حکومت برای خنثی کردن این نیرو بوده است.[1]

حملهٔ مغول به ایران علاوه بر این‌که باعث مسلمان شدن تعدادی از خانهای مغول شد، راه رفت و آمد مسلمانان ایران را به چین و مغولستان گشود و در نتیجه این رفت وآمدها فرهنگ و تمدّن اسلامی و ایرانی در آن سرزمینها نفوذ کرد و باعث ترویج اسلام شد. دوران حکومت قوبیلای قاآن از با شکوه‌ترین سالهای تاریخ مسلمانان چین است. در این دوران، عظمت و شکوه مسلمانان به اوج خود رسید. اسلام ایرانی نه تنها فاتحان خود را اسیر ساخت، بلکه آیین محمد (ص) در طی تسلط مغول پیروزی سه‌گانه‌ای به دست آورد، یعنی بر بادیه نشینان مشرک، مسیحیان جنگهای صلیبی، برادران ایشان و رافضیان اسماعیلی غلبه یافت. پیروزی اسلام در زمینهای استپ در حقیقت کامل نشد، نتوانست در شمال شرق آلتایی پیشرفت کند و در خود مغولستان نیز هرگز رخنه نکرد، ولی تقریباً همه اقوام ترک راکه زمانی احتمال می‌رفت به آیین مسیح یا بودا در آیند در برگرفت. موفقیت این دین در مسلمان کردن

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۶۰.

بسیاری از بازماندگان چنگیز پیروزی برجسته‌ای بود.[۱]

خواجه رشیدالدین فضل الله مورخ بزرگ ایرانی در جلد اول *جامع التواریخ* که مربوط به تاریخ مغول است چنین می‌گوید: «چین در دورهٔ سلطنت قوبیلای قاآن به دوازده بلوک تقسیم شد و به هر کدام یک حاکم و یک نایب الحکومه تعیین گشت. از این دوازده حاکم هشت نفرشان مسلمان بودند و در بلوک دیگر نیز نیابت حکومت با مسلمانان بود.»[۲]

موقعیت ممتاز مسلمانان در دوران حکومت یوان باعث شد بسیاری از بازماندگان چنگیز در چین مسلمان شوند. یکی از این افراد برادر و جانشین «کبک» که نام بودایی «ترمه شیرین» داشت و از سال ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۴ میلادی فرمانروایی کرده، است. این سلطان بعد از این که مسلمان شد نام تازهٔ «علاءالدین» برخود نهاد.[۳]

ابن بطوطه دربارهٔ این سلطان در سفرنامه‌اش چنین می‌نویسد: «اگر چه در آن روزها سرمای شدید و مهلکی حکمفرما بود، سلطان نماز جماعت را صبح و شام ترک نمی‌کرد و پس از نماز صبح تا هنگام طلوع آفتاب بر سجاده می‌نشست و اوراد و اذکاری به ترکی می‌خواند و مردمی که در مسجد بودند با او مصافحه می‌کردند و دست او را می‌فشردند.»[۴]

پس از مرگ قوبیلای قاآن، نوادهٔ وی به نام تیمور «چنگ زونگ»(۲۰۸) بر تخت سلطنت نشست که هر چند دین بودایی داشت، دورهٔ کوتاه حکومت وی

۱ـ جان جوزف ساندرز، *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمهٔ ابوالقاسم حالت، انتشارات امیرکبیر، چاپ اوّل، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۷۷.

۲ـ کنت مورگان، همان کتاب، صفحات ۴۲۵ و ۴۲۶.

۳ـ جان جوزف ساندرز، همان کتاب، ص ۱۶۶.

۴ـ *سفرنامه ابن بطوطه*، ص ۴۲۰.

همچنان عهد اوج قدرت ایرانیان در چین بود. به طور کلّی در عهد تیمور قاآن (۱۲۹۴ تا ۱۳۰۷م / ۶۹۳ تا ۷۰۶ه) نیز حکومت به وسیلهٔ ایرانیان اداره می‌شد. یک ایرانی با القاب «سیّد اجلّ» و «بایان فنچان» مقام وزارت وی را داشت. شهاب الدین قندوزی، حاکم یکی از ولایات چین به نام خینگسای (=هانگجو)، و ایرانیان معتبر دیگری چون امیر عبدالله، امیر خواجه، قطب الدین و مسعود به قول رشیدالدین کارهای بزرگ دیوان می‌ساختند و تدابیر امور ممالک می‌کردند.[۱]

در این دوره، اسلام از نظر چینیها خطری جدی محسوب می‌شد و چیزی نمانده بود که اسلام سراسر این سرزمین را فراگیرد، زیرا علاوه بر مواردی که ذکر شد، شاهزاده‌ای معتبر و مهم از نوادگان قوبیلای قاآن به نام «آنندا» مسلمان شده بود. زمانی که این شاهزاده به دنیا آمد، مسلمانی ترکستانی به نام مهتر حسن اقتاچی، سمت اتابکی وی را یافت، و همسرش زلیخا به دایگی شاهزاده برگزیده شد و او را شیر داد؛ و به قول رشیدالدین «بدان سبب مسلمانی در دل او راسخ و مستحکم شد». این شاهزاده پس از آن که به سن رشد رسید تحت تعلیم ایرانیان، با فرهنگ ایرانی آشنا گردید؛ و سر انجام رسماً مسلمان شد. آن‌گاه، خانواده و سپاهیان تحت فرماندهی خود را نیز مسلمان کرد. رشیدالدین در این باره می‌گوید: «او قرآن آموخته وخط تاجیکی به غایت نیکو نویسد، و همواره روزگار به طاعت و عبادات مصروف دارد، و قرب صد و پنجاه هزار لشکر مغول، که به وی تعلق دارند، اکثر را مسلمان گردانید».[۲]

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۸۰.

۲ـ همان کتاب، صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲.

قوبیلای قاآن در سال ۱۲۸۰ میلادی امارت سرزمین تنگگوتیان را به «آنندا» فرزند «منگلا»[۲۰۹]، نوادهٔ خویش، بخشید و به او لقب «آن شی وانگ»[۲۱۰] داد. همچنین زمانی که تیمور قاآن به سلطنت رسید، شاهزاده آنندا را از جانب خود به نیابت سلطنت سرزمین تنگگوب منصوب کرد. این منطقهٔ حسّاس، که در شمال غربی چین بر سر راه شرق به غرب واقع است، قبلاً در تماس با ایالات اسلامی مجاور تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار گرفته بود و اکثریّتی قابل توجّه از تنگگوتیان مسلمان شده بودند. قرار گرفتن یک فرمانروای مسلمان در رأس این منطقه سبب رونق هر چه بیشتر این دین شد، و سرانجام به کوشش وی و یارانش تقریباً همه اهالی به اسلام روی آوردند. بدیهی است که امرا و بزرگان چینی و مغولی که از این جریان بیمناک و خشمناک بودند، بیکار ننشستند و به چاره جویی مشغول شدند. تا آن جا که یکی از فرماندهان بزرگ تیمور قاآن، به نام سرتاق، نزد وی شکایت برد که شاهزاده همواره اوقات را در مسجد به نماز و روزه و قرائت قرآن می‌گذراند و «بیشتر مغول بچگان را سنّت کرده واکثر لشکر را به اسلام آورده» و خطرهای این مسأله را به وی گوشزد کرد. تیمور قاآن به توسط چند شاهزاده، پیامهای شدیداللحنی برای آنندا فرستاد، ولی چون چارهٔ کار نشد، دستور داد تا به زندانش انداختند. زندان نه تنها دردی را دوا نکرد، بلکه سبب بروز تشنجهایی در بین تنگگوتها و مسلمانان ساکن پایتخت وسایر نقاط، به خصوص در میان سپاهیان نو مسلمان آنندا شد.

از طرف دیگر، زمان این اتفاقات در چین مقارن است با اسلام آوردن غازان خان در ایران که این دو با هم بی ارتباط نیست. به همین جهت، قاآن، که مصلحت وقت را در عدم سازش و بدرفتاری با مسلمانان نمی‌دید، و از شورش تنگگوتیان بیم داشت، سرانجام آنندا را از زندان آزاد ساخت، و با

دلجویی و رفع کدورت از وی، بر سر مقام قبلی بازش گردانید.

نتیجهٔ این ماجرا اسلام را شکوفاتر کرد، و مسلمین را شهامت و جسارت بیشتری بخشید. پسران و نوادگان مهتر حسن اقتاچی، همگی بزرگترین شغلها را احراز کردند و بعضی از آنان نزد مادر قاآن مقرب شدند، و در پایتخت به نشر اسلام پرداختند. از آن پس، چینیها و مغولها، گروه گروه، آزادانه مسلمان شدند و تعداد مسلمانان روز به روز افزایش می‌یافت.

تیمور قاآن بنا به مصالح سیاسی روز و با توجّه به قدرت روز افزون غازان خان مسلمان و پیروزیهای وی در جبهه‌های شرق و غرب ایران، قوریلتایی بزرگ با شرکت شاهزاده آنندا تشکیل داد؛ در عـزّت و احـترام بـه وی در حضور بزرگان حاضر و در استمالتش کوشید و گفت: «آنندا در مسلمانی پیرو غازان خان شده است. او نیز چنانچه خاطرش خواهد مسلمانی کند؛ چه اندیشه کرده‌ام، مسلمانی راهی و دینی نیکوست.»

آنندا نیز که موقع را مناسب و همه بزرگان و دست اندرکاران را حاضر یافته بود، در طول قوریلتای که چند روزی به درازا کشید، در تظاهر به اسلام سعی فراوان کرد، و به نتیجه‌ای خوب دست یافت.

گسترش اسلام به قدری شدید بود و از جانب ایران چنان تقویت می‌شد که می‌بینیم، سرتاق، همان فرمانده بزرگی که از آنندا نزد قاآن شکایت برده و موجب بلوا شده بود، پس از چندی خود مسلمان شد، و امرای باقیمانده نیز به همین ترتیب دست از دین آبا و اجدادی کشیدند. کار بنای مساجد و خانقاهها و به راه افتادن مدارس علوم دینی رونقی بسزا یافت و مهاجرت روحانیان و علمای ایرانی به چین افزایش یافت، و سرانجام «در آن ولایات کار مسلمانی به کمال رسید.»

مرگ زودرس تیمورقاآن در سال ۱۳۰۷ میلادی، کشور وسیع و کـهن

چین را تا آستانهٔ مسلمان شدن پیش برد. آنندا به کمک مسلمانان و یارانش و به پشت‌گرمی ایران و همچنین اولوس جوجی، که ازبک مسلمان و مقتدری در رأس آن قرار گرفته بود، کوشید تا بر تخت امپراتوری جلوس کند، ولی سنّت گرایان چینی به خصوص بودایی و مغولی با آخرین نیروی خود به مقاومت پرداختند. در این وضعیت، مسألهٔ مرگ و زندگی در میان بود. شاهزاده کیشان بودایی، بویژه پسر عموی آنندا سر دستهٔ مخالفان شد وطی جنگی سرنوشت ساز آنندا به دست «وو زونگ»[۲۱۱] به قتل رسید.

سرانجام، نبرد بین دین اسلام و بودایی و در نتیجه بین عنصر ایرانی و چینی در چین به نفع بوداییها و چینیها پایان گرفت. اگر آنندا پیروز می‌شد، بدون تردید اسلام سراسر چین را فرا می‌گرفت.[۱]

وضعیت مسلمانان در چین از دیدگاه ابن بطوطه

ابو عبدالله محمد بن محمد بن ابراهیم لواتی طنجی معروف به ابن بطوطه (۷۰۳ تا ۷۷۹ هـ / ۱۳۰۴ تا ۱۳۷۷ م)، دانشمند و جهانگرد بزرگ اسلامی، در شهر طنجهٔ مراکش دیده به جهان گشود.

ابن بطوطه هنگامی که ۲۲ ساله بود، راه سفر پیش گرفت و در پنجشنبه ۲ رجب ۷۲۵هـ / ۱۴ ژوئن ۱۳۲۵ میلادی زادگاه خود را ترک گفت. قصد او از این سفر به جا آوردن مراسم حج و زیارت تربت پیامبر(ص) بود. چه بسا گمان نمی‌کرد که سفرش سالیان دراز به طول انجامد و پس از یک ربع قرن به موطن خود بازگردد. ابن بطوطه با عبور از شمال افریقا و پس از سیر و سفری طولانی درکشورهای اسلامی در اول محرم ۷۳۴ هجری به درهٔ سند رسید که

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، صفحات ۱۶۲ و ۱۶۳.

معروف به پنجاب است.[۱]

او از مولتان عازم دهلی شد و شخصیت وی چنان در محمد شاه سلطان هند مؤثّر افتادکه وی مدت چند سال سمت قضای آن ناحیه را به او واگذاشت. هنگامی که محمد شاه سفیرانی با هدایا به چین فرستاد، ابـن بـطوطه نـامزد سفارت به چین بود. در جزو هیأتی که سلطان به سوی چین گسیل داشت ابن بطوطه از یک روحانی ایرانی به نام ظهیرالدین زنجانی یاد می‌کند. هدایای سلطان شامل صد غلام و صدکنیز خنیاگر هندی، صد رأس اسب، صدها دست جامهٔ فاخر از پارچه‌های رنگارنگ، شمعدانها، طشتها، ابریقها، شـمشیرها و دستنبدهای زرین و سیمین بود. نیرویی مرکب از هزار سوار نیز به فرماندهی یک ایرانی دیگر به نام امیر محمد هروی مأمور حفاظت از هیأت بود. ظاهراً این هیأت در جواب هیأتی چینی مرکب از پانزده تن که به دربار سلطان آمده بودند اعزام می‌شد. هیأت چینی هم کمابیش صد تن غلام و خدمتکار با خود داشت و قرار بود همراه سفیران سلطان به کشور خود بازگردد.

حرکت هیأت از دهلی در هفده ماه صفر از سال ۷۴۳ هجری صـورت گرفت. ابن بطوطه و همراهانش در اواخر سال ۷۴۵ هجری (۱۳۴۴م) هفده روز پس از ترک طوالسی به ساحل کشور چین رسیدند. ابن بطوطه در چین نخست از زیتون دیدن کرد که یکی از مراکز مهم اداری چین بود. زیـتون (=چوان جو)[۲۱۲] در آن روزگار شاید بزرگترین بنادر دنیا بود.ابن بطوطه در حدود صد سفینه (جنگ) بزرگ را دیدکه در بندر آن لنگر انداخته بودند و می‌گوید کشتیهای کوچک خارج از حدّ شمار بودند.[۲]

۱ـ گـروه جـغرافـیا، ابـن بـطوطه، *دایـرة المـعارف بـزرگ اسـلامی*، جـلد سـوم، مـرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ایران، تهران، چاپ اوّل، ۱۳۶۹، صفحات ۱۲۰ و ۱۲۱.

۲ـ *سفرنامه ابن بطوطه*، صفحات ۱۱۰، ۱۱۱ و ۱۱۳.

ابن بطوطه در سفر نامه‌اش در بارهٔ وضعیت مسلمانان و محل سکونت آنان می‌نویسد:

«در هر یک از شهرهای چین مسلمانان مرکز علی‌حده‌ای دارند که در آن به طور مجزا زندگی می‌کنند، و در محلهٔ مخصوص خود مساجدی برای اقامهٔ نماز و غیره دارند، و با احترام و عزّت تمام به سر می‌برند.»

ابن بطوطه در ادامه جزئیات بیشتری در خصوص ساکنان عمدهٔ این محله‌های مسلمان نشین ارائه می‌کند و می‌گوید: «در شهر زیتون که بزرگترین بندر دنیا و شهری ثروتمند است، قاضی مسلمانان تاج الدین اردبیلی و شیخ الاسلام کمال الدین عبدالله اصفهانی هستند که هر دو از صلحا و فضلای روزگار به شمار می‌روند. در منزل آن دو سکونت کردم و یکی از تجّار بزرگ به نام شرف الدین تبریزی رانیز ملاقات کردم. از مشایخ بزرگ برهان الدین کازرونی در خارج شهر زاویه‌ای دارد که بازرگانان، نذورات خود را به آن جا می‌فرستند. هنگامی که مسلمانی به این شهر وارد می‌شود، با شادمانی مورد پذیرایی قرار می‌گیرد و مردم زکات اموال خود را به او می‌دهند تا صرف معیشت کند.»[1]

ابن بطوطه پس از زیتون به کانتون رفت که مسلمانان آن را چین کلان یا چین چین می‌خواندند. وی در بارهٔ مسلمانان شهر بندری کانتون می‌نویسد: «یک محلهٔ شهر مخصوص مسلمانان بود که مسجد جامعی با خانقاه و بازار و زاویه در آن دایر کرده بودند. مسلمانان قاضی و شیخ الاسلام خود را داشتند. شیخ الاسلام سرپرستی امور مسلمانان را بر عهده داشت و قاضی به مرافعات میان آنان رسیدگی می‌کرد.» ابن بطوطه در خانهٔ یکی از معاریف مسلمانان

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، صفحات ۱۶۴ و ۱۶۵.

شهر کانتون به نام اوحدالدین سنجاری منزل کرد. قاضی و سرشناسان دیگر تحفه‌هایی برای او فرستادند وبه مناسبت ورود او مهمانیها دادند.[۱]

از توضیحات ابن بطوطه معلوم می‌شود که اکثر مشاغل عـمدهٔ دیـنی و تجاری هنوز در اختیار ایرانیان ساکن چین جنوبی (منزی) بوده است. قبلاً نیز اشاره کردیم که بنادر جنوبی چین مهمترین پایگاههای بازرگانی ایرانی و به طورکلی از عمده‌ترین مراکز تجارتی دنیای زمان خود محسوب می‌شدند و بیشترین ایرانیان را در خود جای داده بودند.

ابن بطوطه همچنین درکانتون شیخی بسیار سالخورده و صاحب‌کرامات را دیده است که می‌گفته‌اند دویست سال دارد. وی در غاری خـارج شـهر زندگی می‌کرده، همواره روزه‌دار بوده و معاویه و یزید را لعنت مـی‌کرده است.[۲]

ابن بطوطه ازکانتون دوباره به زیتون مراجعت‌کرد و در اینجا فرمان خان (امپراتور مغول چین) را به او رسانیدند که هر طور مـایل بـاشد، از طـریق خشکی یا آب به پایتخت برود. کشتی خوبی که مخصوص مسافرت امرا بود برای او آماده‌کردند و زاد و توشهٔ فراوان در اختیارش نهادند. کشتی پس از ده روز راه پیمایی به شهر کنجنفو مرکز ولایت غربی چین که به قول رشید الدین فضل الله یکی از دوازده مرکز اداری چین بود رسید و ابن بطوطه در خـانه ظهیرالدین قرلانی منزل‌کرد و پانزده روز در آن جا ماند. ابن بطوطه در خانه ظهیرالدین قرلانی با شخصی به نام بشری که عنوان مولانا قوام الدین سبتی داشته، ملاقات‌کرد و بعدها با برادر او در سودان نیز دیدار نموده است.[۳]

۱ـ *سفرنامه ابن بطوطه*، ص ۱۳۳. ۲ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۶۵.
۳ـ ابن بطوطه، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد سوم، ۱۳۶۹، ص ۱۲۵.

ابن بطوطه از کنجنفو به خنسا (=هانگ جو) رفت که شاید در آن روزگار بزرگترین شهرهای دنیا بود. او قسمت مسلمان نشین شهر را چنین توصیف می‌کند: «روز سوم به شهر سوم که محل سکونت مسلمانان است رفتیم. این شهر وضع خوبی دارد و قسمت مسلمانان بسیار عالی و بزرگ است و بازارهای آن به ترتیب بازارهای بلاد اسلامی می‌باشد. مسجدها و مؤذنانی دارد که هنگام ورود ما به آن شهر مشغول اذان ظهر بودند. در خانهٔ اولاد عثمان بن عفان مصری منزل کردیم، عثمان یکی از بزرگان تجّار بود که از این شهر خوشش آمده و آن جا اقامت گزیده است و خانوادهٔ او به اسم وی مشهور گشته و جاه و حرمت فراوان یافته‌اند. اولاد این مرد نیز در احسان به فقرا و دستیاری محتاجان روش پدر خود را دارند و زاویه‌ای بنیاد نهاده‌اند که «عثمانیه» نامیده می‌شود و دارای ساختمانی نیکو و موقوفات بسیار است و گروهی از صوفیان در آن اقامت دارند. عثمان مذکور مسجد جامعی نیز ساخته و موقوفات بسیار برای آن مسجد و برای زاویه اختصاص داده است. عدّهٔ مسلمانان این شهر زیاد است.»[۱]

به گفته ابن بطوطه، دارالحکومه در دژی وسط شهر قرار داشت و فرماندار شهر کسی بود که «امیرکبیر قرطی» می‌نامد. ابن بطوطه سه روز مهمان این امیر بود. در ضیافتی که بزرگان شهر نیز حضور داشتند به احترام میهمانان مسلمان کار پخت و پز را به آشپزهای مسلمان محول کرده بودند و شعبده بازان با تردستیها و شگفت کاریها همه را سرگرم می‌داشتند. در پایان ضیافت، امیر پسر خود را با مهمانان به سیاحتی تفریحی در روی آب فرستاد.

تعداد زیادی کشتی با بادبانهای رنگارنگ و سایبانهای ابریشمین در این

۱ـ *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ص ۷۴۷.

سیر و سیاحت شرکت داشتند. این کشتیها که با نقش و نگارهای بدیع آراسته شده بودند با پرتاب نارنج و لیمو به سوی هم حمله می‌کردند و مطربان و خنیاگران آوازهایی به زبان چینی و فارسی و عربی می‌خواندند. امیرزاده آوازهای فارسی را خیلی دوست داشت، و آنان به فارسی شعر می‌خواندند. چند بار به فرمان امیرزاده آن شعر را تکرار کردند. چنان‌که من از دهانشان فرا گرفتم و آهنگ عجیبی داشت و چنین بود:[۱]

تا دل به محنت دادیم　　در بحر فکر افتادیم
جن در نماز استادیم　　قویی بمحراب اندریم

که بیتی است ازطیبات سعدی و صحیح آن چنین است:

تا دل به مهرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام
چون در نماز استاده‌ام گویی به محراب اندری

اینک که سخن از سعدی به میان آمد، بی مناسبت نیست تذکر داده شود که این شاعر نامی از دوران حیات تا به امروز در چین شهرت بسیار داشته است. در آن روزگاران، ایرانیان مقیم این سرزمین او را ستایش کرده و گلستان وی از قرن هشتم هجری به بعد جزء کتابهای درسی مسلمانان به شمار می‌رفته است. مردم چین امروزی در کاشغر شین جیانگ هنوز زیاد سعدی را گرامی می‌دارند. زیرا او که طی مسافرت به سرزمینهای شرقی تا کاشغر پیش رفته بوده در مسجد جامع این شهر، که به «مسجد آدینه» معروف است، نماز گزارده بود. امروزه شهرت این مسجد به خاطر همین موضوع است.[۲]

سرانجام، ابن بطوطه به پکن یا خانبالیغ، مرکز امپراتوری چین، رسید و در

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، صفحات ۱۶۵ و ۱۶۶ / *سفرنامه ابن بطوطه*، ص ۱۳۵.
۲ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۶۶.

خانهٔ پیشوای مسلمانان شیخ برهان الدین ساغرچی ملقب به صدر جهان منزل کرد. شیخ برهان الدین ساغرچی از اخلاف خلیفه عمربن خطاب مدتی حاکم قصبهٔ ساغرچ سمرقند بوده است. گفته‌اند که پس از یک «معراج اولیایی» به مقام قطبیت رسید وسپس به ختا (چین شمالی) رفت. ابن بطوطه که در ختا چندین بار با او ملاقات کرده بود، وی را یکی از بزرگان وعاظ و مردی کریم و گشاده دست خوانده که گاه وام می‌گرفته و به مردم می‌بخشیده است. چون سلطان هند شرح احوال او را شنید، چهل هزار دینار برایش فرستاد و به دهلی دعوتش کرد. ولی برهان الدین با دینارها قروض خود را پرداخت و از رفتن به هندوستان خودداری کرد و گفت که نمی‌خواهد نزد پادشاهی برود که دانشمندان در محضر او باید بایستند. این شیخ برهان الدین اوایل عمر خود را در بغداد زیسته، سه سفر به مکه رفته و عاقبت به چین مهاجرت کرده بود. مردم و پادشاه آن کشور را در حق او اعتقادی به کمال بود و جنازهٔ او بر حسب وصیت پس از فوت به سمرقند انتقال داده شد.[۱]

در بخارا نیز خاندانی روحانی از اخلاف عمر به نام خاندان برهان حکومت می‌کردند که «صدر جهان» نامیده می‌شدند. صدرهای بخارا به خصوص در زمان سلجوقیان قدرت بسیاری داشتند. به نظر می‌رسد این شیخ برهان الدین ساغرچی از نسل همان خاندان برهان باشد.[۲]

در تاریخ، خانوادهٔ برهانی یا آل برهان که مقیم بخارا بوده‌اند، مشهورند. امام برهان الدین مازه بخاری حنفی ظاهراً اول کسی است از این خاندان که شهرت یافته است و آل برهان همه بدو منسوبند. پسر او امام شهید حسام الدین

۱ـ *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ص ۱۳۶.

۲ـ شیرین بیانی، همان کتاب، صفحات ۸۱ و ۸۲.

از مشاهیر علمای مشرق و از جمله فقهای ماوراءالنهر است که در سال ۵۳۹ هجری در جنگی که میان سلطان سنجر سلجوقی و گورخان ختایی در ناحیه قطوان نزدیک سمرقند اتفاق افتاد و به شکست سلطان سنجر انجامید، وی به دست گورخان ختایی کشته شده است و از او دو پسر به جا مانده، یکی شمس الدین صدر جهان محمد بن عبدالعزیز بن مازه رئیس بخارا و دیگر صدرالصدور، صدر جهان برهان الدین عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز مازه از اعاظم رؤسا و مشاهیر خاندان آل برهان شخص اخیر همان کسی است که محمد بن زفر بن عمر در سال ۵۷۴ هجری *تاریخ بخارای* ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (۲۸٦ تا ۳۴۸ق) را ـ که ابونصر احمد بن محمد بن نصر قبادی در سال ۵۲۲ هجری به فارسی ترجمه کرده بود ـ به نام او تلخیص و اصلاح کرده است و امروز آن را در دست داریم.

در این که خاندان برهانان قزوین با آل برهان بخارا پیوستگی داشته یا نداشته‌اند این جا بحثی نداریم. بحث بر سر آن است که یکی از افراد برهانان قزوین به نام بدرالدین محمد بن احمد برهانی قزوینی به چین و احتمالاً به دربار قوبیلای قاآن، در ایّام وزارت سیّد اجلّ رفته و آن جا مقام دیوانی و مرجعیت دینی داشته است. مزار این شخص همراه مزار یکی از عالمان بخارا به نام قوام الدین علی بن قاضی عمادالدین بخاری در مسجد «نیوجیه» پکن برجاست و برابر گور هر دو کتیبه‌هایی جداگانه نصب کرده‌اند که نام و نسب و مولد و مقام آنان و سال وفاتشان را نشان می‌دهد.

متن عبارات آن دو کتیبه و ترجمهٔ آنها چنین است:

﴿المُلك لِلْمَلِكِ الأَعلیٰ.هذا مَرقدُ منْ کانَ فی الدُّنیٰا مُوفَّقاً لاکتسابِ أَسبابِ الْخَیراتِ و رَوْضَةُ منْ عَمِلَ مشغولاً بَعَمَلِه الدّینی، بَدرالدَوْلَةِ والدّین المُسمّٰی مُحمّدِ بنِ محمّدِ بن احْمَدَ البُرهانیِّ القَزْوینی و قد اتَّفَقَ وفاتُ هذا الکریمِ الّذی

لَهُ فِی الکَرَمِ الیَدُ الطُّولیٰ لَیلَةَ الاثنَیْنِ الخٰامِس مِنْ شهرالذی سَمّیهُ العربُ جمادی الأُولیٰ مِن الشُّهورِ الواقعه فِی السّنة تَسعةٍ و سَبعینَ و ستمائةَ أکرمَهُ اللهُ تَعالیٰ بِقَبول الطاعةِ و غُفران السَّیئَةِ.﴾

«این آرامگاه کسی است که در جهان به کسب اسباب نیکوکاری توفیق داشت و روضهٔ کسی است که به فرمانهای خدای برای رسیدن به درجات در باغ بهشت کارکرد و خاک کسی است که بیشتر روزهای زندگانی دنیایی خود را به امور دینی صرف کرد، بدر دوله و دین، موسوم به محمد بن محمد بن احمد برهانی قزوینی. همانا درگذشت این بخشنده‌ای که در بخشش دستی گشاده و توانا داشت در شب دوشنبه پنجم ماهی که عرب جمادی الاولی می‌نامد از ماههای سال ششصد و هفتاد و نه (۶۷۹) هجری اتفاق افتاد. گرامی داراد خدای تعالی او را با پذیرفتن طاعت و آمرزش خطاها.»

﴿کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الموتِ. هذا مرقدُ الامامِ الفٰاضِلِ زینِ المَجامِعِ والمَحافلِ علیِّ بنِ القٰاضی عِمادِالدّینِ البُخاری أَکرَمَهُ بِرَحمَتِهِ الکَریمُ الباری المَعروفِ بقوام الدّینِ الدّاعی الّذی هُوَ فی الخَیراتِ ساعی وقَدِ اتَّفَقَ اعراضُهُ عنْ هٰذِهِ الدّنیا الدَّنیّة یومَ الأحدالخامسُ والعشرون من شوال سنة اثنَین و ثَمانین و ستمأئة﴾.

«این آرامگاه امام فاضل زینت مجلسها و محفلها علی بن قاضی عمادالدین بخاری ـ که گرامی داراد او را خدای بخشنده به بخشایشش ـ معروف به قوام‌الدین داعی است، آن‌که در کارهای نیک کوشا بود و اتفاق افتاد روی گرداندنش از دنیای ناچیز و پست در روز یکشنبه پانزدهم شوال سال ششصد وهشتاد و دو (۶۸۲) هجری.»

از نام جدّ این بدرالدین محمد بن محمد بن احمد، یعنی احمد و مقارن بودن سال درگذشت او ۶۷۹ هجری با سلطنت قوبیلای قاآن و از عبارت

حمدالله مستوفی مؤلّف *تاریخ گزیده* که می‌گوید: «پسران زین الدین احمد پادشاه شناس شدند و مرتبت بلند کردند» و لقب «بدرالدوله والدین» منقور بر کتیبهٔ مزار وی و ذکر مولدش قزوین با ظن قریب به یقین به این نتیجه رسیده‌ایم که صاحب مزار مورد اشاره با داشتن مقام علمی و مذهبی و منصب دیوانی باید نوادهٔ همان زین الدین احمد باشد که به دربار پادشاه مغول پیوسته است. او این افتخار را به زادگاه خود داده که فردی از افراد خاندان مشهورش به دورترین نقطه مسکون جهان آن روز رفته و آن جا منشأ آثار خیر دینی و دنیایی شده است و پس از گذشت بیش از هفتصد سال، نام و نشانش و اشارتی به اعمال خیرش نقشی پایدار بر سنگ مزارش گرفته و توجّه جهانگردان مسلمان را به خود معطوف داشته است.»[۱]

ابن بطوطه در چین شمالی (ختا) با اقلیّتهای ایرانی که شیوهٔ زندگی خاصّ خود را داشته‌اند برخورد کرده واین نشانگر حضور فعال و پیوسته ایرانیان در چین آن روزگار بوده است. در چین شمالی، شهرهای گوناگون دیگری نیز مسکن اقلیّتهای ایرانی بوده است. رشید الدین فضل الله در حدود پنجاه فرسنگی پکن از شهری به نام سیمالی نام می‌برد که اکثر اهالی آن سمرقندی بوده و باغهای بسیاری در آن شهر به رسم سمرقندیها ساخته بودند. همچنین از شهر یاچی یاد می‌کند که حکمرانی مسلمان داشته و اهالی آن همه مسلمان بوده‌اند.

ایرانیان و مسلمانان در این هنگام هنوز ازنفوذ و آوازهٔ بسیاری برخوردار بودند. آنان در سراسر مناطق شمال و جنوب چین (ختاو منزی) شهرکهایی

۱ـ سید محمد دبیر سیاقی، مزاری از خاندان برهانان قزوین در چین و کتیبهٔ آن، فصلنامه «وقف، میراث جاویدان»، شمارهٔ پنجم، بهار ۱۳۷۳، صفحات ۹۵ و ۹۷.

برای خود احداث کرده بودند و هر یک از این شهرکها کانونی برای اشاعهٔ فرهنگ و تمدّن و نحوهٔ زندگی اجتماعی ایرانی بود. مارکوپولو در شهرهای متعدد چین از مسلمانان بتفصیل سخن می‌راند. روبروک نیز در شهری که خود اکیوس می‌نامد و تصوّر می‌رود «یی یوان» جدید باشد، با ایرانیانی روبرو شده که به‌کسب و کار مشغول بوده‌اند، و سبب نشر حرفه‌ها و پیشه‌های ایرانی در چین می‌شده‌اند.[۱]

با توجّه به مطالب بالا می‌بینیم که مسلمانان در زمان حکومت مغولان تا اعماق چین پیش رفته و در دور دستهای چین برای اهل شریعت مسجد جامع و جهت اهل طریقت زاویه ساخته بودند. مؤذنان روزی پنج بار اذان می‌گفتند و به نماز می‌ایستادند. مهمتر این که بعضی از سلاطین مغول اسلام آوردند و حتی در سرمای شدید و مهلک به گفتهٔ ابن بطوطه نماز جماعت صبح و شامشان ترک نمی‌شد و همچنین وزرای بعضی از آنها برای مدتهای زیادی ایرانی و مسلمان بودند.

ابن بطوطه دو باره از همان راه آبی فاصلهٔ پکن تا زیتون (= چوان جو) را پیمود و با یک کشتی جاوه‌ای که سرنشینان آن مسلمان بودند خاک چین را ترک گفت. سرانجام، ابن بطوطه با پشت سر گذاشتن سیر و سفری طولانی در اواخر سال ۷۵۴ هجری (۱۳۵۳م) به فاس مراکش بازگشت. طول راهی راکه ابن بطوطه در خلال بیست و پنج سال پیموده بیش از ۱۲۰ هزار کیلومتر تخمین زده‌اند. ابن بطوطه آخرین جهانگرد بزرگی است که به سراسر جهان اسلام سفر کرد. او در واقع رقیب شایسته‌ای برای مارکوپولو به شمار می‌رفت که به تقریب همزمان با وی بود.

۱ـ شیرین بیانی، همان کتاب، ص ۱۶۶.

سفر ابن بطوطه به چین در عصر زمامداری تغان تیمور (۷۳۲ تا ۷۶۹ه / ۱۳۳۲ تا ۱۳۶۸م) آخرین فرمانروای مغولی چین انجام شده است. با مرگ تغان تیمور، دوران امپراتوری مغول چین سپری شد واز آن پس اعقاب چنگیز به سرزمینهای محدود آبا و اجدادی خود عقب نشستند و به جای پکن در قراقروم متمرکز گشتند.

مشخصات و امتیازات مسلمانان چین در عصر یوان

مسلمانانی که در عصر مغولی یوان وارد سرزمین چین شدند نسبت به مسلمانان عصر تانگ و سونگ از امتیازات و ویژگیهای خاصّی برخوردار بودند. این امتیازات ومشخصات را در این جا ذکر می‌کنیم:

الف ـ مهاجرت و آوارگی

نخستین امتیاز مسلمانان عصر یوان نسبت به عصر تانگ و سونگ آن بود که چینیان در عصر تانگ و سونگ به مسلمانان همچون مهیمانانی نگاه می‌کردند که ماهیت حقوقی «مقیم در دربار تانگ» داشتند. امّا مسلمانانی که در عصر یوان وارد چین می‌شدند، اگر چه از لحاظ موقعیت و پایگاه اجتماعی با یکدیگر تفاوت داشتند وکشورهای محل سکونت آنان یکسان نبود و حتی از لحاظ نژادی هم با یکدیگر متفاوت بودند، نقطهٔ اشتراک همه‌شان این بود که زیر فشار و سلطهٔ سربازان مغول و در پی ویرانی خانه وکاشانهٔ آنان به دست مغولان به عنوان غنایم جنگی و خدمهٔ اشراف مغول مجبور به ترک دیار خود شده و با عبور از راههای طولانی به چین آمده بودند. آنان به خاطر ویرانیهای وحشتناک جنگ، زورگویی‌های مغولان و تحمل رنج و مرارت هزاران

کیلومتر سفر، امید بازگشت به سرزمین مادری خود را از دست داده بودند و انسانهایی بدون وطن وبی خانمان شده بودند. قدر مشترک همهٔ آنان این بود که آواره بودند. لذا اقامت و زندگی همیشگی در خاک چین آرزو وخواست همهٔ آنان بود. در این دوره، این مسلمانان در چین دیگر میهمان تلقی نمی‌شدند؛ بلکه، بر عکس میزبانان بسیار مثبت و فعّالی بودند. بسیاری از آنان به آموزش و تبیین علوم سرزمینهای اسلامی پرداختند یا مشغول مطالعه و بررسی فرهنگ چین شدند. لذا از دورهٔ یوان به بعد دیگر در متون رسمی و تاریخ چین از مسلمانان بعنوان خارجی یا بیگانه یاد نمی‌شود.[1]

ب ـ پراکندگی

دومین امتیاز مسلمانان عصر یوان نسبت به عصر تانگ و سونگ آن بود که مسلمانان در دورهٔ تانگ و سونگ فقط در محله‌هایی ویژه در پـایتخت و شهرهای بازرگانی واقع در سواحل جنوب شرقی چین سکونت داشتند و حقّ اختلاط و آمیزش با چینیان را نداشتند. سیاست اصلی دربار چین اجرای قانون عدم سکونت بیگانگان در درون شهرهای چین بود، هر چند که تعدادی از مسلمانان با استفاده از سیاست تساهل حاکمان محلی در درون پاره‌ای شهرها نیز با چینیان سکونت داشتند، امّا در عصر یوان چون قشر عظیمی از افسران و سربازان مسلمان را نیزه داران، صنعتگران، کارگران ماهر و مردمان تهیدست ونیز مأمورین عالی رتبه و دانشمندان مسلمان تشکیل می‌دادند و به هـمراه سپاهیان مغول بصورت گسترده‌ای وارد خاک چین شده بودند، بنابراین امکان استقرار یا تمرکز آنان در یک یا چند شهر و منطقهٔ محدود وجود نداشت. از

۱ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۱۳.

این رو، مسلمانان در دوران امپراتوری مغولی یوان در سرتاسر خاک چین پراکنده بودند. اکثر آنان در مناصب دولتی و خدمات آموزشی علمی و نظامی مشغول انجام وظیفه بودند و حتی به عنوان نیروهای پیشقراول در جنگهای مغولان برای تصرف سراسر خاک چین شرکت داشتند و برای استقرار در پادگانهای منطقه‌ای و مرزی به سراسر کشور گسیل می‌شدند. این مسلمانان از شمال تا جنوب، از مناطق داخلی تا مرزها، از روستاها تا شهرها در همه جا ساکن شده بودند و بدین صورت اسلام را در سرتاسر سرزمین چین گسترش دادند.[۱]

ج ـ حضور فعّال در عرصهٔ سیاسی و امور داخلی چین

سومین امتیاز مسلمانان عصر یوان نسبت به عصر تانگ و سونگ آن بود که مسلمانان در عصر تانگ و سونگ در امور مملکت داری و سیاست داخلی چین مشارکت نداشتند و فقط به رسیدگی به امور تجاری و دینی خود مشغول بودند و کاری به امور سیاسی و حاکمیت چین نداشتند. امّا مسلمانان در عصر یوان دارای فعّالیّتها و حضور چشمگیری در عرصهٔ سیاست داخلی چین بودند. در کتابهای تاریخی چین از مردمان نواحی آسیای مرکزی و ایران در آن روزگار بعنوان «سه مورن»(۲۱۳) یا مردمان رنگین چشم یاد شده است. موقعیت اجتماعی و سیاسی این مردمان رنگین چشم در ردهٔ دوم بعد از مغولان ولی بالاتر از چینیها و مردم جنوب قرار داشت. آنان در زمینهٔ حقوق، شرکت در امتحانات دولتی و سلطنتی برای ورد به مشاغل دولتی، داشتن خواجگان و خدمتگزاران، مجازات و تنبیهات از موقعیت و مزایای برتری برخوردار

۱ـ وانگ جی یوان، همان کتاب، ص ۱۱۰.

بودند.[۱]

عدّهٔ زیادی از مسلمانان در دولتهای محلی و مرکزی دارای مناصب دولتی‌مهم بودند. در جلد دوم کتاب «*جامع التواریخ*» رشیدالدین فضل الله مطالب زیادی راجع به وضع مسلمانان در چین نوشته شده‌که بخوبی عظمت و سطوت اسلام را در زمان مغول نشان می‌دهد. رشیدالدین فضل الله می‌گوید که بر هشت ولایت از دوازده ولایت کشور قاآن فرمانروایان مسلمان بودند.[۲]

در کتاب «*تاریخ یوان*» به وجود سلسله مشاغلی مانند دولت دار، فرمان نویس، پیام رسان، خوشنویس و غیره برای مسلمانان در تشکیلات عمدهٔ دولتی و مراکز و ایالات اشاره شده است. برای مسلمانان در این عصر حتی امکان رسیدن به مقامات عالی مانند صدارت اعظمی در حکومت مرکزی و حکومت ولایات، منصب مهرداری و سایر مسؤولیتهای مهم وجود داشته است‌که نام ۴۹ نفر در متون تاریخ چین ذکر شده است.[۳]

تعداد افرادی‌که در حکومت ایالات و ولایات و نیز در سطوح پایین حکومتهای محلی سمت «داروغه چی»(۲۱۴) را بر عهده داشته‌اند به مراتب بیشتر از این بوده است. در آن روزگار منصب داروغه چی معادل‌کلانتر یا رئیس پلیس بودکه در شهر یا ناحیه‌ای‌که تحت نظارت مغولها بود، سمت رهبری و فرمانروایی را بر عهده داشت.[۴]

فخرالدین محمود یلواج خوارزمی، سیّد اجلّ شمس‌الدین عمر بخارایی،

۱ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۱۴.

۲ـ عبدالحمید بدیع و احمد مهدوی، همان کتاب، ص ۴۱.

۳ـ محمد یوشع یانگ خوای جونگ و علی یوجن گویی، همان کتاب، صفحات ۹۱ تا ۹۳.

۴ـ جان جوزف ساندرز، همان کتاب، ص ۷.

سید غیاث الدین، اختیار الدین، احمد بناکتی، محی الدین، بدرالدین، علاءالدین، جمال الدین بن محمد النجاری مراغه‌ای و غیره از رجال و شخصیتهای مهم سیاسی این روزگار بوده‌اندکه نقش بسزایی در بسط و تحکیم سلطه و حکومت مغولان در خاک چین ونیز گسترش اسلام ایفا کرده‌اند.

د ـ رسمیت یافتن آیین اسلام در سرزمین چین

چهارمین امتیاز مسلمانان عصر یوان نسبت به عصر تانگ و سونگ آن بود که در این دوره به اسلام به عنوان یک آیین خارجی با حضور موقتی نگریسته نمی‌شد. آیین اسلام در عصر امپراتوری یوآن مانند سایر ادیان و مکاتب موجود درکشور از جمله بودایی، دائویی و مسیحیت از احترام فراوان دولتمردان برخوردار بود. علمای دین اسلام «داشی مَن» (دانشمند) نامیده می‌شدند و مانند علمای سایر ادیان از حمایت رسمی و موقعیت ویژه بهره‌مند بودند.[1]

حکومت مرکزی در دو مورد با تأسیس «دادگاههای کیفری» موافقت کرده بود. یکی از این موارد قبل از چهارمین سال امپراتوری «جی دا»[۲۱۵] برابر سال ۱۳۱۱م و دیگری در فاصلهٔ سالهای ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۸م در دورهٔ امپراتوری یوان بود. هر چند در این دو دوره وظیفهٔ اصلی قاضی القضات طی فرمانی از طرف حکومت معین شده بود و او مأمور رسیدگی به اختلافات و اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام بود، تفاوت عمده این بود که در دورهٔ تانگ و سونگ حوزهٔ اختیارات قاضی شرع به محله‌های مسلمان نشین شهرهای بازرگانی ساحلی محدود می‌شد، ولی در دورهٔ یوان دادگاههای کیفری

۱ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۱۵.

مدیریّت امور قضایی همهٔ مسلمانان ساکن در سرتاسر چین را بر عهده داشتند.

علاوه بر این، دولتمردان یوان از این‌که در دادگاهها و محاکم مقررات و فقه اسلامی اجرا و دعای دسته جمعی برای رونق و دوام بقای امپراتوری خوانده می‌شد، خشنود و خرسند بودند.

در کتاب *تاریخ جهانگشای* جوینی آمده است که در مراسم عید فطر سال ۶۵۰ هجری (۱۲۵۲م)، جمال الدین محمود، قاضی القضات و شیخ الاسلام مسلمانان، پس از ادای نماز عید فطر به حضور امپراتور رفت و عید را به وی تبریک گفت و خان مغول ارابه‌ای از مسکوک زر و سیم و انواع پارچه و البسهٔ گرانبها برای او ارسال داشت و با اعزام پیکها و جارچیان به اطراف کشور، دستور آزادی زندانیان را صادر کرد.[1]

هـ ـ ازدیاد و رونق مساجد در سراسر چین

پنجمین امتیاز مسلمانان در عصر یوان نسبت به دورهٔ تانگ و سونگ آن بود که مساجد در این زمان منحصر به پایتخت و محله‌های ویژهٔ خارجیان در شهرهای ساحلی نبودند. دردوران حکومت سلسلهٔ یوان، تمام ایالتهای کشور چین با یکدیگر متحد بودند. در آن زمان رفت وآمد افراد خارجی، جهانگردان، مبلغان مذهبی وتجار به چین زیاد بود. در همین دوران بود که آیین اسلام رواج بیشتری یافت و ساختن مساجد رونق گرفت.

معماری مساجد در سلسلهٔ یوان از لحاظ سبک وکیفیت، شباهت زیادی به مساجد زمان سلسلهٔ سونگ و تانگ دارد. در طی چهار سال، مسلمانان در زمان سلسلهٔ یوان بالغ بر ۲۹۵۳ خانوار شدند. اگر هر خانوار را به طور متوسط

۱ـ وانگ جی یوان، همان کتاب، ص ۱۱۱.

پنج نفر در نظر بگیریم تقریباً ۱۵ هزار نفر می‌شود و این به نسبت جمعیت آن زمان رقم بالایی است. در آن زمان جمعاً سی و پنج مسجد وجود داشته است. امروز در پکن چهار مسجد معروف وجود دارد که همهٔ آنها متعلق به دوران مغولی یوان هستند. گذشته از آن، اعراب در شهرهای گوانگ جو، چوان جو، شانگهای، ون جو[۲۱۶]، هانگ جو، چینگ یواَن[۲۱۷] وخیلی از نقاط دیگر، مراکز تجاری به وجود آورده بودند. در دورهٔ حکومت سلسله یوان، تعداد مساجد زیاد شد، مثلاً در شهر چوان جو در سلسلهٔ سونگ فقط یک مسجد وجود داشت، امّا در سلسله یوان به ٦ تا ۷ مسجد افزایش یافت.[۱]

و ـ کثرت و تعدّد قومی پیروان اسلام در چین

ششمین امتیاز مسلمانان در عصر یوان نسبت به دورهٔ تانگ و سونگ آن بود که هر چند در دورهٔ تانگ و سونگ بیشتر مسلمانان چین، ایرانی و عرب بودند امّا در عصر یوان تعداد بی شماری مغول، چینی و تنگغوتی نیز در میان مسلمانان که اکثریتشان را ایرانیان، اعراب و مهاجران مسلمان آسیای مرکزی تشکیل می‌دادند دیده می‌شدند. سپاه ۱۵۰ هزار نفری آنندا سردار مغول که پیشتر به او اشاره کردیم از نژادهای مغولی، چینی و تنگغوتی تشکیل شده بود واکثریّت آنان به آیین اسلام در آمده بودند. فرزندان آنان نیز که بعنوان غلام و کنیز در مالکیت پیروان اسلام در می‌آمدند، این دین را فرا می‌گرفتند. اکثر کافران و بت پرستان را مردمان چینی نژاد تشکیل می‌دادند.[۲]

از مطالب بالا به این نتیجهٔ اصلی می‌رسیم که اسلام در عصر مغول به میزان

۱ـ لیوجی پینگ، همان کتاب، ص ۱۶.

۲ـ ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۱۶.

گسترده‌ای وارد چین شد و دوران رونق و شکوفایی خود را در این سرزمین پهناور آغاز کرد. البته گسترش وسیع اسلام در خاک چین مدیون فتوحات نظامی مغولان در لشکرکشیهای متعدد به نواحی غرب واجبار مسلمانان آن سامان به کوچ و مهاجرت به سوی چین بوده است. هر چند عدّه‌ای نیز به دلخواه خود رهسپار این مناطق شده‌اند و پای زور اسلحه در میان نبوده است.

فصل چهارم

دوران آرامش مسلمانان چین در عصر مینگ

(۱۳۶۸ تا ۱۶۴۴م)

پس از قریب یک صد سال فرمانروایی مغولان بر چین، حکومت به دست قوم «هان»[۲۱۸] نژاد اصلی حاکم بر چین بازگشت، و بدین ترتیب دوران امپراتوری مغولی یوان به پایان رسید. امپراتوران سلسلهٔ مینگ با عنایتی خاص به دیانت اسلام، این امکان را فراهم آوردند که اسلام به سرزمینهایی در نواحی میانی چین نفوذ کند و توجّه برخی از آنان به حدّی بود که در منابع گاه از اسلام آوردن آنان سخن به میان آمده است. مسلمانان در این دوره در درون جامعهٔ چین و با مردم چین زندگی می‌کردند و گاهی به بالاترین مناصب اجتماعی و سیاسی نیز دست می‌یافتند و نقش بسیار ارزنده‌ای در زمینه‌های کشاورزی و نظامی داشتند.

در عصر حکومت مغولان سیاست درهای باز اعمال می‌شد، امّا با به قدرت رسیدن دودمان مینگ، این سلسله به سوی سیاست گوشه‌گیری و انزوا و به اصطلاح امروزی سیاست درهای بسته روی آورد. این امر موجب گسستن

سرپلهای ارتباط بین مسلمانان مقیم چین با دیگر هم‌کیشان و برادران دینی آنان در دیگر سرزمینهای اسلامی شد. البته سیاست انزوا علیه مسلمانان وضع نشده بود بلکه این موضوع نتیجهٔ طبیعی سیاست چینیها بود.[۱]

پس از انقراض سلسلهٔ یوان، دودمان مینگ که از چینیان بومی بودند قدرت را در دست گرفتند. از امپراتوران این سلسله انتظار می‌رفت که تبعیضات و محدودیتهایی علیه مسلمانان که به دستگاه مغول خدمت کرده بودند، قائل شوند. امّا دربار مینگ اقدامی در جهت محدود ساختن یا لااقل تنظیم قوانین مخصوص ایالتهای مسلمان نشین به عمل نیاورد.

هر چند مقامات دولتی چین معمولاً ترتیباتی اتخاذ می‌کردند تا از آمیزش فرستادگان مسلمان با چینیان عادی جلوگیری کنند؛ با وجود این، سیاستهای دربار مینگ در قبال مسلمانان چین کاملاً با مدارا و بردباری توأم بود و آنان را بعنوان منجم و ستاره شناس، تقویم نگار و کاهن در ادارهٔ امور ستاره‌شناسی به‌کار می‌گرفتند.

امپراتوران مینگ همچنین از وجود آنان بعنوان فرستاده و مترجم استفاده می‌کردند. مسلمانان چین در زمینه‌های اکتشاف و اختراع، فلسفه و فرماندهی سپاهیان از پیشینه و شهرت بسزایی برخوردار بودند.

علاوه بر این، دو تن از امپراتوران مینگ مجذوب و شیفتهٔ آیین اسلام شدند. امپراتور «هونگ وو»[۲۱۹] (۱۳۶۸ تا ۱۳۹۸م)، نخستین فرمانروای مینگ، دو عموزاده مسلمان داشت و برخی منابع ادّعا می‌کنند که همسر این امپراتور نیز مسلمان بوده است. در دوران فرمانروایی این امپراتور و با موافقت وی، سه مسجد بنا شد. بر پایه توضیحات موجود در کتیبه‌های یکی از

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶.

این مساجد چنین آمده است: «امپراتور اعلام کرده‌اند که به هر فرد مسلمان ۵۰ تینگ پول کاغذی و ۲۰۰ عدل ابریشم اعطا شود و مساجدی در دو مکان ساخته شود، یکی در نن جینگ و دیگری در شهر شیان. اگر مساجدی رو به ویرانی نهاده باشند، مرمت واصلاح آنها اجازه داده می‌شود... دوایر دولتی خرید همهٔاقلام مورد نیاز در این باز سازی را بر عهده دارند. اگر انتقال و حمل کالاها و مصالح مورد نیاز مستلزم عبور از گذرگاهها و حصارها باشد، هیچکس حقّ ممانعت و توقف آنها را ندارد.»[1]

امپراتور «جِنگ ده»[۲۲۰] (۱۵۰۶ تا ۱۵۲۱م) یازدهمین امپراتور مینگ بود که اطرافش پر از خواجگان و مشاوران مسلمان بود. وی اجازهٔ تولید ظروف برنزی و ظروف چینی را به حامیان مسلمان خود اعطا کرد، و از فرستادگان سرزمینهای اسلامی گوناگون در دربار خود استقبال و پذیرایی به عمل می‌آورد.

همزیستی مسالمت آمیز مسلمانان و چینیان

مسلمانان چین به قوانین و مقررات دربار مینگ احترام می‌گذاشتند و از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با چینیان پیروی می‌کردند. آنان به انجام فرایض واعمال دینی خود ادامه می‌دادند ولی در عوض به احساسات و عواطف ملی و دینی چینیان صدمه‌ای نمی‌رساندند. هرچند مسلمانان برای تبلیغ و ترویج آیین خود تلاش زیادی نمی‌کردند، امّا افرادی سهل انگار یا متظاهر در انجام مناسک و فرایض دینی خودشان نبودند.

میزان اجتماع مسلمانان در این زمان درمناطق شمال غرب و جنوب غربی

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۲.

چین در بیشترین حدّ خود بود. البته اجتماعات و گروههای بی شماری از مسلمانان نیز در سرتاسر چین پراکنده بودند. همزمان باکاهش شمار مسلمانان ایرانی و عرب درجنوب شرقی چین که از راه دریا وارد چین می‌شدند، تعداد کثیری از مهاجران جدید از مناطق ترک زبان آسیای مرکزی وارد سرزمین چین شدند. در این هنگام بود که جمعیت ترک زبان بیشترین درصد شمار مسلمانان خاک چین را به خود اختصاص می‌داد. مسلمانان در نواحی شمال غرب و جنوب غرب در جوامع کوچک و پراکندهٔ مخصوص خود زندگی می‌کردند و یکپارچه نبودند. آنان همچنین فاقد رهبری ووحدت وانسجام لازم بودند.

چینیان که از این فقدان اتحاد و یکپارچگی مسلمانان خوشحال و خرسند بودند، دیگر به مسلمانان به چشم یک تهدید نمی‌نگریستند. با وجود این، مسلمانان همچنان قوانین و مقررات چینیان را رعایت و از آنها فرمانبرداری می‌کردند.

پس از گذشت یک قرن از فرمانروایی بیگانگان مغول بر چین، اینک چینیان بومی دودمان مینگ تصمیم گرفته بودند تا خارجیان مقیم چین را به پذیرش عادات و رسوم چینی وادار نمایند. بدین ترتیب، مسلمانان پوشش چینیان را پذیرفتند وتابلوهایی مجاور مساجدشان نصب کردند و در آنها وفاداری شان به امپراتوری چین را متعهد شدند و شروع به فراگیری زبان چینی کردند.

دربار مینگ از مسلمانان خواست که برای خودشان اسامی چینی اختیار کنند. امّا آرزوهای امپراتوران دودمان مینگ مبنی بر همسان سازی تدریجی مسلمانان برآورده نشد. مسلمانان هویت خود را حفظ کردند، زیرا در این برهه دارای رهبران دینی، اجتماعی و سیاسی و نیز نظام آموزشی ویژهٔ خود بودند

و یک احساس نیرومند مبتنی بر اعتماد به نفس داشتند. مسلمانان در مناطق پراکنده و جدا از هم زندگی می‌کردند، بعضی از آنان به آموختن زبان فارسی و عربی پرداختند تا آسانتر به متون اسلامی دسترسی یابند. آنان همچنین رفتن به سفر زیارتی بیت الله الحرام را ترغیب و تشویق می‌کردند. در هر محله و اجتماعی مسجدی وجود داشت که به مثابه یک پایگاه نیرومند برای گردهمایی وهمبستگی میان مسلمانان به شمار می‌رفت. علاوه بر این، اعتقادات و باورهای دینی مسلمانان از طریق معاشرت دایم آنان با همکیشانشان در آسیای مرکزی تقویت و مستحکم می‌شد. انجام اموری همانند بازرگانی وتجارت، ترجمه یا خرید وفروش احشام، شتران واسبان فرصتهای بسیاری را برای ملاقات و تماس با مسلمانان آن سوی مرزهای چین فراهم می‌کرد. این گونه مبادلات و داد و ستدها موجبات حفظ تماس بیشتر وگسترده‌تر آنان را با جهان اسلام فراهم می‌آورد و همچنین آنان را قادر می‌ساخت تا به سهولت عقاید دینی خودشان را در یک محیط غیر اسلامی حفظ کنند.

برخی از مسلمانان با چینیان ازدواج می‌کردند. اکثر این پیوندها بین مردان مسلمان و دختران چینی انجام می‌گرفت. لیکن بر خلاف انتظار و توقع دربار مینگ، فرزندان این افراد معمولاً مسلمان بار می‌آمدند. جامعهٔ اسلامی در نتیجهٔ سازش و انطباق با شرایط محیطی رشد کرد. خانواده‌های مرفه مسلمان پسر بچه‌ها را بعنوان همسر آتی دخترانشان بزرگ می‌کردند.

هر چند امپراتوران دربار مینگ به منظور همسان سازی جامعهٔ چین، مسلمانان وچینیان را به ازدواج ترغیب می‌کردند تا بدین وسیله نژاد چینی بر مسلمانان غالب گردد، اما این سیاست اغلب منجر به افزایش گرایش وگرویدن

چینیان به آیین اسلام در مناطق شمال غرب و جنوب غرب چین شد.[۱]

داود. سی. ام. تینگ نیز در فصل مربوط به فرهنگ اسلامی در چین، به مسلمانان مقیم چین در عهد دودمان مینگ اشاره می‌کند که آنها پس از قرنها اقامت در این کشور چه وضع و حالی داشته‌اند و چگونه در زمان حکومت سلسله مینگ ناگهان تغییر وضع داده و پس از هفت صد سال جدایی از مردم چین جذب مردم آن کشور شده و بکلّی چینی شده‌اند، علل این تغییرات و نتایج آن را از قول این نویسنده به طور اختصار ذکر می‌کنیم:

«وقتی دودمان مینگ روی کار آمد، هفت قرن از ورود اسلام به چین گذشته بود. امّا در این هفتصد سال مسلمین همیشه وضع بیگانه واری به خود گرفته و بعنوان طبقه‌ای خاص، زبان و آداب و رسوم خود را حفظ کرده و کاملاً تابع مردم «هان» (مردم بومی چین) شده بودند. در زمان دودمان مینگ که نفوذ بیگانگان تعدیل یافت و راه مهاجرتها بسته شد، مسلمانان نیز وضع خارجی مآب خود را از دست دادند. آنان کم کم خود را بومی این کشور دانستند ورفته رفته تمام آداب و رسوم زندگی‌شان رنگ چینی به خودگرفت. نمونهٔ برجستهٔ این مرحلهٔ آمیزش واختلاط، قبول نامهای خانوادگی و القاب و عناوین چینی است. پس از این تاریخ وضع پوشاک و خوراک مسلمانان نیز چینی شد، ولی این تغییر غذا باعث نقض دستورهای دینی در تحریم استعمال گوشت خوک و شراب نشد. در زمینهٔ تعلیم وتربیت، کودکان مسلمان شروع به خواندن کتابهای چینی و صحبت به لهجهٔ «هان» کردند و در مدت نسبتاً کوتاهی به غیر از اصول و عقایدی که برای حفظ دین لازم بود بقیهٔ آداب و رفتار مسلمانان رنگ چینی گرفت به حدی که دیگر تشخیص آنها از سایر

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۲.

مردم امکان‌پذیر نبود. از این رو، مسلمانان مورد تکریم چینیان قرارگرفتند.

دوره فرمانروایی دودمان مینگ را می‌توان عصر طلایی اسلام در چین نامید. به طوری‌که در زمان حکومت «یونگ له»[۲۲۱] (۸۰۸ تا ۸۳۶ هجری) یکی از سیاستمداران مشهور و برجستهٔ مسلمان به نام «جنگ خه» از طرف خاقان برای برقراری روابط دوستانه به ممالک جنوب اقیانوس آرام، هندوستان، عربستان و افریقای شرقی مأموریت یافت».[۱]

موقعیت ممتاز یک مسلمان در دربار مینگ

یکی از مسلمانان چینی‌که در عصر مینگ به جایگاه و موقعیت برجسته‌ای نایل شد، دریاسالار «جنگ خه»[۲۲۲] نام دارد. وی حدود سال ۱۳۷۱ میلادی و در اواخر دروان فرمانروایی دودمان مغولی یوآن در استان یون نان واقع در جنوب غربی چین در یک خانوادهٔ مسلمان چشم به جهان گشود. پدر و پدر بزرگ وی هر دو به زیارت خانه خدا رفته بودند و به همین خاطر «حاجی» نامیده می‌شدند. جنگ خه ششمین نسل از اعقاب سیّد اجلّ شمس الدین عمر بخارایی محسوب می‌شود و دارای اسامی مختلفی بود. نام زمان تولد وی «ماخه»[۲۲۳] و نام مستعارش «سان بائو»[۲۲۴] بود.[۲]

دودمان مینگ پس از غلبه بر دودمان مغولی یوان تلاش گسترده‌ای برای برگرداندن تمدن قوم «هان» اصلی‌ترین نژاد مردم چین به عمل آورد و تلاش نمود تا چینیها آداب و سنن مغولی راکنارگذاشته و تمدن اصیل خود را احیا کنند.

۱ـ کنت مورگان، همان کتاب، صفحات ۴۲۶ تا ۴۲۸.

۲ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۷۴۱.

در همین زمان ساخت کانال بزرگ و مرمت و تکمیل دیوار بزرگ چین به منظور جلوگیری از حمله مغولها شروع شد. همزمان شهر «قراقروم» پایتخت سابق مغول کاملاً ویران و با خاک یکسان گردید و دروازه‌های چین به روی خارجیان دارای ارتباط با دودمان یوان بسته شد. مورّخان معتقدند اگر دروازه‌های چین در دورهٔ حکومت دودمان مینگ به روی خارجیان بسته نمی‌شد، چیزی نمی‌گذشت که آنان بر سراسر چین مسلط می‌شدند.

دوران فرمانروایی امپراتور «یونگ له» (۱۴۰۲ تا ۱۴۲۵) برای جنگ خه یک دوران طلایی و فرصت مناسب برای سفر به آبها واقیانوسهای غربی و جنوبی بود. عصر فرمانروایی دودمان مینگ دوران شکوفایی و رونق دریانوردی چین بود و امپراتور از این سفرها بشدّت حمایت می‌کرد، هر چند دلیل اصلی این پشتیبانیها کاملاً مشخص نیست.

جنگ خه حدوداً یازده ساله بود که عنوان خواجه دربار را در شهر نان جینگ دریافت کرد. وی سپس ارتقای مقام یافت و خواجه ارشد دربار شد و بتدریج بعنوان دریاسالار عالی منصوب گردید و با فرمان امپراتور چین به سمت فرماندهی یک ناوگان عظیم دریایی برگزیده شد و در طی سالهای ۱۴۰۵ تا ۱۴۳۳ میلادی (۸۰۸ تا ۸۳۷ه) قریب هفت مرتبه از سواحل جنوب شرقی چین به سوی سرزمینهای واقع در اندونزی، جنوب آسیا، هندوستان، خلیج فارس، بنادرکشورهای غربی، جزیرهٔ هرمز و سواحل شرقی قارهٔ آفریقا بویژه بندر زنگبار دریانوردی کرد. او در آن روزگار از ۳۵ کشور و منطقه بازدید کرد. در تاریخ چین تا آن زمان هیچ دریانوردی آن همه راههای دریایی را نپیموده بود.

یکی از نخستین ناوگانهایی که «جنگ خه» آن را هدایت کرد دارای ۶۲ فروند از بزرگترین کشتیهای جهان همراه با ۳۰ هزار ملوان بود. در جریان این

سفرها جنگ خه گروهی از مسلمانان منطقهٔ «فوجیان» در شرق چین را با کشتیهای خود به مکه و مدینه برد.[۱]

هر چند تعداد کشتیهای جنگ خه معلوم نیست، امّا طول بزرگترین آنها ۱۲۲ متر یعنی چهار برابر کشتی ۲۶ متری «سانتاماریا» بود که یک قرن بعد کریستف کلمب با استفاده از آن به سرزمین جدید سفر کرد. کشتیهای جنگ خه با تجهیزات جنگی، کالاهای مختلف و وسایل مورد نیاز به سفرهای دریایی می‌رفتند. امروزه برخی از ظروف و وسایل کشتیهای جنگ خه در موزهٔ مومباسا در ساحل شرقی کنیا نگاه داری می‌شوند. اغلب سفرهای دریایی جنگ خه از شهرهای بندری همچون «چوان جو» آغاز می‌شد. شهر چوان جو جایی بود که مارکوپولو یک قرن پیش از این دوران از آن دیدن کرده و آن را بزرگترین و یکی از مجهزترین بنادر جهان خوانده بود و این جمله در آن زمان واقعاً حقیقت داشت.

در تاریخ ۳۰ ماه مه ۱۴۱۷ میلادی جنگ خه قبل از عزیمت به سوی تنگهٔ هرمز در خلیج فارس به زیارت آرامگاه سعد بن ابی وقاص پیام آور توحید و یکتاپرستی که در حدود سال ۶۲۲ میلادی از مدینه به چین آمده و در همان جا جان سپرده و دفن شد، شتافت و نسبت به وی ادای احترام کرد.

سر انجام پس از سالها تلاش و کوشش، دریاسالار مسلمان «جنگ خه» در سال ۱۴۳۵م در شهر نان جینگ دار فانی را وداع گفت و اکتشافات بزرگ وی بعنوان یک دریا سالار مسلمان برای همیشه به نام اوثبت و بر جای ماند.

سفرهای دریایی جنگ خه، دریانورد و کاشف مشهور دورهٔ مینگ، نیم قرن قبل از ظهور کریستف کلمب کاشف قارهٔ امریکا انجام شده بود. سفرهای

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۷۴۲.

این دریا سالار مسلمان موجب کشفیات فراوان وکسب شهرت و اعتبار برای دستگاه حاکم مینگ و آشنایی دیگر اقوام و ملل با مردم و حکومت چین شد. در عین حال، این سفرهای دریایی بیانگر اعتماد حکومت چین به مسلمانان آن سامان ونیز میزان نفوذ و آوازهٔ آنان در دربار امپراتوران دودمان مینگ بود.[۱]

نگاهی به روابط خاندان مینگ با زمامداران مسلمان

امپراتوران دودمان مینگ مناسبات خوب و دوستانه‌ای با زمامداران اسلامی واقع در ممالک و سرزمینهای غرب چین برقرارکردند. بیشترین رفت و آمدها نیز با فرمانروایان دورهٔ تیموری در ایران بود.

در زمان حکومت تیمور لنگ و اولاد او روابط ایران و چین توسعه و گسترش بیشتری یافت و مبادلهٔ سفرا و نمایندگان سیاسی و فرهنگی و داد وستد رونق بسیار داشت. در این زمان، شهرهای سمرقند وهرات شاهد ورود نمایندگان فغفور چین از دودمان مینگ بود و نامه‌های متعددی میان شاهان تیموری و امپراتوران چین مبادله شدکه برخی از آنها را در این مبحث ذکر می‌کنیم:

نخستین نامهٔ امیر تیموری میرزا شاهرخ به امپراتور چین

وقتی تیمور در سال ۱۴۰۵م (۸۰۸ه) درگذشت، از جانب فغفور چین سفرایی برای عرض تسلیت به ایران آمدند و به خدمت میرزا شاهرخ فرزند تیمورکه در هرات می‌زیست رسیدند و مورد لطف و عنایت وی قرار گرفتند.

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷.

پس از مدتی شاهرخ به آنها اجازهٔ بازگشت داد و شیخ محمد بخشی را بعنوان سفیر به همراه آنها به چین فرستاد. ضمناً شاهرخ مدتها بود که می‌کوشید شاید بتواند چینیها را به آیین محمدی در آورد، از این رو با وجودی که موفقیتی هم تا آن هنگام کسب نکرده بود معهذا از پای نمی‌نشست. وقتی شیخ محمد بخشی عازم این مأموریت بود، شاه تیموری دو نامه به زبان عربی و فارسی برای فغفور چین فرستاد و او را به دین اسلام دعوت کرد.

سر توماس آرنولد نیز با اشاره به همین مطلب می‌نویسد که شاهرخ در سال ۱۴۱۲م (۸۱۵ه) ازسفیر چین در دربار خود در سمرقند خواست تا پس از مراجعت به چین دعوت و تقاضای وی را در مورد پذیرش اسلام به امپراتور چین ابلاغ کند. شاهرخ بهادر به هیأت نمایندگی خود که به همراهی سفیر چین به آن دیار می‌رفت دو نامه داد تا آنها را به امپراتور چین تسلیم کند.[۱]

اکنون متن نخستین نامهٔ شاهرخ راکه به زبان عربی برای پادشاه چین فرستاده است در این جا می‌آوریم:

«بسم الله الرحمن الرحیم. لا اله الا الله، محمد رسول الله.» رسول خدا(ص) فرمود: «همواره گروهی از امت من دین خود را برپا می‌دارند. کسی که آنان را آزار دهد موفق نخواهد بود. کسی که با آنان مخالفت کند مورد توجّه و علاقه قرار نخواهد گرفت و پیروی نخواهد شد، تا این که دستور خدا اجرا شود». هنگامی که خداوند اراده کرد که آدم و بنی آدم را خلق نماید فرمود: «من گنجی بودم پنهان، اراده کردم خود را بنمایانم و شناخته شوم، مخلوقات را خلق کردم تا شناخته شوم.» بنابراین، مامی‌فهمیم که هدف پروردگار ازخلق بشر آن بود که خود را بشناساند وپرچم معرفت الهی و ایمان را برافراشته دارد.

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۸.

خداوند پیامبر خود را بر راستی و دین حق اعزام داشت و مبعوث کرد تا بر تمام ادیان برتری جوید، هر چند مشرکان و کفار از این جریان ناراضی باشند. خداوند پیامبر خود را ارسال کرد تا دستورها و قوانین حلال و حرام را به مردم تعلیم دهد و قرآن مجید را معجزهٔ وی قرار داد تا بدین وسیله منکران را ساکت کند. و زبان آنان را در هنگام مجادله و مناقشه و منازعه ساکت نماید، و با عنایت کامل و راهنمایی همه جانبهٔ خود دین خود را تا روز قیامت باقی و برقرار نگه دارد. خداوند با قدرت خود در هر زمان و مکان و در هر فرصت و شرایطی در تمام نقاط جهان از شرق و غرب و چین افرادی نیرومند و صاحب امکانات و قدرت را برای رواج بازار عدل و احسان منصوب کرده تا مردم در آسایش و امنیت زندگی کنند و تا وی مردم را به انجام کار نیک رهبری نماید و از انجام کارهای ناروا و ظلم باز دارد، و پرچم دین را برافراشته دارد و با حمایت از توحید در بین امت شایسته شرک و کفر را بر اندازد. بنابراین خداوند با لطف و فضل خود ما را توفیق آن داده است تا در برقراری قوانین دین پاک و در ارائهٔ دستورها و راه روشن کوشش کنیم. خداوند بر ما امر فرموده است تا در بین مردم و تبعهٔ خود در وقایع و امور براساس دین پیامبر و اوامر وی قضاوت و اختلافات آنان را رفع کنیم. در همه جا مساجد و مدارس بسازیم، خانقاهها، صومعه‌ها و معابد بر پا داریم، تا آموزش علوم ومراکز تعلیم تعطیل نشوند و دستورها و مراسم دینی از بین نروند. از آن جا که می‌بینیم که ادامهٔ سلطه و ثروت و قدرت دنیوی و حکومت بر اساس حمایت از حق و راستی و مبارزه با زشتی و بدی و بر انداختن بت پرستی و کفر از روی زمین برای کسب ثواب و پاداش استوار است، امید و آرزوی ما آن است که آن امپراتور و ارکان دولتش با ما در این پیشنهادها موافقت کنند و ما را در

تحکیم پایه‌های دین صحیح یاری دهند.[۱]

نامهٔ امپراتور چین به امیر تیموری میرزا شاهرخ

در سال ۸۲۲هجری اردشیر تواچی سفیر اعزامی شاهرخ پس از دو سال به ایران بازگشت. در آخر ماه رمضان همین سال سفرای چین هم به هرات آمدند و هدایا و پیشکشهای خود و نامهٔ فغفور چین را تقدیم پادشاه تیموری کردند.* مؤلّف کتاب *«مطلع سعدین و مجمع بحرین»* در مورد نامه‌نگاری چینیان و ویژگیهای آن نوشته است: «طریق خطاییان آن است که در مکتوب نام پادشاه در اول سطر نویسند وسطرها به مقداری اندک از آن فروترگیرند، و هر جا در اثنای مکتوب به نام خدای تعالی رسند به آن جاکه رسیده باشدگذارند و باز نام الله تعالی از اول سطرگیرند. واگر چنانچه به ذکر پادشاه رسید همین طریقه مسلوک دارند، و این مکتوب که در این تاریخ فرستادند به همان طریق لفظاً باللفظ نوشته شد.»[۲]

مؤلّف کتاب *مطلع سعدین* در مورد خصوصیات نامه‌های سلطان چین نوشته است: «مکاتیب ایشان هرکرت که پیش سلطان آفاق آورده‌اند سه مکتوب بوده

۱ـ جمال محمدالعبدالمنعم، همان کتاب، صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹ / سر توماس آرنولد، همان کتاب، صفحات ۲۱۸ و ۲۱۹ / علی اکبر خطائی، خطای نامه، به کوشش ایرج افشار، تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا (مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی)، ۱۳۷۲، صفحات ۴۲۵ و ۴۲۶.

*ـ برای ملاحظه و مطالعهٔ متن کامل نامهٔ فغفور چین به میرزا شاهرخ تیموری مراجعه کنید به: علاءالدین آذری، *تاریخ روابط ایران و چین*، چاپ اوّل، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲ـ مولانا کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به تصحیح محمد شفیع، چاپ لاهور، سال ۱۳۶۰ هق، ص ۳۸۳.

و در هر مکتوبی سه نوع خط، یکی به این خط مشهور که این سواد نوشته شد به عبارت فارسی، و دیگری به خط مغولی که خط ایغوران است به زبان ترکی، و دیگری به خط خطایی و زبان اهل خطای، مضمون هر سه خط یکی و مکتوب دیگر هر چه فرستاده بودند از جانوران و تقوزات و هدایا در آن مکـتوب مفصل ساخته همچنین به هر سه زبان و هر سه خط و یک مکتوب به مثال خط راه هم به همین طریق به هر سه زبان و هر سه خط، و تاریخ ماه و سال از ابتدای حکومت آن پادشاه نوشته باشد، زینسان بود حکایت و خط خطاییان».[۱]

نامهٔ پادشاه چین به زبان فارسی بوده است و ارسال چنین نامه‌ای از جانب امپراتور چین به دربار شاهرخ، آن هم به زبان فارسی، دلیل بر این است که یا خود امپراتور به زبان فارسی آشنا بوده است و یا این‌که در دربار وی کسانی بوده‌اند که به زبان فارسی مسلط بوده‌اند. این نامه نیز خود دلیلی بر نفوذ زبان فارسی در چین است.

دومین نامهٔ امیر تیموری میرزا شاهرخ به امپراتور چین

پس از ارسال نخستین نامه و دریافت پاسخ امپراتور چین، امیر تیموری در نامهٔ دیگری که به زبان فارسی نگاشته شده بود، دعوت به پذیرش اسلام را با صراحت و قاطعیت بیشتری مطرح کرده است و در آن به بلاغتی که در نامهٔ عربی مشاهده می‌شود چندان توجّهی نشده و فقط مضمون نامه مورد توجّه قرار گرفته است.[۲]

در سال ۸۲۲ هجری مهمترین هیأت فرستادگان امیر تیموری بـه چـین

۱ـ علاء الدین آذری، همان کتاب، ص ۱۱۶.

۲ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۱۹.

گسیل شدند که کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی جریان این سفر را در کتاب خود از قول غیاث الدین نقاش که به چین رفته بود ثبت و ضبط کرده است. به گفتهٔ وی از جانب امیر تیموری میرزا شاهرخ، شادی خواجه و از جانب بایسنغر هنرپرور و هنر دوست نیز سلطان احمد و غیاث الدین نقاش مأمور سفارت چین شدند. سفرای شاهرخ و بایسنغر وقتی به سمرقند رسیدند، مطلع شدند که میرزا الغ بیگ هم قبل از آنها نمایندگانی به اسامی سلطان شاه و محمد بخشی به اتفاق عده‌ای چینی به مقصد مملکت چین فرستاده است. آنها مدّتی در سمرقند اقامت کردند تا این که سفیر میرزا سیور غتمش به نام ارغداق و سفیر امیر شاه ملک به نام اردوان وسفیر شاه بدخشان به نام تاج الدین به آنها ملحق شده و به اتفاق چند نماینده چینی به سوی چین حرکت کردند. به محض ورود به خاک چین، مورد استقبال فرستادگان امپراتور قرارگرفته و از آنها با غاز و مرغ وگوشت پخته و میوه‌های تازه یا خشک و غیره پذیرایی کردند و با این که از شهر دور بودند به طوری وسایل رفاه و آسایش آنها را فراهم ساختند که حتی در شهر هم امکان آن نبود. مأمورین چینی با احترام از تعداد نفرات سفرا و همراهان آنها پرس و جو و آنها را ثبت کردند وتقاضا کردند که در این مورد به دروغ چیزی گفته نشود.

تعداد همراهان شادی خواجه، سفیر شاهرخ، دویست نفر بود، تعداد همراهان دو سفیر بایسنغر به اسامی سلطان احمد و غیاث الدین یکصد و پنجاه نفر، همراهان ارغداق شصت نفر و اردوان پنجاه نفر و تاج الدین پنجاه نفر بودند جمع پانصد و دونفر.

این فرستادگان در روز هشتم ذی الحجه ۸۲۲ هجری به دروازهٔ شهر خانبالغ، پایتخت امپراتوری مینگ، رسیدند. شرح نخستین باریابی سفرای دربار تیموریان به حضور فغفور چین به این صورت روایت شده است.: بعد از

آن‌که ایلچیان را نزدیک تخت بردند به مسافت پانزده‌گز و امیری زانو زده و به خط خطایی (چینی) احوال ایلچیان نوشته بر خواند مضمون آن‌که از راه دور از پیش حضرت شاه رضی و فرزندان او ایلچیان آمده‌اند و برای پادشاه تبرکات آورده وبه پایتخت به سر زدن آمده‌اند. مولانا حاجی یوسف قاضی که از امرای تومان و مقربان پادشاه بود واز دوازده دیوان پادشاه یکی تعلق به او می‌داشت پیش آمد و با چند نفر از مسلمانان زبان دان ایلچیان راگفتند: اول دو تاه شوید و بعد از آن سر بر زمین نهید سه‌کرت، ایلچیان سر نهاده پیشانی بر زمین نرساندند، بعد از آن مکتوب حضرت شاه رضی و جناب بایسنغری و باقی شاهزادگان و اسرا را در پارچهٔ اطلس زرد پیچیده به دو دست بلند گرفتند. قاعدهٔ اهل خطای آن است‌که هر چه تعلق به پادشاه دارد در زر می‌پیچند، مولانا قاضی آمد و آن مکاتیب ستده به خواجه سرایی‌که پیش تخت پادشاه بود داد، و خواجه سرای پیش پادشاه برد و پادشاه‌گرفت وگشاد و دید و باز به خواجه سرای داد، و پادشاه از صندلی فرود آمد بر تخت نشست و سه هزار جامه آوردند، هزار دگله و دو هزار قبا، و خویشان و فرزندان را قبا پوشانید، و هفت نفر از ایلچیان نزدیک او آوردند شادی خواجه وکوکجه و سلطان احمد و غیاث الدین وارغداق وارد وان و تاج الدین و ایشان زانو زده، پادشاه احوال حضرت شاهرخی پرسید.»[1]

با عنایت به شرح بالا به نظر می‌رسد که این هیأت حامل دومین نامهٔ امیر تیموری به امپراتور چین بوده است. در دومین نامهٔ امیر تیموری شاهرخ به امپراتور چین‌که به زبان فارسی تنظیم شده چنین آمده است:

«به جانب دای منگ پادشاه، از شاهرخ سلطان، سلام مالاکلام

۱ـ علاءالدین آذری، همان کتاب، صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۰.

چون خداوند تعالی به حکمت بالغه و قدرت کامله آدم علیه السلام بیافرید و بعضی فرزندان او را پیغمبر ورسول گردانید و به راستی به خلق فرستاد تا آدمیان را به حق دعوت کنند، و باز بعضی ازین پیغمبران را چون ابراهیم و موسی و داود علیهم السلام کتاب داد و شریعت تعلیم کرد و خلق آن روزگار را فرمود تا به شریعت عمل کنند و بر دین ایشان باشند. مجموع این رسولان مردم را به دین توحید و خدا پرستی دعوت کردند و از آفتاب و ماهتاب و ستاره و شیطان و بت پرستیدن باز داشته و هرکدام را از این رسولان شریعتی مخصوص بود، امّا همه در توحید خدای متفق بودند. چون نوبت رسالت و پیغمبری بر رسول ما محمّد(ص) رسید، شریعتهای دیگر منسوخ گشت و او رسول و پیغمبر آخر الزمان شد و همه عالمیان امیر و سلطان و غنی و وزیر و فقیر و صغیر وکبیر را به شریعت او عمل می‌بایدکرد و ترک ملت و شریعتهای گذشته می‌باید داد. اعتقاد به حق و درست این است و مسلمانی عبارت از این است. پیشتر از این به چند سال چنگیز خان خروج کرد و بعضی فرزندان خود را به ولایتها و مملکتی فرستاد. جوجی خان را به حدود سرای و قوم و دشت قبجاق فرستاد و در آن جا نیز بعضی پادشاهان چون اوزبگ و جانی خان وارس خان بر سر اسلام و مسلمانی بودند و به شریعت حضرت محمّد مصطفی(ص) عمل می‌کردند، وهولاکوخان را به بلاد خراسان و عراق و نواحی آن مقرر گردانید. پس از آن بعضی از فرزندان اوکه حاکم آن ممالک بودند چون آفتاب شریعت محمدی(ص) در دل ایشان بود همچنان بر سر اسلام و مسلمانی بودند، و به سعادت اسلام مشرف گشته به آخرت رفتند، چون پادشاه راست گوی غازان و اولجایتو سلطان وپادشاه سعید ابو سعید بهادر، تا نوبت حکومت و فرمان روایی و سلطنت وکامرانی به پدر و مخدوم امیر تیمورگورکان طاب ثراه رسید. ایشان نیز در جمیع ممالک به شریعت محمدی

(ص) عمل فرمودند و در ایام سلطنت و جهانداری ایشان اهل ایمان و اسلام را رونقی هر چه تمامتر بود. اکنون‌که به لطف و فضل خداوند تعالی این ممالک خراسان و ماوراءالنهر و عراق و غیرها در قبضهٔ تصرف آمـده، در تـمامی ممالک حکم به موجب شریعت مطهرهٔ نبویه می‌کنند وامر معروف و نـهی منکر کرده یرغو و قواعد چنگیزخانی مرتفع است. چون تعیین وتحقیق شدکه خلاص و نجات در قیامت وسلطنت و دولت در دنیا به سبب ایمان واسلام و عنایت خداوند تعالی است با رعیت به عدل و داد وانصاف زندگانی کـردن واجب است، امید به موهبت وکرم الله تعالی آن است‌که ایشان نـیز در آن ممالک به شریعت حضرت محمّد(ص) عمل کنند و مسلمانان را قوّت دهند تا باشدکه پادشاهی چند روزهٔ دنیا به پادشاهی آخرت‌که «وللاخرة خیرٌ لك من الاولی» متصل گردد. و درین وقت از آن طرف ایلچیان رسـیدند و تـحفها آوردند و خبر سلامتی ایشان و معموری آن ممالک گفتند. محبت و دوستی که میان پدران بود بر موجب محبة آلاباء قرابة الابناء تازه‌گشت، ما نیز از این طرف محمد بخشی ایلچی فرستادیم تا خبر سلامتی رساند، مقرر آن است‌که بعد از این راهها گشاده باشند تا بازرگانان سلامت آیند و روندکه این معنی سبب آبادانی ممالک ونیکنامی دنیا و آخرت است، توفیق رعایت اتحاد و مراقبت شرایط و داد رفیق اهل طریق باد».[1]

فرستادگان دربار تیموری از هشتم ذی الحجهٔ سال ۸۲۲ تا اوایل جمادی الاولی ۸۲۳ هجری‌که مدت پنج ماه می‌شود، در شهر خانبالغ بودند. در این شهر به دستور امپراتور برای مسلمانان مسجدی ایجاد شده بودکه سـفرا بـه اتفاق گروهی از مسلمانان نماز عید قربان را در این مسجد برگزارکردند. یکی

۱ـ مولانا کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، همان کتاب، صفحات ۲۲۴ تا ۲۲۷.

از کسانی که همواره مراقب آسایش و رفاه نمایندگان بود همان مولانا قاضی سابق الذکر که در دستگاه فغفور مقام وزارت داشت بود. او در بیست وهفتم محرم به سفیران پیغام داد که فردا سال جدید است و باید که لباس سفید که علامت عزاست نپوشند، زیرا در چین هنگام عزا جامه سفید پوشند.

در بین هدایای میرزا شاهرخ اسبی بود که تقدیم امپراتور چین شد، امّا این اسب در شکارگاه پادشاه چین را بر زمین زد و او خشمگین شد و دستور داد که سفیران را مقید کرده و به شهرهای شرقی چین ببرند. چند تن از کسانی که به زبان چینی مسلط بودند، مانند لیدا جی و جان داجی و مولانا یوسف قاضی وساطت کرده به فغفور چین مطالبی عرض کردند واو نیز سر انجام آنان را بخشید.

به هر حال سفرای شاهرخ و دیگران پس از دریافت هدایای گرانبها عازم کشور خود شدند و در بین راه با سفیر میرزا ابراهیم سلطان که از شیراز می‌آمد و امیر حسن نام داشت و سفیر میرزا رستم که از اصفهان می‌آمد و نام او پهلوان جمال بود برخورد کردند که عازم چین بودند. بالاخره، فرستادگان در روز یازدهم ماه مبارک رمضان سال ۸۲۵ هجری به هرات بازگشتند و خواجه غیاث الدین یادداشتهای سفر تاریخی خود را به رشتهٔ تحریر در آورد.

پس از این سفارت، چین سفرای دیگری به اسامی بی‌باچین و توباچین و جات‌باچین و تتق‌باچین با سیصد سوار و تحفه و هدایای بسیار چون «شنقار واطلس وکمخاو ترغو و آلات چینی و غیره» به دربار شاهرخ گسیل داشتند. ضمناً برای شاهزادگان و بزرگان دربار هم هدایای ارزنده‌ای با خود آورند. مضمون نامهٔ آنها به پادشاه تیموری این بود که «از جانبین رفع حجاب مغایرت و بیگانگی باید نمود و فتح موافقت و یگانگی فرمود تا رعایا و تجار به مراد

خود آیند و روند و راهها ایمن باشد.»[۱]

در مجموع از سفرای چین در ایران واز سفرای ایران در چین نیز بخوبی پذیرایی می‌شد. هنگامی که خبر می‌رسید که نمایندگان کشور چین وارد ایران می‌شوند، در هر شهری که قدم می‌نهادند مورد استقبال مقامات محلی قرار می‌گرفتند، شهر را آذین می‌بستند، هر صاحب دکانی موظف بود به نسبت حرفه و شغل خود در تزیین مغازهٔ خویش بکوشد و امرا و بزرگان برای عرض خیر مقدم از شهر خارج می‌شدند. در دورهٔ تیموری روابط میان ایران و چین بسیار گسترش یافته بود و مبادلهٔ سفرا، تقدیم هدایا و داد و ستد رونق تامی داشت. سفرای دربار تیموری و حتی ایلچیان حکمرانان کوچک و بزرگ این دوره به دربار دایدو (= دادو) یا خانبالغ می‌رفتند و باز می‌گشتند.

در نامه‌های مبادله شده میان میرزا شاهرخ امیر تیموری و امپراتور چین از عنوان «دای مینگ» «=دامینگ»[۲۲۵] استفاده شده است. این عبارت نام پادشاه نیست، بلکه عنوان کلّی سلسلهٔ پادشاهی مینگ است که جای مغولان را در چین گرفتند. هر چند در این مکاتبات نام دقیق امپراتور چین مشخص نیست، امّا برای تشخیص این موضوع باید گفت که امیر تیموری میرزا شاهرخ به مدت ۴۲ سال از سال ۸۰۸ هجری (۱۴۰۵م) تا ۸۵۱ هجری (۱۴۴۷م) بر اریکهٔ فرمانروایی تکیه زده بود. دوران زمامداری وی مصادف با عصر فرمانروایی چهار تن از امپراتوران دودمان مینگ یعنی «چنگ زو یونگ له»[۲۲۶] (۱۴۰۳ تا ۱۴۲۵م / ۸۰۶ تا ۸۲۹ه)، «رن زونگ هونگ شی»[۲۲۷] (۱۴۲۵ تا ۱۴۲۶م / ۸۲۹ تا ۸۳۰ه)، «شوان زونگ شوان ده»[۲۲۸] (۱۴۲۶ تا ۱۴۳۶م / ۸۳۰ تا ۸۴۰ه) و «ینگ زونگ جنگ تونگ»[۲۲۹] (۱۴۳۶ تا ۱۴۵۰م / ۸۴۰ تا

۱ـ علاءالدین آذری، همان کتاب، صفحات ۱۲۱ و ۱۱۴.

۸۵۴ه) بوده است.

سومین نامهٔ دربار تیموریان به امپراتور چین

پس از درگذشت میرزا شاهرخ در سال ۸۵۱ هجری (۱۴۴۷م)، در زمان جانشینان وی اختلاف و برادرکشی در میان آنها راه یافته بود. الغ بیک فرزند شاهرخ که زیج او معروف است هیأتی را به ریاست مولانا علی قوشچی به چین اعزام داشت.

علی اکبر خطایی مؤلّف کتاب *«خطای نامه»* در این مورد به اختصار نوشته است که «الغ بیک سلطان، مرحوم استاد مولانا علی قوشچی شیری را به خطای فرستاد و کسان خود را گفت هر چه بینید وبدانید بنویسید که تمام اوضاع آن ملک از عجایبات است:

اگر با کافران چین و ماچین
درافتی به که با این نفس پرکین[1]

علاءالدوله از نوادگان شاهرخ و فرزند بایسنغر نیز نامه‌ای به امپراتور چین فرستاد*.

برخی گفته‌اند مکاتبات و نامه‌های ارسالی از سوی امیران تیموری به جانب دربار مینگ موجب مسلمان شدن یکی از امپراتوران چین شده است. امّا سر توماس آرنولد معتقد است که چنین امکانی وجود ندارد و آن را افسانه تلقی کرده و در ادامه می‌نویسد: این افسانه را به ضمیمهٔ افسانه‌های دیگر، یک

۱ـ علی اکبر خطائی، همان کتاب، صفحات ۲۸ و ۲۹.

*ـ برای ملاحظه و مطالعهٔ متن کامل نامهٔ علاءالدوله به امپراتور چین مراجعه کنید به: عبدالحسین نوایی، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱، صفحات ۲۷۹ و ۲۸۰.

بازرگان مسلمان به نام سید علی اکبر که در پایان قرن پانزدهم میلادی و آغاز قرن شانزدهم در پکن سکونت داشت نقل نموده است. وی نقل می‌کند که عدّهٔ زیادی از مسلمانان در چین سکونت کردند. تنها در شهر گنجنفو (=گوانگ جو =کانتون) سی هزار خانواده مسلمان سکونت داشت. این مسلمانان از پرداخت مالیات معاف و از حمایت امپراتور، که هدایای ملکی و ارضی به آنان اعطا می‌داشت، برخوردار بودند. مسلمانان از آزادی کامل در مورد انجام فرایض دینی خود، که مورد توجّه و احترام چینی‌ها بود، استفاده می‌کردند و پذیرش اسلام آزادانه مجاز بود. تنها در پایتخت چهار مسجد بزرگ وجود داشت و در حدود نود مسجد دیگر در سرتاسر امپراتوری چین دایر بود که همه به هزینهٔ امپراتور ساخته شده بودند.[1]

فخرالدین ترمذی و بنای مسجد جامع هانگ جو

در عهد سلاطین تیموری که با امپراتوران سلسلهٔ مینگ معاصر بودند، به علّت رفت وآمد زیاد ایرانیان مسلمان به چین، مساجد تازه‌ای در آن کشور بنیاد نهاده شد که از میان آنها مسجد بزرگ شهر «هانگ جو»[۲۳۰] واقع در ناحیهٔ شرقی چین از شهرت بیشتری برخوردار است.

این مسجد دارای کتیبه‌ای به زبان و خط فارسی و هم زبان عربی است. این کتیبه هنوز هم موجود است و در قصیدهٔ مفصّلی می‌خوانیم که این مسجد را فخرالدین ترمذی ایرانی در زمان دای مینگ خاقان چین ساخته و بنای آن در سال ۸۵٦ هجری (۱۴۵۲م) به اتمام رسیده است. اندکی پیش از این زمان یعنی در سال ۸۲۲ هجری بود که شاهرخ پادشاه ایرانی هیأتی به ریاست شادی

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۲۰.

خواجه وغیاث الدین نقاش از طرف خود و فرزندش به خانبالغ (پکن) فرستاده بود.[۱]

این مسجد بزرگ «فنگ خوانگ»(۲۳۱) نام دارد و درگذشته به آن مسجد «جن جیائوسی»(۲۳۲) نیز گفته‌اند. این مسجد چهارمین مسجد معروف از لحاظ معماری اسلامی در چین به شمار می‌رود. چنانچه سال اتمام بنای این مسجد واقعاً سال ۸۵٦ هجری (۱۴۵۲م) بوده باشد، در اینصورت باید گفت که این مسجد در اواخر پادشاهی امپراتور «یینگ زونگ جنگ تونگ» (۱۴۳٦ تا ۱۴۵۰م / ۸۴۰ تا ۸۵۴ه) یا اوایل پادشاهی امپراتور «دای زونگ جینگ تای»(۲۳۳) (۱۴۵۰ تا ۱۴۵۷م / ۸۵۴ تا ۸٦۲ه) ساخته شده است.[۲]

دکتر غلامرضا ستوده که در تابستان سال ۱۳۵٦ سوادکتیبهٔ این مسجد را قرائت کرده است، در این خصوص مقاله‌ای نوشته که قسمتهایی از آن را به اختصار در پی می‌آوریم:

حق سبحانه و تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا مسجد اسس علی التقوی

الحق ان القوة بالله تعالی

به حکم نص قاطع ربانی و برهان ساطع صمدانی که ﴿**انَّما یَعْمُرُ مسٰاجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ باللهِ و الیَوْمِ الآخِر**»[۳] و حدیث نبوی و کلام مصطفوی که «من عَمَّر بیتاً عمَّر اللهُ بیتَه فی الدُّنیا والآخِرة» هر صاحب دولتی راکه دید بصیرت او به نور

۱ـ علاءالدین آذری، همان کتاب، ص ۱۲۶.

۲ـ وان یائوبین، همان کتاب، صفحات ۱۵۳ و ۱۵۴.

۳ـ توبه /۱۸.

﴿**فاعتَبِروا یا اولی الابصار**﴾[۱] منور وچشم بصارت او به کحل ﴿یهدی الله بِنُورِهِ من یشاء﴾[۲] مکحل باشد نزد او اظهر من الشمس و ابین من الامس خواهد بود که بهترین خیرات و مقدسترین مبرات بنای مسجد و... چنانچه منطوق این حدیث «مَن بَنٰی لله تعالی مسجداً بَنی الله لَهُ بیتاً فی الجنة» عمل این ناظم است و این سعادت مقبول بارگاه احدی و خصوص (حضور؟) درگاه محمدی راروزی کند، چنانکه در این مدت در عهد این... فغفور برافرازندهٔ اعلام الناس، بر افروزندهٔ انوار...»

چاکر درگاه او خسرو جم اقتدار
بنده فرمان او قیصر خاقان تبار
از هنرش گاه رزم و زکرمش روز بزم
رستم دستان خجل حاتم طی شرمسار
تاج سرافرازیش داده زکسری نشان
تخت شهنشاهیش مانده زکی یادگار
سطح زمین...
بـــــــاقی و پـــایینده دولت...
مملکتش بر دوام، سلطنتش بر قرار

این سعادت و دولت... وهدایت به بنای چنین مسجدی بهترین حال و ذخر مآل کسی.. که کفیل مصالح اهل اسلام و مرجع... ابواب...

هذه جنان عدن فادخلوها خالدین
عمارتی که ندارد چو کعبه شبه و مثال

۱ـ حشر /۲. ۲ـ نور /۳۵.

تا اساس مسجد اقصاست اندر آسمان

در زمین تا کعبه و بیت الحرامست و...

خواندن قسمتهای پایین کتیبه حتی بصورت کلمه‌ای هم میسر نبود، ولی در آخر کتیبه عبارت «بناکرده فخرالدین بن شهاب الدین بن علاءالدین ترمذی» بخوبی واضح و آشکار است.[۱]

باقی ماندن نام بناکنندهٔ مسجد وسیله‌ای شد تا تحقیق در بارهٔ بنای مسجد و شناخت بیشتر پایه‌گذار آن به نتیجه برسد.

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی مؤلّف کتاب *«مطلع سعدین و مجمع بحرین»* ذیل حوادث سال ۸۲۵ هجری قمری در ذکر آمدن ایلچیان که به مملکت ختای رفته بودند و شرح غرایب و عجایب آن دیار می‌نویسد:

«در وقایع سنه اثنین و عشرین مذکور است که حضرت خاقان سعید ایلچیان مقدمهم شادی خواجه نامزد مملکت ختای فرمود و میرزا بایسنقر سلطان احمد وغیاث الدین نقاش را ارسال نمود وبه تأکید تمام خواجه غیاث الدین راگفته بودکه از آن روزکه از دارالسلطنه هرات بیرون رود تا به روزی که باز آید در هر شهر و ولایت آنچه بیند از چگونگی راه وصفت ولایت وعمارت و قواعد شهرها وعظمت پادشاهان و طریقهٔ ضبط و سیاست ایشان و عجایب آن بلاد و دیار و اطوار ملوک نامدار، روز به روز به طریق روزنامه ثبت نماید... .

ایلچیان پنجم ماه رجب به قرا خواجه رسیدند و دهم ماه خطاییان آمده اسامی ایلچیان و عدد مردم ایشان نوشتند و نوزدهم به قصبهٔ اتاصوفی فرود

۱ـ غلامرضا ستوده، کتیبهٔ فارسی «مسجد هان جو در چین» نشریهٔ دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، شمارهٔ ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۵۷، صفحات ۲۴۰ و ۲۴۱.

آمدند و آن جا یکی از خاندان مصطفوی و فرزندان مرتضوی خانزاده تاج الدین از سادات ترمذ داماد امیر فخرالدین حاکم مسلمانان قامل بود لنگری ساخته ولنگر اقامت انداخته، و بیست و یکم رجب به شهر قامل رسیدند و در این شهر امام فخرالدین مسجد عالی و معبد متعالی ساخته ودر غایت تکلّف پرداخته بود. وکافران نزدیک مسجد بتخانه‌ای داشتند که بر اطراف آن بتان خرد و بزرگ به صور بدیع نگاشته بودند. و بر در بتخانه صورت دو دیو به یکدیگر حمله نمودند و منگلی تیمور بایری جوانی صاحب جمال حاکم قامل بود».[۱]

چینیانی که شهر هانگ جو و مسجد آن را دیده‌اند، می‌گفتند که در نزدیکی مسجد معبدی هست که در آن چند مجسمهٔ مسی وجود دارد. با این بیان و با توضیحاتی که در حاشیهٔ صفحه ۳۸۱ کتاب *مطلع سعدین* آمده است که «در پیش بتی بزرگ مقدار بچه ده ساله صورتی از مس ساخته ودر غایت صنعت و خوبی، و بر دیوارهای خانه صورتگریهای استادانه کرده و رنگ آمیزیهای خوب». به نظر می‌رسد که شهر هانگ جو همان شهر قامل است که امیر فخرالدین حاکم مسلمانان قامل در آن اقامت داشته و آن مسجد عالی را ساخته است.[۲]

در لغت نامهٔ دهخدا ذیل کلمهٔ قامل نیز چنین آمده است: «نام شهری است در سر حد ختا، در این شهر سیدی فخرالدین نام مسجدی عالی و در نهایت تکلّف و تزیین ساخته بود و قریب به آن بقعه بت پرستان خانه بزرگ داشتند که بر اطراف و جوانب آن بتان بزرگ وکوچک مصور به صور بدیع نهاده بودند

۱ـ مولانا کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، همان کتاب، صفحات ۳۸۰ و ۳۸۱ / علی اکبر خطائی، همان کتاب، صفحات ۳۲۱ تا ۳۲۳.

۲ـ غلامرضا ستوده، همان مقاله، صفحات ۲۴۲ تا ۲۴۴.

و بر در بتخانه صورت دو دیو که با یکدیگر در حمله بودند نگاشته و جوانی منگلی تیمور بایری نام در غایت حسن و جمال در قامل به حکومت اشتغال داشت «در عهد شاهرخ میرزای تیموری».[۱]

آقایان ایرج افشار و دانش پژوه در خردادماه سال ۱۳۵۹ شمسی برای سفری علمی تحقیقاتی به چین رفتند. استاد افشار به هنگام بازدید از مسجد شهر شیان کتیبهٔ آن مسجد را ملاحظه و رونویسی کرده است. نکتهٔ قابل توجّه این است که متن کتیبهٔ مسجد هانگ جو با متن کتیبهٔ مسجد شیان به رغم فاصله زیاد این دو شهر از یکدیگر، از نظر عبارات و واژگان یکسان است و حتی کتیبهٔ مسجد شیان ریختگی‌های غیر قابل خواندن در کتیبهٔ مسجد هانگ جو را برای ما مشخص کرده است. آقای افشار در گزارش سفر خود در بارهٔ این کتیبه چنین می‌نویسد:

یکی از کتیبه‌ها متضمن اطلاعاتی است در خصوص تاریخ بنای مسجد (سال ۵۸۹)، و نام دای مینگ خان پادشاهی که در عهد او مسجد را ساخته‌اند. کتیبه به خط نسخ و به زبان فارسی و حاوی قصیده‌ای است که شاعری در تاریخ بنای مسجد و مدح آن پادشاه سروده است. این کتیبه یادگار و نموداری است از نفوذ زبان فارسی در چین و دوران دراز ماندگاری آن در آن سرزمین، و این است متن آن:

«به حکم نص قاطع ربانی و برهان ساطع صمدانی که ﴿**انَّما یَعْمُر مساجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ والْیَومِ الآخَرِ**﴾ و حدیث نبوی و کلام مصطفوی که «مَنْ یَعْمُر بَیْتَ اللهِ عَمَر اللهُ بَیتَهُ فِی الدُّنیا والآخِرة» هر صاحب دولتی راکه دیده بصیرت او به نور ﴿**فَاعتَبِروا یا اولِی الأَبْصار**﴾ منور و چشم بصارت او به کحل یهدی الله

۱ـ علی اکبر دهخدا، *لغت نامه دهخدا*، حرف (ق)، تهران، چاپ سیروس، مهرماه ۱۳۳۹.

لنوره من یشاء مکحل باشد نزد او اظهر من الشمس و ابین من الامس خواهد بود که بهترین خیرات و مفیدترین مبرات بنای مساجد و عمارت معابد است. چنانچه منطوق این حدیث که «مَنْ بَنیٰ لله تَعالٰی مَسْجداً بَنَی اللهُ لَهُ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ» هم بر این شاهد است و این سعادت مقبولان بارگاه احدی و مخصوصان درگاه محمدی را روزی گردد، چنان که در این مدت در عهد این پادشاه سکندر بخت فغفور تخت، برافرازندهٔاعلام شاهی، برافروزندهٔ انوار پادشاهی.

چاکر درگاه او خسرو جم اقتدار
بنده فرمان او قیصر خاقان تبار
از هنرش گاه رزم و زکرمش روز بزم
رستم دستان خجل حاتم طی شرمسار
باقی و پاینده باد دولت دای مینک خان
مملکتش بر دوام سلطنتش برقرار

این سعادت ودولت و این توفیق وهدایت بنای چنین مسجدی قرین حال و ذخر مآل کسی باشد که کفیل مصالح اهل اسلام و مرجع و ملاذ انام است. گشایندهٔ ابواب خیر و احسان، بنا نهندهٔ آثار برّ و امتنان، مربی لِسادات والعلماء، عونُ الضُّعفاءِ وَالغرباء، المَنظورُ بالنَّظر المَلِكِ المنان، عَمَّره الله و عُقباه عمر کَمٰا عمر.

بنا نهاد به تأیید حضرت متعال
عمارتی که ندارد چو کعبه شبه و مثال

چنانچه این قصیده از این شکسته در وصف آن واقع شده است:

این عجب گردیده باشد در بسیط روزگار
دیده گردون چنین الوان گردون اقتدار

هٰـــذِهِ جـــنّاتُ عَـــدْنٍ فَـــادخُلُوها خٰـالِدین
مـی‌کند هـر دم نـدائـی هـاتفی در هـر دیـار
روشـــنایی مـــی‌برد هـــر شـام از قـندیل او
شـمع روشـن نـور عـالمتاب ایـن نـیلی حـضار
بـر سـرش خـورشیدگـردان است و از آن دایـماً
تـــا نـــبیند آفـتی نـاگـه ز چشـم روزگـار
بـا وجـود شـمسه سـقف زرانـدودش فـلک
گشـته است از آفـتاب خـویشتن بس شـرمسار
ای‌که زر می‌جوئی از حـق انـدرین مـحراب حـق
کـاندرین مـحراب حـاجتها روا شـد بـی شـمار
ای شـنیده وصـف جـنت شـو بـرین در مـعتکف
زان‌کـه ایـن مـنزل نـموداری است از دارالقـرار
قـدسیان بـر روی صـحن او ز دیـده آب زن
حـوریان جـاروب‌کش بـاگـیسوی عـنبر نـثار
رَبِّ أَنْـــزِلْنی دعـــا آمـــد ز خـیرالمـرسلین
وانـدرین مسـجد مـلایک را یکـایک زافـتخار
پـــایه رفـعت نـهد بـالاتر از کـرسی خـطیب
تـــا بـرین مـنبر بگـوید مـدح شـاه‌کـامکار
بـــانیش چـون روز اول رَبِّ وَفِّـقْ گـفته بـود
لاجـــرم تـوفیق ربـانی مـر او راگشـته یـار
فرش اتـمامش فکـنده صـدق نـیت چـون‌گـذشت
هشـتصد و پـنجاه و نـه از هـجرت صـدرکـبار

خـدمت او نـه یک مسجد عـمارت کـرده است
سـاخته مـعمور بـیشک کـعبه دل صـد هـزار
کـرده است کـاری کـه فـرع دولتش را اَصـلُهٗ
ثٰـابِتٌ فِـی الأَرض خـواهـد دائـماً از کـردگار
پـاسبانش مسـجد الاقـصی است انـدر آسـمان
تـا زمـین کـعبه و بـیت الحـرام است پـایدار
آنـچنان... (ریـخته) ابـراهـیم کـعبه مـانده است
...(ریـــخته) ازیـــن مســجد بـماند یـادگار
چـار رکـن او کـه دارد رتـبت ارکـان دیـن
بـــر مـــثال چـار بـرج کـعبه بـادا اسـتوار

«فی شهرِ جَمادی الآخر سنه ستة (کذا) و خمسین و ثمانمائه. کبار ائمه در آن تاریخ که در هیأت بودند چون شیخ الاسلام نظام الدین حیدری و مولانا محمد نانک جونی و مولانا شرف الدین و مولانا شمس الدین و مولانا یوسف و مولانا قاسم و مولانا صافی و امیر عین الدین وامیر ناصر و مولا عمر و مولا هانی و مولا عثمان و مولا حاجی و مولا درویش و مولا خواجه و مولا ابراهیم و مولا حسن بن حسین...(ریخته) و مولا رمضان بن اسماعیل و مولا اسماعیل و مولا منصور کاتب و مولا رجب و مولا رمضان بن فضل الله.» تمام سطح پشت این کتابه به خط چینی است حاوی مطالبی در همین زمینه کتابه فارسی.

کتیبهٔ دوم مورخ به سال ۹۲۸ هجری است به زبان عربی و حاوی اطلاعاتی در خصوص تعمیر آن به وسیلهٔ نظام الدین در سال مذکور، متن آن چنین است: (بعد از چند سطر آیات قرآنی)

«قَدْ عَمَرَ هٰذهِ المَسٰاجِدَ فِی الأَزمِنةِ المٰاضِیَهِ سیّد امیر اجلّ اعزّ اعلم افضل اسمُهُ الشَّریف دای مینک خانک نَوَّرَ اللهُ مرقدَه و عَمَرهٰا الامامُ العالی، رئیسُ

الأَنام، هٰادی الإسلاٰم، مُبینُ الشَّریعةِ والاحکامِ، نظامُ المِلَّةِ والدّینِ معَ أجمعینَ مِنَ المُسلِمین رَحِمَهُ‌الله المٰاضی وأدام شَرَفَ البٰاقی مِنْ هجرةِ النَّبویةِ المُصْطَفوّیةِ سنة ثمانٍ و عشرینَ مائة.»

به دستور الأُمراءِ العُظماءِ اتمَّ الله بناءَ المَعالی بِدُعٰاء المُسلِمینَ المُخْلِصینَ سلامة و سعادة إلیٰ آخِرها تَمامها.. قالَ الفقیرُ الدّٰاعی حافظُ بنُ مولانا قُل محمَّد القمجونی و غَفَرالله له وَلِوالِدَیْه.»

نسبت این شخص را الفمجونی هم می‌توان خواند. هر چه پرسش کردم، نظر کنندگان بر کار ما، شهری را که این کلمه باید نسبت بدانجا باشد نمی‌شناختند. ولی واضح است که نسبتی است به یکی از شهرهای چین در قرن دهم هجری. این هر دو کتیبه بر پایه‌ای سنگی بصورت عمودی در دالان مسجد قرار دارد و بر پشت هر دو مطلب، کتیبه خط چینی نقر شده است.[1]

یکسان بودن متن این کتیبه‌ها از نفوذ زبان فارسی و ایرانیان مسلمان در خاک چین در آن روزگار حکایت می‌کند.

واقعیّتهایی از زندگی مسلمانان در دورهٔ مینگ

مسلمانان چین در اوایل سکونتشان در چین که به دوران حکومت سلسلهٔ تانگ و سونگ بر می‌گردد، به عنوان بازرگان وارد آن سرزمین شده بودند. آنها در سرزمین چین زندگی می‌کردند ولی در واقع، به خارج آن تعلق داشتند و قلبشان در گرو امپراتوری بزرگ اسلامی در باختر دور بود و به آن وفادار بودند. در دورهٔ حکومت سلسلهٔ یوان اگر چه امپراتوری اسلامی از بین رفته بود، مسلمانان چین چون از امتیازات برون مرزی برخوردار بودند توانستند

۱ـ علی اکبر خطائی، همان کتاب، صفحات ۴۸۲ تا ۴۸۶.

جایگاه جدا و متمایز خود را حفظ کنند و در واقع سودشان نیز در همین بود.

آنها اسامی اصلی عربی خود را حفظ کردند، و حتی اسامی عربی را بر مناطق چینی می‌نهادند، از جمله معروفترین این مناطق زیتون بود که چینیها آن را «چوان جو» می‌نامیدند. آنها با جهان اسلام چنان همراه و متحد بودند که از پذیرایی هر مسافر مسلمانی شاد می‌شدند و عادت داشتند از او با شادی و هلهله استقبال کنند، چون از سرزمین اسلام می‌آمد. به علاوه، به او زکات می‌دادند تا او هم مانند آنها ثروتمند شود.[1]

امّا در دورهٔ حکومت سلسلهٔ مینگ چون پرتغالیها تجارت جنوب شرقی آسیا را از دست اعراب و ایرانیان خارج کردند و به انحصار خود در آوردند، تماس و مراوده با دنیای اسلام خارج از چین به طور فزاینده‌ای کم شد. و چون حکومت سیاست همسان سازی را از طریق واداشتن مسلمانان به پذیرش سنن وآداب چینی آغاز کرد، مسلمانان از نظر ظاهر موضعی خاضعانه و حاکی از اطاعت در پیش گرفتند، در حالی که اتحاد خود را از راه همبستگی و پیوستگی جمعی و فعّالیّت گروهی در محافل درونی متمرکز کردند، و با تلاش برای کاهش هر چه بیشتر تماس با چینیها، توانستند فشار برای همسان سازی را در حد قابل تحملی نگه دارند.

این دوگانگی درونی ـ برونی در بسیاری از فعّالیّتهای مسلمانان چین مشهود بود. در دورهٔ حکومت سلسلهٔ مینگ، بسیاری از مساجد به شکل پاگودا به سبک معابد چینی و فاقد مناره ساخته می‌شدند. لذا این مساجد فاقد مناره که علامت مشخصهٔ عبادتگاهای مسلمانان در دیگر مناطق بودند از معابد بازشناخته نمی‌شدند. با حذف مناره از معماری و ساختمان مسجد، طبیعی بود

۱ـ رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، ص ۴۵.

که مؤذّن دیگر نمی‌توانست به طریقهٔ سنّتی مؤمنان را به نماز فرا خواند. ولی مؤذّن پشت در ورودی مسجد می‌ایستاد و اذان می‌گفت. و وقتی کسی قدم به درون مسجد می‌نهاد فضای اسلامی سنّتی که همان پاکیزگی و سادگی بیش از حد است، او را تحت تأثیر قرار می‌داد. به جز الواح امپراتور که نصبشان در هر عبادتگاهی اجباری بود، هیچ نشان دیگری از خطوط چینی و یا ویژگیهای چینی دیده نمی‌شد.

بر روی دیوارها آیاتی از قرآن مجید به خط عربی نوشته شده بود و انتهای غربی مسجد (سمت قبله) با کاشیهای سبک اسلیمی تزیین یافته بود. به محض این که مؤمنان به مسجد داخل می‌شدند، سرپوشی سفید رنگ به سر می‌گذاشتند، کفشها را در می‌آوردند و طبق آداب شرعی وضو می‌گرفتند و پس از آن در حالی که فکر و دلشان متوجّه خدا بود، نمازشان رابه عربی آغاز می‌کردند. به هنگام سجده در برابر لوح امپراتور که بر همه واجب بود، مسلمانان از تماس پیشانی با زمین خودداری می‌کردند، زیرا این عمل مخصوص هنگام ستایش پروردگار بود و در نتیجه وجدانشان از این که از مقصود واقعی حکم سرباز زده‌اند، راضی بود. چون این پرستش حرام به صورت ناقص اجرا می‌شد در واقع بی اعتبار بود.

مسلمانان در حضور مردم از نامهای چینی خود استفاده می‌کردند و به زبان چینی سخن می‌گفتند ولی با مسلمانان دیگر از نامهای عربی خود استفاده می‌کردند و به زبان چینی آمیخته با انبوهی از لغات عربی و فارسی سخن می‌گفتند. به عربی یکدیگر را سلام می‌گفتند. «السلام علیکم» و جواب می‌گرفتند: «علیکم السلام»، این وضع هنوز در چین باقی است.

عقیدهٔ مسلمانان در بارهٔ گوشت خوک نیز بازگوکنندهٔ یک مشکل درونی ـ برونی در میان جامعه و زندگی مسلمانان چین بوده و هست. مسلمانان

می‌دانستند که چینیان به گوشت خوک علاقه دارند و نیز می‌دانستند که آنان مسلمانان را به سبب حرام شمردن گوشت خوک تمسخر می‌کنند.

در واقع، غذا به عنوان وسیلهٔ ارتباط اجتماعی نزد چینیها از چنان اهمّیّتی برخوردار است که بعضی اقلیّتهای مذهبی را بر حسب طعامهایی که مصرفشان مجاز است مشخص می‌کنند.

مسلمان به کسی اطلاق می‌شد که «گوشت خوک نمی‌خورد»، یهودیان کسانی بودند که «گوشت رگ و پی دار نمی‌خوردند» وبعضی از گروههای مسیحی به نام «کسانی که از گوشت حیوانات سم ناشکافته استفاده نمی‌کنند» خوانده می‌شدند.

مسلمانان چین در زندگی بومی و خانوادگی خود نیز رفتاری دوگانه داشتند. آنها به پیروی از سایر چینیها بیرون منازلشان پوسترهای چینی رنگی می‌چسباندند، ولی در داخل منازل معمولاً هیچ گونه نقاشی چینی دیده نمی‌شد. طومارهایی که دیوار را تزیین می‌کردند، به جای خط چینی، نوشته‌هایی به خط عربی داشتند که به ویژه شامل آیاتی از قرآن کریم یا روایات اسلامی بود.

در هنر خوشنویسی نیز ترکیبی از هنر چینی و عربی به کار رفته بود. هنرمندان مسلمان ابتدا طرح حروف چینی را می‌ریختند و سپس داخل آن را با ضرب المثلهای اسلامی یا اشعاری به زبان عربی پر می‌کردند.

در حالی که جنبه‌های داخلی زندگی مسلمانان چین از علاقهٔ زیاد آنها نسبت به حفظ دین و باورهای خود حکایت داشت، جنبهٔ خارجی زندگی آنان شامل پذیرش فرهنگ مادی چین بود. ولی به طور کلّی این فرهنگ پذیری به دگرگونیها و تغییر ارزشها و هنجارهای دینی که می‌رسید، ناگهان متوقف می‌شد. مسلمانان چین با استتار فرهنگ خویش از نگاه خصمانهٔ چینیها

توانستند به ظاهر خودشان را چینی بنمایانند و بدین وسیله راه را برای حفظ اعتقادات و ارزشهای دینی و نیز همزیستی با اکثریت چینی فراهم کنند.[۱]

محمد بن حکیم اصفهانی و نقش مهم وی در تبلیغ و اشاعهٔ اسلام در چین

محمد بن حکیم اصفهانی (۱۶۱۰ تا ۱۶۷۰م) در چهاردهم ربیع الاول ۱۰۱۹ هجری قمری در اصفهان دیده به جهان گشود. اجداد وی از اهالی سمرقند و دوستدار اهل بیت(ع) بودند.

پس از این که پدر محمد متوجه شد خاندان صفوی بر ایران حکومت می‌کنند و تشیّع مذهب رسمی کشور است، از آسیای مرکزی به سوی اصفهان عزیمت کرد و در آن شهر سکونت نمود. پدر او در اطراف میدان نقش جهان اصفهان یک مغازهٔ صنایع دستی داشت. در آن روزگار، شهر اصفهان با حدود ۵۰۰ هزار نفر جمعیّت پایتخت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران بود و مناسبات زیادی با شرق وغرب جهان داشت. بازرگانان چینی، هندی واروپایی در اصفهان حضوری چشمگیر داشتند وکالاهای مختلف خارجی، مانند ابریشم، فرش، قالی، منسوجات، ظروف چینی و شیشه‌ای در انحصار بزرگان دودمان صفوی بود.

بازرگانان چینی چند بار به اصفهان سفر کرده بودند ویکی از تجّار چینی اهل شهر «جی نینگ»[۲۳۴] هرگاه به آن شهر می‌آمد در منزل آنها سکنا می‌گزید و برای محمد از چین و ماچین تعریف می‌کرد. بدین ترتیب، محمد در دوران خردسالی با چینیان آشنا شد و شوق سفر به دیار چین و ماچین در جان وی آشیانه کرد. عموی محمد یک روحانی معروف و از مقامات دربار شاه عباس

۱ـ رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، صفحات ۴۶ تا ۴۸.

صفوی (۱۵۸۸ تا ۱۶۲۹م) بود. بار دیگر هیأتی از دربار امپراتور چین به همراه بازرگانان و تجار چینی به اصفهان آمدند و برخی از آنان که با عموی محمد آشنایی داشتند چند روزی در منزل وی سکونت کردند. نمایندهٔ امپراتور چین به حضور شاه عباس رسید و سلام و هدایای امپراتور چین و مراتب علاقه‌مندی وی به گسترش مناسبات و داد و ستد تجاری را ابلاغ کرد. تجّار همراه نمایندهٔ امپراتور چین نیز با اغتنام فرصت کالاهای همراه خود را به قیمت خوبی فروختند و سود هنگفتی به دست آوردند. و سپس کالاهای ایرانی، بویژه فرش و قالی، خریدند.[1]

پس از مدتی، شاه عباس به علی بن حکیم عموی محمد مأموریت داد تا در مقابل هدایای ارسالی امپراتور چین برای شاه صفوی، یک جفت شیر از طرف وی به امپراتور سلسلهٔ مینگ اهداکند. محمدکه آرزوی سفر به چین را داشت، برایش روشن بودکه پدرش از همراهی او با عمویش برای سفر به چین مخالفت خواهدکرد، لذا دست به تدبیری زد. او خود را در یکی از سه قفس مخصوص مواد غذایی مخفی کرد. کاروانیان در بین راه متوجه او شدندکه دیگر وقت برای بازگرداندن وی دیر شده و در نهایت او را به همراه خود به سرزمین چین بردند. محمد در این زمان ۹ سال داشت. او به همراه عمو و پسر عمویش نزد امپراتور چین رفت. پس از حدود چهارده ماه به خانبالغ پایتخت دودمان مینگ رسیدند. علی بن حکیم درکمال احترام وادب مراتب مودت و تحیّت شاه عباس را به امپراتور چین ابلاغ کرد وهدایا را نیز به او پیشکش نمود. در آن موقع، امپراتور چین «سی زونگ چونگ ژن»[۲۳۵] (۱۶۱۱ تا ۱۶۴۴م) نام داشت. این امپراتور آخرین امپراتور دودمان مینگ بود و از

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۱۰۹.

سال ۱٦۲۷ تا ۱٦۴۴ فرمانروایی کرد. علی بن حکیم هیأت همراه و فرزند و برادر زاده‌اش را به گردش و تفریح در داخل شهر پکن واطراف آن بـرد و کالاهای خود را به قیمت خوبی فروختند. آنان پس از یک ماه سکونت در پکن به زادگاه آن تاجر مسلمان چینی یعنی ایالت «شان دونگ» درجـنوب شرقی پکن رفتند. پس از چند ماه استراحت و اقامت علی بن حکیم و همراهان وی قصد مراجعت به ایران کردند، امّا فرزندش حسین و برادر زاده‌اش محمد با اصرار فراوان خواهش کردند که با اقامت آن دو در چین و تحصیل آنان موافقت کند. علی پس از چندروز تفکر سرانجام تقاضای آن دو را پذیرفت. البته، هیأت سفرای ایرانی در موقع برگشت بین راه توسط راهزنان غارت و کشته شدند.

بدین سان بود که محمد بن حکیم اصفهانی از یازده سالگی در دهکدهٔ «لیوشینگ»[۲۳۶] از توابع شهر «جی نینگ» در استان شان دونگ اقامت یافت و به عنوان یک شهروند چینی به زندگی ادامه داد. محمد در خانوادهٔ آن مسلمان چینی زندگی کرد و بزرگ شد و با یکی از دخـتران وی ازدواج کـرد. آن خانواده نام چینی «چانگ جی می»[۲۳۷] برای مـحمد و نـام چـینی «لی یـان لینگ»[۲۳۸] را برای حسین برگزیدند. محمد جوانی بسیار با هوش و زیرک بود و حافظهٔ بسیار خوبی داشت. این خانوادهٔ مسلمان چینی، محمد وحسین را بـه شهر «نان جینگ» یکی از مراکز عمدهٔ فراگیری علوم اسلامی آن روزگار فرستادند و آن دو در محضر علمای مسلمان آن شهر در مسجد «هان شـی من»[۲۳۹] به تحصیل علوم اسلامی به زبان چینی مشغول شدند و درکلاس درس و بحث آنان بصورت فعّال شرکت می‌کردند.[۱]

۱ـ دایرة المعارف چین (مجلد دین)، مقالهٔ «چانگ جی می»، چاپ اوّل، پکـن، ۱۹۸۰،

محمد در آن سالیان در محضر دو تن از شاگردان استاد استادان محمد عبدالله الیاس «هو دنگ جو» (۱۵۲۲ تا ۱۵۹۷م) به نامهای استاد «مآجن وو»[۲۴۰] و استاد «جانگ شائوشان»[۲۴۱] به تحصیل علوم دینی و قرآنی پرداخت. او پس از چند سال تلّمذ و دانش اندوزی سرانجام به شهر «جی نینگ» بازگشت و در مسجد جامع «شون خه»[۲۴۲] واقع در ناحیهٔشرقی آن شهر امامت جمعه و جماعت را پذیرفت. او حلقهٔ درسی نیز تشکیل داد و به شیوهٔ مکتب‌خانه‌ای به تدریس زبان فارسی، علوم اسلامی و قرآن برای اهالی منطقه مشغول شد. او معتقد بود به هنگام نماز جماعت فقط امام در صف اول قرار می‌گیرد، و نباید با نمازگزاران در یک ردیف و پهلو به پهلو بایستد. در نتیجهٔاصرار بر این عقیده، با مخالفت برخی از مسلمانان روبرو شد و به دنبال آن از مقام امامت کناره‌گیری کرد و به درخواست علمای منطقهٔ «گوانگ شی»[۲۴۳] عازم شهر «لیوجو»[۲۴۴] شد. پس از مدتی، مردم منطقه جی نینگ از عملکرد خویش پشیمان شدند و از او خواهش کردند که به شهر خویش برگردد و زمام امور دینی مردم را بر عهده بگیرد. او درخواست مردم را پذیرفت و در نهایت عزّت و احترام به شهر جی نینگ مراجعت کرد.

محمد چانگ جی می‌از دانش وسیع برخوردار بود و بر علم کلام وعقاید تصوف نیز احاطهٔ کامل داشت. محمد و عموزاده‌اش حسین در یک مسجد تدریس می‌کردند.

محمد بر آموزش نحو، بیان و فقه در درسهای خود اصرار داشت و از کتابهای *مرصاد*، *اشعه اللمعات*، *خطب*، *اربعه*، *تفسیر حسینی* و *گلستان سعدی* زیاد

ص ۳۷ (به زبان چینی) / حسین وفایی، فرهنگ فارسی، ویراستهٔ خانم تِن هوی جو، چاپ اوّل، انتشارات دانشگاه تهران، زمستان ۱۳۷۴، ص ۴.

استفاده واقتباس می‌کرد. تعداد دانشجویان و شاگردان وی بـه صـدها نـفر می‌رسید و از میان آنان پنجاه و یک نفر به مقامات عالی در علوم اسلامی دست یافتند که برای نمونه میتوان به شاگردان برجستهٔ وی عبدالوهاب رئوف «شه چی لینگ»[۲۴۵] (۱۶۳۰ تا ۱۷۱۰م) مترجم کتاب *«هوشیاری و مستی»* و تقریرات درسی با عنوان «مجموعهٔ دروس حوزوی»، محترم «می‌وان جی»[۲۴۶] مؤلّف *«مقالاتی در باب دین»*، صدیق «مآ بو لیانگ»[۲۴۷] مؤلّف *«وسیلهٔ توفیق د رامر دین»*، «مآ تونگ یو»[۲۴۸]، «جائو شان»[۲۴۹]، «چانگ جیه»[۲۵۰]، «لی یونگ شو»[۲۵۱] و استاد اول «وو زون چی»[۲۵۲] (۱۵۹۸ تا ۱۶۹۸م) مترجـم *«ارشـاد العـوام»* و *«مرصاد»* اشاره کرد.

چانگ جی می‌را در محافل علمی و دینی «چانگ بابا»[۲۵۳] و نیز با القابی مانند «معلم آسمانی»، «بحرالعلوم» و «دریای لبالب» صدا می‌زدند که بیانگر دانش وسیع و جایگاه و احترام عمیق وی نزد گوینده بود.

استاد چانگ جی می‌که خود در مکتب آموزشی شان شی درس خوانده بود، پس از سالها آموزش و تدریس بتدریج مکتبی مستقل و پرآوازه به نام مکتب آموزشی «شان دونگ» بنیان نهاد که با مکتب شان شی تفاوت بسیار داشت. از این هنگام بود که دو مکتب آموزشی شان شی و شان دونگ بـر شکوه وعظمت یکدیگر افزودند و دو جریان آموزشی مـهم در تـعلیمات مسجدی چین در آن روزگار شکل گرفت. ویژگی عمدهٔ مکتب شان دونگ ارج نهادن به دانش وسیع و فراوان و پختگی علمی و دانستن قواعد و دستور زبان عربی و فارسی و همچنین اهمیّت دادن به مباحثه و مطالعه و تدریس فقه، آموزش الهیات وفلسفهٔ تصوف بود. این دو مکتب آمـوزشی تأثـیر نسـبتاً

عمیقی بر روند اشاعه و گسترش اسلام در چین داشتند.[۱]

یکی از آثار مکتوب استاد چانگ جی می‌کتاب «هوایی منهاج»[۲۵۴] (قوائم النهج) نام داشت که یک کتاب درسی پیرامون دستور و قواعد صرف و نحو زبان عربی و فارسی بود و نام استاد بصورت «محمد بن حکیم زینینی الشندونی» بر پشت آن نقش بسته بود. این کتاب در سال ۱۶۶۰م (۱۰۷۰ق) تألیف شده است. دکتر محمد جواد شریعت، استاد دانشگاه اصفهان، که در اوایل انقلاب اسلامی در گروه زبان فارسی دانشگاه پکن مشغول تدریس زبان و ادب فارسی و کمک به تدوین فرهنگ فارسی به چینی بود، روزی برای شرکت در نماز جمعه به مسجد «دونگ سی» پکن رفت و در کتابخانه آن مسجد این کتاب را یافت. وی پس از مراجعت به ایران آن کتاب را اصلاح و ویرایش نمود و با عنوان *«منهاج الطالب کهن‌ترین دستور زبان فارسی در جهان»* در سال ۱۳۶۲ش در اصفهان چاپ و منتشر کرد.

از دیگر فعّالیّتهای استاد چانگ جی می ساخت مسجد بزرگ غرب شهر جی نینگ بود. وی در اوایل در مسجد کوچک «شی سی»[۲۵۵] به درس و بحث مشغول بود و در همان جا نیز امامت جمعه و جماعت را بر عهده داشت. پس از چند سال، بر تعداد شاگردان وی افزوده شد و چون فضای مسجد کوچک بود، تصمیم گرفت آن را توسعه دهد. از این رو، آن مسجد را خراب کرد و با گردآوری وجوه و اعانات مردمی در همان محل مسجدی بزرگ با نظارت وی ساخته شد. گفته می‌شود که فضا و وسعت آن مسجد از مسجد کنونی «نیو جیه» پکن هم بزرگتر بوده است.

استاد محمد چانگ جی می بنیانگذار مکتب آموزشی شان دونگ از

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۱۱۰.

احترام و اعتبار عمیقی نزد مسلمانان چین، بویژه علما و دانشمندان، برخوردار است. بعدها شاگردان اودر سراسر چین از جمله ایالتهای شان دونگ، خه بی، ایالتهای شمال شرق چین، شهرهای پکن، تیئن جین، جنوب چین وایالت شان شی و یون نان پراکنده شدند و همگی در اشاعهٔ مکتب شان دونگ و تقویت تعلیمات مسجدی و تعالیم اسلامی تأثیری عمیق بر جای نهادند.

استاد محمد چانگ جی می تمام عمر خویش را مصروف تبلیغ و ترویج فرهنگ غنی اسلام در چین ساخت و تلاش او در جهت ساخت واحیای مساجد و همچنین تعلیم وتفسیر قرآن کریم، زبانزد اهل معرفت در چین است و از سوی آنان به لقب «مفسر کبیر قرآن و بنیانگذار مکتب شان دونگ در تعلیمات مسجدی» مشهور است.

این دانشمند ایرانی مسلمان، سرانجام پس از سالها تلاش وکوشش در راه خدا در پنجم محرم ۱۰۸۱ هجری قمری، در دورهٔ حکومت دودمان چینگ، در شهر جی نینگ استان شان دونگ دار فانی را وداع گفت و به دیدار معبود شتافت. در زمان وفات وی بیش از ده هزار نفر مسلمان و غیر مسلمان در مراسم تشییع جنازهٔ او شرکت کردند و از طرف امپراتور وقت یک روز عزای عمومی اعلام شد.[1]

سوابق و خدمات درخشان این دانشمند مسلمان نشان دهندهٔ حضور فعّال عنصر ایرانی در اشاعه وگسترش اسلام و معارف غنی آن در سرزمین چین است.

۱ـ *دایرة المعارف چین* (مجلد دین)، مقالهٔ «چانگ جی می»، چاپ اوّل، پکن، ۱۹۸۰، ص ۳۷ / حسین وفایی، همان کتاب، صفحات ۴ و ۵.

بازگشت به فهرست

فصل پنجم

دوران رویارویی و خیزش مسلمانان چین در عصر چینگ

بعد از دودمان مینگ قدرت به دست دودمان «چینگ» (۱۶۴۴ تا ۱۹۱۱م) افتاد. این دودمان که آخرین خاندان سلطنتی چین است از مردم اصلی چین نبودند، بلکه به اقلیّت بیگانه «منچو» تعلق داشتند که از حدود سه قرن قبل از میلاد وارد سرزمین چین شدند. در اواخر حکومت خاندان مینگ، مسلمانان به خاطر وضعیت بد اقتصادی و کاهش چشمگیر داد و ستد در شرایط بسیار دشواری می‌زیستند. در همین زمان بود که پای استعمارگران غربی به مناطق آسیایی، به ویژه چین، باز شد و تجارت کاروانهای پر سود پیشین در مسیر آسیای مرکزی با رقابت سرسخت کشتیهای اقیانوس پیمای اروپایی روبرو شد. توان کشورهای اسلامی مانند ایران و ترکیه که قبلاً در امور تجارت با مردم چین سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند، رو به افول نهاد و توسعه‌طلبی امپراتوری روسیه در آسیای مرکزی نیز رشته‌های پیوند بازرگانی

میان این مناطق را از هم گسیخت و مناطق شمال غربی چین با خشکسالی و قحطی شدید مواجه شد. تنگناهای اقتصادی و نابرابریهای اجتماعی مسلمانان را ناگزیر به شرکت در شورشهایی علیه دودمان مینگ کرد. قیام بزرگ «لی زی چنگ»(۲۵۶) که گفته می‌شود تحت تأثیر تعلیمات و باورهای اسلامی بوده است نقش مهمی در سرنگونی سلسله مینگ ایفا کرد.[۱]

منچوها در سال ۱۶۴۴ میلادی سلسلهٔ چینگ را تأسیس کردند و تلاش زیادی برای کاستن از نارضایتیها و مشکلات مسلمانان به عمل آوردند. در دوران حکومت دودمان چینگ، مسلمانان به دو دستهٔ اساسی تقسیم می‌شدند. نخستین گروه عدّهٔ کثیری از مسلمانانی بودند که در مناطق ساحلی و داخل خاک چین زندگی می‌کردند و در طول چند قرن همزیستی با مردم چین توانسته بودند با پذیرش ظواهر فرهنگ مادّی چینیان، روح مدارا و تساهل و تسامح را در خود ایجاد و از برخورد با فرهنگ و سنن و نیز رنجاندن چینیان اجتناب کنند.

دومین گروه مسلمانانی بودند که به هنگام هجوم مغولان به ناچار خانه و کاشانهٔ خود را ترک کرده بودند و در مناطق شمال غربی چین سکنا گزیدند. عدّهٔ زیادی از مسلمانان آسیای مرکزی شامل ازبک، قزاق، تاتار و تاجیک نیز به مناطق شمال غرب چین وارد شدند. این منطقه را چینیان ولایت شین جیانگ (سین کیانگ) می‌نامند، ولی در جهان اسلام به «ترکستان چین» معروف است.

این مسلمانان به انجام شعائر و فرایض دینی خود سخت پایبند بودند. آنان از خوردن گوشت خوک و نوشیدن مشروبات و غذاهای غیر اسلامی پرهیز

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۳.

می‌کردند. مراسم ازدواج و تشییع جنازهٔ افراد مسلمان دقیقاً طبق احکام شریعت اسلام انجام می‌شد. از تقویم هجری قمری استفاده می‌کردند، در ماه مبارک رمضان روزه می‌گرفتند و به شب زنده‌داری در مساجد و تلاوت قرآن و فراگیری زبان عربی می‌پرداختند.

بر پا داشتن شعائر و فرایض دینی از سوی مسلمانان حس کنجکاوی و شک را در زمامداران دودمان چینگ بر می‌انگیخت، زیرا دین در نظر منچوها فقط پرستش ارواح و نیاکان بود. دودمان چینگ تلاش زیادی برای همسان سازی مسلمانان با چینیان به کار بست، ولی بر خلاف انتظارات درباریان، مسلمانان در جامعهٔ چین جذب شدند و تحلیل نرفتند. آنان همچنان بعنوان یک اقلیّت مشخص به حیات اجتماعی و دینی خود ادامه دادند و بوسیلهٔ ازدواج با چینیان بر شمار خود نیز افزودند.[۱]

با شکست سیاست جذب و همسان سازی مسلمانان، دربار چینگ به فکر افتاد تا مشکل مسلمانان را از طریق سیاست توسعه‌طلبی حل کند. بدین منظور مسلمانان آسیای مرکزی همجوار با مسلمانان داخل چین در مناطق شمال غربی را متهم به تحریک مسلمانان چین به انجام فعّالیّتهای ضد دولتی کرد. دربار چینگ در اواخر قرن هفدهم واوایل قرن هجدهم با استفاده از این دستاویز در داخل سرزمینهای آسیای مرکزی پیشروی کرد و اولین نفوذ و پیشروی آنان در منطقه زونگاریا در شمال ایالت شین جیانگ صورت گرفت.[۲]

سپاهیان چینگ در سال ۱۶۹۶ میلادی، مغولان زونگاری را ریشه کن

۱ـ جمال محمدالعبد المنعم، همان کتاب، صفحات ۱۵۱ و ۱۵۲.

۲ـ جیمز هستینگز، *دایرة‌المعارف دین واخلاق*، جلد هشتم، انتشارات چارلز اسکرینبرز، نیویورک، آمریکا، ۱۹۷۴، ص ۸۹۲.

کردند و به دستور دربار از جنوب به سوی سرزمینهای مسلمان نشین ترکهای اویغوری حرکت کردند. در سال ۱۷۵۸ میلادی نیز شهرهای کاشغر، یارکند و آقسو درجنوب ایالت شین جیانگ به تصرف نیروهای منچو در آمد. سلسلهٔ چینگ تلاش کرد تا روابط خوبی با مسلمانان داخل سرزمین چین و نیز مسلمانان واقع در آسیای مرکزی برقرار سازد، امّا این تلاش به خاطر در پیش گرفتن سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» با شکست مواجه شد.[۱]

منچوها بیگانگانی بودندکه اکثریّت مردم هان (قوم اصلی چین)، مسلمانان و تبتیها را تحت سلطهٔ خودگرفته بودند. سیاست بیرحمانه و تفرقه افکنانهٔ آنان مردم را بر ضد یکدیگر بر می‌انگیخت و می‌توان گفت از این زمان به بعد رنج و ناراحتی مسلمانان شروع شد.

نمونه‌ای از اقدامات کارگزاران حکومت چینگ علیه مسلمانان

مأمورین عالی رتبهٔ چینگ در ولایات وایالتهای گوناگون چین به طور مرتب گزارشهایی در خصوص وضعیت مسلمانان به پایتخت ارسال می‌کردند. این گزارشها غالباً مغرضانه، کینه توزانه و سرشار از بدگویی بود.

در دومین سال جلوس امپراتور «یونگ جنگ»[۲۵۷] (۱۷۲۴م / ۱۱۳۷هق) بر تخت سلطنت، بازرس کل ولایت «شان دونگ» گزارشی به قصر امپراتوری ارسال کرد. او در این گزارش رفتار مسلمانان را شگفت‌انگیز و مغایر با هنجارهای اجتماعی چینیان توصیف کرده بود. در گزارش وی آمده بود که مسلمانان آسمان و زمین را نمی‌پرستند و از تقدیم نذورات به پیشگاه ارواح پیشینیان خودداری می‌کنند. آنان فرقهٔ دینی مخصوصی پدید آورده‌اند و

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۳.

همچنین از تقویم چینی استفاده نمی‌کنند. تعداد اعضای این فرقه رو به افزایش است و مردمان را به انجام دادن اعمالی دعوت می‌کنند که باعث تباهی جسم و عقل آنان می‌شود. لذا از محضر مقام عالی امپراتوری تقاضا کرده بود که با صدور فرمانی عقاید مسلمانان را ملغی نماید و مساجد و عبادتگاههای آنان را نیز تخریب کنند.[۱]

در دوران حکومت یونگ جنگ (۱۷۲۳ تا ۱۷۳۶م) صلح و آرامش بر کشور حکمفرما بود. این امپراتور هر روز شخصاً دادخواستها و گزارشهای عادی و محرمانهٔ زیادی را مطالعه می‌کرد و دربارهٔ آنها نظر می‌داد. بر مأموران و کارگزارانش نظارت شدید و مستقیم اعمال می‌کرد و قانون با شدّت و با قدرت تمام در کشور اجرا می‌شد. امپراتور یونگ جنگ در سال ۱۷۲۵ میلادی در پاسخ به گزارش بازرس سابق الذکر فرمانی مهم صادر کرد که نشانگر خردورزی و دوراندیشی این امپراتور است.

در فرمان وی چنین آمده است: «در تمام ایالات امپراتوری از قرنهای پیش گروههای بزرگی از مسلمانان زندگی کرده‌اند که تمام یا قسمتی از جمعیتی را تشکیل می‌دهند که ما به آنان مانند سایر رعایای خود، به عنوان قسمتی از فرزندان خویش می‌نگریم. ما بین مسلمانان و غیر مسلمانان هیچ‌گونه تبعیضی قائل نیستیم. گزارشهای محرمانه‌ای توسط مأموران دولتی علیه این مسلمانان به ما واصل شده است. این گزارشها حکایت از آن دارد که دین مسلمانان با دین سایر چینیها متفاوت است، مسلمانان به زبان دیگری تکلم می‌نمایند و لباسهای دیگری بر تن می‌کنند. مسلمانان متهم شده‌اند که سرکش، طاغی و دارای احساسات عصیانگرانه هستند و از من خواسته شده است تا علیه

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۵۲.

آنان تصمیمات شدیدی اتخاذ کنم. پس از بررسی این اتهامات و شکایات بر ما روشن شد که اساسی برای این اتهامات وجود ندارد و تماماً بدون پایه هستند. در حقیقت، دینی که مسلمانان از آن پیروی می‌کنند دین آباء و اجدادی آنان است. درست است که زبان آنان مانند زبان سایر چینیها نیست ولی در چین لهجه‌های فراوانی وجود دارد. امّا مسائل مربوط به معابد، کیفیت لباس پوشیدن و نوشتن آنان که با سایر چینیها تفاوت دارد، اصلاً اهمیّت ندارند و فقط مسائلی مربوط به آداب و رسوم هستند. مسلمانان مانند سایر تبعهٔ ما دارای شخصیت پسندیده هستند ودلیلی وجود ندارد که حکایت از تمایلات شورشی و انقلابی آنان بنماید. بنابراین، آرزوی من آن است که مسلمانان آزادانه از دین خود که هدف آن تشویق مردم به پیروی از مبانی اخلاقی و انجام وظایف اجتماعی و مدنی است پیروی کنند. این دین برای اصول اساسی دولت و حکومت احترام قایل است و بیشتر از این چه می‌توان توقع و انتظار داشت؟ بنابراین، اگر مسلمانان به رفتار شایستهٔ خود به عنوان تبعهٔ وفادار ما ادامه دهند من حمایت خود را نسبت به آنان افزایش خواهم داد و با آنان مانند فرزندان خود رفتار خواهم کرد.

از میان مسلمانان، بسیاری افراد شایسته در زمینه‌های مدنی و نظامی برخاسته‌اند که به مقامات بسیار عالی نایل شده‌اند. این خود بهترین گواه است که مسلمانان آداب و رسوم ما را پذیرفته‌اند و آموخته‌اند که خود را با مفاهیم و دستورهای کتابهای مقدس ما تطبیق دهند. مسلمانان آزمایشهای مربوط را در ادبیات مانند دیگران با موفقیت می‌گذرانند و از فداکاریهایی که قانون تعیین نموده خودداری نمی‌کنند. در یک کلمه و به طور خلاصه، مسلمانان اعضای حقیقی و راستین خانوادهٔ بزرگ چین هستند و همواره می‌کوشند که به وظایف دینی، مدنی و سیاسی خود عمل کنند. در هنگامی که قضات به اختلافات و

دعاوی رسیدگی می‌کنند نبایستی به دین طرفین مخاصمه و دعوی توجّه شود. تنها یک قانون برای تمام رعایای ما وجود دارد. کسانی که رفتار شایسته دارند پاداش نیک می‌گیرند و کسانی که مرتکب اعمال ناشایست می‌شوند مجازات خواهند شد».

البته نکتهٔ شایان ذکر آن است که تا زمان تأسیس حکومت خاندان چینگ در سال ۱۶۴۴ میلادی هیچ گونه سند و تاریخی که حاکی از قیام مسلمانان باشد در دسترس نیست و به نظر می‌رسد که پیروان اسلام کاملاً از آزادی دینی برخوردار بودند. ولی بلافاصله پس از پیدایش هیأت حاکمهٔ جدید دشواریهایی به جود آمد و شورش مسلمانان در ایالت «گن سو» در سال ۱۶۴۸ میلادی اولین فرصتی بود که مسلمانان اقدام به قیام مسلحانه علیه دولت چین کردند. این شورش مقارن با سالهای پر آشوب تلاش منچوها برای استقرار برتری در چین انجام گرفته بود و بدون شک در افزایش نگرانیهای امپراتور یونگ جنگ برای صدور فرمان بالا مؤثّر بوده است. این شورش که در بخش عمده‌ای از ایالت گسترش یافته بود و فقط پس از گذشت یک سال و نیم از شروع آن و تحمیل هزینه‌های سنگین به هر دو طرف به شکست انجامیده بود، بی گمان ذهن حکّام منچو را با خطر بالقوّهٔ مسلمانان هویی به خود مشغول داشته است.[1]

بدیهی است فرمان امپراتور یونگ جنگ مبین علاقهٔ دربار به استقرار صلح وآرامش و به منظور جلوگیری از برخوردهای آشکار و بیشتر میان چینیان و مسلمانان صادر شده است. امپراتور یونگ جنگ در هفتمین سال فرمانروایی‌اش، یعنی سال ۱۷۲۹م، نیز فرمانی در خصوص مسلمانان ایالت

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱.

«شان شی» صادر کرد و تلاش مأمورین عالی رتبه را برای سرکوب مسلمانان رد کرد. او در این فرمان چنین می‌گوید:«سالهاست که افکار و تصوّراتی در ذهن مردم جای گرفته مبنی بر این که هویی‌ها پیرو دینی واحدند، به زبان بیگانه و عجیب سخن می‌گویند، جامهٔ عجیب می‌پوشند ووحشی و قانون شکنند. این مردم خواستار آن بودند که هویی‌ها به شدّت مجازات شوند و فعّالیّتشان محدود شود... من می‌دانم که هویی‌ها دین خود را از نیاکانشان به ارث برده‌اند... بنابراین، استفادهٔ مسلمانان از مسجد، جامهٔ متفاوت وخط متفاوت را باید ناشی از تفاوت سنن و رسوم آنان دانست. مسائلی همچون دین مسلمانان، از آن جا که مسائلی خیانت آمیز، خلاف قانون وخدعه‌آمیز نیست، به هیچ وجه نباید موجب نگرانی ما باشد. مسلمانان در قلمرو امپراتوری ما به سر می‌برند و از حکومت روشن اندیش ما بر خوردارند، بنابراین کیش آنان نیز ناگزیر ازرعایت اصول اخلاقی انسانیت و عدالت است. بدین قرار، آنان چگونه می‌توانند طرفدار و علاقه‌مند به کردار نیک نباشند و دیگران را به انجام آن دعوت نکنند؟ دربار ما آنان را با همان نظر خیر خواهانه‌ای که به دیگران دارد، نگاه می‌کند... بسیاری از هویی‌ها در آزمونهای کشوری و لشکری موفق شده‌اند و به مقامهایی دست یافته‌اند و به مقامات عالی نیز ارتقا پیداکرده‌اند... آنان در رعایت آداب و اصول نزاکت و در ادبیات ورزیده شده‌اند و بدین سان نشان داده‌اند که فرقی با دیگران ندارند... البته همهٔ آنان افراد خوبی نیستند وبی تردید افراد شرور در بین شان وجود دارد، ولی مگر این مسأله در مورد هانها نیز مصداق ندارد؟ مأموران محلی نباید نسبت به آنان تبعیض قائل شوند، بلکه باید همسان با بقیه مردم با آنان رفتار

کنند...»[۱]

در فرمان دیگری که یک سال بعد (۱۷۳۰م) در پاسخ به پیشنهاد یکی از صاحب منصبان ایالت «ان هویی»[۲۵۸] به نام «لوگوهوا»[۲۵۹] ملقب به دائوتای که سرکوب مسلمانان را خواستار شده بود، از جانب امپراتور صادر شد، وی ضمن ردّ آن پیشنهاد و «بی ملاحظه و جسارت‌آمیز» خواندن آن، تضمین‌هایی را که به مسلمانان داده بود، همراه هشدار، مجدداً به آنان گوشزد کرد و مأموران چینی را به رعایت آن ملزم ساخت: «هویی‌ها از زمانهای بسیار دور به چین آمده‌اند و بخشی از مردم این سرزمین هستند. آنان از فرزندان این کشورند. من از وقتی که زمام امور سلطنت را به دست گرفته‌ام، همان توجّهی را که به دیگران داشته‌ام، نسبت به آنان اعمال کرده‌ام. چگونه می‌توانم دین آنان را دینی غیر مجاز اعلام دارم؟... اگر از هویی‌ها تخلفی سر بزند، طبق قوانین و مقررات جاری به مجازات خواهند رسید. این قوانین از آن روی وضع نشده‌اند که سپر بلایی برای مسلمانان باشند. ولی اگر از آنان خطایی سر نزده باشد، هر مأموری را که به بهانهٔ تفاوتهای بی اهمیّت موجود میان سنن و آداب آنها و ما، دادخواست علیه مسلمانان ارائه دهد، به سختی مجازات خواهم کرد... لوگوهوا مأمور دون پایه‌ای است که شایستهٔ عنوان دائوتای نیست... به. جای آن‌که به رتق و فتق امور محلی بپردازد و توجّهش به این امور جلب شود، در آداب و رسوم هویی‌ها مداخله می‌کند و حتی اصرار می‌ورزد که علیه هویی‌های بی‌گناه، اقدامات قانونی به عمل آید. او یا تحت تأثیر احساسات شخصی قرار گرفته و یا با هدف برهم زدن شیرازهٔ دولت، به این کار دست زده است. بنابراین، مقرر می‌شود که او را دستگیر کنند و پس از

۱ـ رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، صفحات ۱۹۰ و ۱۹۱.

بازجویی به مجازات برسانند.»[۱]

اتخاذ چنین موضع مستحکمی از جانب امپراتور بازتاب علاقهٔ وی به استقرار نظم و قانون، دولتی کارآمد وعدالت همگانی و نیز جلوگیری از بروز شورش بود.

پس از درگذشت امپراتور یونگ جنگ، دوران زمامداری امپراتور «چیئن لونگ»[۲۶۰] (۱۷۳۶ تا ۱۷۹۵م) آغاز شد. در دورهٔ حکومت چیئن لونگ، سلسلهٔ چینگ به اوج قدرت خود رسید و سپس انحطاط آن آغاز شد. شکوفایی در زمینهٔ ادبیات، صلح و فتوحات ارضی با تفتیش شدید عقاید، نظارت شدید اجتماعی وعقیدتی و شورشهای متعددی همراه شد.

سیاست چیئن لونگ در برابر مسلمانان حتی پس از قیام مسلمانان شین جیانگ در سال ۱۷۵۸ میلادی، ظاهراً بصورت خیرخواهانه و مسالمت آمیز باقی ماند. او روش قدیمی چینی را به‌کارگرفت یعنی «استفاده از بربرها برای مهارکردن بربرها» که در این مورد «یی هویی جی هویی»[۲۶۱] یا (استفاده از مسلمانان برای مهارکردن مسلمانان) بود. در سال ۱۹۶۵ میلادی که ناآرامی مسلمانان در شمال غربی کشور دیگر بار پدیدار شد، دولت مرکزی برای برقراری آرامش بودجه‌ای در نظر گرفت که از محل آن مبالغی بصورت مستمری، علاوه بر چیزهای دیگر، به اعیان وسرشناسان مسلمان پرداخت شود.[۲]

هر چند مقامات عالی رتبهٔ دولتی و محلی قصد داشتند تا امپراتور را وادار به اتخاذ موضع سخت‌تری در قبال مسلمانان کنند امّا امپراتور چیئن لونگ

۱ـ رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، صفحات ۱۹۳ و ۱۹۴.
۲ـ همان کتاب، ص ۱۹۶.

حمایت آشکار خود را نسبت به مسلمانان مبذول داشت. وی دوبیگ ترک را که در سرکوبی شورش در شمال غربی و کاشغر فعّالیّت نموده بودند به مقامات عالی منصوب کرد و برای آنان کاخهایی در پکن ساخت. وی همچنین مسجدی برای استفادهٔ بیگهای ترک که از دربار دیدن می‌کردند و همچنین برای اسرای جنگی که از کاشغر به پایتخت برده شده بودند بنا کرد. در بین این اسیران جنگی، دختر زیبایی وجود داشت که سوگلی حرم سرای امپراتور شد. گفته شده است که به خاطر عشق به این دختر بود که امپراتور درست در مقابل کاخ خود این مسجد را بنا کرد و در داخل کاخ نیز گنبدی ساخت که همسران امپراتور از آن جا می‌توانستند مسلمانان را در حال عبادت مشاهده کنند و خود نیز به عبادت بپردازند. این مسجد در سال ۱۷۶۳ تا ۱۷۶۴ میلادی ساخته شد و نوشته‌های آن (کتیبه‌ها) به چهار زبان است. خود امپراتور خط چینی آن را نگاشت.

پس از سرکوبی شورش زونگاریا، همین امپراتور چیئن لونگ در سال ۱۷۷۰ میلادی در حدود دو هزار نفر از ارتشیان را از قسمتهای مختلف به زونگاریا منتقل کرد و در آن سکونت داد که بعداً خانواده‌ها وافراد دیگر نیز به آنان پیوستند. گفته شده است که تمامی این جمعیت دین اسلام، یعنی دین مردم مسلمان مناطق مجاور، را پذیرفتند. اطلاعات کافی در دسترس نیست که روشن کند آیا پذیرش دسته جمعی اسلام به این صورت در قسمتهای دیگر امپراتوری نیز صورت گرفت.

وجود جمعیت و عدّهٔ قابل توجّهی از مسلمانان در تمام ایالتهای چین به دشواری می‌تواند فقط با مهاجرت بیگانگان و ازدیاد جمعیت توجیه شود. هر چند که تعداد مسلمانان در ایالتهایی که مسلمانان مهاجر سکونت گزیده‌اند زیاد است، بعید به نظر می‌رسد که مسلمانان چینی در طول چندین قرن

سکونت خود در این کشور وبرخورداری از آزادی دینی وحمایت امپراتوران متعدد کاملاً از عشق و شور تبلیغاتی و دینی بی بهره بوده و در این زمینه از خود فعّالیّتی نداشته باشند، در صورتی که ناظران معاصر امروزه در بازماندگان آنان چنین شور و فعالیتی را مشاهده می‌کنند.[۱]

امپراتور چیئن لونگ حتی پس از اغتشاشات گن سو که بر اثر اولین مجادلهٔ میان پیروان فرقهٔ جدید وفرقهٔ قدیم در سال ۱۷۸۱ میلادی روی داد، از تسلیم شدن به خواستهای کارگزاران چینی در مورد مسلمانان سرباز زد. در حالی که هزاران اثر ادبی به علت دارا بودن مطالب مغایر با نظرات دودمان چینگ، اشارات بدعت‌آمیز و یا صرفاً زبان و لحنی تند و فتنه‌انگیز، به دست مفتشان نابود می‌شد، امپراتور مأموران چینی راکه در اجرای دستورهای وی مبنی بر مصادرهٔ کتابهای اسلامی به زبانهای چینی و عربی از خود شوق و حرارت نشان می‌دادند، رسماً توبیخ کرد. «ژو چون»[۲۶۲]، فرماندار ایالت «گوانگ شی»[۲۶۳]، در سال ۱۷۸۲ میلادی در مورد دستگیری یک مسلمان «قانون شکن» چنین توضیح می‌دهد:

«... در بازرسی اثاثیهٔ او به بیست و یک کتاب خطی که همگی به خط هویی نوشته شده بود، برخوردیم... امّا نمی‌توان گفت که در این کتابها مطالبی خلاف وجود دارد یا نه... ده نسخه هم از یک کتاب چینی با عنوان «تیئن فانگ جی شنگ شی لو نیئن پو»[۲۶۴] (شرحی واقعی از زندگانی بزرگترین قدّیس عربستان)... و دیگری با عنوان «تیئن فانگ سان زه جینگ»[۲۶۵] (سه شخصیت قدیمی عربستان) به دست آوردیم... جسارتی که در استفاده از عنوان «شرح واقعی و غیره» به خرج داده شده غیر قابل تحمل است، و ترجمه و چاپ آن به

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، صفحات ۲۲۱ و ۲۲۲.

وسیلهٔ رعایای اعلیحضرت، خیانت به مقام سلطنت محسوب می‌شود... کتابهای مذهبی راکه به خط هویی نوشته شده‌اند بررسی کردم ولی به علّت ناآشنایی با این خط، تعیین این‌که آنها خلاف وغیر قانونی‌اند یا نه، میسر نشد. ولی کتابهای چینی حاوی قطعات مضحک زیادی است... افزون بر این، از آن جاکه مسلمان نامبرده در راه سفر از شن سی به‌گوانگ دونگ دستگیر شده، ممکن است باگروههای مسلمان شورشی گن سو در ارتباط باشد... بازجویی و مجازات هر کس‌که محرک بروز اغتشاش میان مردم باشد، لازم به نظر می‌رسد... این جانب به فرمانداران ایالات دیگر هشدار می‌دهم و توصیه می‌کنم‌که دستگاههای چاپ‌کتاب را توقیف‌کنند تا بتوان آنها را نابودکرد... و نیز مترجمان، چاپ‌کنندگان، توزیع‌کنندگان و مؤلّفان‌کتابها را دستگیر کنند و مورد بازجویی قرار دهند، تا به مجازات برسند...»

امپراتور چیئن لونگ در پاسخ به این گزارش بلادرنگ چنین می‌نویسد:

«کار به شیوه‌ای نادرست انجام شده است... مسلمانان پیرو فرقهٔ قدیم به تعداد زیاد در سراسر چین و بویژه در شان سی و جود دارند... عبادات آنها ناشی از سنّت آنهاست، و هیچ مسألهٔ فتنه‌انگیزی در خود ندارد.. شورش سال گذشته درگن سو نتیجهٔ رقابت و دشمنی بین فرقهٔ جدید و فرقهٔ قدیم بود ولی کتابهای دینی آنها مایهٔ نفاق نبوده است... من مایل نیستم در برخورد با مسائل دولتی تحت تأثیر هیچ‌گونه خشک اندیشی و تعصّب واقع شوم. کسانی‌که مسؤول نشر مطالب فتنه‌انگیزند باید طبق قوانین به شدّت مجازات شوند، ولی این مسأله در مورد این قبیل‌کتابهای اسلامی‌که استنباط غلطی از آنها وجود دارد، صدق نمی‌کند. من افراط و بی اعتدالی در آنها نمی‌بینم. ژوچون و بی‌یوان نباید اقدامی در این مورد بکنند. هرگاه فرمانداران به‌کتابهایی از این قبیل برخوردند، نباید اقدامی علیه آنها انجام دهند.»

در فرمانی دیگر که در همان سال (۱۷۸۲م) صادر شد، امپراتور چیئن لونگ، «سازای»، کفیل فرماندار ایالت لیانگ چیانگ، را توبیخ کرد. او به درخواست ژو چون مبنی بر مجازات مسلمانان به جرم نشر کتابهایشان، جامهٔ عمل پوشانده بود. امپراتور چنین نوشت:

«این گونه حماقتها با شیوهٔ منطقی و صحیحی که شایسته است کارگزاران در انجام وظایف خود به کار گیرند، سازگار نیست... در سالهای گذشته، هنگامی که وانگ لون در ایالت شان دونگ و وانگ فولین در ایالت گن سو دست به شورش زدند، برخی از مسلمانان شجاعانه با آنان جنگیدند و به هنگام شورش «سوسی شی سان»[۲۶۶] در سال گذشته، مسلمانان پیرو فرقهٔ قدیم در شکست و دستگیری شورشیان به دولت یاری رساندند... من به مسلمانان به چشم فرزندانم می‌نگرم...»

گزارشهای بالا مواردی از طرز رفتار و نگرش خصمانه کارگزاران عالی رتبه سلسلهٔ چینگ در قبال مسلمانان بود. این کارگزاران تحت تأثیر اندیشهٔ کنفوسیوسی حاکم بر کشور قرار داشتند و به شدّت خواهان کاستن از نفوذ و قدرت مسلمانان در جامعهٔ چین بودند. با وجود این، دو امپراتور مقتدر دودمان چینگ، یعنی یونگ جنگ و چیئن لونگ، تمام همّت و تلاش خود را صرف آرامش و سازندگی کشور کردند، امّا پس از درگذشت آن دو، مشکلات فزایندهٔ اجتماعی ـ اقتصادی در سراسر چین پدیدار شد.

دههٔ ۱۷۹۰ میلادی را شاید بتوان نقطهٔ عطفی در سرنوشت حکومت منچو به حساب آورد. بروز شورش نیلوفر سفید (۱۷۹۶ تا ۱۸۰۴م.) و به دنبال آن شورشهای مسلمانان در استان یون نن در خلال سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۸، ۱۸۳۰ و ۱۸۴۶ میلادی سراسر کشور را به لرزه در آورد. سپس شورشهای بزرگ نیمهٔ قرن به وقوع پیوست که عبارت بود از: شورش «تای پینگ تیئن

گوا»[۲۶۷] (۱۸۵۱ تا ۱۸۶۴م)، شورش مسلمانان در شمال غرب چین (۱۸۶۲ تا ۱۸۷۶م) و شورش مسلمانان در جنوب غربی چین (۱۸۵۵ تا ۱۸۷۳م)، همه این شورشها مقارن زمانی بود که قدرتهای استعمارگر خارجی در حال رخنه کردن به چین بودند.[۱]

با این همه، فعّالیّت مسلمانان در جهت تبلیغ و ترویج آیین اسلام در قرن هجدهم متوقف شد. یکی از مبلغان فرقهٔ جزوئیت در سال ۱۷۲۱ میلادی در پکن نوشت که تعداد مسلمانان روز به روز در حال افزایش است. «دوهلد»[۲۶۸] در کتاب خود علّت افزایش تعداد مسلمانان را به طور کلّی معلول رسم مسلمانان در مورد خریدن کودکان بی سرپرست در زمان قحطی و خشکسالی می‌دادند، او در ادامه می‌نویسد: «مسلمانان بیش از شش صد سال در ایالتهای مختلف چین سکونت داشته‌اند و در آن جا درکمال آرامش و سکوت زندگی می‌کنند، زیرا کوشش فراوانی در راه نشر دین خود و مسلمان کردن دیگران به کار نمی‌برند، زیرا در ادوار قبل فقط از راه ازدواج بر تعداد آنان افزوده شد. ولی در چند سال گذشته، مسلمانان توانسته‌اند از راه استفاده از ثروت خود موفقیتهای قابل توجّهی به دست آورند. مسلمانان کودکان مردم بت پرست را در همه جا خریداری می‌کنند و به فرزندی می‌پذیرند. اولیای این کودکان که اغلب از تغذیه و تهیه خوراک آنان عاجزند از فروش فرزندان خود اصلاً ناراحت و ناراضی نیستند. در زمان قحطی که ایالت چان تونگ را ویران نمود، مسلمانان در حدود ده هزار کودک را خریداری و به فرزندی انتخاب کردند. مسلمانان با آنان ازدواج می‌کنند یا برای آنان محل سکونت جداگانه‌ای در شهر می‌سازند وگاهی نیز یک روستای کامل را برای آنان خریداری یا

۱ـ رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، صفحات ۱۹۶ تا ۱۹۹.

برای اسکان آنان تأسیس می‌کنند. این مردم بتدریج دارای آن چنان قدرت و نفوذی می‌شوند که به افراد غیر مسلمان و کسانی که به مساجد آنان برای عبادت نمی‌روند اجازهٔ سکونت در بین خود را نمی‌دهند. از این راههاست که مسلمانان در قرن گذشته به طور وسیعی افزایش یافته‌اند.»[۱]

این شیوهٔ پسندیدهٔ مسلمانان در سرپرستی اطفال در سالهای قحطی و خشکسالی و تربیت آنان براساس تعالیم اسلامی از جمله مطالبی است که عدّهٔ زیادی از پژوهشگران غربی نیز به آن اشاره کرده‌اند. برای نمونه، هیأت فرانسوی به سرپرستی مسیو «دولون»(۲۶۹) بر این باور بود که این رسم در بین مسلمانان در سرتاسر چین تا به امروز ادامه دارد. وی در گزارش خود می‌گوید که در جریان جنبش ضد اروپایی مشت زنان در سال ۱۹۰۰ میلادی، هزاران نفر از پیروان آیین مسیحی قتل عام شدند واموالشان غارت گردید. در این هنگام مسلمانان استان «نینگ شیا» عده‌ای از کودکان بی سرپرست مسیحی را خریداری و آنان را مطابق تعالیم اسلامی بزرگ کردند.[۲]

این موارد بیانگر علاقهٔ شدید مسلمانان چین به آیین و باورهای دینی خودشان و نیز تلاش در جهت تبلیغ و ترویج آیین اسلام است. با وجود این، نقش سازندهٔ دو امپراتور مقتدر عصر چینگ، یعنی یونگ جنگ و چیئن لونگ، در حمایت از مسلمانان قابل تقدیر است. چیئن لونگ امپراتوری با فرهنگ، روشنفکر، دوراندیش و دارای مطالعات گسترده‌ای در زمینهٔ فرهنگ چین بود. او می‌گفت: «مسلمانان چندین قرن است که در سرزمین چین اقامت دارند و در سرتاسر کشور پراکنده‌اند. نمی‌توانید تمامی آنان را به قتل برسانید.

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۲۳ / جمال محمد العبدالمنعم، همان کتاب، ص ۱۵۵.

۲ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، ص ۲۲۴.

آنها به خاطر دلبستگی به سنن و باورهای دینی واعتقادیشان مجرم نیستند، آنان از رعایای این امپراتوری هستند و شایسته نیست تا زمانی که عملی خلاف قوانین یا ایجاد بلوا و شورش در کشور مرتکب نشده‌اند، مجازات شوند...» این گونه سخنان و فرامین امپراتور چین نشان دهندهٔ روحیهٔ متعالی گذشت، تسامح، انصاف وعدالت وی بود.[۱]

تأثیر فشارهای دودمان چینگ بر مسلمانان چین

چون مسلمانان در درون جامعهٔ چین در اقلیّت بودند، لذا تلاش می‌کردند تا رفتارهایی مخالف با هنجارهای اجتماعی چینیان از خود بروز ندهند و در انظار عمومی زیاد جلب توجّه نکنند، زیرا در غیر این صورت، چینیان آنان را اجنبی و بیگانه تلّقی می‌کردند.

اکنون در بعضی از شهرهای چین بروشنی می‌توان برخی مساجد فاقد گلدسته و مناره را مشاهده کرد. این مساجد به سبک معماری چینیان ساخته شده‌اند، لذا یک رهگذر یا بیننده به راحتی نمی‌تواند آنها را از معابد و ساختمانهای معمولی چینیان تمیز دهد. علّت این امر ناشی از آن بود که مسلمانان در این زمانها تحت فشارهای مختلف درباریان چین قرار داشتند. از این رو، مسلمانان تلاش می‌کردند در معماری مساجد نیز به‌گونه‌ای عمل کنند که با مظاهر مادّی فرهنگ چینیان تفاوت و تعارضی نداشته باشد و باعث برانگیختن احساسات چینیان نشوند، برای نمونه می‌توان به سبک معماری مسجد بزرگ «چینگ جن داسی»[۲۷۰] در شهر شیان چین اشاره کرد. این مسجد

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۵۵.

فاقد هرگونه گلدسته‌ای است و در عصر سلسلهٔ مینگ بنا شده است.[۱]

مسلمانان در چین همواره می‌کوشند در شهرها و روستاها با یکدیگر زندگی کنند و محله‌ها و شهرها و روستاهای مسلمان نشین تشکیل دهند تا بدین‌وسیله از ورود افراد غیر مسلمان به جوامع و محل سکونت خود جلوگیری کنند. هر چند از این راه خود را تا حدّی از غیر مسلمانان مجزا و جدا نگه می‌دارند، با وجود این حداکثر دقّت و مراقبت را به عمل می‌آورند تا از تظاهر به دین خود و برگزاری مراسمی که ممکن است موجبات ناراحتی همسایگان خود را فراهم آورند خودداری و احتراز کنند. آنان مخصوصاً می‌کوشند که از تحریک احساسات هموطنان چینی خود جلوگیری کنند. مسلمانان در زندگی روزمرهٔ خود کاملاً. نسبت به آداب و رسوم متداول ملی احترام می‌گذارند و به آنها عمل می‌کنند، مسلمانان موی سر خود را به رسم چینیها می‌بافند و لباس معمولی چینی بر تن می‌کنند و فقط در مساجد عمامه بر سر می‌نهند. مسلمانان برای جلوگیری از تحریک تعصّب خرافی چینیها، از بلند ساختن مناره‌های مساجد در مواردی که گلدسته برای مساجد می‌سازند، خودداری می‌کنند. ولی در بسیاری موارد، مساجد آنان به سبک معماری چینی و معمولاً به صورتی ساخته می‌شوند که هیچ گونه اختلاف و تفاوتی با معابد معمولی محلی و یا محلهای سکونت ندارند. طبق قانون هر مسجد باید دارای کتیبه و تابلویی باشد که بر آن این عبارت نوشته شده باشد: «امپراتور جاویدان برای همیشه زنده باد»، و مسلمانان در برابر آن نیز طبق رسم چینی تعظیم می‌نمودند، هر چند در این کار از حیله‌های مختلفی برای فرار از بت پرستی و شخص پرستی استفاده می‌کردند. حتی در مناطق تاتار نشین چین که

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۱۵۷.

ارتشیان مسلمان در آنها دارای امتیازاتی بودند، مسلمانان می‌توانستند از آمیزش با بقیّهٔ مردم خودداری کنند و حقّ تأسیس جوامع مستقلی را داشتند. مأموران عالی رتبهٔ مسلمان لباس مخصوص نظامی چینی که برای آنان تعیین شده بود بر تن می‌کردند، سبیل می‌گذاشتند و موی سر خود را به رسم تاتارها اصلاح می‌کردند. در روزهای تعطیل و جشن نیز در مراسمی که دولتیان مأمور انجام آنها بودند و آن عبارت بود از اعلان وفاداری نسبت به امپراتور با سه بار بر خاک افتادن وسر بر خاک نهادن در برابر تصویر وی شرکت می‌کردند.

در ایالتهای دیگر نیز مأموران دولتی مسلمان و غیر مسلمان مجبور بودند در مراسمی که برای هر گروه در معابد کنفوسیوس در روزهای جشن تعیین می‌شد شرکت کنند. در حقیقت، مسلمانان تمام اقدامات لازم را به منظور جلوگیری از تظاهر به مخالفت با رسوم ملی و دین دولتی به عمل می‌آوردند؛ بدین وسیله مسلمانان از مزاحمتهایی که پیروان ادیان بیگانه مانند یهودیان و مسیحیان به علّت تظاهر به مخالفت با دین دولتی متحمل می‌شدند در امان بودند.

مسلمانان حتّی دین خود را برای هموطنان چینی خود به صورتی که با دین کنفوسیوس توافق کامل داشت تصویر می‌کردند که اختلاف آنها فقط در ازدواج، مراسم تدفین و حرمت گوشت خوک، مسکرات، استعمال دخانیات، قمار و بخت آزمایی و لزوم شستن دست پیش از غذا خوردن بود. در نوشته‌ها و آثار مسلمانان چینی نسبت به کارهای کنفوسیوس و دیگر آثار سنتی چینی احترام بسیار وجود دارد و در موارد امکان به توافق رسیدن وهماهنگی بین تعالیم اسلامی و ادیان چینی دیگر اشاره شده است.

دولت چین نیز به نوبهٔ خود همواره نسبت به تبعهٔ مسلمان خود مگر در

موارد شورش، همان امتیازاتی راکه در بارهٔ دیگران مبذول می‌داشت رعایت می‌کرد. مسلمانان از هیچ‌گونه شغل دولتی محروم نبودند و در مناصب و پست فرمانداری ایالتها، سرداران ارتش، قضات و وزرا مورد احترام و اعتماد هیأت حاکمه و مردم بودند. نه تنها اسامی اسلامی درکتابهای تاریخ چینی به عنوان اسامی سرداران معروف، چه در امور نظامی و چه غیر نظامی، ذکر شده است، بلکه مسلمانان برای خود در مشاغل فنی، هنری و علوم مانند ریاضیات و ستاره‌شناسی موقعیت‌های ممتازی راکسب کردند.[1]

واکنش مسلمانان چین در برابر تبعیض و آزار دولتمردان دودمان چینگ

مسلمانان چین در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی در وضعیت ویژه‌ای قرارگرفتند. در این دوره، سیاست فرمانروایان سلسلهٔ چینگ در قبال مسلمانان از رویه‌ای خیرخواهانه و مشفقانه به رویه‌ای توأم با تبعیض و آزارتبدیل شد. رفتار و اقدامات مقامات عالی رتبهٔ دربار چینگ موجب شد تا مکانیسم دفاعی مسلمانان چینی فعّال شود.

چنین به نظر می‌رسدکه سه عامل اصلی احتمالاً مسلمانان چین را واداشت که در دورهٔ حکومت دودمان چینگ، در مقابل فشارهای موجود، بیش از گذشته واکنش نشان دهند. اوّل آن‌که سلسلهٔ حاکم «منچو» بود و از این روی مسلمانان در صورت قیام می‌توانستند همیشه این‌گونه استدلال کنندکه قیام آنها متوجه میزبانانشان نیست بلکه متوجه سایر مهمانانی است‌که بر حسب اتفاق قدرت‌کافی بهم زده، هم بر آنان و هم بر چینی‌ها مسلط شده‌اند. دوم آن که خود آگاهی روز افزون اسلامی در چین‌که در نتیجهٔ سرایت جریانات

۱ـ سر توماس آرنولد، همان کتاب، صفحات ۲۲۴ تا ۲۲۵.

احیاگرانهٔ اسلامی به چین و یا ظهور این جریانات در خود چین، به وجود آمد، به‌گونه‌ای مساعد با اوج‌گیری تلاش چینیها برای از بین بردن هویت اسلامی مسلمانان، مقارن شد. سوم آن‌که شورشهای مسلمانان چین معلول آگاهی آنان از ضعف و افول دودمان چینگ بود و آنان از این وضع به نفع خود استفاده کردند. زوال دودمان چینگ در شکلهای گوناگون همچون رشد جمعیت، مشکلات اقتصادی، شورش، فروپاشی دستگاه اداری و غیره جلوه‌گر شده بود.[۱]

با وجود این، دو شرط برای مسلمانان لازم بود تا از مرحله همزیستی مسالمت‌آمیز به رویارویی و قیام مسلحانه دست یازند، نکات و دقایق لازم برای زندگی در جوار چینیها را به فراموشی سپارند و به‌گونه‌ای صریح ابراز هویت کنند. شرط اوّل این‌که فشار فرهنگ میزبان به اندازه‌ای شدّت می‌یافت واساس فرهنگ مسلمانان را به مخاطره می‌افکند که مسلمانان نیز برای ابراز هویت خود، با همان شدّت واکنش نشان می‌دادند و در نتیجهٔ این جریان به یک رویارویی مستقیم با چینیها می‌انجامید. شرط دوم این‌که شالودهٔ دولت از هم می‌پاشید و گروههای محلی هر یک برای بقای خود به تقلا می‌افتادند، در این بین مسلمانان از فرصت به دست آمده نه فقط برای ابراز سرسختی خود بلکه همچنین به منظور حفظ سهم خود از قدرت تقسیم شده سود می‌جستند و نیز مانند دیگران در پی یافتن راههای مختلف برای دفاع از خود بودند.[۲]

شرایط و زمینه‌ها برای تحقّق دو شرط بالا نیز فراهم شد، زیرا در اواسط دورهٔ چینگ فشارهای دولتمردان چینگ بر مسلمانان دو چندان افزایش یافت.

۱ـ رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، صفحات ۱۸۹ و ۱۹۰.
۲ـ همان کتاب، صفحات ۲۰۹ و ۲۱۰.

در این زمان بود که فرصت برای تحقّق آرزوهای نهفتهٔ گذشتهٔ مسلمانان یعنی اجرای احکام اسلامی و رهایی از یوغ فرهنگ حاکم و نیز کسب استقلال فراهم شد. مسلمانان در اولین گام تلاش کردند در عرصهٔ فرهنگی با نوشتن و تبیین باورها و اعتقادات دین خود، سطح آگاهی و فهم عمومی مردم چین، بویژه مسلمانان، را بالا ببرند و حتّی به گونه‌ای مطابقت و همخوانی میان تعالیم اسلام و کنفوسیوس را بیان کردند، تا بدین وسیله حسّاسیت چینیان نسبت به مسلمانان را کاهش دهند. امّا هنگامی که پی بردند اقدامات ابزارهای فرهنگی در کاهش تبعیضها و بی عدالتیهای اجتماعی و نیز تغییر رفتار ستیزه جویانه و سازش‌ناپذیر چینیان مؤثّر واقع شد، دومین راه حلّ را برگزیدند. دومین گزینهٔ مسلمانان تلاش برای زندگی تحت لوای یک دولت اسلامی بود. در این مرحله بایستی مسلمانان به سوی استقلال‌طلبی حرکت می‌کردند و استقلال نیز دستاورد طبیعی شورش بود، یعنی موقعی تحقّق می‌یافت که امکان دست زدن به شورش از لحاظ سیاسی فراهم و نیز رهبری شایسته که بتواند هم‌کیشان خود را در جهت تحقّق بخشیدن به چنین اقدام مخاطره‌آمیزی به سوی این هدف رهنمون سازد در دسترس باشد.

در ادامهٔ این مبحث، اقدامات به عمل آمده در دو عرصهٔ فرهنگی و استقلال‌طلبی را بیشتر بررسی می‌کنیم.

تجدید حیات فرهنگی مسلمانان چین در عصر چینگ

عکس‌العمل مسلمانان چین در مقابل فشارهای درباریان سلسلهٔ چینگ قابل پیش‌بینی بود. نارضایتی از رفتار حاکمان دودمان چینگ رشد کرد و سرانجام دامنهٔ این گونه تنشها و هیجانات بالا گرفت و به خشونت و شورش تبدیل شد.

در اواخر قرن هجدهم و در قرن نوزدهم میلادی، مسلمانان مناطق شمال غرب و جنوب غرب چین علیه حکومت چینگ سر به شورش برداشتند. امّا پیشگامان این شورشها، کتابها و نوشته‌های مسلمانان روشنفکر چین بود که تحت تأثیر آزار و تبعیضها و در راستای تعریف و تبیین اعتقادات دینی مسلمانان به رشتهٔ تحریر در آمده بودند و به مسلمانان در برابر مخالفتهای نیرومند چینیان هویت واقعی می‌بخشیدند. نخستین بار در قرن هفدهم بود که مسلمانان چینی اقدام به تدوین وانتشار آثار مکتوب اسلامی خود کردند. بعضی از نخستین نویسندگان اسلامی در جستجوی یافتن نقاط سازش و انطباق اندیشه‌های اسلامی با اندیشه‌های کنفوسیوسی بودند، در حالی که اکثر نویسندگان متأخر و مسلمانان تندرو بر وجود تفاوتهای آشکار میان آیین اسلام و کنفوسیوس و نیز شکل خالص و بی آلایش اسلام پافشاری می‌کردند.[1]

نویسندهٔ مسلمان چینی «وانگ دای یو»[۲۷۱] (۱۵۸۰ تا ۱۶۵۰م) نخستین اثر مهم پیرامون اسلام را به زبان چینی نوشت. او در جوانی تعالیم اسلامی را در یک مسجد فراگرفته بود، امّا در سنین بالاتر خود را وقف آثار کلاسیک کنفوسیوس کرد. او در سال ۱۶۴۲ میلادی اثر عمدهٔ خود را با نام «جنگ جیائوجن چوان»[۲۷۲] (شرح واقعی آیین پاک) به منظور تبیین اصول اساسی اسلام برای مسلمانان چین به رشتهٔ تحریر در آورد. در این زمان عدّهٔ زیادی از چینیان پیرو آیین اسلام دانش بسیار مختصری در خصوص اسلام داشتند. از این رو، وانگ کوشید تا تعالیم اسلامی را به شیوه‌ای آشنا و قابل فهم برای

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۴.

چینیان شرح دهد.[۱]

وی با استفاده از استدلالات و اصطلاحات مخصوص آیین کنفوسیوس که برای شرح و تبیین اندیشه‌های اساسی ادیان بیگانه به کار می‌رفت، مدّعی شد که میان آیین اسلام و کنفوسیوس دیدگاههای مشترکی در خصوص فضایل شخصی، مودّت برادرانه، رابطهٔ میان پادشاه و وزرا یا پدران و فرزندان وجود دارد. حتّی مفاهیم ثنویت و دوگانه «یین» و «یانگ» برای وی قابل قبول بودند.

او همچنین با استفاده از اصطلاحات ویژهٔ پنج فضیلت آیین کنفوسیوس در باب عقل و خیر خواهی در میان دیگران، اهّمیّت پنج وظیفهٔ اساسی یک مسلمان از جمله نماز، حج و زکات را به تصویر کشید. در نتیجه، وانگ به عبارات و اندیشه‌هایی متوسل شد که برای مسلمانان چین قابل فهم بودند و قصد داشت به آنان نشان دهد که آیین اسلام به هیچ وجه با کنفوسیوس عداوت و دشمنی ندارد.[۲]

البته مهمترین انتقاد وی از آیین کنفوسیوس فقدان توحید و نیز بی میلی به پذیرش اصل یکتاپرستی بود. اندیشه‌های وانگ پیرامون توحید و مشیّت الهی در آموزه‌های فکری کنفوسیوس مردود بودند. باوجود این، وانگ در خصوص این نکته‌های قطعی در اصول فلسفی و نظری اسلام، به آیین کنفوسیوس ایراد نگرفت، و در عوض تلاش کرد تا زمینه‌های مشترک فراوان قابل انطباق با ویژگیهای فرهنگی چینیان را محقّق سازد.او برخی از رگه‌های جزئی مربوط به اندیشه‌های یکتاپرستی مورد استفادهٔ پیرامون کنفوسیوس، همانند «تیئن»[۲۷۳] (آسمان) و «شانگ دی»[۲۷۴] (خدا) را پیداکرد. وانگ آشکارا

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۵۸۰.

۲ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۴.

در جستجوی نقاط اختلاف و شکاف با آیین کنفوسیوس نبود. وی صرفاً می‌خواست اصول و اعتقادات اسلامی را تبیین و تشریح و از آنها دفاع کند.[۱]

«لیوجی»[۲۷۵] (۱٦٦۲ تا ۱۷۳٦م) از مشهورترین و پرکارترین نویسندگان مسلمان چینی در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم میلادی بود. تلاش او نیز بر روی تشابهات میان اسلام و کنفوسیوس متمرکز شده بود. اندیشهٔ وی به خاطر آشنایی با دو آیین بزرگ اسلام و کنفوسیوس، به اندیشه‌های وانگ شبیه بود، امّا تحصیلات او از وانگ کاملتر و بیشتر بود. زیرا او در زمینهٔ بودیسم و دائو نیز مطالعاتی انجام داده بود. او اندیشه‌ها و تصوّرات آیین کنفوسیوس را وام‌گرفت و از آنها برای تبیین و تشریح افکار اسلامی استفاده می‌کرد. برای نمونه، در کتاب معروف خود با عنوان «تیئن فانگ شینگ لی»[۲۷۶] (فلسفهٔ عربستان) نوشته است که واژهٔ کنفوسیوسی «لی»[۲۷۷] (راستی و صداقت اخلاقی) امری کلّی و فراگیر است و به ادّعای وی، مسلمانان نیز برای دستیابی به آن کوشش می‌کنند. در این کتاب، «لیو» بارها از برخی قهرمانان فرهنگی آیین کنفوسیوس تعریف و تمجید کرده است. یک مقام رسمی و معاصر دولت چین آن قدر از کتاب «لیو» لذّت برده که در مقدّمهٔ کتابش می‌نویسد: «هر چند این کتاب اصول و عقایدا سلام را شرح داده، امّا در حقیقت بیانگر اندیشه‌های کنفوسیوسی ماست.»[۲]

با وجود این، لیوجی مسلمانان چین را مخاطبان اصلی خود می‌داند و در کتابهای خودش سعی کرده تا سر حدّ امکان خصوصیات و ویژگیهای عمدهٔ سنن اسلام را به صورت ساده و مختصر بیان کند.

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۵۸۰.
۲ـ همان کتاب، صفحات ۳۱۸ و ۳۱۹.

لیوجی همچنین کتاب دیگری با عنوان «تیئن فانگ جی شنگ شی لو نیئن پو»[۲۷۸] (تاریخچهٔ واقعی زندگانی مقدّسترین چهرهٔ عربستان) پیرامون زندگی حضرت محمّد(ص) به رشته تحریر در آورد. این کتاب بصورت گسترده‌ای در میان جامعهٔ مسلمانان چین رایج است. در این کتاب بتفصیل به شرح نیاکان حضرت محمّد(ص) و فهم وادراک خارق العاده و چگونگی تولد ایشان می‌پردازد و حکایت شگفت انگیزی از ایام طفولیت، دیدگاهها وکلّیهٔ حوادثی که موجب شأن وعظمت ایشان را فراهم آورد، بازگو می‌کند. بروشنی مشخص است که مطالب این کتاب از منابع اسلامی استخراج شده است و قطعات متعددی از کتاب *«سیرهٔ رسول الله»* اثر ابن اسحاق در آن مشهود است.[۱]

لیوجی در کتاب دیگری با عنوان «تیئن فانگ دیئن لی»[۲۷۹] (قوانین و فرایض عبادی اسلام) شرح دقیق ومختصری پیرامون مراسم عمدهٔ عبادی ونیز حقوق و فقه مرتبط با ایمان ارائه کرده است. هر چند لیوجی اندیشمندی خلاق و مبتکر نبود، امّا مطالعات قابل توجّهی برای تهیّه و تدوین کتابهای مزبور انجام داده بود. دیدگاههای او با اندیشه‌های فقهی مکتب تسنن حنفی، یعنی مهمترین فرقهٔ اسلامی چین، مطابقت دارد. با این همه، آنچه درکتابها و آثارش قابل توجّه است اعتماد و علاقهٔ وی به مشرب صوفیانه وصوفیگری بود. او از مقوله تصوّف در اسلام برای سازش و انطباق اعتقادات اسلامی با اندیشه‌های کنفوسیوسی سود می‌جست.[۲]

۱ـ رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، صفحات ۲۱۳ و ۲۱۴.

۲ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۴۲.

تعلیمات جدید

در اواخر قرن هجدهم میلادی، دشمنی و عداوت زیادی میان اندیشمندان مسلمان چینی و آیین کنفوسیوس پدید آمد. سرکوب اسلام و مسلمانان در نیمهٔ قرن هجدهم از سوی مقامات رسمی و شهروندان چینی، زمینه‌های گسترش اسلام بنیادگرا و انقلابی را فراهم کرد.

«مامینگ شین»(۲۸۰) مسلمان چینی از اهالی ایالت گنسو واقع در شمال غرب چین، مهمترین شاخص و نماینده مشرب تصوّف بود که با آیین کنفوسیوس و نیز دودمان چینگ دست و پنجه نرم کرد. او در سال ۱۷۶۱ میلادی پس از مدتی تحصیل در خاور میانه و آسیای مرکزی به چین برگشت تا تعالیم جدید را معرفی کند.[۱]

نکتهٔ شایان ذکر در این جا آن است که در چین دو نوع قرائت از اسلام وجود دارد. قرائت نخست معتقد به اسلام سنّتی است که ویژگی بارز آن مصلحت‌گرایی و محافظه‌کاری است و چندین قرن در درون جامعهٔ مسلمانان چین حضور داشته است و از آن با نام «لائوجیائو»(۲۸۱) یا «جیو جیائو»(۲۸۲) یعنی تعالیم قدیم یا فرقهٔ کهن یاد می‌شود. پیروان و معتقدان آن بیشتر از مسلمانانی بودند که درگذشته از راه دریا وارد سواحل شرقی وجنوب شرقی چین شده بودند. وبیشتر خواهان همزیستی مسلامت‌آمیز با چینیان بودند.

امّا قرائت دوم معتقد به اسلام احیاگرانه، ستیزه جو و به اصطلاح انقلابی است که در اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم میلادی در درون جامعهٔ چین پدیدار شد و از آن با نام «شین جیائو»(۲۸۳) یعنی تعالیم جدید یا فرقهٔ جدید یاد می‌شود. اکثر پیروان این فرقه از مسلمانانی بودند که از ایران و خصوصاً

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۳۴۲.

آسیای مرکزی وارد مناطق شمال غرب چین شده بودند و اندیشه‌های فرقه قدرتمند تصوّف نقشبندیه عمیقاً آنان را تحت تأثیر قرار داده بود وبیشتر خواهان ایجاد دولت اسلامی مستقل در مناطق معروف به ترکستان چین یا شین جیانگ امروزی بودند.[۱]

با این توصیف، تعالیم جدید با تعلیماتی که پیش از قرن هفدهم در شمال غرب چین رواج داشت، متفاوت بود. مامینگ شین همانند دیگر صوفیان نخستین، به فرقهٔ تصوّف نقشبندیه اعتقاد داشت و همچنین مانند آنان بر برداشت شخصی و رمز آلود از ایمان تأکید می‌ورزید. بر خلاف صوفیان اولیه که نمایندهٔ به اصطلاح تعالیم قدیم بودند، تعالیم جدید مامینگ شین بر نیایش با ذکر جلی تأکید می‌نمود که ویژگی بارز طریقت جهریهٔ فرقهٔ نقشبندیه بود. البته، نحوه و شکل اجرای تعالیم فرقهٔ جدید با تعالیم بسیار متین نقشبندیهٔ موجود در هندوستان و آسیای مرکزی متفاوت بود.

تعالیم قدیم بی سر و صدا وبیشتر گوشه گیرانه بود و انجام آن مستلزم ذکر خفی خداوند بود که ویژگی اصلی طریقت خفیهٔ فرقهٔ نقشبندیه محسوب می‌شود. رهبران تعالیم قدیم مامینگ شین را «ویرانگر» تلّقی می‌کردند.[۲]

چنین به نظر می‌رسد که «مامینگ شین» از شخصیتی فرهمند و کاریزماتیک برخوردار بوده و به نوعی مکاشفات و الهامهای روحی رمزآلود مشغول بوده است. مریدان و پیروان وی می‌رقصیدند و دستارهای خود را از سر می‌انداختند و سرود می‌خواندند و در تلاش خودشان وارد عالم شور و جذبه می‌شدند تا فناء فی الله را به دست آورند. این گونه حرکات عمومی با

۱ـ ای. جی‌بریلز، *دایرة المعارف اسلام*، چاپ ۱۹۸۷، هلند، لیدن، ص ۸۵۲.
۲ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۵.

سماع باعث رنجش و آزار رهبران تعالیم قدیم می‌شد. تأکید مامینگ شین بر ارتباط میان شیخ و مریدانش و نیز عبادت در آرامگاه شیوخ عالی مقام، سران روحانی تعالیم قدیم را به چالش و مبارزه فرا می‌خواند.[۱]

فرقهٔ تعالیم قدیم دارای یک سلسله رهبران موروثی با نام «مِن خوان»(۲۸۴) بود که این رهبران موروثی بر داراییها واملاک نظارت وکنترل می‌کردند و شبکه‌های تجاری میان مسلمانان را در اختیار داشتند. آنان از دخالتهای ناروای مامینگ شین پیشوای تعالیم جدید خشمگین بودند، زیرا وی امتیازات و قدرت اقتصادی و سیاسی رهبران تعالیم قدیم را به خطر انداخته بود. سلسلهٔ چینگ و درباریان نیز از اندیشه‌ها واقدامات مامینگ شین بسیار عصبانی و پریشان خاطر بودند. او بارها هرگونه سازش بر سر اصول اعتقادی وعملی با دیگر ادیان خارجی و یا فرقه‌های مذهبی را ردکرده بود واز بازگشت به شکل ناب و بی آلایش اسلام جانبداری می‌کرد.

از دیدگاه دولتمردان سلسلهٔ چینگ، این‌گونه رفتارهای سازش‌ناپذیر می‌توانست موجبات کمک به ناآرامیهای اجتماعی را فراهم آورد. از این رو، مقامات دولت چین همانند رهبران تعالیم قدیم از مامینگ شین به عنوان یک «ویرانگر» یاد می‌کردند. مامینگ شین درگذشته نیز با قدرت و امتیازات دودمان تعالیم قدیم به مبارزه برخاسته وگفته بود: «اگر مذهب و دین متعلق به همه است... پس چرا باید ملک شخصی یک خانواده وگروه باشد؟

مامینگ شین پیروانش را به اتخاذ موضع دشمنی با آیین کنفوسیوس وحتّی دولت کنفوسیوسی چینگ فرا خواند. وفاداری و تبعیت پیروانش به نحو بارزی برای مقامات چینی و منچوها مشکل آفرین بود، زیرا اقتدار معنوی که

۱ـ ای. جی.بریلز، همان کتاب، ص ۸۵۳.

برای وی فراهم شده بود براحتی می‌توانست به تصاحب اقتدار سیاسی نیز منجر شود. فرقه‌های تصوّف نقشبندیه به طور کلّی و مامینگ شین به طور خاصّ برای دخالت در امور سیاسی تردید نداشتند. در حقیقت، رفتارهای سازش‌ناپذیر مامینگ شین لزوم دخالت و ورود وی در امور سیاسی را در پی داشت. او بدین وسیله توانست امکان ایجاد حلقه‌های محاصره یا آلوده شدن مسلمانان چین بوسیلهٔ فرهنگ و تمدّن کنفوسوس را دفع کند.[۱]

خیزشها و شورشهای مسلمانان چین

هدف نهایی در اندیشه‌های مامینگ شین تأسیس یک دولت اسلامی در امتداد مرزهای چین بود. بروز کشمکشهای عقیدتی واقتصادی میان مسلمانان و چینیان نیز زمینهٔ لازم برای ایجاد شورش و طغیان را فراهم کرده بود. منطقهٔ شمال غرب چین در سال ۱۷۷۴ و ۱۷۸۱ میلادی و بار دیگر در سالهای ۱۸۶۲ تا ۱۸۷۶ میلادی و منطقهٔ یون نن در جنوب غرب چین در طی سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۸، ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۶ میلادی و مجدداً در ۱۸۵۵ تا ۱۸۷۳ میلادی، از مناطقی بودند که خیزشهای مهم مسلمانان در آن جا روی داد. این قیامها جان میلیونها انسان راگرفت وگاه چنین به نظر می‌آمد که بخش عمده‌ای از امپراتوری چین در شرف کشیده شدن به زیر پرچم اسلام است.[۲]

این نکته تقریباً قطعی است که موج خیزش و شورش در حدود سال ۱۷۶۰ میلادی در آسیای مرکزی به دست خوجه‌ها که علم جهاد علیه چینیها برافراشتند، شروع شد واز طریق فرقهٔ جدید به شمال غرب چین و از آن جا به

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۵.

۲ـ ای. جی. بریلز، همان کتاب، ص ۸۵۲.

جنوب غرب انتقال یافت.

به طور قطع، مامینگ شین در سال ۱۷۶۱م به ناحیهٔ کاشغر رفت، یعنی زمانی که جوش و خروش شدیدی در میان مسلمانان علیه سلطهٔ دربار چینگ در حال شکل‌گیری بود و رهبران مسلمانان خوجه حملاتی را از خوقند به این منطقه سامان می‌دادند ـ حملاتی که از نظر آنان «جهاد» با چین به شمار می‌آمد. آنها در ترکستان شرقی از همکاری هم‌کیشان خود بهره‌مند شدند. در سال ۱۷۶۰ میلادی، شورش کاشغر به وقوع پیوست و به دنبال آن شورشهای زیاد دیگری نیز اتفاق افتاد. بدین سان، همهٔ این حوادث در حالی انجام می‌شد که مامینگ شین شخصاً در ترکستان شرقی بود واو احتمالاً مفهوم جهاد را در پیوند با تصوّف نقشبندیه که مسلماً در آن زمان به آن اعتقاد داشت، در ذهن خود جای داد.[۱]

مامینگ شین در سال ۱۷۸۱ میلادی به همراهی یکی از مریدان مسلمانش به نام «سوسی شی سان» شورشی را علیه مقامات دولتی دربار چینگ در استان گنسو رهبری و هدایت کردند. قوای فرقهٔ جدید پس‌از ورود سربازان دولتی به آن استان تن به شکست دادند. مامینگ شین پیشوای فرقهٔ جدید دستگیر و اعدام شد. پیروانش وی را «شهید» می‌نامند.[۲]

با وجود شکست مامینگ شین واعدام وی، ناآرامیهای مسلمانان فروکش نکرد. یک مسلمان پیرو اندیشه‌های اخوان المسلمین و از رهبران دینی آسیای مرکزی به نام خوجه که با فرقهٔ نقشبندیه ارتباط داشت، با سازماندهی یک نارضایتی عمومی وتبدیل آن به یک خیزش فراگیر قصد داشت یک دولت

۱ـ رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲.

۲ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۳۴۲.

اسلامی خود مختار در شمال غرب چین تأسیس کند. نتیجهٔ نخستین تلاشهای آنان منجر به شورشی در سال ۱۷۸۴ میلادی شد و دربار چینگ نیز تلاش فراوانی برای درهم شکستن این شورش به کار برد. پس از سرکوبی این خیزش، دربار چینگ تعالیم جدید را ممنوع کرد واز ساختن مساجد جدید نیز ممانعت به عمل آورد. همچنین روی آوردن چینیان پیرو کنفوسیوس را به آیین اسلام ممنوع ساخت.[۱]

این گونه سیاستهای تازهٔ دربار چینگ زمینه‌های بروز رنجش وخشم مسلمانان و سرانجام شعله‌ور شدن خیزشهای عمومی را در پی داشت. در دههٔ ۱۸۲۰م نیز خوجه‌های مسلمان با بهره گیری از کشمکش فزایندهٔ داخلی چین، حملات مکرر خویش را به ترکستان شرقی که تحت حکومت چینیها بود آغاز کردند. رهبر این شورشیان خواجه جهانگیر بود که در سال ۱۸۲۸م منچوها او را دستگیر و اعدام کردند. پس از اعدام وی، مشکلات چین در شمال غرب به پایان نرسید و درگیری مستقیم میان امپراتوری و خوقند بشدّت ادامه یافت. در سال ۱۸۳۰م، این خان نشین علیه منچوها اعلام جهاد کرد و به ترکستان شرقی یورش برد. در سال ۱۸۳۲م، خواجه محمد یوسف برادر خواجه جهانگیر قبل از فرار به پناهگاه امن خود در مناطق غربی آسیای مرکزی به پادگانهای زیادی حمله کرد.[۲]

در سال ۱۸۴۷م، هفت خواجه از آسیای مرکزی تاخت و تازهایی را در داخل شین جیانگ رهبری کردند تا این که سربازان دولت چینگ آنان را مجبور به عقب نشینی نمودند. یکی از این خواجه‌ها در سال ۱۸۵۷م مجدداً

۱ـ جیمز هستینگز، همان کتاب، ص ۸۹۴.

۲ـ رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، ص ۳۰۱.

ظاهر شد و منطقهٔ شین جیانگ را بر هم ریخت و برای چند ماه مناطقی را به تصرف درآورد. نام این شخص ضیاء الدین بود که در سال ۱۸۵۱ میلادی خیزش کوتاه مدتی را در آن سامان فرماندهی کرد.[۱]

مخرّبترین طغیانها به سال ۱۸۶۲م در استان «شن سی» رخ داد. این شورش در نتیجه یک اختلاف میان عدّه‌ای از مسلمانان و چینیان بر سر فروش تیرکهای بامبو اوج گرفت. «ماخوا لونگ»[۲۸۵] (۱۸۱۰ تا ۱۸۷۱م)، مسلمان چینی و رهبر مشهور گروه تعالیم جدید، بسرعت به چهرهٔ شاخص و بارز این فرقه مبدل شد. از پایگاهش در استان گنسو، احساسات ضد چینی را برانگیخت و پیروانش را به استقلال طلبی از چین تشویق کرد. نیروهای شورشی به پیروزی دست یافتند و به مدت دو سال اکثر مناطق شن سی و گنسو دیگر در اختیار و کنترل حکومت مرکزی چینگ نبود. البته رهبران دینی هم قادر به برقراری نظارت و کنترل خود بر نیروهای شورش نبودند. در همین موقع حسّاس، یک فرد مسلمان به نام یعقوب بیگ رهبر مسلمانان اهل خوقند زمام امور را به دست گرفت. شهرت یعقوب بیگ به اطراف جهان رسید. سلطان عثمانی به شجاعت و هوشیاری ولیاقت او آفرین گفت و لقب امیرالمؤمنین آن دیار را به او داد. چندین سال آتش جنگ و شعلهٔ پیکار او زبانه کشید، امّا سختگیری و خشونت وی، فساد برخی از همدستانش ونیز نیروی پلیس مخفی سرکوبگر او مردم را از وی بیزار و متنفر کرد و یکپارچگی مسلمانان چینی را از هم گسیخت. این عدم اتحاد میان آنان، حکومت چینگ را قادر کرد تا به آرامی مناطق شمال غرب چین را مجدداً به تصرف در آورد. با فرماندهی ژنرال جسور و کاردان چینی «زو زونگ

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۵.

تانگ»[۲۸۶]، دولت چینگ کم کم اکثر نواحی گنسو، شن سی و شین جیانگ را فتح کرد. یعقوب بیگ در سال ۱۸۷۷م درگذشت واوایل سال بعد ژنرال «زو زونگ تانگ» تمام مناطق شورشیان را به تصرف در آورد و مجدداً کنترل ونظارت دولت چینگ را بر آن جا حاکم ساخت. بر اثر این گونه طغیانها و شورشها، نظر چینیان در خصوص مسلمانان بومی و بیگانه روز به روز بدتر شد.[۱]

در حکایات و داستانهای غیر واقعی، مسلمانان را افرادی منفعت طلب، شوم و فاقد صداقت ترسیم و توصیف می‌کردند. نتیجهٔ اخلاقی اکثر این داستانها آن بود که بازرگانان و تجّار مسلمان غیر قابل اعتماد و اطمینان هستند. آنان مسلمانان را حریص، طمّاع، فریبکار و دروغگو می‌دانستند و بر این باور بودند که مسلمانان اعمال و فرایض دینی خود را تا زمانی که به نفع‌شان باشد انجام می‌دهند و اغلب حکم تحریم خوردن گوشت خوک و نوشیدن مشروبات را نادیده می‌گیرند و توجیهات بی پایه‌ای برای گناهان و معاصی خود می‌تراشند.

در داستانهایی، مانند قصهٔ زیر مسلمانان را «بیرحم و شیطان صفت» نشان داده‌اند: «در طول جشنهای سال نو چینیان که مسلمانان مشابه آن را ندارند، چینیان حاضر درکاروان مسلمانان به جشن و شادمانی دعوت شدند، مسلمانان مدتی کشیک دادند. پس از این که چینیان مشروب زیادی نوشیدند، مسلمانان برخاستند و چادرها را بر سر چینیان کشیدند و آن قدر آنان را زدند تا فوت کردند، سپس اجساد آنان را به چاه بی آبی انداختند وبا نقره‌ها گریختند.»[۲]

۱ـ جی.ای. بریلز، همان کتاب، صفحات ۸۵۲ تا ۸۵۴ / جیمز هستینگز، همان کتاب، صفحات ۸۹۳ و ۸۹۴.

۲ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۶.

از سوی دیگر ازدواج مسلمانان با چینیان و قبول پسر بچه‌های چینی به فرزند خواندگی نیز خشم و دلهرهٔ مقامات رسمی دربار را برانگیخته بود. مقامات دولتی و دربار چینگ امید زیادی به برنامهٔ جذب و همسان سازی گام به گام بیگانگان و ادیان خارجی بسته بودند. ولی درباریان با گروهی روبرو بودند که نه تنها از میراث دینی و باورهای قلبی خود دست نمی‌کشیدند، بلکه پیروانی نیز در میان چینیان بومی به دست آورده بودند.

تصویر و برداشت منفی چینیان از مسلمانان در ایجاد تنشهای غرب چین در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی نقش عمده‌ای داشت. غرب چین منطقه‌ای بود که بیشترین ناآرامیها در آن رخ داده است. در سال ۱۸۵۵م، در استان یون نن واقع در جنوب غربی چین نیز یک شورش بزرگ اسلامی به وقوع پیوست که در سال ۱۸۷۳م خاتمه پذیرفت. رهبر این خیزش مردمی یک مسلمان متعصّب به نام «دو ون شیو»[۲۸۷] (۱۸۲۷ تا ۱۸۷۲م) بود که عنوان عربی «سلطان سلیمان» را برای خود اختیار کرده بود. وی در منطقهٔ یون نن یک دولت اسلامی به نام «پینگ نان گوا»[۲۸۸] تأسیس کرد. این دولت شورشی مسلمانان هجده سال دوام آورد. در طول این هجده سال، احتمالاً بیش از پنج میلیون نفر از هشت میلیون سکنهٔ آن استان از بین رفتند. سرانجام، با دستگیری و اعدام دو ون شیو این خیزش نیز توسط سپاهیان دولت چینگ قلع و قمع شد.[۱]

پیروزیهای حکومت چینگ در سال ۱۸۷۳م در استان یون نن و همچنین سرکوب شورشهای شمال غرب در سال ۱۸۷۸م هیچ کدام نتوانست ناآرامیها

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، صفحات ۱۳۷ و ۱۳۸ / رافائل ایزرائیلی، همان کتاب، ص ۳۰۲.

و اغتشاشات موجود در قلمروی غربی چین را فرو نشاند. فرقهٔ تعالیم جدید از بین نرفت و به برخوردهای خود با طرفداران تعالیم قدیم ادامه داد. درگیریهای داخلی میان مسلمانان روابط آنان را با چینیان پیچیده‌تر کرد. در درگیریهایی که پس از سرکوب شورشهای داخلی مسلمانان رخ داد، مسلمانان پیرو تعالیم فرقهٔ قدیم گهگاه با چینیان علیه طرفداران تعالیم فرقهٔ جدید همکاری می‌کردند. عدّه‌ای حتی حامی همکاری وتشریک مساعی بیشتر باچینیان بودند. یکی از این افراد «مافوشیانگ»[۲۸۹] (۱۸۷۶ تا ۱۹۳۲م) بود. این جنگجوی مسلمان در سال ۱۹۰۰م به طرفدارانش در استان گنسو اصرار می‌کرد که خود را با جامعهٔ چینیان یکسان سازند. او حتی یک گروه همسان سازی راه اندازی کرد تا جریان چنین جذب و شبیه سازی را تسریع کند.[۱]

استبداد بیش از حد خاندان چینگ و سرکوب شدید نهضتهای علیه این سلسله در شمال غربی و جنوب غربی چین، باعث کشتار و تبعید عدّهٔ زیادی از مسلمانان شد. این امر همچنین سبب کاهش شدید جمعیت مسلمانان شد. سرانجام اسفناک این رویدادها در عصر چینگ، منجر به از دست رفتن زندگی و دارایی مسلمانان شد واین پیکارهای مداوم، آثار روحی بسیار بدی در مسلمین باقی گذاشت و باعث انزجار آنها ازکارهای دولتی و ایجاد نفرت نسبت به چینیان شد. چنان که حتی مسلمین افراد خود را از مطالعهٔ کتابهای چینیان وکارمندی دولت باز داشتند ودر مقابله با زندگی و مشکلات حیات، روش مبارزهٔ منفی را پیش گرفتند و در نتیجه از شرکت در امور دولتی و سیاسی خودداری کردند وفقط رو به دین خودکرده، در سایهٔ آن تألّمات روزگار رابر خود هموار ساختند. این وقایع، رفته رفته به عقب نشینی آنان از صحنهٔ سیاست ملی کشید و باعث زوال رشد و رونق مسلمین در چین شد.

۱ـ موریس روسابی، همان مقاله، ص ۳۸۶.

بازگشت به فهرست

فصل ششم

نگاهی به وضعیت مسلمانان چین در دوران معاصر

در اوایل قرن بیستم، دوران حکومت موروثی امپراتوران در چین با سقوط آخرین امپراتور خردسال دودمان چینگ به پایان رسید و عصر حکومت جمهوری آغاز شد. دودمان چینگ با تلاش فراوان ملت چین به رهبری دکتر «سون جونگ شان»[۲۹۰] (سون یات سن) سرنگون شد و حکومت جمهوری چین تأسیس گردید. در زمان حکومت جمهوری چین (۱۹۱۱ تا ۱۹۴۹م) مسلمانان چین از وضعیت و امتیازات بهتری در مقایسه با گذشته برخوردار شدند. در این دوره، فردی مسلمان به نام ژنرال عمر «بای چونگ شی»[۲۹۱] (۱۸۹۳ تا ۱۹۶۶م) به عنوان رئیس ستاد مشترک ارتش و سپس وزیر دفاع حکومت جمهوری چین برگزیده شد. این ژنرال مسلمان تشکیلات انجمن اسلامی چین را پایه ریزی کرد وریاست آن را نیز بر عهده گرفت. گفته می‌شود ژنرال عمر بای چونگ شی در دورهٔ ریاست و وزارت خویش با کمک ارتش اقدام به سرشماری مسلمانان چین نمود و تعداد آنان را در دههٔ نخست قرن بیستم میلادی نود میلیون نفر اعلام کرد. البته در کتاب «آمار چین»

منتشره در ۱۹۳۵م تعداد مسلمانان پنجاه میلیون نفر اعلام شده است و در همین دوران عدد هشتاد میلیون نیز در میان مسلمانان رواج داشت.

در سال ۱۹۱۱ میلادی، یعنی اولین سال حاکمیت جمهوری چین برای نخستین بار «انجمن پیشگامان مسلمان چین» به رهبری شیخ الیاس عبدالرحمان وانگ‌کوان در شهر پکن تأسیس و دفاتر فرعی آن در سایر استانها و شهرستانها دایر شد. اهمّ فعّالیّتهای این انجمن تلاش در راه ترجمهٔ معانی قرآن کریم به زبان چینی، انتشار مجلهٔ دو هفتگی «نور الاسلام» و ترویج وگسترش تعلیم وتربیت اسلامی میان مسلمانان وانجام امور خیریه بود. فعّالیّت این انجمن به ناچار در سال ۱۹۳٦م متوقف شد.

در سال ۱۹۲۵ میلادی نیز انجمن مطالعات اسلامی چین به همّت شیخ هلال الدین هاده چنگ در شانگهای چین تأسیس شد. هدف این انجمن ترویج و نشر آموزش و تعلیم اسلامی در میان فرزندان مسلمان چین وگسترش وتحکیم روابط دوستانه با سایر مسلمانان چین بود. نخستین مدرسه تربیت معلم اسلامی چین نیز در سال ۱۹۳۰م با نام «دارالمعلمین دا چنگ» شروع به فعّالیّت کرد. در همین دوره نشریات و مجلات اسلامی با نامهای «نضاره الهلال» در پکن، «نورالاسلام» در تیان جین، «مجله العلوم الاسلامیه» در گوانگ جو و مجلهٔ «المنبه الاسلامی» در یون نان به زبان چینی چاپ و منتشر می‌شدند.

با هجوم ارتش ژاپن در زمان جنگ جهانی دوم به سرزمین چین، مسلمانان چین دوشادوش سایر اقشار ملت چین به دفاع از میهن خود برخاستند و سپاهی از مسلمانان به فرماندهی ژنرال مسلمان «مآ بن جای»[۲۹۲] (۱۹۰۱ تا ۱۹۴۴م)

در این نبردها شرکت کردند.[۱]

پس از سقوط حکومت جمهوری چین در سال ۱۹۴۹م، زمام قدرت به دست کمونیستها افتاد و آنان جمهوری خلق چین را تأسیس کردند. در زمان حکومت جمهوری خلق چین (۱۹۴۹ تاکنون)، مسلمانان با شرایط گوناگونی روبرو بوده‌اند. مسلمانان چین از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹٦٦م از شرایط و وضعیتی نسبتاً معمولی برخوردار بودند وزندگی عادی و روزمرهٔ اجتماعی و دینی امّا توأم با شرایط دشوار اقتصادی داشتند. امّا در دوران انقلاب فرهنگی بزرگ پرولتاریایی چین (۱۹٦٦ تا ۱۹۷٦م) مسلمانان با دشوارترین وضعیت روبرو شدند. در این دوره سیاستهای باند چهار نفره بر چین حاکم بود و عقاید دینی به عنوان افیون و خرافات معرفی می‌شد و مبارزه‌ای خشن علیه ادیان و مذاهب به راه افتاد و در این میان صدمات و آسیبهای فراوانی بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد آمد. هر چند فجایع و جنایات دورهٔ چینگ علیه مسلمانان بسیار هولناک بود امّا در این زمان نیز عدهٔ زیادی از مسلمانان چین بویژه علما و روحانیون مسلمان کشته و به مناطق دور دست تبعید شدند یا به اردوگاههای اجباری کارگسیل شدند. بیشتر آثار و اماکن تاریخی و دینی نابود و اکثر مساجد ویران شدند و بقیه نیز تعطیل یا به کاربریهای دیگر تبدیل شدند. در این دوران بسیار تیره و تار سامان مسلمانان و مردم چین از هم گسست واسلام و مسلمانان و حتی ملت چین متحمل آسیبهای هولناک و سختی شدند و هیچ کس حق سخن گفتن نداشت.

پس از درگذشت «مائوزه دونگ»[۲۹۳] و با دستگیری اعضای باند چهار نفره، دوران انقلاب فرهنگی به پایان رسید و مردی اصلاح طلب از درون

۱ـ وان یائو بین، همان کتاب، ص ۶۸۳.

حاکمیّت کمونیستی چین به نام «دنگ شیائوپینگ»[۲۹۴] در سال ۱۹۷۸ میلادی زمام قدرت را به دست گرفت و بدین ترتیب دوران تازه‌ای از اجرای سیاست تنش زدایی و درهای باز و اصلاحات عمیق سیاسی واقتصادی و اجتماعی آغاز شد که هنوز ادامه دارد. با شروع دوران تازه مسلمانان از لبهٔ پرتگاه نابودی نجات یافتند و عصر جدیدی در حیات آنان آغاز شد. البته هیچکس منکر وجود پاره‌ای تبعیضها یا نارسایها در بر خورد با مسلمانان چین نیست، امّا دست آوردهای زیادی در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نصیب مسلمانان چین شده است. اکنون دولت چین تعداد مسلمانان را اندکی بیش از بیست میلیون نفر اعلام می‌کند، امّا این آمار بی تردید نادرست و غیر منصفانه است. کارشناسان و صاحب نظران امور اجتماعی و تاریخی شمار مسلمانان چین را بیش از شصت میلیون نفر برآورد می‌کنند. علّت اصلی فقدان آمار دقیق تعداد پیروان ادیان موجود در چین، از جمله اسلام، آن است که دولت چین در فرمهای مخصوص سرشماری جمعیت ردیفی مربوط به تعیین نوع دین و مذهب مردم پیش بینی نکرده است؛ از اینرو دولت چین فقط به استناد تعداد افراد اقلیّتهای قومی مسلمان چین و بدون احتساب چینیان اصیل پیرو آیین اسلام مدّعی است که شمار مسلمانان چین اندکی بیش از بیست میلیون نفر است که از دیدگاه کارشناسان ناقص و نادرست ارزیابی می‌شود.

اقوام مسلمان چین

در چین ۵۶ قوم وجود دارد و قوم چینی «هان»[۲۹۵] بیش از ۹۲ درصد از جمعیت چین را تشکیل می‌دهد و بقیّهٔ جمعیت چین که شامل ۵۵ اقلیّت قومی هستند نیز ۸ درصد از کلّ جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند و این اقلیّت

قومی در بیش از ٦۴ درصد خاک چین پراکنده‌اند.

در این میان ۱۰ اقلیّت قومی مسلمان وجود دارد که به ترتیب اهمّیّت و جمعیت (بر مبنای سرشماری سال ۱۹۹۲م) عبارتند از:

۱ ـ قوم هویی (۸٦۱۲۰۰۰ نفر):

یکی از اقلیّتهای قومی مهمّ مسلمان چین قوم «هویی»[۲۹٦] نام دارد و اسلام در سرزمین چین باکلمه «هویی» مترادف است. پیشتر دین اسلام در میان مردم این کشور با نام «آیین هویی» شناخته می‌شد. کلمهٔ هویی اختصاراً برگرفته از اصطلاح «هویی هویی»[۲۹۷] یا همان قوم مسلمان چین است. این قوم از اختلاط وارتباط مسلمانان ایرانی و عرب با مردم ساکن چین پدید آمدند. بازرگانان، تجّار، سفرا، جهانگردان و مبلّغان دینی ایرانی و عرب در عصر تانگ و سونگ به طور متوالی از مسیر زمینی جادهٔ ابریشم و مسیر دریایی وارد مناطق شمال غرب و جنوب شرق چین می‌شدند و به کار تجارت و داد و ستد می‌پرداختند. بیشتر این افراد در چین ساکن شدند و با دختران چینی ازدواج کردند و سرانجام در شهرهای چانگ آن، کای فنگ، گوانگ جو، چوان جو، یانگ جو، هانگ جو و دیگر مناطق اقامت کردند. آنان برای انجام فرائض دینی در شهرهای محل اقامت خود مساجدی بنا کردند.

پس از هجوم مغول به ایران و چین هم عدّهٔ بیشتری از مسلمانان ایران و آسیای مرکزی به اجبار وارد چین شدند و با ترکان اویغوری، مغولها و چینیها مخلوط و تشکیل زندگی دادند و بدین ترتیب هستهٔ اولیهٔ قوم هویی شکل گرفت. نکتهٔ مهم آن است که اسلام در مراحل شکل‌گیری و پیدایش قوم هویی نقش واسط و پیوند دهنده را ایفا کرد.

ویژگی عمدّهٔ قوم هویی پایبندی به اصول و ارزشهای سنّتی چین و استفاده

از خط و زبان چینی است. این اقلیّت مسلمان در سراسر کشور چین پراکنده هستند ولی در منطقه نینگ شیا، «لین شیا»[۲۹۸] در استان گنسو، «چانگ جی»[۲۹۹] در شین جیانگ، «جانگ جیا چوان»[۳۰۰] در گنسو، «من یوان»[۳۰۱] و «هوالونگ»[۳۰۲] در چینگ‌های، «منگ سون»[۳۰۳] و «داچانگ»[۳۰۴] در خه بی و نیز دو استان یون نان و گویی جو بیشتر از سایر مناطق سکونت دارند.[۱]

۲ ـ اویغور (۷۲۷۰۰۰۰نفر):

اویغورها از قدیمی‌ترین اقوام ترک زبان مناطق مرکزی آسیا هستند که اکنون بیشتر آنها در منطقهٔ شین جیانگ و در واحه‌های سرسبز جنوب کوه تیان شان و تعداد کمی از آنان در شهرستان «تائو یوان»[۳۰۵] دراستان هونان، شهرستان «میئن چی»[۳۰۶] در استان خه نان و شهر «جنگ جو»[۳۰۷] سکونت دارند.

۳ ـ قزاق (۱۱۱۰۰۰۰نفر):

بیشتر قزاقها در شین جیانگ و تعداد کمی در استان گنسو سکونت دارند.

۴ ـ دونگ شیانگ[۳۰۸] (۳۷۳۷۰۰نفر):

بیشتر این قوم در گنسو و عدّهٔ کمی در شین جیانگ و استان چینگ‌های زندگی می‌کنند.

۵ ـ قرقیز (۱۴۳۵۰۰نفر):

بیشتر این قوم در منطقهٔ شین جیانگ سکونت دارند.

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۵۸۳.

٦ـ سالار (۸۷۵۰۰نفر):
بیشتر آنان در چینگ‌های و تعداد کمی در گنسو سکونت دارند.

۷ـ تاجیک (۳۳۲۰۰نفر):
بیشتر این قوم در شین جیانگ سکونت دارند.

۸ـ ازبک (۱۴۸۰۰نفر):
بیشتر آنان در شین جیانگ زندگی می‌کنند.

۹ـ بائوآن[۳۰۹] (۱۱۷۰۰نفر):
این قوم به طور پراکنده در گنسو و چینگ‌های سکونت دارند.

۱۰ـ تاتار (۵۱۰۰):
بیشتر این قوم در منطقهٔ شین جیانگ زندگی می‌کنند.

علاوه بر اقوام مسلمان یاد شده، تعداد زیادی از افراد اقلیّتهای بزرگ ساکن چین همانند اقوام مغولی، تبتی، دای، بای و قوم هان نیز در طول زمان به دین اسلام گرویده‌اند.[۱]

لازم به ذکر است که چینیان قدیم واژگان چینی «داشی»[۳۱۰] (تلفظ واژهٔ تازی یا تاجیک) و «تیئن فانگ»[۳۱۱] (مکان آسمانی) را بر جزیرةالعرب و همچنین عنوان «شی یو»[۳۱۲] (مناطق و سرزمینهای غربی) را بر منطقه‌ای پهناور

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۵۸۴ / جمال محمد العبدالمنعم، همان کتاب، ص ۵۹.

ووسیع از مرزهای غربی چین تا سواحل دریای مدیترانه اطلاق می‌کردند. البته چینیان برای نامگذاری دین اسلام واژگان وعناوین گوناگون با مفاهیم بزرگی را وضع کرده بودند و بدین وسیله اسلام و مسلمانان را از سایر ادیان موجود در درون جامعهٔ چین متمایز و مشخص می‌ساختند. «داشی فآ»[۳۱۳] (قانون و مکتب تازی)، «تیئن فانگ جیائو»[۳۱۴] (آیین مکان آسمانی)، «تیئن فانگ شنگ جیائو»[۳۱۵] (آیین مقدّس مکان آسمانی)، «هویی هویی جیائو مِن»[۳۱۶] (آیین هویی هویی)، «جینگ جیائو»[۳۱۷] (آیین پاکیزگی)، «ژِن جیائو»[۳۱۸] (آیین حقیقت)، «چینگ جینگ جیائو»[۳۱۹] (آیین پاک و پاکیزگی)، «چینگ ژن جیائو»[۳۲۰] (آیین پاکیزگی و حقیقت)، «خه پینگ جیائو»[۳۲۱] (آیین صلح و آرامش) و «شی یو جیائو»[۳۲۲] (آیین سرزمینهای غربی) از جمله عناوین و واژگانی بودند که چینیان در گذشته‌های دور و نزدیک برای نامیدن آیین اسلام به‌کار می‌بردند.[۱]

به هنگام تسلط مغولان بر چین در سال ۱۲۷۱ میلادی تا هنگام تأسیس چین نو در سال ۱۹۴۹ میلادی بیشترین عنوانی که برای اسلام به‌کار می‌رفت اصطلاح «هویی جیائو»[۳۲۳] (آیین هویی) بود. روز دوم ماه ژوئن ۱۹۵۶ میلادی، شورای وزیران جمهوری خلق چین پس از تصویب کنگرهٔ نمایندگان خلق اعلام داشت از این پس به منظور جلوگیری از تشتت عناوین و واژگان مخصوص اسلام در سرزمین چین باید تمامی ارگانها، مطبوعات و نشریات و مردم تنها اصطلاح چینی «یی سی لان جیائو»[۳۲۴] (دین اسلام) را استعمال کنند.

بدین سان نام اسلام در چین به اسم حقیقی خود اطلاق گردید و عناوین

۱ـ جمال محمد العبد المنعم، همان کتاب، ص ۶۲ / ابراهیم فنگ جین یوان، همان کتاب، ص ۲ / وانگ جی یوان، همان کتاب، صفحات ۹۸ و ۹۹.

دیگر ملغی شدند. البته عناوین مزبور در تحقیقات و پـژوهشهای تـاریخی پیرامون اسلام در چین همچنان مورد استفادهٔ مورخان و پژوهشگران قـرار می‌گیرد.

مروری بر خدمات عالمان و روحانیان مسلمان چینی در نشر و ترویج اسلام در چین

در دورانهای مـختلف از مـیان مسـلمانان چـین عـالمان و روحـانیانی برخاستند که منشأ خدمات فراوان به اسلام و مسلمانان بودند و سراسر زندگی خود را صرف گسترش و تبلیغ اسلام در این سرزمین کردند. در این جا بـه سوابق و خدمات برخی از شخصیتهای برجستهٔ جامعهٔ اسلامی چین از گذشته تا کنون اشاره می‌کنیم:

۱ ـ شیخ محمد عبدالله الیاس «هودنگ جو»[۳۲۵] (۱۵۲۲ تا ۱۵۹۷م):

استاد هو دنگ جو از علمای معروف دوران حکومت دودمان مینگ بود. لقب وی استاد استادان و نخستین عالم مسلمان چین بود که به آموزش اصول و مبانی دینی پرداخت. او به زیارت خانهٔ خدا رفت و با علما و دانشمندان مکه و مدینه دیدار کرد. و حلقه‌های درس و بحث دینی موجود درون مساجد در آن دو شهر تأثیری عمیق بر او گذاشت. وی پس از بازگشت به چین با تقلید از سبک مدارس و حلقه‌های درس دینی مکه و مدینه به ایجاد نظام آموزشی در خانه و مسجد پرداخت. مدت درس محدود نبود و اکثر اطفال ونوجوانان از سنین شش تا چهارده ساله در این مدارس جدید به فراگیری زبان عربی وعلوم دینی مشغول می‌شدند. این افراد حدود ۱۰ تا ۲۰ سال از عمر خـود را بـه

فراگیری زبان عربی وعلوم دینی شامل صرف، نحو، بلاغت، فقه، تفسیر، علوم حدیث وتوحید صرف می‌کردند. در این هنگام بود که آنان صلاحیت وشایستگی لازم برای احراز مقام «امام» جماعت و جمعه راکسب می‌کردند و استاد بر تن آنان ردای سبز رنگ از جنس حریر می‌پوشید و این لباس نشانگر ورود آنان به شغل «امام» بود. استاد برای شاگردان ممتاز نامه‌ای به نام «اجازه» حاوی شرح فضایل، دانش و مهارت آنان در علوم دینی به دستخط خویش می‌نگاشت.

از این رو، استاد هو دنگ جو را بنیانگذار نظام تعلیمات مسجدی در چین می‌دانند.[۱]

۲ ـ شیخ «وانگ دای یو» (۱۵۸۴ تا ۱۶۷۰م):

شیخ وانگ دای یو یکی دیگر از علمای مسلمان چین بود که نقش مؤثّری در تبلیغ و ترویج اسلام داشت. وی نخستین فردی بود که کتابهایی در زمینه علوم دینی به زبان چینی نوشت.

از جمله تألیفهای او *پاسخهایی صحیح به سؤالات دین حق*، *تعالیم عالی دین اسلام*، *حقیقت اسلام*، *شریعت اسلام* وکتابهایی در زمینه توحید، فقه واحکام دین است.[۲]

۳ ـ شیخ یوسف «ماجو»[۳۲۶] (۱۶۴۰ تا ۱۷۱۱م):

یکی از دانشمندان مسلمان مشهور اوایل حکومت دودمان چینگ واز

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، صفحات ۲۲۳ و ۲۲۴.

۲ـ همان کتاب، ص ۵۸۰.

بنیانگذاران نهضت ترجمهٔ کتابهای اسلامی به زبان چینی است. او نسب خود را با ۴۵ واسطه به پیامبر اسلام(ص) می‌رساند و پانزدهمین نسل از اعـقاب سیّداجلّ شمس‌الدین عمر بخارایی است و خود را از آل البیت(ع) می‌داند. او نویسندهٔ کتاب *«ارشاد الاسلام»* و *«راهنمای دین اسلام»* است.[۱]

۴ ـ علامه محمد عزیز «لیوجی»[۳۲۷] (۱۶۵۵ ـ ۱۷۴۵م):

او پرکارترین نویسندهٔ مسلمان و مؤلّف کتابهای بسیاری در علوم دیـنی است. او در حدود یک صد کتاب نوشته است که در اثر اعمال فشارهای مکرر حکومتهای مینگ و اواخر چینگ و در دروهٔ انقلاب فرهنگی و کتابسوزانها در سال ۱۹۵۸م، فقط هشت جلد آن از جمله *حقایق الاسلام*، *احکام اسلام* و *سیرهٔ خاتم‌الانبیاء* (ص) در دست می‌باشد. محقّقان مسلمان چین «وانگ دای یو، ماجو، لیوجی وهو دنگ جو» را به خاطر نقش والایی که در حفظ فـرهنگ اسلامی در شرایط دشوار در چین داشته‌اند و همچنین به خاطر راهی که در جهت دستیابی مردم چینی زبان به متون اسلامی گشوده‌اند، بسیار مورد تمجید قرار می‌دهند. محقّقان غیر مسلمان چین نیز آنان را به عنوان بانیان «گفتگوی فرهنگها» در این کشور وارتقای شناخت و درک متقابل مردم مسلمان و غیر مسلمان در چین و در نتیجه کـاهش تـنشهای اجـتماعی وتـقویت اتـحاد و همبستگی اقوام مختلف در جهت پیشرفت کشور، می‌ستایند.[۲]

۵ ـ شیخ ابراهیم «مآمینگ شین» (۱۷۳۰ تا ۱۷۸۱م):

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۳۵۲.
۲ـ همان کتاب، ص ۳۱۸.

او ملقب به «وقایه الله» بود و در دوران خردسالی به همراه عـمویش بـه زیارت خانه خدا رفت و سپس به مدت دوازده سال نزد مفتی یمن به کسب تعالیم مذهبی مشغول شد. او پس از مراجعت به چین، فرقه «جهریه» را به‌وجود آورد. پیروان فرقه جهریه قرآن کریم را با صدای بلند تلاوت می‌کنند و دو دست خود را به هنگام نماز بر خلاف سایر مسلمانان حنفی مذهب چین در مقابل سینه نگاه نمی‌دارند بلکه آنها را آزاد می‌گذارند. این عمل فقط نـزد شیعیان و زیدیه در یمن مشاهده می‌شود.

پیروان فرقهٔ جهریه اولیا و مشایخ خود را تکریم و تجلیل می‌کنند و برای بزرگان و اولیای خود ضریح و مزار درست مـی‌کنند. آنـها در دل شب بـر می‌خیزند و مجموعه‌ای از ادعیه و اوراد و تسابیح را می‌خوانند و هـر دعـا وابتهال را صد مرتبه تکرار می‌کنند. برای نمونه ذکـر «سُـبْحٰانَ ذِي الْـمُلْكِ والْمَلَكُوتِ، سُبحانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْعَظَمَةِ وَالْكِبْرِيٰاءِ وَالْجَبَرُوتِ، سُبْحانَ الْـحَقِّ الّذي لاٰ يَموتُ، سُبّوحٌ قُدّوسٌ رَبُّ الْمَلاٰئِكَةِ وَالرُّوح» و سپس ذکر «اَسْتَغْفِرُاللهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ» را صد مرتبه و ذکر «لا اله الا الله» را نود ونه مرتبه، «محمد رسول الله» را یک مرتبه، سپس «اللهم صل علی محمد و آل محمد» را صد مرتبه تکرار می‌کنند. آنان این اذکار را هر روز تا پیش از ادای نماز صبح می‌خوانند و سورهٔ «یس» را پس از نماز صبح قرائت می‌کنند. همچنین اورادی را پس از نماز عصر می‌خوانند، پس از نماز عشاء سورهٔ «ملک» را تـلاوت مـی‌کنند و در دسـته‌هایی کـوچک قـصیده «مـخمس» را در مـدح پـیامبر اسلام(ص) و «بصریه» را در مدح حسن بصری می‌خوانند.[1]

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۳۴۲.

٦ـ شیخ یوسف روح الدین «مافو چو»[۳۲۸] (۱۷۹۴ تا ۱۸۷۴م):

شیخ یوسف مافوچو از اولاد سیّد اجلّ شمس الدین عمر بخارایی و از نسل آل البیت(ع) است. او فردی زرنگ و تیزهوش واز علمای عالی قدر زمان خود بود که به زبانهای عربی و فارسی بخوبی آشنایی داشت. او مدت هشت سال در جستجوی علوم دینی و زیارت خانهٔ خدا به عربستان، مصر، عراق، سوریه، ترکیه و هند سفر کرد وسپس از راه سنگاپور به زادگاهش استان «یون نن» چین بازگشت و به آموزش علوم دینی به مشتاقان این علوم پرداخت. او در زادگاهش و حتی سراسر چین از آوازه و شهرت فراوان برخوردار بود و عدهٔ زیادی برای بهره‌مندی از دریای دانش او به سوی یون نان رهسپار می‌شدند. او از یک سو در مسجد به آموزش علوم دینی و امامت نماز جماعت مشغول بود و از سوی دیگر در خانه‌اش به تألیف و ترجمهٔ کتابهای اسلامی می‌پرداخت. از نوشته‌های مهم او می‌توان به *خلاصهٔ اصول چهار دین*، *مقصد زندگانی*، *تعریف روح اسلام*، *روح نماز در اسلام*، *نماز ستون دین*، *شرح مفاهیم هدایت و گمراهی*، *تبیین حق و باطل*، *علم الیقین بالبرهان*، *بحث در قضا و قدر*، *تقوی و حقیقت آن*، *اساس تقویم هجری*، *پندهایی از سیرهٔ نبوی*، *سرچشمهٔ اخلاق بزرگ*، *ایقاظُ الغافِلینَ اِلَی الطّریقِ المستقیم* و «*مُذَکّراتٌ فِی الطّریقِ اِلَی الْحَجِّ* (چائو جین توجی»[۳۲۹] = یادداشتهای سفر به خانهٔ خدا)* به زبانهای چینی، فارسی یا عربی اشاره کرد. وی که قصد داشت تمام قرآن کریم را به زبان چینی ترجمه کند پس از ترجمهٔ بیست جزء به دیدار معبود شتافت و اکنون فقط پنج جزء آن از گزند حوادث

---

*ـ همان گونه که ذکر شد یکی از آثار مهمّ شیخ یوسف مافوچو کتاب *چائو جین توجی (یادداشت‌های سفر به خانه خدا)* نام دارد. علاقه‌مندان برای آشنایی بیشتر با این اثر می‌توانند به سلسله مقالات نگارندهٔ این سطور مندرج در فصل نامهٔ «میقات حجّ» (شماره ۳۷ پاییز ۱۳۸۰) از انتشارات حوزهٔ نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت مراجعه کنند.

روزگار سالم باقی مانده است.[۱]

۷ ـ سلیمان «دو ون شیو» (۱۸۲۷ تا ۱۸۷۲م):

او رهبر قیام و خیزش مسلمانان قوم هویی در ایالت یون نان در جنوب غربی چین علیه حاکمیت فاسد دودمان چینگ بود. وی نخستین فردی بود که قرآن کریم را با استفاده از چاپ چوبی در سال ۱۸۶۲ میلادی در چین چاپ و منتشر کرد.[۲]

۸ ـ شیخ نورالحق بن لقمان «مالیئن یوان»(۳۳۰) (۱۸۴۶ تا ۱۹۰۳م):

شیخ نورالحق از ذریّهٔ آل البیت واز علمای مسلمان چین بود. او با ابداع شیوه‌ای نوین در آموزش اسلامی در چین، تعالیم دینی را به دو زبان عربی و چینی تدریس می‌کرد. وی کتابهایی به این دو زبان تألیف و بیش از یک هزار شاگرد تربیت کرد. او در سن چهل سالگی چین را به قصد زیارت خانه خدا ترک گفت و مدتی برای کسب دانش و علوم دینی در محضر علمای مکه و مدینه حضور یافت. سپس به گشت و گذار در بلاد مصر، سوریه، عراق، ترکیه و هند پرداخت و از خرمن دانش علماو دانشمندان آن سامان بهره‌ها برد ودر معارف دین و شناخت شریعت اسلامی و دریافت رموز و حکمتهای قرآنی تعمق و تفقه نمود. اوبعد از بازگشت به چین به کار تدریس و تألیف مشغول شد امّا بار دیگر در سال ۱۸۹۴م از راه میانمار به «کانبور» هند رفت و در مراکز پژوهشی آن جا به مطالعه و تحقیق ادامه داد و کتاب خود با عنوان *«توضیحات*

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۳۲۷.

۲ـ همان کتاب، ص ۱۳۷.

لبعض المسائل الفقهیّه» را به زبان عربی در بمبئی هند چاپ و منتشر کرد. او به دنبال یک بیماری مختصر دار فانی را وداع گفت و در شهر کانبور هند به خاک سپرده شد.

از آثار وی می‌توان به *الفصول الربعه، فطره الانسان فی نظر الاسلام* و *قواعد اللغه العربیه* اشاره کرد. وی همچنین کتاب *«دستور زبان فارسی»* را به فارسی و کتاب *«تبیین حق با برهان»* را به زبان چینی ترجمه کرد و قرآن کریم را با چاپ چوبی چاپ و منتشر ساخت.[1]

۹ ـ شیخ الیاس عبدالرحمان «وانگ کوان (هائو رن»[۳۳۱] (۱۸۴۸ تا ۱۹۱۹م):

او در سال ۱۹۰۶م به زیارت خانه خدا رفت و سپس در بلاد اسلامی مانند جزیرةالعرب، شام، شمال آفریقا و ترکیه به‌گردش و دانش‌اندوزی پرداخت و در سال بعد به همراه دو معلم ترک به نام حافظ حسن و علی رضا به پکن بازگشت و نخستین مدرسهٔ اسلامی با نام «مدرسهٔ مدرسین عرب زبان» را در چین تأسیس و به دنبال آن در سال ۱۹۰۹م مدرسه‌های ابتدایی و متوسطه را در پکن ایجاد کرد. در سال ۱۹۱۱م نیز نخستین جمعیت اسلامی به نام «جمعیت ترقی خواه اسلامی چین» را تشکیل داد.[2]

۱۰ ـ شیخ داملا عبدالقادر اویغوری (۱۸۶۲ تا ۱۹۲۴م):

او از مشهورترین علمای اویغوری است که در بخارا تحصیل کرد و سپس به‌کاشغر بازگشت و در دانشگاه علوم اسلامی خلق تدریس می‌کرد و تألیفهای

۱ـ همان کتاب، ص ۳۵۰.
۲ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۵۸۱.

بی شماری دارد.[۱]

۱۱ ـ شیخ داملا شمس الدین اویغوری (۱۸۸۲ تا ۱۹۳۶م):

او از علمای معروف اویغور است که به مدت ده سال در بخارا درس خواند و سپس به کاشغر بازگشت و در دانشگاه علوم اسلامی خلق به دانش اندوزی و تدریس مشغول شد. او به زبان عربی و فارسی تسلط داشت واز دانش وسیعی برخوردار بود.او در سفر مکه به سال ۱۹۲۹م تحت تأثیر افکار وهابی قرارگرفت و پس از بازگشت به چین به ترویج اندیشه‌های وهابی پرداخت. او تفسیری از قرآن کریم به زبان ترکی اویغوری نوشته است.[۲]

۱۲ ـ شیخ هلال الدین «ها ده چنگ»[۳۳۲] (۱۸۸۸ تا ۱۹۴۳م):

او در سال ۱۹۱۳م به زیارت خانهٔ خدا رفت و سپس به سری لانکا و مصر سفر کرد و کتابهایی اسلامی با خود به چین آورد. وی در یکی از مساجد شانگهای امامت مسجد را بر عهده گرفت و همچنین موفق به ترجمهٔ سه جزء قرآن شد و آنها را در نشریهٔ خودش با عنوان «مطالعات اسلامی چین» چاپ کرد. او با همکاری شیخ ابراهیم نور محمد داپو شنگ «مدرسه معلمین اسلامی» را تأسیس کرد. پس از اشغال شانگهای توسط سربازان ژاپنی، شیخ شانگهای را به سوی زادگاهش در استان یون نان ترک کرد و در آن جا به کار ترجمهٔ کتابهای اسلامی و آموزش علوم دینی ادامه داد.[۳]

۱ـ همان کتاب، ص ۶. ۲ـ همان کتاب، ص ۶۱۶.

۳ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۱۸۷.

۱۳ ـ شیخ سعید الیاس «وانگ جینگ جای»[۳۳۳] (۱۸۷۹ تا ۱۹۴۹م):

او در سال ۱۹۲۱م به زیارت خانهٔ خدا رفت و در دانشگاه الازهر مصر، استانبول و هند به دانش‌اندوزی پرادخت و در سال ۱۹۲۷م به چین بازگشت و «دانشگاه چینی ـ عربی» را در زادگاهش شهر «تیئن جین»[۳۳۴] تأسیس و مجلهٔ «نورالاسلام» را منتشر کرد. او در سال ۱۹۳۷م مسلمانان را به تشکیل «جمعیت مسلمانان چین برای نجات میهن و مقاومت در برابر متجاوزان ژاپنی» فرا خواند. سپس به ترجمهٔ معانی قرآن کریم به زبان چینی مشغول شد، شیخ انسانی روشن ضمیر، تیز هوش و دانشمندی پر تلاش بود و به زبانهای عربی، فارسی و انگلیسی تسلط داشت. او در مدت بیست سال سه بار قرآن مجید را با استفاده از سبکهای ادبی گوناگون به زبان چینی ترجمه و تفسیر کرد. او نخستین مترجم مسلمان چین است که توانست تمام قرآن را به چینی ترجمه و تفسیر کند. از مهمترین تألیفهای او علاوه بر ترجمهٔ قرآن کریم به زبان چینی، *قاموس عربی ـ چینی* و *الوقایه* نام دارد.[۱]

۱۴ ـ شیخ ابراهیم نور محمد «داپوشنگ»[۳۳۵] (۱۸۷۴ تا ۱۹۶۵م):

او یکی از علما و فعّالان صحنه‌های امور اجتماعی مسلمانان بود و در تأسیس بیشتر جمعیتهای اسلامی و مدارس علوم اسلامی چین بویژه تشکیل انجمن اسلامی سراسر چین در سال ۱۹۵۲ در پکن نقش بسزایی داشت. او در سال ۱۹۵۲ به زیارت خانهٔ خدا رفت و سپس بعنوان معاون انجمن اسلامی چین و رئیس مرکز علوم اسلامی چین برگزیده شد و همچنین عضو کنگرهٔ ملی نمایندگان خلق در سال ۱۹۵۴م و عضو شورای سیاسی مشورتی خلق چین در

۱ـ همان کتاب، ص ۵۸۱.

۱۹۵۵م بود.[۱]

۱۵ ـ شیخ محمد تواضع «پانگ شی چیان»[۳۳۶] (۱۹۰۲ تا ۱۹۵۸م):

اودر الازهر مصر درس خواند و نخستین فردی است که از حروف چاپی زبان عربی در چین استفاده کرد. او تلاش زیادی برای تماس و ارتباط با ملک فواد اول پادشاه مصر و کسب اجازه از وی برای ادامهٔ تحصیل مسلمانان چین در دانشگاه الازهر صرف کرد و به یاری خداوند متعال موفق به دریافت اجازه و برنامه ریزی برای امر مزبور شد واز سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳٦م پنج مرتبه گروهی از دانشجویان جوان و مسلمان چینی را برای تحصیل به الازهر مصر روانه ساخت.تعداد این افراد به ۳۵ نفر بالغ می‌شد. این دانشجویان اعزامی پس از بازگشت به چین در جایگاه استادان بزرگ قرارگرفتند و نقش فعّالی در نشر تعالیم دین اسلام و فرهنگ اسلامی ایفا کردند. از این افراد می‌توان به استاد عبدالرحمن «ناجونگ» مورّخ وکارشناس ارشد تاریخ اسلامی و عربی، استاد حاج یونس «لین شینگ خوا»، پدر استاد حاج یحیی صنوبر لین سونگ، مترجم کلیله و دمنه و صاحب پژوهشهای فراوان دربارهٔ تقویم هجری و مقابلهٔ آن با تقویم چینی و استاد حاج سعید «لین جونگ مینگ»، آموزگار بزرگ علوم ومعارف دینی، اشاره کرد که همگی به اندازهٔ توان و توشهٔ خویش خدمات بزرگی به اسلام و مسلمانان در چین عرضه داشته‌اند.[۲]

۱٦ ـ شیخ محمد یوسف «مآلیانگ جون»[۳۳۷] (۱۸٦۷ تا ۱۹۵۷م):

او در خانواده‌ای کشاورز در استان گنسو دیده به جهان گشود و تحصیلات

۱ـ همان کتاب، ص ۱۱۸.

۲ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۳۵.

دینی خود را در شهر شیان تکمیل کرد. سپس به استان یون نان در جنوب چین رفت و در آن جا به تدریس علوم اسلامی مشغول شد. وی به زبان عربی و فارسی آشنایی داشت وبه تاریخ اسلام و متون اسلامی نیز مسلط بود. در سال ۱۹۱۳م به ولایت شین جیانگ رفت و به تدریس معارف دینی اشتغال ورزید و در مساجدزیادی امامت جمعه و جماعت را بر عهده گرفت. در سال ۱۹۴۰ به دلیل بروز حوادثی به زندان افتاد و در سال ۱۹۴۴ از زندان آزاد شد. او در سال ۱۹۴۵ بعنوان شیخ الاسلام و مفتی بزرگ ولایت شین جیانگ برگزیده شد. پس از پیروزی حزب کمونیست در چین به همراه تعدادی از دوستان مسلمان خود برای رهبر چین پیام فرستاد و به نمایندگی از سوی مسلمانان آن دیار الحاق مسالمت‌آمیز ایالت شین جیانگ را به چین کمونیست اعلام کرد. او تلاش زیادی در راه حفظ وحدت و همبستگی میان مسلمانان و دیگر اقشار مردم چین انجام داد.[1]

۱۷ ـ استاد شیخ محمد مکین «ماجیئن»[۳۳۸] (۱۹۰۶ تا ۱۹۷۸م):

استاد محمد ماجیئن ملقب به شیخ محمد مکین دروس عربی و دینی را در سال ۱۹۲۸م در دارالمعلمین مسلمانان شانگهای فراگرفت، سپس با نخستین گروه دانشجویان اعزامی در سال ۱۹۳۱م به مصر رفت و در آن جا به دانش اندوزی و همچنین تدریس مشغول شد. وی در سال ۱۹۳۹م به چین بازگشت و کار ترجمهٔ قرآن را شروع کرد. او سپس از سال ۱۹۴۶م در دانشکده زبانهای خاوری دانشگاه پکن به عنوان استاد زبان عربی مشغول تدریس شد. به دنبال تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹م به عضویت شورای سیاسی

۱ـ وان یائو بین، همان کتاب، ص ۳۳۸.

مشورتی خلق چین در آمد ودر سال ۱۹۵۴م به عنوان نماینده به‌کنگرهٔ ملی خلق راه یافت. او دارای تألیفات و ترجمه‌های بسیاری است که از میان آنها می‌توان به *شمشیر محمد(ص)*، *حقیقت دین اسلام*، *منهج علم کلام*، *تاریخ تعلیم وتربیت اسلامی*، *مختصری در بارهٔ تقویم اسلامی*، *فلسفه اسلامی*، *تاریخ فلسفهٔ اسلامی* و *ترجمهٔ تاریخ عرب از جورج حتی* و نیز ترجمهٔ قرآن مجید به زبان چینی اشاره‌کرد.انتشار ترجمهٔ قرآن وی در سال ۱۹۸۱ از بزرگترین خدمات استاد محمد مکین به جامعهٔ اسلامی چین محسوب می‌شود. این ترجمه پس از ترجمهٔ استاد وانگ جینگ جای از رایج‌ترین ترجمه‌های چینی در میان مسلمانان چین است.[۱]

تمام اندیشمندان و علمای مسلمان سابق الذکر چین نقش بسزایی در گسترش علوم و معارف اسلامی و افزایش آگاهیهای اسلامی در سرزمین پهناور چین ایفاکرده‌اند و ما به اندازهٔ توان و دانش‌خود به پاره‌ای از خدمات علمی و فرهنگی آنان اشاره‌کردیم.

نقش و جایگاه قرآن‌کریم در چین

مسلمانان ایرانی و عرب و آسیای مرکزی‌که به چین مهاجرت‌کرده بودند، کتاب آسمانی قرآن‌کریم را با خود به سرزمین چین آوردند. نخستین اشاره در این خصوص را به هنگام بررسی صحّت و سقم سفر سعد بن ابی وقاص به چین از متون چینی دریافت‌کردیم. این مسلمانان در مراودات خود با چینی‌ها اویغورها و مغولها از زبان چینی استفاده می‌کردند. با وجود این، مسلمانان هویی در مراسم دینی خود از زبان عربی استفاده می‌کردند. لذا، بیشتر

۱ـ همان کتاب، ص ۳۳۳.

مسلمانان در کودکی به مسجد می‌رفتند تا زبان عربی را از «آخوند»[۳۳۹] فـرا گیرند و بتوانند قرآن را تلاوت کنند. برخی نیز عربی را از طریق زبان فارسی آموختند. پس از دوره‌ای طـولانی از آمـوزش قـرآن، مسـلمانان بسـیاری می‌توانستند عبارتهای آشنا را حفظ کنند، هر چند تمام یا بیشتر معنای آن را در نیابند. این روشهای سنّتی در نقل شفاهی واز بر کردن آن تا سالهای دهۀ ۱۹۲۰م ادامه داشت.

قرنها بود که هیچ ترجمه‌ای از قرآن مجید به زبان چینی وجود نداشت و یکی از علل آن، نبود مترجم در میان مسلمانان بود. علّت دیگر آن بود که مسلمانان می‌پنداشتند حفظ و انتقال معانی واقعی قرآن به زبانهای غیر عربی دشوار است و افزون بر آن انتقال نامناسب آیات راکفر می‌دانستند. این امر، البته برای مسلمانانی که آرزوی درک معنای واقعی قرآن را داشتند، دشواری فراوانی ایجاد می‌کرد. با رشد و شکوفایی اسلام، مسلمانان بـیشتر از پـیش خواهان ترجمه و شرح قرآن به چینی بودند. بنابراین، همان وقت که بـیشتر امامان جمعه و جماعت و آخوندها به آموزش سنّتی قرآن و علوم اسـلامی مشغول بودند، برخی از دانشمندان سرانجام سعی در ترجمۀ قرآن بـه زبـان چینی کردند، که این تلاشها در ادوار اخیر فزونی گرفت.

تاریخ ترجمۀ قرآن کریم را در چین می‌توان تقریباً به سه دورۀ مشخص تقسیم کرد:[۱]

۱ ـ دورۀ ترجمۀ پاره‌ای از آیات قرآن

در این دوره، مترجمان کار ترجمه را باکتابت و شرح خودشان بر قرآن

۱ـ وان یائو بین، همان کتاب، ص ۱۷۳.

تلفیق می‌کردند. مهمترین این دانشمندان وانگ دای یو (۱۵۷۰ تا ۱٦٦۰م)، مآجو (۱٦۴۰ تا ۱۷۱۱م)، لیوجی (۱٦٦۰ تا ۱۷۳۰م) بودند که نزد مسلمانان به «استادان چهار دین» (یعنی آیین بودا، دائو، کنفوسیوس و اسلام) یا «کثیرالتألیف و پرکارترین نویسندگان با تسلط بسیار بر زبانهای چینی و عربی» و نیز «محقّقان فرزانه و متخصص در آیین کنفوسیوس» مشهور بودند.

وانگ دای یو در کتاب «جنگ جیائو جن چوان»[۳۴۰] (تبیین صحیح شریعت حق) می‌گوید که در چهل فصل این کتاب ترجمهٔ پاره‌ای از آیات قرآن هستند که در سالهای متمادی تهیه شده‌اند، و در آن «اندیشه‌ها همه از کتاب مقدّس (قرآن) اقتباس شده است.» البته این کتاب به هیچ معنی ترجمهٔ قرآن نیست، امّا از آن جا که اندیشه‌هایش مبتنی بر قرآن بوده، عموماً مورد پذیرش و احترام مسلمانان چینی قرار گرفته است، و حتی آن را کتاب قوانین طلایی و مواعظ گرانبها می‌دانستند. مآجو در کتاب «جین جینگ شو»[۳۴۱] (گزارشی به شاه برای تقدیم مصحف) می‌گوید که او «مصحف دین حق را گرد آورده و نکات اساسی آن را ترجمه کرده است» تا آن را برای مطالعه به امپراتور «کانگ شی»[۳۴۲] (۱٦٦۲ تا ۱۷۲۳م) از دودمان چینگ اهدا کند. هر چند وی تصریح می‌کند که در ترجمهٔ برگزیدهٔ خود کاملاً به متن اصلی وفادار بوده، و از «به کارگیری کلمات ناشایست برای اهانت به خدای خود» یا «الفاظ دروغین برای چاپلوسی نزد امپراتور» خودداری کرده است. کتاب او نیز، مانند کتاب وانگ دای یو، ترجمهٔ قرآن نیست. کتاب لیوجی نیز همین گونه است. وی در کتاب خود بخشهایی از آیات قرآن را نقل می‌کند، و آنها را آزادانه و با ترجمه‌ای غیر دقیق ارائه می‌دهد. به تعبیر لیوجی، آنچه انجام داده، صرفاً (نقل معنی» است.

هر چند کتابهای یاد شده را به زحمت می‌توان ترجمهٔ قرآن به معنای دقیق

شمرد زیرا عبارات آنها تـا حـدّی مـتأثر از اصـطلاحات و مـفاهیم آیـین کنفوسیوس است، و انتشارشان اهمیّت عملی چندانی در زندگی مسـلمانان نداشته است، با این حال، این متون نشان دهندهٔ آغاز ترجمهٔ قرآن به زبـان چینی هستند، و کم وبیش مسلمانان را در درک و فهم قرآن و تعالیم آن از طریق متن چینی موجود در آن کتابها یاری داده‌اند. از این پس، نهضت ترجمه وارد دومین مرحلهٔ خود شد.

۲ ـ دورهٔ ترجمهٔ گزیده قرآن

این دوره از نیمهٔ دوم صدهٔ هجدهم میلادی آغاز شد و تا اوایل صدهٔ بیستم میلادی ادامه یافت. این ترجمه‌های گزیده، برای رفع نیازهای عملی مسلمانان تهیه شد. در آن زمان دوگونه ترجمه وجود داشت. یکی آوانگاری و حرف نگاری گزیده‌ها بود، یعنی حرف نگاری متن عربی قرآن با علایم چینی، که کتابی عربی را با بازنگاری چینی از تلفظ و آواهای عربی به جود می‌آورد تا مسلمانان چینی بتوانند آن را بدون معلم تلاوت کنند. «هان یی خه تینگ»[۳۴۳] (گزیده‌هایی از قرآن حرف نگاری شده با عـلایم چـینی) در سـال ۱۸۸۲ میلادی، و «خه تینگ ژن جینگ»[۳۴۴] (گزیده‌هایی از قرآن واقعی) از این دسته‌اند. نوع دیگر به شکل شرح و تفسیر بود، یعنی حرف‌نویسی با ترجمه و شرح همراه بود، مانند «بائو مینگ ژن جینگ»[۳۴۵] (گزیده‌هایی از قرآن کریم) اثر «مآ کویی لین»[۳۴۶] و «یانگ ده یوان»[۳۴۷] در سال ۱۹۱۹ میلادی، و «تیئن جینگ یی جیه»[۳۴۸] (برگردانی آزاد از قرآن) به قلم «لی تینگ شیانگ»[۳۴۹] در سال ۱۹۲۴ میلادی. هر چند در ابتدا قصد این ترجمه‌ها بازنگاری تلفظ عربی با علایم چینی بود، با این حال در آنها بسیاری از واژه‌های رهبانی وجود دارد که تداعی‌گر آثار کلاسیک چینی‌اند، یـا در حـرف نگـاری چـینی بـرای

اصطلاحات عربی پیشنهاد شده‌اند. و این امر تا حدی بر معانی عبارات در ترجمه‌های متأخر تأثیر گذارده است.

۳ ـ دورهٔ ترجمهٔ کامل قرآن

از دههٔ ۱۹۲۰ میلادی، تلاش برای ترجمهٔ کامل قرآن آغاز شد. در حقیقت در اوایل فرمانروایی دودمان چینگ، شیخ یوسف روح الدین «مآ ده شین»[۳۵۰] ملقب به «مآفو چو» (۱۷۹۴ تا ۱۸۷۴م) در کنار نوشتن کتابهای دیگر، ترجمهٔ قرآن را آغاز کرده بود واین نخستین تلاش برای ترجمهٔ کامل قرآن در چین محسوب می‌شود. وی توانست بیست جزء از قرآن را ترجمه کند و آن‌گاه ناتمام رها شد. از آن بیست جزء، فقط پنج جزء از آتش‌سوزی در امان ماند و بعدها این پنج جزء با عنوان «بائو مینگ ژن جینگ ژی جیه»[۳۵۱] (ترجمه‌ای مستقیم از قرآن کریم) منتشر شد.

اکنون برای اطلاع و آشنایی علاقه‌مندان فهرست ترجمه‌های کامل قرآن کریم به زبان چینی تا عصر کنونی به ترتیب درج می‌شود:

عنوان ترجمه	نام مترجم	سال چاپ	محل نشر
۱ـ قرآن‌کریم	«لی تیه جنگ»[۳۵۲]	۱۹۲۷م	پکن
۲ ـ قرآن‌کریم با ترجمهٔ چینی	«جی‌جوئه‌می»[۳۵۳]	۱۹۳۱م	شانگهای
۳ ـ ترجمه‌وشرح قرآن‌کریم(الف)	وانگ جینگ جای	۱۹۳۲م	پکن
۴ ـ ترجمه‌وشرح قرآن‌کریم(ب)	وانگ جینگ جای	۱۹۴۲م	نینگ شیا
۵ ـ ترجمهٔ‌چینی قرآن‌کریم با توضیحات ضمیمه	لیو جین بیائو[۳۵۴]	۱۹۴۳م	پکن
٦ ـ ترجمه‌وشرح قرآن‌کریم(ج)	وانگ جینگ جای	۱۹۴٦م	شانگهای

عنوان ترجمه	نام مترجم	سال چاپ	محل نشر
۷ ـ معانی بزرگ قرآن‌کریم	یانگ جونگ مینگ [۳۵۵]	۱۹۴۷م	پکن
۸ـ ترجمه‌وشرح قرآن‌کریم‌به زبان ملی	شی زه‌جو [۳۵۶]	۱۹۵۷م	تایپه (تایوان)
۹ ـ قرآن‌کریم	مآجیئن [۳۵۷]	۱۹۸۱م	پکن
۱۰ ـ ترجمهٔ موزون و مسجع قرآن‌کریم	لین سونگ [۳۵۸]	۱۹۸۸م	پکن
۱۱ ـ قرآن‌کریم با ترجمه و شرح کافی همراه متن عربی	تونگ دائو جانگ [۳۵۹]	۱۹۸۹م	نان جینگ
۱۲ ـ قرآن مجید	جو جونگ شی [۳۶۰]	۱۹۹۰م	سنگاپور
۱۳ ـ قرآن‌کریم	مآجنگ وو [۳۶۱]	۱۹۹۵م	پکن
۱۴ـ نهرپاک‌وپاکیزه‌ترجمهٔ نوین قرآن‌کریم	شان‌شیاخوای [۳۶۲]	۱۹۹۶م	تایپه (تایوان)

علاوه بر چهارده ترجمهٔ بالا، دو ترجمهٔ دیگر به زبان اقلیّتهای قومی یکی به زبان قزاقی توسط دو نفر دانشمند به نام عبدالعزیز و محمود و دیگری به زبان ترکی اویغوری توسط محمد بن العلامه الحاج داملا صالح الکاشغری الآر توجی ترجمه و در سرزمین چین چاپ و منتشر شده‌اند.[۱]

مسجد و جایگاه آن در چین

مسلمانان چین مسجد را به زبان چینی «چینگ جن سی» [۳۶۳] (معبد پاک و پاکیزه) می‌نامند. به طور کلی، وجود مساجد گوناگون در سراسر چین با

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۱۷۵.

پراکندگی مسلمانان این کشور در نقاط مسلمان نشین رابطهٔ مستقیم دارد. شمار مساجد به حدود ۳۷ هزار مسجد کوچک و بزرگ می‌رسد که در سرتاسر چین پراکنده هستند و در این میان هزار مسجد مشهور نیز به چشم می‌خورد. در واقع، مساجد نشانگر جریان پیشرفت دین اسلام در چین و از مواریث فرهنگ اسلام است و با اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ارتباط و پیوندی ناگسستنی دارد.

دین اسلام در دوران تانگ و سونگ وارد چین شد. بر این اساس، اعراب و ایرانیان مسلمان به دلیل اشتغال به فعّالیّتهای دینی مساجدی را در شهرهای بندری سواحل جنوب شرقی چین و شهر چانگ آن (شیان امروزی) مرکز سیاسی چین آن زمان تأسیس کردند. مسجد «خوای شنگ سی» در شهر گوانگ جو، مسجد «اصحاب»[۳۶۴] در شهر چوان جو، مسجد «جن جیائو سی» در شهر هانگ جو و مسجد «شیان خه»[۳۶۵] (= درنای قرمز) در شهر یانگ جو چهار مسجد بزرگ وکهن چین بودند که در زمان حکومت سلسله‌های تانگ و سونگ احداث شدند. در زمان حکومت مغولی یوان، بسیاری از مسلمانان از آسیای مرکزی به چین آمدند و در این ناحیه ساکن شدند، به همین علّت در این زمان بر سرعت تأسیس مساجد افزوده شد. در زمان سلسلهٔ مینگ، مسلمانان قوم هویی طرحهایی را برای ادارهٔ بهتر مساجد به کار گرفتند وامپراتور به سبب تکریم وتمجید این آیین دستور داد تا مساجد بیشتری تأسیس شود. از جمله مساجد دولتی آن زمان می‌توان به مسجد «جینگ جوئه سی»[۳۶۶] در شهر نان جینگ، مسجد «چینگ شیوسی»[۳۶۷] در شهر شیان، مسجد «دونگ سی»[۳۶۸] و مسجد «نیوجیه»[۳۶۹] در پکن اشاره کرد. در زمان زمامداری دودمان چینگ، نظام ادارهٔ مساجد تغییر کرد و مقرر شد عزل و نصب ائمهٔ جماعت مساجد به عهدهٔ افرادی که «مرشد» نامیده می‌شدند باشد و در عین حال، مساجد کوچک

نیز تابع مساجد بزرگ شوند. به هر صورت، پس از تأسیس جمهوری خلق چین، ساختار مساجد تا اندازه‌ای بهبود یافت، اما در دوران انقلاب فرهنگی بسیاری از مساجد ویران و درهای آنها بسته شد. تا این که ازسال ۱۹۷۸ به دنبال به قدرت رسیدن دنگ شیائو پینگ و اجرای سیاست آزادی ادیان و مذاهب، مساجد چین مورد مرمت و بازسازی قرارگرفتند. طراحی برخی از این مساجد نمایانگر فرهنگ معماری چین است.[۱]

معماری مساجد سنّتی چین

۱ ـ طرح کامل تقارن: پس از آغاز آموزش مسلمانان در مساجد در زمان دودمان مینگ، این طرح بیشتر گسترش یافت. جایگاه نماز در مساجد در دو پهلوی اتاقهای کناری قرار دارند و در جنوب مسجد یک حمام، در شمال آن اتاق امام جماعت و سالن کتب دینی و مقدس دیده می‌شود.

۲ ـ استفاده از چوب در ساخت مساجد: بر سر در ورودی مساجد، مناره‌هایی دیده می‌شود که به «بانگ» (۳۷۰) (مأذنه) معروف است و در اتاق سالن بزرگ نیز بیشتر از چوب استفاده شده است. این روش در واقع نوعی روش سنّتی است.

۳ ـ حیاط سازی به شکل باغ: اصولاً در داخل مساجد درختان وگلها کاشته شده و حوضها و تپه‌های مصنوعی ساخته شده‌اند. این کار ضمن حفظ وقار و شکوه مسجد چشم‌اندازی نیز به نحوهٔ زندگی مسلمانان چین دارد.

۴ ـ تزیین مساجد با استفاده از طرحهای اسلامی و چینی: در تزیین مساجد به غیر از بهره‌گیری از رنگها و فنون سنتی چین از طرحهای اسلامی نیز

۱ـ وان یائو بین، همان کتاب، ص ۴۴۹.

استفاده می‌شود. برای نمونه، عموماً در سالن بزرگ مساجد عبارات قرآن کریم به زبان عربی نگاشته و در حاشیه آنها نیز نقش و نگارهای تزیئینی رنگارنگی منقوش شده است.[۱]

پس از اجرای سیاست درهای باز، مسلمانان چین بازسازی مساجد را آغاز کردند. جالب این جاست که حتی در بسیاری از مساجد نوساز نیز از سبک و طرح اسلامی ـ عربی بهره گرفته شده است. مساجد مسلمانان قوم اویغور و سایر ملیّتهای شین جیانگ از لحاظ اصول معماری با مساجد مناطق مرکزی چین فرق زیادی دارد. چه آن که آنها تا اندازه‌ای چهرهٔ اصلی عربی و پارسی خود را حفظ کرده‌اند.

در یک نگاه کلّی باید اذعان کرد که مساجد چین نقش مهمی در زمینهٔ تبلیغ و اشاعهٔ دین اسلام و آموزش مسلمانان ایفا کرده و می‌کنند. مسجد جایگاه نماز مسلمانان است. نماز جمعه، نماز عید فطر و قربان و عید میلاد النبی و بسیاری اعمال دیگر، مانند ازدواج، مراسم سوگواری و حتی در بعضی موارد ذبح حیوانات و خلاصه گرامی داشت بزرگان وعلمای اسلام در مساجد انجام می‌گیرد.

مسجد مکان وعظ و خطابهٔ امام است. همزمان با برگزاری اعیاد مذهبی یا مراسم ماه مبارک رمضان، امام به وعظ و خطابه و یا تفسیر و قرائت قرآن و ذکر احادیث پیامبر می‌پردازد.

مسجد جایگاه آموزش مذهبی وتربیت روحانیون نیز هست. آموزش مسلمانان در مساجد معروف به «تعلیمات مسجدی» به همت استاد «خو دنگ جو»، دانشمند معروف قوم هویی در حدود سالهای ۱۵۷۳ تا ۱۶۱۸م، آغاز

۱ـ همان کتاب، ص ۴۴۹.

شد و در واقع ایشان نظام کامل آموزش در مساجد را بنیان نهاد و سپس مکاتب آموزشی شان شی، شان دونگ ویون نان ایجاد شد. مسجد در زمان قدیم مرکز حل اختلافات مسلمانان و دعاوی قضایی بود. در دوران حکومت دودمان تانگ، سونگ، مینگ و چینگ، مسؤولیت امور دینی و حل دعاوی بر عهدهٔ امام مسجد بود.

مسجد در عین حال کانونی برای برقراری ارتباط میان مسلمانان وتبادل اطلاعات اقتصادی و مبادلات فرهنگی است. درگذشته، در ناحیهٔ شمال غرب و منطقهٔ جنوب غربی چین، مسجد در بسیج و تشکل و تجهیز مسلمانان و همچنین مبارزه با ظلم و ستم بیگانگان نقش کلیدی و بسزایی ایفا می‌کرد. در مساجد مناطق شمالی چین معمولاً ورزشگاههایی ساخته می‌شود و مسلمانان در اوقات فراغت در آن جا ورزش می‌کنند. در بسیاری از مساجد در مناطق مرکزی چین آموزشگاههایی دایر شده که خدمات شایسته‌ای در آموزش فرهنگ جدید وتربیت فرزندان مسلمانان اداکرده و می‌کنند.

امروزه، روش خاصی برای ادارهٔ مسجد در چین به وجود آمده است. «کمیتهٔ مدیریت مردمی مساجد» مسؤول ادارهٔ مسجد است و وظایف عمدهٔ آن عبارت است از برنامه ریزی در زمینهٔ انجام فعّالیّتهای مذهبی و تقویت همبستگی میان اقوام مسلمان، تقویت و حدت میان مکاتب مذهبی و فرق اسلامی، هدایت و تشویق مسلمانان در خصوص فعّالیّتهای تولیدی و تا اندازه‌ای تأمین رفاه اجتماعی مسلمانان، ضمناً متصدی کمیتهٔ ادارهٔ مردمی مسجد همان آخوند یا امام است. مسؤولیتهای امام نیز به این قرار است: ترتیب دادن فعّالیّتهای مذهبی روزمرهٔ مسلمانان، آموزش مسلمانان و وعظ و خطابه در مساجد، تجلیل از سنن ستودهٔ اسلامی، تبلیغ و اجرای سیاست ملی و مذهبی دولت. از جمله فعّالیّتهای اجتماعی امامان مساجد می توان از نقش آنان

در مساجد، حفظ صلح و آرامش در جهان، دستگیری از آسیب دیدگان، گسترش اخلاق اسلامی در جامعه به یاری انجمنهای اسلامی وکمک به رشد اقتصادی، فرهنگی و گسترش آموزش و پذیرایی از مسلمانان دیگر کشورها یادکرد.[۱]

نکتهٔ حائز اهمّیّت در این جا ارتباط نزدیک مساجد چین از زمان قدیم تاکنون با ایران است. بسیاری از مساجد کهن چین، بویژه در سواحل دریای جنوب شرقی را پارسها واعراب ساخته‌اند. حتی امروزه در بعضی از مساجد کتیبه‌هایی که بر روی ستون سنگی به زبان فارسی نوشته شده، همچون کتیبهٔ مسجد چوان جو و کتیبهٔ مسجد نیوجیه در شهر پکن، هویداست و آرامگاه «احمد برهانی قزوینی» از مشایخ پارس نیز در مسجد نیوجیه قرار دارد.

تصویری از وضعیت کنونی مسلمانان چین

▣ بیشتر مسلمانان چین اهل سنّت و پیرو فقه حنفی هستند و به مذاهب اسلامی دیگر نیز احترام می‌گذارند. بسیاری از مسلمانان چین اسلام را از طریق ایرانیان دریافته‌اند و جو حاکم بر خیلی از مدارس و حوزه‌های علمیه تا حدّی ایرانی است. آنان بر اثر رفت و آمدهای فراوان و نزدیک با ایرانیان، در زندگی روزمره و دینی خود با بسیاری از آداب و رسوم ایرانیان مسلمان آشنا شده‌اند. برای مثال، علمای مسلمان چین به تقلید از علمای مسلمان ایران برای فارغ التحصیلان مدارس و حوزهٔ علمیه مراسمی به عنوان «قباپوشان» برپا می‌کنند و در آن لباس بلند سبز رنگ پوشیده می‌شود. احترام به رنگ سبز یکی از ویژگیهای شیعیان است. در چین، سرپرست امور دینی مسلمانان را

۱ـ وان یائوبین، همان کتاب، ص ۴۵۰.

«امام» و طلبهٔ مدرسه و حوزهٔ علمیه را «خلیفه» می‌نامند و این به معنای برتری دادن به امام و پایین نگاه داشتن سطح مقام خلیفه است.

▣ بیشتر متون درسی در بسیاری از مدارس و حوزه‌های علمیه همچون «خطبه‌ها»، «کتب اربعه»، «گلستان» و «بوستان» به زبان فارسی است و در اغلب موضوعات دینی روزمره نیز از کلمات و جملات فارسی استفاده می‌شود. برای نمونه واژگان آبدست، بانگ، روزه، نماز بامداد، نماز پیشین، نماز دیگر، نماز شام، نماز خفتن، دوست، دشمن، زشت، خوب، دوزخ، بهشت، دانشمند، آخوند، ملا، درویش، حقّ بنده، حکم مسأله، غبار یتیمی، بیمار، زایش، پیغمبر، گوارا، خوش، نوروز، گوشت، آب، دهان، گوینده (به جای موذن)، کاسه(با تلفظ کازه)، دهان شومی (معادل بد دهن)، دهان برکت، قبول کردم(در موقع صیغهٔ ازدواج)، بوسه (در موقع بوسیدن اوراق دعایی)، شنبه، یک شنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهار شنبه، پنج شنبه، جمعه و... را به زبان فارسی تلفظ می‌کنند.

▣ هر سال چهاردهمین روز ماه مبارک رمضان را «روز فاطمه (س)» می‌خوانند وآن را روز وفات آن بانوی بزرگ اسلام می‌دانند و بزرگ می‌دارند. بیشتر مسلمانان چین اسامی علی، حسن، حسین، مالک، فاطمه، زینب، حلیمه، صفیه، و... دارند واین اسامی کاربرد زیادی در میان مسلمانان چین دارد. علمای مسلمان چین در مساجد همواره از شجاعت و شهامتهای گوناگون حضرت علی(ع) حکایت می‌کنند.

▣ مسلمانان شیعه فقط در استان پین جیانگ زندگی می‌کنند و تعداد کلّ آنان در حدود پنج هزار و پانصد نفر برآورد شده است و بیشتر آنها در یارکند و قرای پوسکام و قارلیق سکونت دارند. شیعیان شهر یارکند حسینیه‌ای به نام «ماتم سرا» دارند. در ناحیهٔ تاشقورکان، فرقهٔ اسماعیلیه از قدرت و نفوذ

بسیاری برخوردار است و تعداد آنها به پانزده هزار نفر بالغ می‌شود و همهٔ آنها از تیرهٔ تاجیک هستند.

▣ انجمن اسلامی چین یک نهاد دینی و دولتی مسلمانان چین است که تحت نظارت ادارهٔ کل امور دینی دولت چین قرار دارد. اهداف عمدهٔ این انجمن کمک به دولت چین در اجرای سیاست آزادی اعتقادات دینی، حمایت از حقوق شرعی مسلمانان چین، نظارت بر حسن اجرای امور دینی، ایجاد وحدت و همبستگی میان اقوام مختلف مسلمان چین برای مشارکت در سازندگی کشور و ایجاد روحیهٔ میهن دوستی و گسترش و تحکیم روابط دوستانه و مبادلات فرهنگی میان مسلمانان چین با ملل اسلامی جهان است .این انجمن در سال ۱۹۵۳ میلادی به پیشنهاد و هدایت شخصیتهای معروف دینی و اجتماعی مانند «برهان شهیدی»[۳۷۱] (۱۸۹۴ تا ۱۹۸۹م)، نور محمد داپوشنگ و محمد مکین ماجیئن تأسیس شد. مقر اصلی این انجمن در پکن قرار دارد و در شهرهای مهم و مسلمان نشین چین دفاتر و شعبات فرعی دارد. نخستین رئیس این انجمن برهان شهیدی و معاون وی نور محمد داپوشنگ بودند. در پنجمین نشست سراسری انجمن اسلامی چین در مارس ۱۹۸۷م برهان شهیدی به عنوان رئیس افتخاری و «شن شیاشی»[۳۷۲] (۱۹۲۱م تاکنون) به ریاست انجمن و جمال الدین بای شویی، امام صالح «آن شی وی»[۳۷۳] (۱۹۱۹ تا ۱۹۹۷م)، نعمان «مآشیان»[۳۷۴] (۱۹۲۹م تاکنون) و یازده نفر دیگر به عنوان معاونان انجمن و نعمان مآشیان به دبیر کلّی انجمن برگزیده شدند.

در سال ۱۹۹۳ میلادی، امام صالح آن شی وی به ریاست انجمن برگزیده شد ودر سال ۱۹۹۷ میلادی درگذشت. اکنون هلال الدین «چن گوانگ یوان»[۳۷۵] (۱۹۳۲م تاکنون) ریاست انجمن را بر عهده دارد. مجلهٔ دو ماههٔ «المسلم الصینی» ارگان رسمی این انجمن است ودر سرتاسر چین توزیع

می‌شود.این نشریه در سال ۱۹۵۷م منتشر شد و تاکنون ۱۳٦ شماره از آن چاپ و منتشر شده است.

▣ مسلمانان چین دهها نشریه و مجلهٔ اسلامی و تخصصی گوناگون دارند. از میان مهمترین و رایجترین مجله‌های اسلامی چین می‌توان به دو ماهنامهٔ «المسلم الصینی» ارگان رسمی انجمن اسلامی چین، فصل نامه «الفتح» نشریهٔ اسلامی استان گنسو، فصل نامه «العالم العربی» نشریهٔ گروه زبان وادبیات عرب دانشگاه مطالعات خارجی شانگهای چین، مجلهٔ «مسلمانان شانگهای»، نشریهٔ انجمن اسلامی شانگهای و ماه‌نامهٔ «پیشگامان مسلمان هنگ کنگ» و دهـها نشریهٔ دیگر اشاره کرد. این نشریات و مجلات اسلامی نقش بسیار ارزنده‌ای درگسترش تعالیم اسلامی در چین بر عهده دارند. هزینهٔ بیشتر این نشریات از راه پرداخت زکات و اعانات و هدایا و کمکهای مسلمانان نـیک انـدیش و اسلام دوست چین تأمین می‌شود. برای نمونه شـمارگان فـصل نـامه وزیـن «الفتح» چهارده هزار نسخه است و در سراسر چین توزیع می‌شود و تاکنون ۳۸ شماره از آن منتشر شده است.

▣ تاکنون قریب دو میلیون نسخه کتاب اسلامی در یک هـزار عـنوان گوناگون شامل ترجمه‌های قرآن کریم، ترجمهٔ احادیث نبوی، و تألیـف و تدوین کتابهایی در زمینه فقه، تفسیر، قصص قرآنی ونیز تـعلیم و آمـوزش معارف اسلامی در چین چاپ و منتشر شده است.

▣ در حال حاضر ۱۰ مرکز مهمّ آموزش علوم اسلامی (معهدالاسلامی) در چین به فعّالیّت آموزشی اشتغال دارد و صدها مـدرسه و دهـها مـؤسّسه تحقیقاتی نیز درکنار این مراکز در سراسر چین وجود دارند. مراکز مـهم آموزش علوم اسلامی چین عبارتند از:

۱ ـ مرکز اصلی علوم اسلامی چین در پکن (تأسیس ۱۹۵۵م)

۲ ـ مرکز علوم اسلامی شهر شین یانگ در استان لیائو نینگ در شمال شرقی چین (تأسیس ۱۹۸۳م)

۳ ـ مرکز علوم اسلامی جنگ جو در استان خه نان (تأسیس ۱۹۸۵م)

۴ ـ مرکز علوم اسلامی پکن (تأسیس ۱۹۸٦م)

۵ ـ مرکز علوم اسلامی منطقهٔ خود مختار اویغوری شین جیانگ در اورومچی (تأسیس ۱۹۸۷م)

٦ ـ مرکز علوم اسلامی شهر لن جو در استان گنسو (تأسیس ۱۹۸۴م)

۷ ـ مرکز علوم اسلامی شهر شی نینگ در استان چینگ‌های (تأسیس ۱۹۸۷م)

۸ ـ مرکز علوم اسلامی شهر کون مینگ در استان یون نان (تأسیس ۱۹۸۵م)

۹ ـ مرکز علوم اسلامی شهر جی نان در استان شان دونگ (تأسیس ۱۹۸۹م)

۱۰ ـ مرکز علوم اسلامی شهر یین چوان در منطقهٔ خود مختار نینگ شیا (تأسیس ۱۹۸۹م)

این مراکز آموزش اسلامی هیأت مدیره، مدیر، اساس نامه، ضوابط و شرایط ویژه‌ای برای پذیرش طلاب و دانشجویان علاقه‌مند به یادگیری علوم اسلامی دارند. هدف اصلی این مراکز تربیت و تأمین علمای دینی وائمهٔ جمعه و جماعت مساجد سراسر چین است. در این مراکز طلاب باید دروس تعلیمات اسلامی، زبان عربی و فارسی، قرآن کریم، حدیث، فقه، تفسیر، فن بیان و خطابه را به خوبی بیاموزند تا بتوانند درجات علمی مورد نظر راکسب کنند. اکنون در مراکز یاد شده حدود هزار طلبه و دانشجو به فراگیری علوم و تعالیم اسلامی اشتغال دارند.

▣ تاکنون دهها هزار مسلمان چینی به هزینهٔ خود به زیارت خانه خدا مشرف شده‌اند و از سال ۱۹۹۴ میلادی هر سال تعداد دو هزار مسلمان چینی به زیارت خانهٔ خدا می‌روند. انجمن اسلامی چین کار ثبت نام، قرعه‌کشی، آموزش و اعزام حجاج چینی را برعهده دارد.

▣ از اوایل دههٔ هشتاد میلادی تاکنون صدها هیأت اسلامی از دهها کشور اسلامی به چین مسافرت کرده‌اند و با مسؤولان انجمن اسلامی و شخصیتهای برجستهٔ اسلامی چین دیدار و گفتگو کرده‌اند. همچنین دهها هیأت از سوی مسؤولان و شخصیتهای معروف اسلامی چین به کشورهای اسلامی سفر کرده‌اند. این رفت و آمدها در گسترش و تحکیم روابط دوستانه و شناخت بیشتر وضعیت مسلمانان چین و جهان اهمیّت زیادی داشته است.

▣ از اوایل قرن بیستم تاکنون صدها جوان مسلمان چینی برای یادگیری علوم اسلامی به کشورهای ایران، مصر، عربستان سعودی، سوریه، امارات متحده عربی، لیبی، ترکیه، پاکستان ویمن سفر کرده‌اند و چندین سال در دانشگاهها و مراکز عمدهٔ فراگیری علوم اسلامی به تحصیل مشغول بوده‌اند و اکنون نیز حدود سیصد و پنجاه نفر از جوانان مسلمان پرتلاش چینی در ممالک یاد شده به یادگیری علوم اسلامی اشتغال دارند.

▣ برای نخستین بار در تاریخ مسلمانان چین و در یک اقدام بی سابقه آقای محمود شمس الدین «جانگ جی خوا»[۳۷۶] (۱۹۳۳م تاکنون)، استاد برجستهٔ زبان عربی و تاریخ و فرهنگ اسلامی در دانشکدهٔ شمارهٔ دو زبانهای خارجی پکن متن کامل کتاب شریف *«نهج البلاغه»* حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام را با حواشی عالمانه به زبان چینی ترجمه کرده است. ایشان این ترجمه را پس از دو سال تلاش مداوم در روز ۲۰ اکتبر سال ۲۰۰۰ میلادی به پایان رسانیده است. این ترجمه به همّت انتشارات مجمع جهانی اهل

البیت علیهم السلام در ۷۲۳ صفحه در مهرماه ۱۳۸۰ شمسی در هزار نسخه در تهران چاپ و منتشر شده است و امید است باکیفیتی بهتر در چین نیز چاپ و منتشر شود.

▣ از اوایل دهۀ هشتاد تاکنون دهها مسابقۀ حفظ و قرائت قرآن کریم در مناطق مختلف چین برگزار شده است و بیشتر برندگان رتبۀ اوّل تا سوم به مسابقات بین المللی حفظ و قرائت قرآن کریم در کشورهای ایران، مصر، مالزی، عربستان و لیبی اعزام شده‌اند. در هشتمین نمایشگاه بین المللی قرآن کریم ایران در آذر ماه ۱۳۷۸ شمسی استاد حاج یحیی صنوبر لین سونگ (متولد ۱۹۳۰ م تاکنون) و خوشنویس برجستۀ مسلمان استاد هلال «تانگ شولین»[۳۷۷] (متولد ۱۹۲۰م تاکنون) شرکت داشتند واستاد یحیی لین سونگ به عنوان نفر اوّل بخش بین الملل نمایشگاه مزبور برگزیده شد و در مراسم اختتامیه، جوایز و لوح تقدیر خود را از دست جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور محترم ایران دریافت کرد.

▣ اکنون ۶۰هزار مسلمان در جزیرۀ «تایوان»[۳۷۸] زندگی می‌کنند. تعداد ۷ مسجد در تایوان وجود دارد که دو مسجد جامع در شهر «تایپه»[۳۷۹] و مسجد چونگ لی در حومۀ آن و یک مسجد در شهر ساحلی «گائو شیونگ»[۳۸۰] و بقیه در شهرستانهای دیگر این جزیره قرار دارند. مسجد جامع شهر تایپه در سال ۱۹۱۸ میلادی بنا شده و تاکنون چندین مرتبه تعمیرات اساسی در آن به عمل آمده است. اکنون تقریباً هشتصد نفر در نماز جمعه این مسجد شرکت می‌کنند و امام جماعت این مسجد جوانی به نام اسحاق مآشیائو چی است. استاد شی زه جو در سال ۱۹۵۹م در همین مسجد به‌کار ترجمۀ قرآن مجید مشغول بوده است.

▣ مسلمانان چین اهمیّت بسیاری برای برپایی مراسم و جشنهای عید فطر،

عید قربان و میلادالنبی(ص) قائل هستند و با موافقت دولت چین در این ایام از تعطیلات رسمی برخوردارند.

▣ دولت چین در سراسر آن‌کشور زمین لازم برای دفن اموات در اختیار مسلمانان قرار داده است و مسلمانان از قبرستانهای اختصاصی برخوردارند.

▣ در بیشتر دانشگاههای بزرگ چین، ادارات دولتی مناطق مسلمان نشین و حتی قطارهای مسیر شین جیانگ برای مسلمانان غذای اسلامی طبخ و توزیع می‌شود.

▣ اکنون در بیشتر فروشگاههای بزرگ شهرهای چین گوشت گاو، گوسفند و مرغ با ذبح اسلامی یافت می‌شود و بر روی بسته‌بندی این گوشتها علامت «چینگ جن»[۳۸۱] (پاک و پاکیزه) به معنی اسلامی وجود دارد.

▣ با توجه به رشد اقتصادی چین در طول سالهای اخیر، وضعیت اقتصادی و شرایط زندگی مسلمانان در مقایسه با گذشته به نحو چشمگیری بهبود یافته است و در میان این مسلمانان افراد دارای سرمایه‌های هنگفت و صدها نفر صاحبان کارخانه و شرکت و مؤسّسات اقتصادی وجود دارد. البته پیشنهاد می‌شود برای بهبود بیشتر وضعیت اقتصادی مسلمانان چین،کشورهای اسلامی و مؤسّسات اقتصادی جهان اسلام با این مراکز اقتصادی متعلق به مسلمانان چین همکاری کنند.

▣ بسیاری از امامان و علمای مساجد و حتی مسلمانان چینی به غیر از زیارت خانهٔ خدا، به زیارت اماکن مقدس اسلامی در ایران مانند حرم ملکوتی امام رضا(ع) و برخی دیگر از آثار سنّتی و اسلامی در اصفهان علاقه‌مندند تا جایی که مسجد «خوای شنگ سی» در شهر گوانگ جو در چند سال گذشته هیأتی را برای زیارت مکانهای مقدس به ایران اعزام کرد. همچنین بسیاری از مساجد چین نیز فرزندان مسلمان را برای تحصیل زبان

فارسی وفراگرفتن معارف دینی و علوم انسانی و فرهنگی به ایـران مـعرفی می‌کنندکه بعضی از آنها پس‌از پایان درس و بازگشت به میهن از جمله متولیان مساجد می‌گردند. از طرفی، هیأتهای مختلف ایرانی که بـه چـین مسـافرت می‌کنند بیشتر در مساجدچین حضور می‌یابند و در حین انجام دادن فرایض با مسؤولان مساجد نیز دیدار و ملاقات می‌کنند و در یک جمله آن‌که مساجد چین در بسط و توسعهٔ روابط دوستانهٔ مسلمانان دوکشور ایران و چین همواره نقش‌کلیدی ایفاکرده و می‌کنند.

در پایان، امید است مسلمانان چین در پناه قرآن‌کریم و عمل به دستورها وتعالیم آن دست آوردهای معنوی و مادی بیشتری بـه دست آورنـد و در عمران و آبادانی و پیشرفت‌کشورشان و ایجاد دنیایی سرشار از مـعنویت، صلح و آزادی به موفقیتهای بیشتری دست یابند.

نتیجه‌گیری

در آغاز این پژوهش گفتیم که در پی یافتن پاسخی مناسب برای این سؤالات هستیم که اسلام چگونه و از چه راههایی وارد چین شد و سبب اساسی انتشار اسلام در آن سامان چه بوده است؟ آیا مسلمانان چین در درون جامعهٔ چین هضم شدند یا این که توانستند به عنوان یک اقلیت، هویت فرهنگی و دینی خود را حفظ کنند؟ تأثیرات متقابل مسلمانان و چینیان بر یکدیگر چگونه بود و مسلمانان چه سهمی در فرهنگ و تمدّن چین داشتند؟ اینها عمده سؤالاتی بودند که در این پژوهش در پیش روی ما قرار داشتند.

با مطالعات و بررسیهای انجام شده در خلال این پژوهش به این نتایج دست یافتیم که:

۱ ـ اسلام به طور عمده از راه دریا و از خشکی وارد سرزمین چین شد. راه دریا در عصر تانگ و سونگ از عمومیت بیشتری برخوردار بود و مسلمانان، بویژه ایرانیان واعراب، در این دو دوره با کشتی وارد چین می‌شدند. امّا در پی تهاجم مغولها به ایران و ممالک اسلامی دیگر و در عصر حکومت مغولی یوان در چین، اسلام و مسلمانان بصورت گسترده از راه خشکی وارد مناطق

شمال غرب چین شدند.

۲ ـ ورود اسلام به چین هم به طور مسالمت‌آمیز و هم با توسل به جنگ صورت پذیرفت. مناطق شمال غرب چین در اوایل کار با فتوحات نظامی مسلمان شدند. امّا اگر به روند عمومی ورود اسلام به چین نگاه کنیم، باید گفت که ورود و انتشار اسلام در چین روندی ملایم، متعادل و مسالمت‌آمیز داشته است. سب عمدهٔ گسترش مسالمت‌آمیز اسلام در چین در عوامل زیر تجلی می‌یابد:

الف: کسانی که اسلام را به چین آوردند، بیشتر بازرگانان و تجّار مسلمان بودند. بازرگانان مسلمان در دورهٔ تانگ و سونگ و مهاجران مسلمان در عهد مغولی یوان بیشترین نقش را ایفا کردند. بیش از دهها هزار نفر از کسانی که به این ترتیب به چین آمدند و در آن جا سکونت کردند به انتشار وگسترش اسلام در چین یاری رساندند.

ب: قدرت فوق‌العادهٔ جذب وهویت بخشی آیین اسلام باعث شد بسیاری از مردم مغول، تانگ، هان و همچنین مردم ترک زبان مناطق شمال غرب چین در استان شین جیانگ، یکی پس از دیگری به اسلام روی آورند و عامل شکوفایی وگسترش اسلام در چین شوند. این شکل ورود وانتشار صلح‌آمیز دین و شکوفایی و جذب آن طی نسلهای متوالی، به طورکلّی با شکل ورود و انتشار آن در عربستان، ایران و آسیای مرکزی متفاوت است، زیراگسترش دین درکشورهای اخیر به طور عمده متکی بر فتوحات نظامی بوده است.

۳ ـ نقش ایرانیان در ورود و انتشار اسلام در چین بسیار مهم و تعیین‌کننده است. چهرهٔ اسلام در چین از ویژگیهای فرهنگ و تمدّن اسلامی ایرانیان و مذهب شیعه متأثر است. هنوز بسیاری از اصطلاحات دینی روزمرهٔ مسلمانان چین به زبان فارسی ادا می‌شود وگزارش ابن بطوطه در خصوص حضور

چشمگیر ایرانیان نیز نمونه‌ای دیگر برای اثبات این مدّعاست. بازرگانان و تجّار ایرانی در عصر تانگ و سونگ اسلام را وارد چین نمودند و در عصر مغولی یوان نیز در نقش‌کارگزاران اصلی دستگاه مغول به رشد و رونق گستردهٔ اسلام خدمت‌کردند.

۴ـ ورود و انتشار اسلام در چین به طور ناگهانی اتفاق نیفتاده است، بلکه حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ سال طول‌کشید تا اسلام در مناطق جنوب و جنوب شرقی، شمال، شمال غربی و بخشهای مرکزی چین رواج یافت. نخستین مرحلهٔ ورود اسلام در عصر تانگ و سونگ آرام و تدریجی بود و فقط در دوران استیلای مغولها بر چین، اسلام بصورت‌گسترده‌ای در این‌کشور انتشار یافت.

۵ـ با توجّه به این‌که مسلمانان چین در مقابل طرفداران مذاهب دیگر یک اقلیّت محسوب می‌شوند، لذا مسلمانان چین در زمینه‌های مادی بیشترین تأثیر را از چینیان پذیرفته‌اند، امّا در زمینه‌های دینی وعقیدتی از اصول خود عدول نکرده و بلکه عدهٔ زیادی از چینیان نیز تحت تأثیر رفتار آنان به اسلام گرویدند. با وجود این، مسلمانان چین با پذیرش مظاهر فرهنگ مادی چین تلاش‌کردند تا باعث حسادت و خشم چینیان نشوند. از این رو، با حضور در انظار عمومی و ساختن مساجد ومدارس تا جای ممکن به‌گونه‌ای عمل می‌کردندکه با ظواهر عمومی جامعهٔ چین تفاوتی نداشته باشند.

٦ـ مسلمانان چین در زمینه‌های اخترشناسی وگاه شماری، ساختن ادوات نظامی، علوم پزشکی و دارویی، معماری، دریا نوردی، کشتی سازی، ادبیات، تاریخ، زبان‌شناسی، فلسفه، خوشنویسی، صنایع دستی و موسیقی خدمات ارزنده‌ای به فرهنگ و تمدّن چین عرضه داشته‌اند.

بازگشت به فهرست

ضـــــمایم

فهرست منابع و مآخذ

الف ـ منابع فارسی

۱ ـ آذری، علاءالدین: *تاریخ روابط ایران و چین*، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳٦۷ش.

۲ ـ آرنولد، سیر توماس: *تاریخ گسترش اسلام*، ترجمه دکتر ابوالفضل عزتی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۸ش.

۳ ـ ابن اثیر، عزالدین علی: *کامل (تاریخ بزرگ ایران واسلام)*، جلد سوم، ترجمه عباس خلیلی، شرکت چاپ و انتشارات علمی، بی تا.

۴ ـ ابن بطوطه: *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمد علی موحد، چاپ سوم، بی نا، بی جا، ۱۳٦۱ش.

۵ ـ ابن بطوطه: *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمد علی موحد، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷٦ش.

٦ ـ اقبال آشتیانی، عباس: *تاریخ مغول*، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳٦۴ش.

۷ ـ ایزرائیلی، رافائل: *مسلمانان چین ـ رویارویی دو فرهنگ*، ترجمه حسن

تقی زاده طوسی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳٦۸ش.

۸ ـ بامداد، محمد: *افسانه و حقیقت در باره مائو*، انتشارات هفته، چاپ دوم، دی ماه ۱۳٦۳ش.

۹ ـ بای شویی (جمال الدین): *سهم مسلمانان چین در تمدن*، ترجمه محمد علی حسینی، مجله «مشکوة» بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، شماره ۵۵ ـ ۵۴، بهار و تابستان ۱۳۷٦ش.

۱۰ ـ بدیع، عبدالحمید ـ مهدوی، احمد: *اسلام در چین*، موسّسهٔ مطبوعاتی عطائی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۵ش.

۱۱ ـ بیانی، شیرین: *دین و دولت در ایران عهد مغول*، جلد اول، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۰ش.

۱۲ ـ پوزان، جیان: *تاریخ مختصر چین*، ترجمه محمد خلیل بن محمد هاشم ندیم السلطان، مطبعه خورشید، طهران، ربیع المولود ۱۳۲۴هق.

۱۳ ـ تاراچند: *تأثیر اسلام در فرهنگ هند*، ترجمه علی پیرنیا ـ عزالدین عثمانی، انتشارات پاژنگ، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴ش.

۱۴ ـ تشکری، عباس: *ایران به روایت چین باستان*، مؤسسه روابط بین المللی وابسته به وزارت امور خارجه، چاپ اول، تهران، ۲۵۳٦ (۱۳۵٦ش).

۱۵ ـ چگینی، علی: *اسلام در برونئی*، انتشارات بین المللی الهدی، چاپ اول تهران، ۱۳۷۹ش.

۱٦ ـ چن داشنگ: *معماری اسلامی در مسیر جاده‌های ابریشم*، ترجمه محسن جعفری مذهب، مجله «وقف، میراث جاویدان» معاونت فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریه، سال پنجم، شماره ۱، ۱۳۷٦ش.

۱۷ ـ حقایق، بابک ـ ریاحی، بابک: *دایرةالمعارف بزرگ زرین*، جلد اول و

دوم، مؤسسه فرهنگی امید، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷ش.

۱۸ ـ خطائی، علی اکبر: *خطای نامه*، به کوشش ایرج افشار، مرکز اسناد فرهنگی آسیا وابسته به موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ اول، تهران ۱۳۷۲ش.

۱۹ ـ *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد سوم، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ایران تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.

۲۰ ـ دینجونمین (داود): *نظری به کشور آسمانی چین*، چاپخانه شرق، مشهد، چاپ اول، بی تا.

۲۱ ـ ساندرز، جان جوزف: *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۱ش.

۲۲ ـ ستوده، غلامرضا: *کتیبه فارسی «مسجد هان جو در چین»* نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، شماره ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۵۷ش برابر با ۱۳۹۸هق.

۲۳ ـ شعر دوست، علی اصغر ـ سلیمانی، قهرمان: *«نامه آل سامان» (مجموعه مقالات مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان*، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، مرداد ۱۳۷۸ش.

۲۴ ـ طبری، محمد بن جریر: *تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)*، جلد نهم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲ش.

۲۵ ـ عبدالرزاق سمرقندی، مولانا کمال الدین: *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به تصحیح محمد شفیع، چاپ لاهور، پاکستان، سال ۱۳۶۰هق.

۲۶ ـ عقاد، عباس محمود: *اسلام در قرن بیستم*، ترجمه حمید رضا آژیر، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، مشهد، ۱۳۶۹ش.

۲۷ ـ فرخ، سید مهدی: *یکسال درکشور آسمانی چین*، شرکت سهامی چاپ،

طهران، ۱۳۳۱ش.

۲۸ ـ فرهنگ خواه، محمد رسول: *دایرة المعارف اسلامی*، مؤسسه انتشارات عطائی، چاپ اول، تهران، خرداد ماه ۱۳۵۹ش.

۲۹ ـ فنگ جین یوان (ابراهیم): *فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین*، ترجمه محمد جواد امیدوارنیا، انتشارات بین المللی الهدی، تهران، چاپ اول، بی تا (آذر ماه ۱۳۷۸ش).

۳۰ ـ قربانی، زین العابدین: *علل پیشرفت وانحطاط مسلمین*، بی نا، بی جا، تابستان ۱۳۶۱ش.

۳۱ ـ لوزیا اُ ای (= لوشیائویی): *مساجد چین*، ترجمه مجید مددی، مجله «فصلنامه هنر»، شماره ۳۳، تابستان و پاییز ۱۳۷۶، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی.

۳۲ ـ لوبون، گوستاو: *تمدن اسلام و عرب*، ترجمه سید هاشم حسینی، چاپ سوم، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۵۸ش.

۳۳ ـ لیوجی پینگ: *معماری اسلامی در چین*، ترجمه مریم خرم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ وارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، بهار ۱۳۷۳ش.

۳۴ ـ مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی: *آوای وحدت*، چاپ اول، تهران، مرداد ۱۳۷۴ش.

۳۵ ـ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، جلد اول، ۱۳۶۵ش.

۳۶ ـ مطهری، مرتضی: *خدمات متقابل اسلام و ایران*، انتشارات صدرا، چاپ پانزدهم، تهران، بهار ۱۳۶۸ش.

۳۷ ـ مورگان، کنت: *اسلام ـ صراط مستقیم*، مترجمان امین بحرالعلومی ـ رضایی ـ مجتهدی ـ نوروزی، چاپ دوم، تبریز، کتابفروشی حاج محمد باقر کتابچی حقیقت، ۱۳۴۴هق.

۳۸ ـ نصر، دکتر سید تقی: *ابدیت ایران از دیده خاورشناسان*، تهران، چاپخانه کیهان، چاپ اول، ۱۳۵۰ش.

۳۹ ـ نوایی، عبدالحسین: *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۱ش.

۴۰ ـ نوایی، عبدالحسین: *ایران و جهان از مغول تا قاجاریه*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، تهران، سال ۱۳۶۴ش.

۴۱ ـ یه یی لیانگ: *رفت و آمدهای دوستانه بین ایران و چین در زمان قدیم*، مجله سیاست خارجی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، سال اول، شماره ۴، مهر ـ آذر ۱۳۶۶ش.

ب ـ منابع چینی

۴۲ ـ :*تاریخ چین*، انتشارات زبان‌های خارجی، پکن، ۱۹۸۷م.

۴۳ ـ جانگ شینگ لانگ: *مجموعه اسناد مناسبات چین و غرب (جلد سوم)*، پکن، انتشارات چین، ۱۹۷۷م.

۴۴ ـ جانگ تیه وی: *جاده ابریشم و مناسبات دوستانه تایخی ایران و چین*، دانشگاه پکن، چاپ اول، ۱۹۹۵م.

۴۵ ـ چین شی: *چین*، انتشارات ستاره نو، پکن، ۱۹۹۳م.

۴۶ ـ فنگ جین یوان (ابراهیم): *اسلام در چین*، انتشارات خلق نینگ شیا، ین چوان، چاپ چهارم، ۱۹۹۴م.

۴۷ ـ لائوزه: *کتاب دائو ده جینگ*، ترجمه و شرح از چن گواچینگ ـ

جانگ آی دونگ، انتشارات سَن چین، انتشارات استان هونان، چانگ شا، چاپ سوم، ۱۹۹۵م.

۴۸ ـ لین سونگ (یحیی صنوبر): *پژوهشی پیرامون سید اجل شمس الدین*، مجله «جهان عرب» شماره ۲، انتشارات دانشگاه مطالعات خارجی شانگهای، ۱۹۷۹م.

۴۹ ـ ناچی (ناصرالدین): *تلفیق سنت و مدرنیسم*، انتشارات دانشگاه یونان، چین، کون مینگ، ۲۰۰۱م.

۵۰ ـ نا وی شین (عیسی) و دیگران: *خاندان شریف سید اجل عمر شمس الدین*، انتشارات چین امروز، پکن، چاپ سوم، ۱۹۹۶م.

۵۱ ـ وان یائو بین: *دایرة المعارف اسلامی چین*، انتشارات دایرة المعارف استان سی چوان، شهر چنگ دو، چاپ اول، ۱۹۹۴م.

۵۲ ـ وانگ جی یوان: *یکصد سؤال تاریخی پیرامون اسلام*، انتشارات چین امروز، چاپ اول، پکن، ۱۹۹۲م.

۵۳ ـ یانگ خوای جونگ (محمد یوشع): اسلام در چین، *مجموعه مقالات مجمع علمی اسلام در پنج استان و منطقه خود مختار شمال غرب چین*، انتشارات خلق نینگ شیا، ین چوان، چاپ اول، ۱۹۸۲م.

۵۴ ـ یانگ خوای جونگ (محمد یوشع) ـ یوجن گویی (علی): *اسلام و فرهنگ چین*، انتشارات خلق نینگ شیا، ین چوان، چاپ دوم، ۱۹۹۶م.

ج ـ منابع عربی

۵۵ ـ التستری، محمد تقی: *قاموس الرجال*، الجزء الخامس، موسسة النشر الاسلامی، الطبقة الاولی، قم، ۱۴۱۴هق.

۵۶ ـ الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان: *تاریخ الاسلام وفیات*

بازگشت به فهرست

المشاهیر و الاعلام، عهد معاویة بن ابی سفیان، حوادث و وفیات (۴۱ هـ ۶۰هـ) تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، دارالکتب العربی، الطبعة الثانیه، ۱۴۱۳هق.

۵۷ ـ العبد المنعم، جمال محمد: *المسلمون فی الصین... الملف الضائع*، کویت، الطبعة الاولی، ۱۹۹۵م.

۵۸ ـ قرآن مجید، انتشارات اسوه وابسته به سازمان اوقاف و امور خیریه، خط: عثمان طه، ترجمه فارسی: مهدی الهی قمشه‌ای، ۱۳۶۵ش.

۵۹ ـ لین سونگ (یحی صنوبر): *«السید الاجل شمس الدین»*، مجله «بناء الصین»، بکین، دسامبر ۱۹۷۹.

د ـ منابع انگلیسی

۶۰ ـ Eliade, Mircea: The Encyclopedia of Religion, Volume 7, Macmillan Publeshing company, New Yourk, U.S.A, 1987.
الیاده، میر چیا: *دایرة المعارف دین*، جلد هفتم، انتشارات مک میلان، نیویورک، آمریکا، سال ۱۹۸۷م.

۶۱ ـ Brill's, E.J: Encycl paedia of Islam, Leiden, The Netherlands, 1987. بریلز، ای. جی: *دایرة المعارف اسلام*، چاپ ۱۹۸۷م، هلند، لیدن.

۶۲ ـ Hastings, James: Encyclopaedia of Religion and Ethics, vol. 8, Charl's scribener's sons, New Yourk U.S.A, 1974.
هستینگز، جیمز: *دایرةالمعارف دین واخلاق*، جلد هشتم، انتشارات چارلز اسکریبنرز، آمریکا، نیویورک، ۱۹۷۴م.

فهرست کتابها و مقالات فارسی پژوهشگران و مترجمان ایرانی در بارهٔ اسلام و مسلمانان در چین (به ترتیب تاریخ نشر)

الف ـ کتابها

۱ ـ *اسلام در چین (و فرهنگ و علوم اسلامی در چین)*، عبدالحمید بدیع ـ احمد مهدوی، موسسهٔ مطبوعاتی عطائی، تهران چاپ دوم، ۱۳۵۵ش.

۲ ـ *مسلمانان چین: رویارویی دو فرهنگ*، رافائل ایزرائیلی، ترجمه حسن تقی زاده طوسی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳٦۸ش.

۳ ـ *معماری اسلامی در چین*، لیو جی پینگ، ترجمهٔ مریم خرم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳ش.

۴ ـ *خاطرات امام کائو یانگ (مسلمانان در چین کمونیست)*، مترجم عباس منطقی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.

۵ ـ *فرهنگ اسلامی و ایرانی در چین*، فنگ جین یوان، مترجم محمد جواد امیدوارنیا، تهران، انتشارات بین المللی الهدی، چاپ اول، آذر ۱۳۷۸ش.

ب ـ مقالات مندرج در نشریات فارسی

۱ ـ «مسجدی با کتیبهٔ فارسی در چین» عبدالحسین نوائی، مجله «ره توشه»، شمارهٔ ۱، سال ۱۳۳۷ش، صفحات ۳ تا ۵.

۲ ـ کتیبهٔ فارسی «مسجد هان جو در چین» غلامرضا ستوده، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، شمارهٔ ۲۶ و ۲۷، بهار و تابستان ۱۳۵۷ش، صفحات ۲۴۰ تا ۲۴۳.

۳ ـ «اسلام در چین» مجله درسهایی از مکتب اسلام، سال نوزدهم، شمارهٔ ۹، آذر ماه ۱۳۵۸ش.

۴ ـ اسلام و مسلمانان در چین (گزارش)، عباس تشکری، پکن، سفارت جمهوری اسلامی ایران.

۵ ـ مسلمانان چین (گزارش)، دفتر برنامه ریزی و هماهنگی تبلیغات خارجی، وزارت ارشاد اسلامی.

۶ ـ «اقلیّتهای مسلمان در چین(یک یادداشت تاریخی)» حاجی یوسف چانگ، ترجمهٔ خواجه نوری، نشریه انستیتوی امور اقلیّتهای مسلمان، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.

۷ ـ *گزارش توسعهٔ روابط با اقلیت مسلمان چین*، عبدالعلی فاطری، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران.

۸ ـ «مسلمانان چین» روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۲ مرداد ۱۳۶۳ ش، صفحات ۱۰ و ۱۱.

۹ ـ «مختصری از اسلام در چین» روزنامهٔ خراسان، مشهد، شماره

۱۰۵۱۹، ۱۹ آبان ۱۳٦۴ش.

۱۰ ـ «اسلام در چین» سید احمد فدایی، فصلنامهٔ مشکوة مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، شماره ۱۲ و ۱۳، پاییز و زمستان ۱۳٦۵ش، صفحات ۷۱ تا ۱۰۳.

۱۱ ـ «چهرهٔ نوین سین‌کیانگ منطقهٔ مسلمان نشین چین» نوشتهٔ س. اندرس ویمبوش، ترجمهٔ حسن تقی زاده طوسی، فصلنامهٔ مشکوة بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، شماره ۱٦، پاییز ۱۳٦٦ش، صفحات ۱۷۴ تا ۱۸۷.

۱۲ ـ «تجدید حیات اسلام در چین» روزنامهٔ جمهوری اسلامی، شماره‌های مسلسل مورّخ ۹، ۱۳، ۱٦، ۲۰ و ۲۳ تیرماه ۱۳٦۷ و ٦، ۱۳و ۱۷ مرداد ماه ۱۳٦۷ش.

۱۳ ـ «فارسی زبان عبادی مسلمانان چین» مهین دخت صدیقیان، مجلهٔ کیهان فرهنگی مهر ماه ۱۳٦۸ش.

▣ این مقاله در نشریهٔ پژوهشگران (نشریه داخلی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، شمارهٔ ۱۳، سال ۱۳۷۳ش، صفحات ۱۴ و ۱۵ نیز چاپ شده است.

۱۴ ـ «وضعیت مسلمانان در غرب چین» روزنامهٔ رسالت، ۲۷ فروردین ۱۳٦۹، ص ۳.

۱۵ ـ «نگاهی به وضعیت مسلمانان در چین» ترجمهٔ خواجه نوری، روزنامهٔ کیهان، ۹ و ۱۰ اردیبهشت ماه ۱۳۹٦ش، ص ۱٦.

۱٦ ـ «وضعیت مسلمانان چین در دوره‌های مختلف» سید احمد فدایی، فصلنامهٔ مشکوة، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، شمارهٔ ۲٦، بهار ۱۳٦۹ش، صفحات ۱٦۷ تا ۱۹۳.

۱۷ ـ «آمار مسلمانان چین» سید احمد فدایی، فصلنامهٔ مشکوة، بنیاد

پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، شمارهٔ ۲۷، تابستان ۱۳۶۹ش، صفحات ۹۶ تا ۱۰۴.

۱۸ ـ «بررسی جامعهٔ مسلمانان در چین» نصرالله بختیاری نیا، رسالهٔ ارتقای مقام وزارت امور خارجه، ۱۳۷۰ش، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.

۱۹ ـ «چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین» سید احمد فدایی، فصلنامهٔ مشکوة، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، شمارهٔ ۳۹، تابستان ۱۳۷۲ش، صفحات ۱۲۵ تا ۱۴۹.

۲۰ ـ «نگاهی به مساجد و ابنیهٔ اسلامی در جمهوری خلق چین» محمد جواد امیدوارنیا، فصلنامهٔ مسجد، تهران، مرکز رسیدگی به امور مساجد، شمارهٔ ۱۰، سال دوم، مهر و آبان ۱۳۷۲ش، صفحات ۴۹ تا ۵۱.

۲۱ ـ «تأثیرات فرهنگ اسلامی در آبراه دریایی جادهٔ ابریشم» نشریهٔ پژوهشگران (نشریهٔ داخلی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، شمارهٔ یازدهم، بهمن و اسفند ۱۳۷۲ش، صفحات ۸ و ۹.

۲۲ ـ «مزاری از خاندان برهانان قزوین در چین و کتبیهٔ آن» سید محمد دبیر سیاقی، فصلنامه وقف: میراث جاویدان، سازمان اوقاف و امور خیریه، سال دوم، شمارهٔ پنجم، بهار ۱۳۷۳ش، صفحات ۹۴ تا ۹۷.

۲۳ ـ «آداب و رسوم و خصوصیات مسلمانان چین» سید احمد فدایی، فصلنامهٔ مشکوة، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، شمارهٔ ۴۲، سال ۱۳۷۳ش، صفحات ۱۲۵ تا ۱۳۳.

۲۴ ـ «یون نن مهدِ تمدن اسلامی در جنوب چین» روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۲۲ شهریور ماه ۱۳۷۳ش، ص ۱۲.

۲۵ ـ «کتب خطی اسلامی در چین» نشریهٔ سروش، سازمان صدا و سیما،

دورهٔ شانزدهم، شمارهٔ ۷۰٦، ۲۲ مرداد ماه ۱۳۷۳، صفحات ۲۰ و ۲۱.

۲٦ ـ «تقریب مذاهب در چین» عباس ملکی، روزنامهٔ رسالت، سوم شهریور ماه ۱۳۷۳ش، ص ۱۴.

▣ این مقاله در صفحهٔ ٦ روزنامهٔ اطلاعات مورّخ ۵ شهریور ۱۳۷۳ش نیز چاپ شده است.

۲۷ ـ «چگونگی نفوذ و گسترش اسلام در چین» عباس ملکی، روزنامهٔ اطلاعات، ۵ شهریور ۱۳۷۳ش، ص ٦.

۲۸ ـ «نگاهی به وضعیت مسلمانان در استان یون نن چین» روزنامهٔ رسالت، دوم مهرماه ۱۳۷۳ش، ص ٦.

۲۹ ـ «نقش بزرگ یک مسلمان در آبادانی مناطق مرزی چین» یحیی لین سونگ، ترجمهٔ محمد علی حسینی، فصلنامهٔ مشکوة، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، شمارهٔ ۴۵، زمستان ۱۳۷۳ش، صفحات ۱۰۵ تا ۱۱۲.

▣ این مقاله در صفحهٔ ۸ روزنامهٔ جمهوری اسلامی مورّخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۴ش نیز چاپ شده است.

۳۰ ـ «نقشبندیه و نقش آن در حوزهٔ آسیای مرکزی چین» محمد جواد امیدوارنیا، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، شماره٦، سال ۱۳۷۳ش، صفحات ۲۷ تا ۵۳.

۳۱ ـ «هویت فرهنگی اویغورها» محمد جواد امیدوارنیا، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز شمارهٔ ۹، بهار ۱۳۷۴ش.

۳۲ ـ «آثار تمدن اسلامی در چین» هلن مکلنبورگر، ترجمهٔ شیرین پارسا، مجلهٔ سروش، دورهٔ هفدم، شمارهٔ ۷۴۱، سیزدهم خرداد ماه ۱۳۷۴ش، صفحات ۲۴ تا ۳۰.

۳۳ ـ «مطالعهٔ اسلام در چین: چند تحقیق تازه»، فصلنامهٔ مشکوة مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، زمستان ۱۳۷۴ش، شمارهٔ ۴۹، ص ۲۷.

۳۴ ـ «حرکتهای اخوانی و وهابی در چین» محمد جواد امیدوارنیا، «فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، دورهٔ ششم، شمارهٔ ۱۷ بهار ۱۳۷٦ ش، صفحات ۵ تا ۲٦.

۳۵ ـ «تاریخ اقلیّت هویی مسلمان در چین» فصلنامهٔ مشکوة، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، شمارهٔ ۵۳، زمستان ۱۳۷۵ش، صفحات ٦۰ تا ۷۳.

۳٦ ـ «نسخه‌های خطی اسلامی در چین» نشریهٔ چشم انداز، سازمان فرهنگ وارتباطات اسلامی، تهران، شمارهٔ ۲، اردیبهشت ۱۳۷٦ش، صفحات ۵۲ تا ۵۵.

۳۷ ـ «سهم مسلمانان چین در تمدن» جمال الدین بای شویی، ترجمهٔ محمد علی حسینی، فصلنامهٔ مشکوة مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، شمارهٔ ۵۴و ۵۵، بهار و تابستان ۱۳۷٦ش، صفحات ۵۱ تا ٦۳.

۳۸ ـ «معماری اسلامی در مسیر جاده‌های ابریشم» چن دا شنگ، ترجمهٔ محسن جعفری مذهب، فصلنامهٔ وقف: میراث جاویدان، سازمان اوقاف و امور خیریه، سال پنجم، شمارهٔ ۱، سال ۱۳۷٦ش، صفحات ۹۴ تا ۹۹.

۳۹ ـ «قادریه در چین، محمد جواد امیدوارنیا» فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دورهٔ ششم، شمارهٔ ۱۸، تابستان ۱۳۷٦ش، صفحات ۸۷ تا ۱۰٦.

۴۰ ـ «مساجد چین، لو زیا ا ای» ترجمهٔ مجید مددی، مجلهٔ فصلنامهٔ هنر سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شمارهٔ ۳۳،

تابستان و پاییز ۱۳۷٦ش.

۴۱ ـ «شیعیان در چین» محمد جواد امیدوارنیا، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز دورهٔ ششم، شمارهٔ ۱۹، پاییز ۱۳۷٦ش، صفحات ۷۱ تا ۷۸.

۴۲ ـ «اسلام و مسلمانان در چین» (قسمت اول و دوم)، روزنامهٔ ایران، سال سوم، شماره‌های ۸۴۸ و ۸۴۹، نهم و دهم دی ماه ۱۳۷٦ش، ص ۹.

۴۳ ـ «نگرانیهای مسلمانان سین کیانگ (چین)، نشریهٔ چشم‌انداز سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، تهران، شمارهٔ ۱۰، دی ماه ۱۳۷٦ش، ص ٦۳.

۴۴ ـ «شهر مذهبی لین شیا (مکه کوچک) در چین» محمد جواد امیدوارنیا، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز دورهٔ ششم، شمارهٔ ۲۰، زمستان ۱۳۷٦ش، صفحات ۷۱ تا ۸۲.

۴۵ ـ «مساجد چین» فصلنامهٔ مسجد، تهران، مرکز رسیدگی به امور مساجد، دورهٔ هفتم، شمارهٔ ۴۰، آبان ماه ۱۳۷۷ش، صفحات ٦۴ تا ۷۳.

۴٦ ـ «قدرت اسلامی ناشناخته در چین» نشریهٔ صفحهٔ اول، شمارهٔ ۵۲، تیرماه ۱۳۷۷ش، صفحات ۷۲ و ۷۳.

۴۷ ـ «مطالعات اسلامی در چین طی دو دههٔ اخیر» محمد جواد امیدوارنیا، فصلنامهٔ «مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز»، شمارهٔ ۲۴، زمستان ۱۳۷۷ش، صفحات ۸۱ تا ۹۸.

۴۸ ـ «قرآن در چین، جین یی جیو» برگردان محسن جعفری مذهب، نشریهٔ ترجمان وحی، قم، مرکز ترجمهٔ قرآن مجید به زبانهای خارجی، سال دوم، شمارهٔ ۴، اسفند ماه ۱۳۷۷ش، صفحات ۲۷ تا ۳٦.

۴۹ ـ «تعلیمات مسجدی (حوزه‌ای) در چین وجایگاه زبان فارسی در آن» محمد جواد امیدوارنیا، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دورهٔ هشتم، شمارهٔ ۲٦، تابستان ۱۳۷۸ش، صفحات ۹۵ تا ۱۱۵.

۵۰ ـ «گفت وگویی اختصاصی با استاد یحیی صنوبر لین سونگ مترجم قرآن کریم به زبان چینی» رضا مرادزاده، نشریهٔ ترجمان وحی، قم، مرکز ترجمهٔ قرآن مجید به زبانهای خارجی، سال سوم، شمارهٔ دوم (شمارهٔ پیاپی۶)، اسفند ماه ۱۳۷۸ش، صفحات ۸۶ تا ۹۷.

۵۱ ـ «طریقت کبرویه در چین» محمد جواد امیدوارنیا، فصلنامهٔ مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال نهم، شمارهٔ ۳۰، تابستان ۱۳۷۹ش، صفحات ۱۸۳ تا ۱۹۹.

۵۲ ـ «نخستین دریاسالار مسلمان چینی» ماهنامهٔ رویدادهای فرهنگی چین، پکن، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، شمارهٔ ۴۰، مهرماه ۱۳۸۰ش، صفحات ۳۸ تا ۴۳.

۵۳ ـ «تاریخچهٔ حضور دین اسلام در پکن» پنگ نیان، ماهنامهٔ رویدادهای فرهنگی چین، پکن، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، شمارهٔ ۴۱، آبان ماه ۱۳۸۰ش، صفحات ۳۴ تا ۴۳.

۵۴ ـ «نقد وبررسی متن تاریخی یادداشتهای سفر به خانهٔ خدا» (قسمت اول)، حاج یوسف ناگوا چانگ، ترجمهٔ رضا مرادزاده، فصلنامهٔ میقات حج، تهران، حوزهٔ نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، سال دهم، شمارهٔ ۳۷، پاییز ۱۳۸۰ ش، صفحات ۱۷۲ تا ۱۹۲.

۵۵ ـ «شکل‌گیری قوم هویی در چین و تأثیر فرهنگ اسلامی و زبان فارسی بر آن»، خانم ون یه شون، تهران، نشریهٔ فرهنگ و تمدن آسیا ادارهٔ کل فرهنگی آسیا و اقیانوسیه سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، شمارهٔ ۹، صفحات ۲۶ تا ۳۳.

۵۶ ـ *آشنایی با تاریخ ترجمهٔ قرآن کریم در سرزمین چین* (مقالات پیاپی)، نوشتهٔ استاد حاج یحیی صنوبر لین سونگ، ترجمهٔ رضا مرادزاده، قم، مرکز

ترجمهٔ قرآن مجید به زبانهای خارجی.

۵۷ـ «ترجمه‌های چینی قرآن کریم و نقش آن در گسترش فرهنگ اسلامی در چین» خانم دکتر اسرا عبدالسید حسن (مدرس زبان چینی دانشگاه عین شمس قاهره)، ماهنامهٔ رویدادهای فرهنگی چین، پکن، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، شمارهٔ ۴۲، آذر ماه ۱۳۸۰ش، صفحات ۱۸ تا ۳۱.

بازگشت به فهرست

Foreword

When and how Islam Came to China? What is th principal Factor of spreading Islam through China? These are the main questions answered in this book.

From 1986 up to the present, I have been doing research on Chinese studies, But Study about situation of Islam and muslims in China has been one of my important projects over the years. It is very difficult to find a proper time when Islam came to China. Historians differ to a great extent in appointing an accurate date for coming of Islam to China.

So much is certain that merchants, artisans, soldiers, prisoners of war, derveshes, missionaries, mongol rulers who invaded ruthlessly Iran and other Islamic countries, had the most important Role in coming and spreading Islam through China.

A half century after rising Islam and at the begining of the

Tang dynasty (618-907), a large number of Iranian and Arab merchants, from the shores of Persian Gulf and Arab sea, all arrived China by sea route. These merchants enthusiastically introduced Islam to chinese people by peaceful means. Gradually, Islam continued to advance from shores towards the land of China and took roots in the important cities of east and southeast as well as North area of China. The mongol's invasions to Iran was an accelerating and expanding factor of the spread of Islam through China. The mongols paved the way for Travels and emigration of Iranian muslims to China as well as influence of Islamic and Iranian culture and civilization and propagation of Islam in China. Especially during the reign of Kublai Khan, one Grandchild of Chingez Khan and founder of Yuan dynasty (1271-1368) in China, Islam reached to its highest Peak of development and spreading in China. Iranian muslims had the important role in empire Administration at this era.

After the fall of mongol's Yyan dynasty, during the reign of Ming dynasty's (1368-1644) emperors, Islam reached to central part of China. Many great mosques and about ninety more in other provinces of the empire, all erected at the cost of the emperors.

Of course, one of the most important factors of spreading Islam through China in this period was the Travels and

expanding scientific and cultural Exchanges among chinese muslim scholars and Islamic countries. However, Islam developed agreat deal in Inner part and Northwest of China during qing dynasty (1644-1911), but the early muslims in China faced oppression and discrimination, and the tyrannical Manchu dynasty was the harshest era.

Therefore, Muslims rised to save themselves from the yoke of qing dynasty and minister justice as well as to establish an independent muslim state. During this period, Five wars waged against the muslims: Lanzhou (1820-28), Yunnan (1830), Xinjiang (1847), Yunnan (1857) and Shanxi (1861). The Manchus slaughtered muslims and razed mosques.

Severe suppression of muslim movemens by Qing emperors was one of the important factors of standstill of Islam development and muslim movements in China during nineteenth century.

REZA.MORADZADEH
(M.S.in history)
December.8.2001
Tehran